فخرالدین ابوالمعالی

اروپا
در
قرن بیستم

E Lipson

بها ۴۰ ریال

E . Lipson

اروپا در قرن بیستم

۱۹۳۹ - ۱۹۱٤

فهرست

غلطنامه	=
	صفحه
مقدمه مترجم	٤
مقدمه مؤلف	١٥
١ - جنگ ١٨-١٩١٤	١٨
٢ - معاهدات صلح ١٣-١٩١٩	٤١
٣ - جامعه ملل	٦٥
٤ - روسیه شوروی	٩٢
٥ - آلمان ناسیونال سوسیالیست	١٢٦
٦ - ایتالیای فاشیست	٢٠٠
٧ - سایر کشورهای اروپائی	٢٣٥
٨ - جنبش اقتصاد ملی	٢٨٨

قابل توجه مخصوص

خواهشمند است قبل از خواندن اغلاط چاپی زیر را در نظر داشته باشید

صفحه	سطر	صحیح
۱۰	۱	مثلا مسلیه
۱۸	۹	مردمش
٤٤	۱۸	عهدنامه‌ای
٤٦	۱۲،۱۸	که «همیشه»، «که‌دارای
٤٧	٦	«که دراین جنگ
٤۹	۲۰	معاهده قوی
٥۱	۱	دون
٥۲	۹، ۱٥	«احیاء مجدد» کند
٥۳	۱۸	بموقع
٥۷	۱۳	بوهم
٥۹	۱۰	توماس مازاریك
٦٥	۱۲	بشریت باشد
٦٦	٥	جنگ‌را
٦۹	۱۸	کشورهای دونیمکره
۷۲	٥	KelloGG
۷٤	۲	میکنند
۸۰	۱٤	پشت سرهم
۸۲	۳	آنها میگفتند
۱۰٤	۲۳	«بورژوازی
۱۱٥	۲	غلبه برآنها
۱۱۸	۱۸	دیگر می‌توان
۱۲۱	٥	دهقانی
۱۲۲	۹	راهنمائی کردند
۱۲٥	۲۳	است ۰»
۱۳۸	۳	حق
۱۳۹	۳	سود شخص خواه
۱٤٦	۱۷	هم‌وطنان خود
۱٤۸	۱۳	وپریشانی اقتصادی

صفحه	سطر	صحیح
۱۴۹	۱	اراضی
۱۵۸	۵	رایشتاخ
۱۷۴	۱۷	باشیم
۱۸۳	۱۶	بعبی
۱۸۵	۷	SchuschniGG
۱۹۱	۳	خواهدشد»
۱۹۳	۹، ۱۰	کابینه اسلواکها ، اثر توطئه
۱۹۸	۲۲	جمعیت و ورود
۲۱۴	۱۴	مقننه است فاشیسم«
۲۱۸	۱۵	سوفوکلس
۲۲۳	۹	اندیویدوآلیسم
۲۲۲	۲	تامین منافع ملی
۲۲۶	۱۴	مجموع شوراهای اصنافی شورای
۲۳۲	۹	قوا را فقط در
۲۳۶	۱	پایه منافع
۲۴۰	۵، ۱۸	ناحیه رور، منطقه رن
۲۴۵	۴	توانستند
۲۴۷	۱۳	کرد. رژیم
۲۵۸	۵	۱۹۲۳
۲۷۱	۷	وسیعتری
۲۷۲	۲۰	jon Bratianu
۲۷۸	۱۵	قسمت هشتم
۲۸۲	۱۱	۶٫۶۰۰
۲۸۶	۸	بین‌المللی را
۲۸۷	۷	آمد
۲۹۸	۱۵	حرکت میکردند
۳۰۶	۱۷	جنبشهای پول فرار
۳۰۸	۱۰	بضعف بنیه
۳۱۴	۸	(۰) هم

بااینکه درتصحیح اغلاط چاپی دقت زیادی بکاررفت متاسفانه بازهم موارد زیادی یافت‌میشوند که تصحیح آنها ازقلم افتاده‌اند ودراین‌غلطنامه ذکری از آنها بعمل نیامده‌است. بدینوسیله ازخوانندگان معذرت میخواهد .

مقدمه مترجم

تاریخ معاصر تاریخ مساعی و کوششهائی است که برای بسط سازمان جهانی وپیشرفت تمدن انسانی بوجود آمده ومیآید. تا آنجا که این مساعی بثمر رسیده اجتماع جهانی ازملل بوجود آمده است که دارای وضع اقتصادی مربوط بهم وباکمی زیاد و کم تمدن مشترك وواحدی هستند که ریشه واساس آن ازاروپااست .

شالوده این تمدن ازقرنها پیش درزمانیکه قوانین و مقررات مذهب مسیح برزندگی مادی ومعنوی اروپای غربی حکومت مطلق داشت ریخته شده است. بواسطه عوامل متعددی که مهمترین آنها اقتصادی بود اروپائیان درصدد اکتشافات جغرافیائی استعمار ، تسخیر ویا استقرار روابط سیاسی و اقتصادی باکشورهای دیگر عالم برآمدند .

رنسانس، رفورماسیون وانقلابی که درتجارت براثر کشف راههای اقیانوس اطلس پیداشد بضمیمه تحولاتی که افکار وعقاید لوتر - اراسموس- لوك وبالاخره منطق آزادیخواهانه آدام اسمیت ایجاد کردند سبب شد اجتماعات اروپای غربی بصورت دیگری بیرون آمده که درآنها برخلاف رژیم قرون وسطی تعهد ، قدرت دارای معانی تازه، اطاعت ومذهب دارای اربابان دیگری باشند و دنیا اززمانیکه ثروت را درآن نشانه تمرد بخداوند میدانستند بآنجا برسد که آنرانشانه تفوق وپرهیز کاری بدانند

اصلاح مذهب پرتستانت که عقاید قرون وسطی را درباره رباخواری متروك کردواند یویدالیسم را چه درامور اقتصادی وچه سیاسی مؤثر گردانید درعین حال که از عوامل مؤثر ترقیات بعدی محسوب میگردد خود نتیجه تحولاتی بود که درهمان زمان درجریان بود. مخصوصاً مذهب پورتیانیسم برعکس مذهب قبلی خود که دارای آئین ورسوم وتعیش وتمتع اززندگی را اجازه میداد مردم را بزهد وقناعت وزندگی آرام وبی آلایش که ازعلل عمده تراکم ثروت بود ترغیب میکرد .

میل بداشتن پول و سرمایه زیاد شد . تاجر معمولی که باسرمایه کم خود

نمی‌توانست بکار مهمی دست بزند درصدد برآمد باکمك عده‌ای ازهمکاران خود سرمایه بیشتری تهیه گرده وبتواند رشته باریکی را از تجارت استعماری در دست بگیرد • صرافان هم برای اینکه بتوانند وضع خود را باتقاضای تجار تطبیق نمایند باعده‌ای ازهمکاران خود بتاسیس بانك وسیستم بانکداری اقدام کردند •

صرافی از قدیم‌الایام کار یهودیان بود زیرا مذاهب عموماً و مذهب مسیح مخصوصاً رباخواری را منع می کرد . این فکر باپیشرفت زمان عملی بنظر نمیرسید. لذا اولین‌بار آلمانهاوپس‌ازآنها ایتالیائیهادست باینکار زدند. مخصوصاً ایجادسیستم بانکداری‌را بایدبنام ایتالیائیها درتاریخ ثبت کرد. وقتی‌نوبت بهلندیها رسید آنها تسهیلات بیشتری‌را دراین‌امر فراهم کردند ودرنتیجه آمستردام یکی‌ازمراکز مهم پولی وتجارتی عالم گردید. اصول بانکداری مدتی پس‌ازهلند بانگلستان رخنه‌پیدا کرد و بانك انگلند در سال ١٦٩٤ تأسیس یافت و متعاقب آن بورس لندن تشکیل گردید .

دول که تااین‌زمان بیشتر درفکر تربیت سربازان دلیر وفرماندهان باشهامت بودند فهمیدند که شهامت ودلاوری هرچه‌باشد دربرابرضعف قوه‌مالی خنثی خواهد شدوبدین‌سبب خوددست باقدامات تجارتی‌زدند. پیدایش‌بزرگترین شرکتهای‌تجارتی مثل کمپانی هندشرقی هلند که درسال١٦١٢ وکمپانی هند غربی که درسال١٦٢١ تأسیس‌یافتند دنباله همین‌فکربود. تجارت بیش‌ازپیش براثرایجاد این‌نوع شرکتها نضج گرفت . انگلستان پس‌ازتاسیس بانك انگلند تجارت لیورپول وبریستول را با سرمایه‌های لندن وصنایع نساجی شمال‌را بامعادن ذغال وآهن میدلند توأم کرده پایه محکمی برای‌انگلستان جدید بنانهاد. پس‌ازمهاجرتها ومسافرتهای استعماری قرون ١٧و١٨ تجارت بریتانیا بیش‌ازپیش روبتوسعه گذاشت، بتدریج هلندیها جای‌خودرا بانگلیسها سپردند و مال‌التجاره انگلیسی بانیروی دریائی معظم این کشور بشرق وغرب عالم راه‌یافت، تجارت هندوستان ترقی کرد . کمپانی هندشرقی انگلیس، بنای رقابت باکمپانیهای هلندی وفرانسوی راگذاشت و مستعمرات بریتانیا درآمریکای شمالی برای منابع تهیه مواد خام اهمیت زیادی کسب کرد. تجارت جزایر هندغربی وآمریکای جنوبی‌نیز پیشرفت‌نمود .

انگلستان دراین‌موقع ازمهمترین شرایط‌مساعد یك‌تجارت مترقی‌نیز بهره‌مند بود. این‌شرط مساعد عبارت‌بود ازآزادی تجارت. آدام‌اسمیت درکتاب مشهورخود بنام‌بحث دراطراف ثروت‌ملل‌درفصل‌دوم‌از کتاب پنجم این‌آزادی‌را ازمهمترین علل تفوق وسیادت بریتانیا میداند .

حکومت انگلستان درقرن‌هیجدهم از طرف یك‌اشرافیت آزادمنش اداره میشد که والپول وپیت ها سردسته آنها بودند . اختلافات مذهبی وجنگهای داخلی درفرانسه باعث‌شد که عده‌ای ازبهترین صنعتگران کشورهای صنعتی آن‌زمان مانند بلژیك وهلند بانگلستان بیایند . انگلستان درتحت این‌شرایط وداشتن‌موقعیت ممتاز جغرافیائی «نزدیکی بنادر به‌معادن زغال سنك وواقع‌بودن برسربزرگترین راهها آبی» براهی‌میرفت که بانقلاب صنعتی منتهی‌میشد .

البته این انقلاب یك‌واقعه‌ای نبود که مسلماً بطور تحقیق بشودگفت درچه تاریخی اتفاق افتاده‌است.انقلاب صنعتی عبارت‌بود ازتحول عظیمی که دراواخر قرن هیجدهم‌واوائل قرن نوزدهم درانگلستان پیداشد (۱) وبعداً بسایر کشورهای عالم توسعه پیداکرد بطوریکه امروز درکوچکترین نقاط دور افتاده عالم می‌توانیم آثار آنرا بچشم ببینیم .

این‌جریان انگلستان را سریعاً ازکشوری کشاورزی به «کارگاه صنعتی جهان» مبدل ساخت . روابط سابق اجتماعی و تشکیلات کهنه‌ایرا که وجود آنها همیشگی‌بنظرمیرسیدند ازبیخ‌وبن برکنده زندگانی قدیم ده‌نشینی‌را متروك ومشکل شهرهای صنعتی جدیدرا ایجادکرد .

مقارن این‌احوال درفرانسه انقلاب کبیر فرانسه بوجود آمد .

دیزرائیلی می‌گوید درسراسر تاریخ فقط دوحادثه اتفاق افتاده است یکی محاصره‌شهر تروی Troy ودیگری انقلاب فرانسه. نباید تصورکرد که انقلاب‌فرانسه ازاغتشاش‌باستیل شروع وباسقوط روبسپیر ختم می‌شود. انقلاب فرانسه ازنقطه‌نظر تحولات عمیقی که درحیات سیاسی، اجتماعی واقتصادی ملت‌فرانسه اولا وپس‌ازآن درکشورهای دیگرعالم دربرداشته قابل‌بحث ومطالعه دقیقی است که ازحوصله این مختصر خارج است .

---

۱ ـ غالب مورخین برآنند که مبدء تمدن جدید انگلستان را باید در سال ۱۷۰۷ دانست زیرا : اولا ماشین‌بخار نیوکامن باوجود اینکه دراز منه‌قدیم اساس آن بریونانیها روشن‌بود دراین سال مورد استفاده‌صنعتی واقع‌گردید ثانیاً ابراهام داربی در سال ۱۷۰۸ بود که توانست زغال سنك را بجای زغال چوب درجریان ذوب آهن بکاربیندازدثالثاً دو پارلمان انگلند واسکاتلند درهمین تاریخ بهم ملحق شدند و کشور بریتانیا بصورت واحدی بیرون آمد . رابعاً آورنك‌زیب آخرین امپراطور سلسله مغول هندوستان در همین سال وفات یافت وپس ازمرکش هرج ومرج سرسام‌آوری درهندوستان‌باقی‌ماند.

مهمترین وبزرگترین اثر انقلاب فرانسه ازبین‌رفتن اصول کهنه ومندرس قرون وسطائی وبقول نایلئون فتح‌باب ابتکار واستعدادبود . ازآنجاکه موجدین انقلاب ازاصول اختناق‌آور رژیم قدیم قلوب جریحه‌داری داشتند برای تسکین احساسات انقلابی‌خود اصول آزادی ومساوات‌را دراعلامیه معروف ۲۶ اوت ۱۷۸۹ تحت‌عنوان اعلامیه حقوق بشر گنجاندند . مؤلفین اعلامیه مذکور باعقیده باینکه «جهالت ، غفلت ویادرنظر نداشتن حقوق‌بشری تنها علت‌العلل گرفتاریها وبدبختی‌های عمومی وفساد حکومتها است» باین‌نتیجه رسیدند که دردرجه اول آنچه‌را که بنظرشان از اصول‌اساسی هرجماعت وقومی می‌رسد تعریف کرده وپس‌از آن حقوق «طبیعی ، غیرقابل انتقال ومقدس» افرادرا که از اصول مذکور ناچاراً ناشی می‌شود یك‌بیك نام ببرند. «افراد بشر آزاد بدنیا آمده وآزاد دردنیا زیست خواهند کرد وازحیث حقوق باهم‌برابر هستند. امتیازات اجتماعی فقط‌بلحاظ استعداد ولیاقت است. هدف وغایت تمام اجتماعات سیاسی حفظ‌حقوق طبیعی وغیرقابل مرورزمان افراد انسانی است. این‌حقوق حق‌آزادی، حق‌مالکیت، حق‌امنیت وحق‌دفاع مشروع‌است. اساس هرنوع حکومتی ازملت است . هیچ‌هیئت وشخصی حق‌اعمال قدرتی‌راکه از ملت نباشد ندارد . آزادی عبارت‌ازاین است که هرکس حق‌داشته‌باشد هرچه‌را بخواهد انجام‌دهد مشروط‌براینکه ازعمل‌او بکسی ضرری نرسد. بهمین‌علت اعمال واجرای حقوق طبیعی هرکس محدود بحدودی نیست مگر وقتی که اجرا و استیفای همان حقوق از طرف سایر اشخاص درمخاطره‌تضییع قرارگیرد. این حدود فقط بوسیله قانون معین می‌شود. قانون می‌تواند فقط اعمالی‌را که برای اجتماع زیان‌آوراست منع‌نماید . هیچ‌عملی‌را که قانون منع نکرده‌است نمیتوان جلوگیری کرد . قانون ترجمان اراده‌عمومی‌است. هرکس حق‌دارد شخصاً ویابوسیله نماینده خود دروضع قوانین شرکت نماید. قانون‌باید برای همه‌باشد ...»

انقلاب فرانسه امتیازات قرون وسطائی راکه در اجتماعات قدیم اختلافات فاحش طبقاتی عظیمی ایجاد کرده‌بود لغو کرد . شرط شد هرکس می‌تواند از هر خانواده‌ای که باشد بهرمقام ومنصبی اعم‌از روحانی، مدنی ونظامی‌برسد. «نجابت ، اشرافیت، امتیازات اجدادی، سیستم خان‌خانی ، سیستم قضائی طبقاتی لغو، القاب، عناوین و امتیازات ناشیه ازآنها و بالاخره عناوینی که دال‌براشرافیت ویا اختلاف خانوادگی باشد بکلی اربین‌رفت. هیچ‌نوع برتری وتفوقی جزازحیث مقامات رسمی آنهم فقط در موارد اداری وجود نخواهدداشت.» بدین‌ترتیب دو انقلاب صنعتی و فکری که یکی‌رنك انگلیسی داشت ودیگر تاروپودش فرانسوی‌بود اوضاع واحوال

تازه‌ای‌را بوجود آوردند . قیود وموانعی که تابحال مردم‌را از ترقی وپیشرفت باز داشته‌بودند ازمیان‌رفت.صنعت، وتجارت بشاهراه بسطوترقی افتادند. بانکها، شرکت های سهامی، مؤسسات صادراتی‌وواردا تی ، شرکتهای بزرك کشتی‌رانی و راه‌آهن بوجود آمدند. مالکیت سهام مؤسسات تجارتی بیش‌ازپیش بین‌المللی گردید. حجم تجارت بین‌المللی چندبرابرشد وسرمایه‌داری بخارج مرزها شتافت ودرنواحی عقب افتاده‌دست بکار احداثات‌ومؤسسات‌جدیدشد .تخصص بحداکثر خودرسید بطوزیکه چند شرکت فقط دریك‌رشته‌کار میکردند . همکاری، تمرکز، تجمع به‌بهترین وجه خود بیرون آمد .کارتلهاوترستها نمونه این‌وحدت‌عمل وهمکاری‌شدند.راه‌آهن کانالها وکشتی وبالاخره وسائل موتوزی مسافات‌راکوتاه وخطوط تلگرافی ارتباطرا سهل وآسان نمود. قرن نیروی برق طلوع ودوشادوش آن‌علوم وفنون پیشرفت کردند . برای‌مدتی بنظر میرسید که تمدن‌مغرب‌زمین درطریق تاسیس اجتماع‌بزرك جهانی رهسپار است که مرکزقلب واعصابش سرمایه وصنعت بریتانیای کبیراست.لندن‌اولین بازارپولی دنیاگردید ومؤسسات انگلیسی اولین مؤسسات سرمایه‌داری شدند نیروی دریائی این‌امپراطوری نگهبان دریاهاشد .

اروپائیان درپی‌این شدند که برای مصنوعات وتجارت خودبازارهای بزرگی رابدست آورند. آنها بدین‌منظور به‌تمام قاره‌های روی‌زمین وخیلی‌ازجزایر واقعه درسه اقیانوس بزرك دست‌یافتند وبدنبال آنها زبان، مذهب، علوم، حرف وبالاخره تشکیلات اجتماعی وسیاسی‌اروپائی شایع گردید. روسها بطرف‌شرق واقیانوس کبیر فشار آوردند ، اروپائیها بداخل قاره آمریکا نفوذ یافتند ، انگلیسها، فرانسویها، بلژیکی‌ها، آلمانیها، هلندیها، ایتالیائیها، پرتقالیها واسپانیولیها افریقا را تقسیم و بداخله آن رخنه‌نمودند. انگلیسها مرزهای امپراطوری خودرا درآسیا بسط داده وراههای هندوستان‌را تحت‌نظارت خودبیرون آوردند. جزایر بی‌شماری دراقیانوس کبیر بزیر سلطه اروپائیان بیرون آمد ، استرالیا ، زلاند جدید وکانادا بصورت کشورهای مستقل پارلمانی که بتاج و تخت امپراطور انگلستان‌تعلق داشتند بیرون آمدند.ثروت ، جمعیت و امنیت جمهوریهای آمریکای لاتین رو بتوسعه گذاشت .

ازلحاظ سیاسی اصول لیبرالیسم بسایر کشورها راه‌یافت وجزءلاینفك قوانین اساسی کشورهای‌متمدن‌عالم گردید. دراروپاحکومت قانون و داشتن مجالس مقننه از کارهای‌عادی‌شد. کشورهای‌ایتالیا، آلمان، اسپانیا، پرتقال، بلژیك، هلند وکشورهای اسکاندیناوی براه‌آزادیخواهی وحکومت مشروطه‌افتادند. درآسیا کشورهای ترکیه،

ایران و ژاپون نیز بدرجات مختلف شکل حکومتهای مشروطه بخود گرفتند. امپراطوری مقدس چین درسال ۱۹۱۲ شکل حکومت جمهوری یافت. جمهوری کشورهای متحده آمریکا مخصوصاً پس از جنگهای داخلی بدنیا نمونه درخشانی از آزادی سیاسی و داشتن حکومت مشروطیت که باپیشرفت مادی و وحدت ملی توأم گردید نشان‌داد. حتی درروسیه تزاری نیز درسال ۱۹۰۵ تحولاتی بوجود آمد که نتیجهٔ آن بوجود آمدن انتخابات ملی ومؤسسات پارلمانی بود.

افکار لیبرالیسم حتی بصحنه بین‌المللی نیز راه یافت. دول ازاین پس سعی کردند اختلافات خود را بطریق دوستانه حل کنند. از لحاظ اختلافات مستعمراتی مجبور باطاعت از قوانین و مقررات خاصه‌ای شدند که درعهدنامه‌هائی نظیر عهدنامه برلین ۱۸۸۵ ویامادرید ۱۸۸۰ مندرج بود. برای تماس‌های خصومت آمیز امپریالیسم جهانی اساس دنیای حکومت قانون وآزادی تاسیس یافت. کنگره‌های پان‌امریکن که ازسال ۱۸۸۹ شروع بکار کرد درتاسیس وتوسعهٔ روابط دوستانه بین جمهوریهای دنیای جدید مؤثراً اقدام کرد؛ در امپراطوری عظیم بریتانیای کبیر که تقریبا یک‌چهارم دنیای مسکون‌را فراگرفته‌بود وازاقوام وملل مختلفی باداشتن تمدنهای مختلف از قبیل عرب، اروپائی، اسکیموئی، هندی، سیاه‌پوست، مالزی، پولنزی، چینی و بالاخره سیامی ترکیب می‌یافت کوششهائی برای همکاری واشتراک مساعی آنها بعمل آمد.

تبدیل رژیم مستعمراتی برژیم کشورهای دمی‌نیون وبالاخره تشکیل کشورها مشترک المنافع بریتانیای کبیر نیز ناشی ازاین فکر وایده بود.

در همین زمان دربرابر این همه پیشرفت وترقی مادی ومعنوی جنبش دیگری ازهمان اوان انقلاب صنعتی وانقلاب کبیر فرانسه روبشدت گذاشت. این نهضت بحدی اهمیت یافت که ازاوائل قرن بیستم تازمان حاضر میشود گفت هر نوع اتفاقی درعالم اعم از سیاسی واقتصادی که پیداشده بایداز نقطه‌نظر این نهضت مورد مطالعه وقضاوت قرار گیرد.

سرجنبانان این نهضت معتقد بودند همانطور که انقلاب صنعتی انگلیس وانقلاب کبیر فرانسه راه‌را برای ترقی وپیشرفت صاحبان صنایع وتجارت هموار کرده‌است و آنها درنظم جدید اجتماعی موقعیتهای گرانبهائی‌را برای تأمین وتکثیر ثروت خود یافته‌اند برای کسانیکه ازلحاظ وضع اجتماعی واقتصادی مقام پائین‌تر وپست‌تری‌را دارند این دوانقلاب یاس وشکست وبردگی جدیدی باخودهمراه آورده‌است.

درنظر این دسته رژیم جدید جای همه‌نوع بحث وانتقادرا دارد واین رژیم شکل واقعی تحولات وپیشرفت‌های زمان گذشته نیست بلکه شکلی ازحکومت است که

کارفرمایان بر کارگران تحمیل کرده‌اند. مثلاً سیلیه یکی از نویسندگان علوم اجتماعی فرانسه در اواخر قرن هیجدهم می‌نویسد «تمام مفاسد اجتماعی از مالکیت شخصی ناشی شده و برای اصلاح اجتماع الغای فوری آن لازم و ضروری است زیرا لازمه مالکیت شخصی عدم تساوی و لازمه عدم تساوی ظلم و شقاوت است». مالکیت شخصی علت العلل تنبلی، حرص، مال‌اندوزی، قساوتها و خصومتهائی است که تماماً اساس و پایه برادری اجتماعی را از بین برده و تنها منشا و منبع تقلب و جنایت بشمار میرود.

پرودون در کتاب مشهور خود بنام «مالکیت چیست» میگوید:

«دارائی دزدی است زیرا داشتن شخص را در استفاده از زحمات دیگران و کار نکردن خود قادر میکند».

از طرف دیگر هر کدام از رهبران این نهضت معتقد بودند که باید جریان توزیع و تولید در دست دولت قرار گیرد و دولت هم نماینده منافع طبقات زحمت کش باشد نه سرمایه‌دار.

بیکاری و عملیات متشابه خسته کننده ماشین، جلوگیری از بکار افتادن ابتکار و استعداد کارگران، از بین بردن مهارت و تسلط در کارها، نبودن امید برای رسیدن بمقامات بالاتر، نداشتن تامین جانی و بهداشتی، ساعات طولانی کار تماماً از عواملی بودند که این طبقه از مردم را بفکر اصلاح وضع پریش خود انداختند. دولتها در این باب خود پس از مدتی متوجه شده قوانینی برای حمایت این قبیل طبقات وضع کردند. ولی فلاسفه و نویسندگان مذکور عقیده داشتند، نه تنها از مجموعه قوانین کارگری بلکه از مترقی‌ترین قوانین هم که بنفع طبقه کارگر وضع گردد نمی‌توان امید حل مسائلی را که در نظم اجتماعی و اقتصادی جدید پیدا شده داشت. سرمایه، کار، کارگر، قیمت، سود، منابع مواد خام، اختلافات اجتماعی و دیگر قضایا از جمله مسائلی هستند که تا بحال هیچ پارلمان و قوه مقننه‌ای نتوانسته قطعاً و برای همیشه راه حلی برای آنها در نظر بگیرد. مجالس مقننه با وضع فعلی خود هیچگاه برای حل این قبیل مسائل آمادگی نداشته و تازه بفرض آمادگی نمی‌توان باقدامات ساده اصلاح طلبانه ایکه بر نظم جدید اجتماعی موجود مبتنی است متکی و امیدوار بود. فقط راه چاره سریع و قطعی استقرار سوسیالیسم است.

۰- نهضت انقلابی سال ۱۸٤۸ تا حدی محصول و نتیجه افکار و عقاید سوسیالیستی آن دسته از فلاسفه سوسیالیسم بود که در این راه از بذل هر نوع فداکاری دریغ نکرده و همه گونه برای تحقق آرمانها و آرزوهای خود که عبارت بود از تامین زندگی این طبقه از مردم که مورد زور و فشار رژیم جدید قرار گرفته بودند بذل

مساعی نمودند. کمون پاریس نیز نمونه‌دیگری ازتظاهرات انقلابی توده‌های پرولتر فرانسه بود.

بدین‌ترتیب درجامعه‌های دموکراسی قرن‌نوزدهم عدم‌مساوات فوق‌العاده‌ای درامور اقتصادی و اجتماعی وجود داشت واین‌عدم تساوی از همان ترقی وبسط اقتصادیات قوت گرفته‌بود. دوطبقه در برابر یکدیگر صف آراسته‌بودند ازیکطرف اشرافیت سرمایه‌داری و از طرف دیگر تودهٔ عظیم کارگران روز مزدکه وضع زندگانی آنها دستخوش قانون عرضه و تقاضا و دوچار تیره بختی عظیمی گردیده‌بودند. در اوایل‌قرن‌بیستم‌باین‌مشکلات‌مسئله‌ملیتها،دسترسی‌بموادخام‌وداشتن مستعمرات‌ومسائل دیگری که‌دامنه بحث هریك وسیع‌ودرخور کمال دقت ومطالعه است توام‌گردید بطوریکه در اوایل‌قرن بیستم جنك ۱۸ - ۱۹۱۴ را غیرقابل اجتناب‌نمود.

خسارات مادی ومعنوی جنك‌آنقدرزیاد شدکه بقول یکی از مورخین،عالم معاصروقتی ازاین معرکه نجات یافت بکلی‌اوضاعش دگرگون وتمدن اروپائی تا بنیانش بلرزه‌در آمده‌بود.امپراطوریهای بزرك عالم مانند خاندان رومانف‌هوهنزلرن وآل عثمان‌واژگون شدندوبرروی ویرانه های آنها ملل‌جدیدی که پایه واساس‌آنها رااصل‌ملیت تشکیل‌میدادبوجودآمدند. یك جامعه ملل «بمنظورهمکاری بین‌المللی وحفظ‌صلح و امنیت با قبول تعهد عدم توسل بجنك، اعلام روابط علنی، عادلانه ومحترمانه‌بین‌ملل‌واستقراراصول‌حقوق‌بین‌الملل بعنوان ضابطه قانونی بین حکومتها» تاسیس یافت. مستر چرچیل وقتی از عمرجامعه ملل ده سال‌گذشت‌آن را «پایه محکم‌کاخ امنیتی» میدانست‌که «دیریا زود سایر کشورها با اطمینان خاطر بدان ملحق‌خواهند گردید». این سازمان‌جهانی با تاسیس یك دیوان دائمی داوری بین المللی قدم دیگری درراه‌تامین‌صلح جهانی برداشت. متاسفانهٔ دراواخر کار دچارمشکلات‌وکارشکنی‌هائی گردیدویکباره‌ازبشر رایدالیست رفع‌شبهه شد ومعلوم شدپیشرفت‌تمدن‌واخلاق‌زمان ماسالهاازپیشرفت علوم وفنون‌آن عقب تراست.

ولی بحران‌ناشیه ازجنك درهیچ‌جا باندازه روسیه شوروی عمیق ووسیع‌نشد حزب کمونیست‌دراین کشوردراکتبور ۱۹۱۷ انقلابی برپاکرد که اساس جامعه روس تزاری را ازبیخ وبن برکند ونه‌تنها شکل حکومت را تغییرداد بلکه باب‌جدیدی درروابط‌اجتماعی که بنظرمیرسد همیشگی خواهد بود مفتوح کرد.

انگلستان مجبورشدکه ازسیاست قدیمی استعماری خود دست بردارد وبا شناسائی حقوق وخواسته‌های ملل‌تابعه‌بسوی‌سیاست کشورهای مشترك المنافع

روی آورد.

کشورهای متحده امریکا پس از اینکه کنگره پیشنهاد ویلسن‌را در باره تاسیس جامعه ملل‌با اکثریت آراءرد کرد بانتخاب یك سیاست‌انزواو گوشه گیری مبادرت ورزید . یکی‌ازمورختن دراین باره میکوید کشورهای متحده امریکا مثل این‌بود خود را دربین دول‌عالم‌بیگانه میدانست وفقط آنهارابرای استفاده از بازار-های تجارتی بمنظور فروش مصنوعات خودمیخواست.این وضع‌طوری آن‌رابخود مشغول کرد که وقتی بخودآمد از جانب شرق وغرب خود رابا جمله مواجه دید ،

فرانسه دراین زمان دچارمشکلات‌اجتماعی‌داخلی گردید . درسیاست خارجی خود هدفش یك چیزبود وآنهم امنیت ازجانب‌مشرق . این کشور دنیا پس از جنك رابکرات بباد قربانیهای خود درزمان جنك میانداخت ومثل این بود صلح دنیا را فقط تامین مرزهای شرقی خود میدانست . همین حس خود پرستی آن را تا حدی ازسیاست عالم کنار کرد ودرداخل مشغول رفع ناراحتی‌های اجتماعی و تهیه وسائل دفاعی برای دشمن آینده وتامین صلح جهانی تا آنجاکه با امنیت آن ارتباط داشت گردید . ازطرفی دارای آن قدرت وشهامتی هم که بتواند امنیت خود را حفظ نمایدنبود ونمونه‌برجسته این موضوع سازش با ایتالیا درقضیه حبشه وعدم اجرای تعهدات خودنسبت بچك اسلواکی بود .

آلمان‌حالت‌تعادل‌خودرا‌ازدست‌دادواوضاع‌به‌بروی کار آمدن‌ناسیونال‌سوسیالیستها کمك کرد .هیتلر که‌خودرامدافع‌تمدن اروپائی از سلطه کمونیسم قلمداد میکرد توانست مانندبیسمارك از اختلافات بین‌دشمنان برای پیشرفت مقاصد خود استفاده کند . درابتدا بنام تامین‌آروزهای ملی‌آلمان وبعداً به بهانه های مختلف دیگراز قبیل تامین‌فضای حیاتی‌برای ملت‌آلمان شروع بدست اندازی بخاك‌دیگران کرد .

درایتالیابنتیوموسولینی که از۱۹۲۲زمام اموررادردست گرفت تحول‌جدیدی رادرتاریخ‌سیاسی‌واجتماعی‌این کشوربوجودآورد.اوهم گزیده احترام باصول جامعه ملل‌ننگریست وبا دخالت خود درقضایای اسپانیا واستیلای برحبشه اصول مزبور را مورد تمسخرواستهزاء قرارداد .

ژاپون نیزمثل‌آلمان وایتالیا دارای روح تجاوزکارانه ای بود . این کشور بواسطه دورماندن از جریان تمدن اروپائی اصولا روحیه دیگری غیرازاجتماعات متمدن اروپائی داشت . ایدآلهای یك اجتماع بین‌المللی،احترام‌حقوق‌ملل کوچك، آزادی‌سیاسی‌ودموکراسی تماماافکاری‌بودند که‌باطرزتفکرزمامداران کشور مزبور خیلی‌مغایرت‌داشتند.سلسله‌این کشوردرسال۱۸۹٤ به‌چین‌ودر۱۹۰٤ به‌روسیه‌ودر۱۹۱٤

بر آلمان تماماً ازهبن روح تجاوز سرچشمه میگرفت . بااینکه ازاین کشور درکنفرانس صلح پاریس دعوت کردند ودرجامعه ملل برایش یك کرسی درنظر گرفتند معهذادر بین‌ملل عالم درخود یك نوع حس بیگانگی احساس میکرد .

بدین‌ترتیب سیاست دول غربی ازطرفی وروح تعرض وتجاوز دول‌مرکزی‌از طرف دیگر دست بدست‌هم‌دادوسبب‌شد روزبروز آلمان - ایتالیا وژاپن بهم‌نزدیکتر واعمال خودرا باهم بیشترمنطبق نمایند . ایجاد محوروم - برلن که بعداً هم توکیو بدان ملحق شد وبستن پیمان ضدکمینترن مصداق درست همین رویه‌ای بود که از طرف دول مذکورتعقیب میگردید . ازطرف دیگر نمونه برجسته سیاست مسالمت آمیزوسازش کارانه دول غربی بامتجاوزین کنفرانس مونیخ است که بقول‌یکی از مورخین اسرارصلح را فاش کرد .

خطرجنگ جدید هرلحظه نمایان بود وهرآن بوی باروت مجدداً درفضای اروپا استشمام میشد . بالاخره جمع این عوامل دنیای بشریت را برای مرتبه‌دیگر در فاصل کمتر ازربع قرن یعنی درسپتامبرسال ۱۹۳۹ بفاجعهٔ عظیم دیگری بنام جنگ بین‌الملل دوم مبتلی ساخت .

اکنون که چندین سال از تاریخ پایان جنگ دوم بین‌المللی میگذرد افق نزدیك روشنی درپیش نداریم . مادروسط یك دوره تحولات اتمی وانقلابی قرار گرفته‌ایم . دردنیای متغیر زمان ماتمایل جدیدی بسوی خدمات زیادتر ، گرانبهاتر ووحدت حکومتها وجود دارد.یك‌حکومت خدمتگزارودموکرات یعنی یك‌حکومت قوی وعاقل . چنین حکومتی بادومسئله اساسی مواجه است آزادی‌فردی ودیگری عدالت اجتماعی . راه‌حل این دومسئله وسازش بین‌آنها خالی ازاشکال نیست .

درنیمه دوم قرن بیستم مسیحی سکان کشتی تمدن اروپائی در دریای منقلب وطوفانی‌نیروی‌اتمی‌عصرحاضر برای‌عبورازبین صخره‌های سیلاوکاریبدیس (۱) در دست سه دولت خواهد بود . اینها کشورهای متحده امریکا ، روسیه شوروی و انگلستان هستندکه پیشنهاد ،هیتلرزا برای یك صلح پایداربقیمتی که اومعین کرده بوده رد کردند . موفقیتهای آنها درالتیام تضادها وتأمین صلح وآسایش عمومی‌به تقویت عوامل بهبود اوضاع اقتصادی بستگی خواهد داشت نه‌سیاسی . اگر این سه دولت نتوانند بشریت راازنتایج‌پیروزی‌خودبرخوردارسازند نفرین نسلهای‌آینده را برای خود بعنوان ظالمترین حکومتها خواهند خرید وتاآنجاکه هرحافظه‌ای تاریخ بشررا درقرن بیستم یادکند آنها را برای مصائبی که ببارآورده‌اند باآتیلا

(۱) بصفحه ۸۹ مراجعه شود

وچنگیز دریك ردیف قرارخواهند داد .

کتابی که بنظرخوانندگان میرسد ترجمه‌ای است از کتاب انگلیسی آقای E.lipson بنام اروپا درقرن بیستم (۱۹۳۹-۱۹۱٤)·نامبرده ازمولفین عالیقدرو ازاستادان علم اقتصاداست. نظراینجانب ازترجمه آن ، بدون توجه بعقیده مولف ، اطلاعات ومعلوماتی‌درباره اروپای جدید بوده است تاشاید برای کسانی که بخواهند قضاوت صحیحی ازاوضاع داشته باشند مقدمه جالب ومفیدی باشد . درترجمه سعی شده است حتی‌المقدور تا آنجاکه زبان فارسی گنجایش داشته تحت اللفظ ومقید بوده وازهرلحاظ رعایت امانت در بیان مولف بشود . بعقیده اینجانب ترجمه‌ای قابل اطمینان‌است که(برخلاف روشی که اخیراً متداول شده وتحت عنوان ترجمه وتلخیص مترجمین مطالبی را ازخود قالب ریزی میکنند بدون اینکه روح مؤلف ازآنهااطلاع داشته باشد) حق مطلب را اداو دربیان مؤلف تحریف نشده باشد·

امیدوارم این خدمت ناقابل مقبول دوستداران کتاب ودانشجویان علوم‌سیاسی واقع شده وباانتقادات دوستانه وبی‌غرض بیش از پیش دراین راه پرمسئولیت مرا راهنمائی نمایند .

فخرالدین ابوالمعالی

تهران آبان ۱۳۳٦

منابع ومآخذ این مقدمه :

1 - Economic Development of Modern Europe ·
By·fredric Austin - ogg·

2 - The Rise of Modern Industry·
By :j·andb·Hammond

3-The origin and background of the second world war·
By·C·Haines ·

4 - A study of history ·
By·Arnold Toynbee ·

5 – Our More Perfect Union·
By : Arthur H olcombe·

مقدمه مؤلف

بدنبال کتاب اروپا در قرن نوزدهم(۱۹۱٤ ـ ۱۸۱۵) که مورد قبول نسلهای متوالی دانشجویان برای یك‌ربع قرن بود کتاب حاضر تهیه‌شده‌است.

مشخصات دقیق‌حوادثی که‌دربین‌سالهای ۱۹۳۹ ـ ۱۹۱٤ اتفاق افتاده‌یعنی تغییر نقشه اروپا ـ جامعه ملل ـ روسیه‌شوروی ـ ناسیونال سوسیالیزم ـ فاشیزم و بالاخره سیاست اقتصاد ملی ه‌یرسانند که بیست و پنج‌سال اخیر یك‌مرحله عادی از تاریخ‌نبوده‌است.

بهمین علت برای دانشجویان و خوانندگانیکه درجستجوی‌فهم علل پدیده‌های عصر ما هستند مطالب بالا شایان کمال توجه است. کوشش برای ایجاد یك اجتماع بین‌المللی‌برپایه‌تحریم‌جنك‌پیدایش کشورهای توتالیتر که برحکومت یك حزبی استواروسرنوشت مردم را در حیطه اختیار و اقتدار خود دارند و بالاخره عکس العمل در برابر فکر یك اقتصاد جهانی تماما عواملی هستند که راه آینده سیستم دولتهای اروپائی را معلوم میکنند حال اعم از اینکه عوامل تجزیه دولتها راتشدیدویا منافع‌مختلف‌قشرهای‌متضادرادرقالب یك نوع اتحادیه فدرال تلفیق‌نمایند.

من در اینجا سعی کرده‌ام بستگی عوامل سیاسی و اقتصادی

تحولات اخیری را که در اروپاپیدا شده شرح دهم . بسط اقتصاد ملی که نتیجه منطقی و ثمره ناسیونالیسم سیاسی است در روابـط اقوام اروپائی تاثیر قاطعی داشت بطوریکه تجدید جنك را در ۱۹۳۹ غیر قابل اجتناب نمود بعلاوه پیدایش کشور سوسیالیستی‌دراتحادشوروی و کشور اصنافی در ایتالیای فاشیست همانطور که در زمینـه سیاسی پدیده‌های جدیدی هستند در زمینه اقتصادی هم کاملا تازگی دارند وبنابراین‌قسمت‌مکملی‌ازتکامل‌سیاسی‌اروپای جدیدبشمارمیروند.

۱ ـ لیپسن آوریل ۱۹۴۰

تاریخ معاصر

ربع اخیر یك قرن یعنی ازسال۱۹۱٤تا ۱۹۳۹ دوره‌ای است که ممکن است برای آن عنوان «تاریخ معاصر» بکار برد. وقایعی رخ میدهند که ما تماشا کنندگان آنها هستیم. عده‌ای از بین ما به تشکیل ماهیت این حوادث کمك میکنند در حالیکه تمام ما، بواسطه بحث‌ها و عکس‌العمل ها خودرا شریك می‌بینم. دراینصورت‌ازنقطه‌نظرتئوری‌اطلاعات‌مادرباره‌دنیائیکه در آن زیست می کنیم نسبت بجهان گذشته باید بیشتر باشد زیرا دانش‌ما براین‌باسناد و مدارك‌ضعیف متکی است‌ولی‌در واقع‌اینطورهم نیست. برای دیدن جهات و اطراف صحیح حوادث مامحتاج زمان هستیم درست همانطور که برای دیدن تمام کوه بفاصله مکان‌احتیاج داریم. طوفانها و جریانات متضاد که بدور مادریك اروپای‌درهم‌وبر هم چرخ میزنندمانع قضاوت صحیح ماهستند. ماهیت متغیر اوضاع بین المللی انعکاس‌اهمیت حقیقی آن حوادث رامشکل میکندو مانع ارتباط آنها بعلل‌اصلی میشوند. حوادث گوناگون و رنگارنگی که بدون مهلت ماراالحاطه میکنند بفکرمافشار وارد می‌آورند. حیات مانندبیراهه بنظر میرسد و بشریت مثل‌این است که‌دارد منزل‌وماوای خود را برروی شن‌های لغزان آن بنیان میگذارد. فقط دریك‌موقع است که می‌توانیم از این بهت و ابهام بیرون آمده ، جنگل را از درختان تشخیص و سرچشمه اصلی‌حوادث‌رابفهمیم. وآن زمانی‌است که جنبشهای غیر منظم و امواج متلاطم این دریای طوفانی آرام‌وهر یك درجای خودقرار گیرند. بااینحال ۲۵ سالی را که از بین دو

جنگ ۱۹۳۹ـ۱۹۱٤ گذشته خود دوره معین‌وزمان واحدی‌است. این سالهاناکات برجسته‌ومشخصی را روشن میکنند که‌می‌توانیم‌ارتباط زمان حاضر بگذشته‌را احساس و دربین انبوه حوادث واتفاقات‌جدید علل اساسی اوضاع سیاسی و اقتصادی عالم را بفهمیم.

دو اصل اساسی که بوسیله آن می‌توان بتاروپوداوضاع جدید پی‌برد اول کوششی است برای پیدایش یك‌نظم بین المللی جدید بر پایه‌های امنیت دسته جمعی ودیگر در نتیجه عدم موفقیت در این راه کناره‌گیری از عهد نامه‌ورسای‌است که با ازبین رفتن لیبرالیسم‌در آن کشورهای اروپائی کـه تشکیـلات آزاد در سنن مردش اساس و پایه‌عمیقی نداشتندهمراه‌میگردد. درصفحات بعد مابا نقشه جدیداروپا، طلوع وافول‌جامعه ملل، رشد ونمو ویکتاتوری‌ها ، ایجادیك‌جمهوری کارگری و بالاخره بانتایج اقتصـادی جنبشهای ملی منحـرف یعنی اختناق قسمتی از اقتصادیات دنیا روبرو خواهیم شد . مجمـوع ایـن تحولات شدت تاسف آوری بقرن حاضرمیدهند که‌میرساندابن مرحله از تاریخ مرحله‌ای معمولی نیست . نسل‌های آینده‌اند کـه میتوانند معلوم کنند چه چیزهائی در دوره ما دائمی و چه چیزهائی گذران است و همانها هستند که میتوانند حوادث را نه ازروی انعکاس‌صدای آنها در دنیا بلکه ازروی محلی که در تکامل تـاریخ اشغال میکنند تخمین بزنند . باابنحال مورخ درتشریح دوران معاصر باوجودمشکل بودن وظیفه خود می‌تواند کوشش‌لازم را بکار برد.

قسمت اول

جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸

مقاصد جنگ

جنگی که در ۱۹۱۴ شروع شد برای مدت بیش ازچهارسال ادامه پیدا کرد. در چندین روزپی‌درپی وپرازحادثه، اطریش و هنگری به صربستان در ۲۸ ژانویه، آلمان بروسیه در اول اوت، آلمان بفرانسه در سوم اوت، بریتانیای کبیر بآلمان درچهارم اوت، بهمدیگرجنگ‌را اعلان کردند. در این‌فاجعه عظیم‌تقریباًبیشترملل کشانده‌شدند. پس‌ازمدت۵۱ماه در یك جنگ و جدال بی‌نظیر قوه مقاومت دشمن بکلی از بین رفت. در ۲۹ ستامبر۱۹۱۸ با بلغارستان، در ۳۰ اکتبر با ترکیه، در سوم نوامبر با کشورهای اتریش وهنگری و در ۱۱ نوامبر با آلمان‌عهد-نامه‌های متارکه بامضا رسید. سختی و شدتی که از طرف‌متخاصمین بکار برده شد نشانه کثرت اختلاف‌و تضادمنافع آنهابود. امپراطوری های مرکزی برای حفظ و بسط سلطه‌نظامی‌خود در اروپاجنگیدند. متفقین و دول وابسته باعنوان کردن‌مسائل‌اخلاقی که دارای اهمیت معنوی بودند وجدان جهانیان را تحریك کردند. صاحب نظران‌باین هدف عالی امیدوار بودند که این جنگ، پایان جنگ باشد، روح میلیتاریسم برای‌همیشه نابود گردد، عنان گسیختگی واستبداد جای

خود را به‌تشکیلات آزاد واگذار کنند، دنیا برای دموکراسی امن‌و امان شود و آزادی و حسن‌نیت درجهان گسترش یابند.

نتایج جنگ۱۸-۱۹۱٤ مانند طبیعت‌موحش آن‌وحشتناك‌بودند. بساط سه‌دودمان سلطنتی هابسبورك ـ هوهنزلرن وررومانف‌بهم‌پیچیده شد. امپرطوری اطریش وهنگری مضمحل گردید، امپرطوری آلمان به نواحی زیادی‌تقسیم گردید. امپرطوری‌بزرگ آل‌عثمان به‌جمهوری نسبتاً کوچك ترکیه تبدیل یافت . در این متلاشی‌شدن ودرهم‌وبرهم ریختن سه امپرطوری ، نهضتهای استقلال طلبی قرن ۱۹ بالاخره به ثمر رسید واز همه مهمتردستگاه و تشکیلاتی درست شد که هدفش حل‌مسالمت‌آمیزاختلافات بین‌المللی وصف‌آرائی قوای متحده تمام دنیا در مقابل هر گونه تعرض و تهاجم ناگهانی‌بود.

مشخصات‌جنك .جنك بین‌المللی۱۸-۱۹۱٤اثرات‌روحی عمیقی داشت . این جنك در ضمن‌اینکه اروپا رابسلاخ خانه‌ای تبدیل کرد آخرین‌اثر این فکر قرون وسطائی راکه جنك مسابقه بین دول‌است از بین برد. جنگهای جدید که از پیرایه خود عریان گردیدندقیافه موحش آنها باحقایق خیره کننده ـ جنگهای مکارانه خندقی ، استعمال مواد منفجره شدید که میدان جنك راانبا توده‌های لاشه جنگجویان انباشته میکند ، در پشت جبهه شهرهای تاریك ، باران بمب‌برروی سر مردم بی‌دفاع‌ـ آشکارشدند.بعلاوه‌تقسیم سابق یك ملت‌بدو طبقه شرکت کنندگان و تماشاچیان دیگراعتبار خود را از دست داد. امروز تمام مردم درجنك شرکت دارند اگرهم

واقعاً درجنك و یا در ساخت مصالح آن شریك نیستند بی شك خطر جنك بر آنها مستولی است . افسانه های جان اوستن (۱) که در زمان جنگهای حیاتی وممانی بریتانیای کبیر با ناپلئون نوشته شده مطالبش امروز متروکه است . ولی انفجار ۱۸-۱۹۱٤ بطوری توجه عمومی را بخود جلب کرد که بنظر میرسید هرچیز دیگری غیر از جنك قابل بحث و گفتگو نباشد . امروزه تمام منابع یك کشور ازحیث نفر احتیاج به تجهیز دارند. زنان نیز باید بنوبه خود بجای مردان در مزارع ، کارخانجات و کارگاهها مشغول کارشوند . درس دیگری که تجربه بما آموخت این است که غیرممکن است بتوان بطور تقریب، حتی اگر جنگجویان ازحیث تجهیزات وقدرت تحمل، خارج ازحدمعمول، باهم مسابقه نگذاشته باشند ، مدت یك جنك جدیدرا پیش بینی کرد. در آغاز جنك ۱۹۱٤ بطور اطمینان بخشی انتظار داشتند جنك فقط چند ماهی طول خواهد کشید و برای سال جدید (عیدمسیح) تمام خواهد شد. اظهار عقیده میشد اگرجنك پیشترازاین ادامه پیدا کند دستگاه دقیق و مرتبط سیستم اقتصادی مختل میگردد. این پیش بینی کاملا دروغ درآمدوحتی اگرهنوزاین حقیقت باقی است که پیروزی از آن طرفی است که دارای آخرین دینار، پول باشدولی راههای مختلف ووسائل گوناگونی برای طرف ضعیف بمنظورتعویق نتیجه غائی جنك وجود دارد . در اینصورت دیده میشود برخلاف پیروزیهای قطعی زمانهای گذشته ـ وقتی که ممکن بود هوراس و والپول(۲)

---

(۱) ــ جان اوستین افسانه نویس انگلیسی است که ازسال ۱۷۷۵ تا ۱۸۱۷ میزیسته است (مترجم)

۲ ــ هوراس والپول نویسنده و سیاستمدار انگلیسی (۱۷۹۷-۱۷۱۷) نگارنده مجموعه ای ازوقایع بوده است . (مترجم)

هرروزصبح پیروزی را از ترس گم شدن پیروزی دیگر استفسار کند ملتی که جنگ گریبانگرش میشود باید خود را بـآدم کشی و تخریب در یك جدال بی‌پایان که نتیجه‌اش بدست آوردن و یا ترمیم چند مترزمین‌همراه‌باصورتی‌طویل‌از کشتکان است راضی کند. جنك ۱۸-۱۹۱٤ حقیقت زنده‌دیگری را نیز نشان داد که‌جنك جدیددارای دو جبهه است یکی جبهه جنك و دیگری پشت جبهه جنك. اهمیت جبهه‌دوم‌بهیچوجه کمتر از جبهه اول نیست، چه‌ممکن‌است کشوری پیروزی را درجبهه جنك بدست بیاورد ولی در جبهه دوم بر اثرفشار گرسنگی مردم نیم گرسنه که‌روحیه وخصائل اخـلاقی خـود را از دست داده‌اند شکست بخورد وبالاخره تاریخ معاصر اروپـا نشان داده است که بمفهوم اقتصادی پیروزمند وجود ندارد زیـرا از نقطه نظـر طبیعت اشیاء هیچوقت جبران اقتصادی کامل میسر نیست. هردوطرف باید بـارسنگین تلفات وخساراتی را که‌بهای‌طاقت‌فرسای‌جنك مخرب برعهده آنها گذاشته‌مشترکاتحمل کنند. زیراهیچ نوع عزامتی ازطرف مغلوبین‌نمی‌تواند این خسارات را جبران نماید. حتی این بارسنگین تلفـــات و خسارات بهمـان میزانیکـه در طـول جنـك وارد شده محدود نبوده و دول فاتح باید خود را برای جنك‌دیگری که دشمن شکست خورده بر اثر باز یافتن قوای خود بدست‌میآورد آماده کنند. تا بر این دنباله هرصلح مسلحی جنك وجود دارد.

دوسال اول جنك

آلمانهاتصورمیکردند که‌درصحنه کارزار خیلی سریع‌موفق‌خواهندشد.درجبهه‌غرب‌این‌امیدواری

بناامیدی انجامید . مقاومت بلژیك پیشرفت آلمانها را بتاخیر انداخت و جنـك مـارن کـه از ششم تـادهم ستپامبر ۱۹۱٤ طول کشید پاریس را از سقوط نجات داد. بدین تـرتیب جنك در جبهه غرب بهجنك محاصره خندقهامبدل گردید . آلمانها و متفقین بطول صدها کیلو متر در سراسر خاك فرانسه در عقب خطوط جبهه داخل خندقها بسر میبردند . در این کشمکش موفقیت با آلمانها بود زیرا آنها علاوه بر اشغال اراضی بلـژیك و فرانسه بامرکز کشور اخیر در حدود ۵۵ میل و بایکی از بنادر انگلستان در حدود ٦۵ میل فاصله داشتند . آلمانها در جبهه شرق بفرماندهی مارشال فون هندنبورگ در جنـك تـانـنبـرگ ۲٦ اوت تـوانستند روسهـا را شکست داده و با آزاد کردن قسمتی از خاك از دست رفته پیروزی قطعـی بدست آورند . برای متفقین اثرات این حادثه بامیدواریهای آنها ضربه بزرگی وارد آورد . زیرا آنها انتظار داشتند حملات روسیه در جبهه شرق وضع جبهه غرب را بطور موثری بهبودی بخشد. در اکتبر سال ۱۹۱٤ ترکیه نیز بطرفداری از آلمان وارد نبرد گردید . بریتانیای کبیر هم در مقابل باضمینه کردن جزیره قبرس و تحت الحمایه قرار دادن مصر به این عمل جواب داد . در اکتبر سال ۱۹۱۵ بلغارستان به ترکیه تاسی کرد درحالیکه ایتالیا در ماه مههمانسال ازاتحاد مثلث کناره گیری وبه متفقین پیوست ٬ سال ۱۹۱۵ بواسطه لشکر کشی داردانل ازسال-های بنام دوره جنك ۱۸-۱۹۱٤ بشمار میرود زیرا در این سال برای در دست گرفتن کلید بسفرو داردانل بین مدیترانه ودریـای سیـاه ٬

تصرف قسطنطنیه ، آزادی روسیه از انزوا و توانائی ه متفقین در ارتباط با این کشور برای محاصره آلمان از همه جانب کوشش لازم بکار برده شد. گرچه متفقین از این لشگر کشی نتیجه‌ای نگرفتند معهذا کلنل لارنس عقیده داشت که شکست دامنگیر ترکیه گردید .(در آن کشتارگاه باقیمانده ارتش مقدم عثمانی از بین رفت). در سال ۱۹۱٦ دو جنك بزرك روی داد که هر دوی آنها به نتیجه قطعی نرسید یکی جنك بدور قلعه وردن بود در برابر تلاش آلمانها برای تصرف آن از فوریه تا ژوئیه ، و بدنبال آن جنك سوم (ژوئیه تا نوامبر) واقع گردید و باحملات متقابل شدید و پرخسارتی از طرف آلمانها جواب داده شد . شکست دیگری برای متفقین در سال ۱۹۱٦ پیش آمد. رومانی بدون ترس از گرفتاری بسرنوشت صربستان که با کمك بلغارستان دول مرکزی آن را تصرف کرده بودند بکشورهای اتریش و هنگری در ماه اوت اعلان جنك داد وهنوز سال ۱۹۱٦ بپایان نرسیده بود که این کشور هم از طرف قوای دول مرکزی اشغال و مرکزش بوخارست بدست دشمن افتاد

سال سوم جنك سال ۱۹۱۷ با اینکه برای متفقین سالی پر از خسارت و شدائد بود ولی پیروزی نهائی از دور نمایان شد .

دراکتبر سال ۱۹۱۷ درجبهه غرب در کارپوتوراتریشیها شکست سختی بارتش ایتالیا وارد آوردند بطوریکه انگلیسها و فرانسویها مجبور شدند بکمك ایتالیا بشتابند ، درجبهه شرق براثر انقلابات سیاسی روسیه اوضاع کاملا دگرگون شد. شکست روسیه در

ماههای اولیه جنك باهیچ چیزی‌جبران پذیر نبود و با وجود اینکه بعداً ارتش روسیه با وسائل بهتری مجهز گردید معهذاروسهابطوری بر اثر تلفات سنگین روحیه نظامی و اخلاقی خود را از دست داده بودند که جبران آن غیر ممکن بنظر میرسید. پس از انقلاب اول که‌در مارس ۱۹۱۷ صورت گرفت دولت موقتی اعلام کردباقوه و قدرت جدید جنك را ادامه خواهد داد و بر اثر فشار متفقین‌درژوئن همانسال در جبهه گالسی حمله جدیدی شروع شدولی بی‌نتیجه‌ماند. انقلاب دوم (نوامبر ۱۹۱۷) مهراختتام‌جنك را بدستگاه‌جنگی‌روسیه زد. وقتی بلشویکها زمام امور را دردست گرفتند عهدنامه متارکه با آلمانها امضا و مذاکرات صلح نیزدر ماه دسامبربین‌طرفین‌شروع‌شد. تروتسکی کمیساریای‌امورخارجه‌وقت از امضای پیمان برست‌لیتوسك خود داری ومستعفی گردید. مخالفت وی دربرابر لنین‌در هم شکسته شدو درمارس ۱۹۱۸ عهدنامه مزبور تصویب گردید. این عهدنامه بر روسیه شرائط سختی را تحمیل کرد که از جمله آنها محروم شدن روسیه از نواحی‌مرزی‌وازدست‌دادن‌منطقه اوکراین‌بود.(۱)

---

(۱) عهدنامه Brest Litovsk (مارس ۱۹۱۸) مقرر میداشت که لهستان و نواحی بالتیك «دیگر تحت حاکمیت روسیه نخواهند بود» و«آلمان واتریش و هنگری مایلند که وضع آینده این اراضی را باموافقت اهالی آنها تعیین کنند.» روسیه استقلال اوکراین‌را می‌شناسد. واضح بود که باوجود ادعای رعایت اصل خودمختاری این‌اراضی جداشده ازروسیه به‌زیرسلطه آلمان‌خواهند آمد. درهمان ماه عهدنامه‌بوخارست‌زمام‌امور کشور رومانی‌رابادر دست گرفتن‌اموراه آهن، خوار وبار، چاههای نفت بمدت نامحدودی بآلمان‌سپرد. مؤلف

لنین بمنظور انجام تقاضایش برای یك « مهلت نفس » به تسلیم نامه برست‌لیتوسك تن درداد. با اینحال از «سیاه‌چال شکست تجزیه، بردگی و خفتی که مارا در آن انداخته‌اند» شکایت داشت. آن روز نزدیك بود که سخن گوی آلمان شکست‌خورده اعتراض متشابهی علیه عهدنامه‌ورسای بنماید ـ اعتراضی که اگر آلمان نمونه یك (صلح آلمانی) را قبلا بنیان نگذاشته بود دارای اثر بیشتری می‌بود. افکار عمومی جهانیان در نطق پریزیدنت ویلسن منعکس گردید (اوریل ۱۹۱۸). (مانمی‌توانیم آنچه را که سران نظامی آلمان یعنی فرمانفرمایان حقیقی آن کردند نادیده بگیریم. زمان اجرای عدالت وانصاف درباره آنها رسیده است پس از این است که می‌توانیم نسبت بسایر امور قضاوت کنیم).

کناره گیری روسیه از جنك دراوضاع نظامی اثرات عمیقی داشت آلمان دیگر مجبور نبود در دو جبهه بجنگند و توانست قسمتهای زیادی ازقوای خود را به‌جبهه غرب منتقل نماید. بدین ترتیب آلمان برای اولین بار برحریف خودرجحان نفری پیدا کرد

دخول کشورهای متحده امریکا

اثرات عقب نشینی روسیه ازجبهه نزاع اروپائی ازاثرجبران پذیریك حادثه آنی دیگر ـ ورود کشورهای متحده امریکا بجنگ ـ درهمانسال بیشتر بود. این حادثه راباید بیشتر معلول تصمیم خود آلمان دانست زیرا این کشور در سال ۱۹۱۷ تصمیم گرفت بدون هیچ قیدوشرطی جنگ زیردریائی را ادامه‌دهد. نیروی دریائی آلمان جز در یك مورد جرأت نداشت بانیروی دریائی بریتانیا در

برخورد علنی ملاقات کنند وهر کس ممکن بود جنگ ژوتلند را ببرد (۳۱مه- اول‌ژوئن ۱۹۱۶)اثرعملی آن این بود که‌برای بقیه‌مدت جنگ نیروی دریائی آلمان دربنادرخود بایستی تحت محاصره قرار بگیرند. بنابراین آلمان بمنظور تخریب تجارت معمولی که شریان حیاتی بریتانیای کبیر بود بسیاست غرق کشتی‌های تجارتی انگلیس دست زد. درفوریه سال۱۹۱۵ محاصره زیردریائی رابانگلستان اعلام وانگلیسها درمقابل درماه مارس‌همانسال باآزاد کردن تجارت اجناس قاچاق باین‌عمل جواب‌دادند. خطرزیردریائی روزبروز زیادتر میشد درمه ۱۹۱۵ یکی از کشتی های اقیانوس پیما بنام لوزیتانیا بوسیله زیردریائیهای آلمان‌غرق وسرنشینان آن که‌عبارت ازهزارنفر مسافر زن‌ومرد وبچه‌بودند درآب فرو رفتند. بطورتقریب ازهرچهار کشتی که ازبنادرانگلستان حرکت‌میکردند یکی‌ازآنها غرق وبدین ترتیب بیش‌ازنه ملیون‌تن از کشتی‌های تجارتی این کشور گرفتار زیر دریائیهای آلمان گردیدند. انگلیسها برای جبران این‌تلفات‌وخسارات مجبور شدند سیاست‌جدیدی پیش گرفته کشتی‌های تجارتی‌را بدرقه و باساختن کشتی‌های‌بزرگ‌تر از کشتی‌های‌مغروق‌وهمکاری‌باکشتیهای جنگی امریکا عامل‌تخریب آلمانهارا تلافی کنند. دراینصورت‌باوجود اینکه برای‌مدتی‌بنظرمیرسید که‌جنگ زیردریائی بهدف‌خودرسیده است ولی‌احتمال میرفت بریتانیای کبیر راهنوز مجبور به‌تسلیم‌نکرده است. این احتمال، آلمان را واداشت اشتباه بزرگ دوم خود را مرتکب شود وبجنگ بی‌رحمانه علیه کشتیهای بیطرف بپردازد وبهمان‌نتایج

شومی که‌ازلشکر کشی بخاك‌بلژیك عایدش‌شد دراین مورد هم‌برسد.
این‌اشتباهی بود که سرسخت‌ترین حریفان اورا وارد جنگ کرد. در ۳۱ ژانویه سال۱۹۱۷ آلمان‌بکشورهای متحده‌امریکا یادداشتی‌فرستاد که درآن متذکر گردید ازاین تاریخ جنگ زیر دریائی بدون هیچگونه قیدوشرطی‌ادامه خواهدداشت. دراین‌یادداشت نوشته‌شده‌بود کوشش‌بریتانیای برای اینکه «آلمان‌را بواسطه گرسنگی مجبور به تسلیم کند، زنان، اطفال، پیرمردان ومرضی‌را» مجبور کرده‌است محض «صیانت میهن آباء واجدادی خود فقر وگرسنگی شدیدی را تحمل نمایند». برای‌اینکه‌به «جنگ‌قحطی» خاتمه داده‌شود حکومت آلمان «باید محدودیتهائی‌راکهٔ تابحال درمورد استعمال سلاح‌های دریائیش بخود تحمیل کرده‌است‌ترك کند». کشورهای متحده امریکا ادعای آلمانهارا بدلیل اینکه مجبور بودند برای مقابله با محاصره دریائی انگلیس کشیتهای بیطرف‌را ـ اگر آنها بتجارت با بریتانیای کبیر اقدام ورزند ـ غرق کنند کاملا رد کرد. بهمین علت روابط سیاسی خود را با آلمان قطع ودرششم‌اوریل سال۱۹۱۷ بآن‌اعلان جنگ داد. کشورهای متحده امریکا (بنا بقول‌رئیس‌جمهورش) بعلت‌اینکه‌در «خسارات واهانتهائیکه‌ازطرف‌رؤسای‌نظامی آلمان بعمل آمده‌است خودرا شریك میداند» داخل‌جنگ گردید. بااینحال‌دخالت وی فقط بمنظور حفظ منافع امریکائی‌نبود. پرزیدنت ویلسون‌درجملات تاریخی‌خودمقاصد عالیه‌ایکه نظریه وی را درباره جنگ ۱۹۱۸ـ ۱۹۱٤ الهام میبخشد مجسم کرد. «دنیا باید برای‌دموکراسی امن‌وامان گردد» صلح‌وآرامش

ازاین بیشتر نباید ازطرف «حکومتهای استبدادی که درپشت سرخود قوای‌متشکله‌ای دارند، قوای‌متشکله‌ای که‌صرفاً باراده آنهااست‌نه اراده مردم» درمعرض خطر قرار گیرد.

کشورهای متحده امریکا باقدرت مالی بیحدوحصر وهمچنین منابع وسیعی از حیث نفرات به کمك متفقین شتافت. قرضه‌ها زیاد، کشتی‌های جنگی ساخته وخدمت نظام‌وظیفه شروع شد. درطول سال ۱۹۱۸ آنقدر سربازامریکائی باروپا رهسپارشدند که‌میزان آن درآخر سال بدو میلیون نفر رسید، بعداً ژنرال لودندرف در این مورد نوشت: «قوای امدادی امریکا که‌بجهت خلاصی سربازان فرانسوی‌وانگلیسی رهسپار اروپا گردیدند شاهین موازنه را علیه مابهم زده‌اند. بهمین‌علت امریکادرجنگ عامل‌قطعی گردید»

سال چهارم جنك

بدین ترتیب آخرین صحنه جنگ شروع شد. تفوق‌نفری که ارتشهای آلمان‌درجبهه فرانسه ازآن برخوردار بودند- باضرورت اجرای یك‌تصمیم نظامی‌قبل ازاینکه کشورهای متحده امریکا بتواند قدرت کامل‌خود را درجنگ اعمال نمایدتوأم گردید ـ فرماندهی آلمان رابرای شروع‌حمله‌آخری خود درمارس ۱۹۱۸ مصمم گردانید. برای مقابله با این حمله ژنرال فرانسوی مارشال فوش در رأس فرماندهی عالی ارتش متفقین قرار گرفت.

وحدت فرماندهی از عوامل‌اساسی‌موفقیت متفقین در عملیات متقابله بود، (همانطور که ژنرال لودندرف اعتراف کرد) «بدون شك

قوه جنگی آلمان‌را بسراشیبی سقوط انداخت» .

آلمانها که درحمله ماه مارس آخرین قوه خودرا ازدست داده بودند، شکستهای پی‌درپی دیگری برآنها واردآمد بطوریکه وقتی مجبور بعقب‌نشینی شدند معلوم‌شد پایان جنگ نمایان است. رؤسای نظامی آلمان وقتی دیدند ممکن است این‌عقب‌نشینی منجر بشکست قطعی ودرنتیجه اشغال آلمان ازطرف‌قوای خصم گردد دولت‌را مجبور کردند برای عهدنامه متارکه داخل عمل گردد. دراول اکتبر۱۹۱۸ ازطرف مقر فرماندهی آلمان به‌نخست‌وزیر آلمان تلگرافی فرستاده شد که‌محتوی تقاضای‌فوری‌ژنرال لودندرف بدین‌مضمون‌بود «تقاضای مابرای صلح بایدفوراً باطلاع برسد. امروز سربازان مااراضی خودرا در دست دارند ولی ممکن نیست پیش‌بینی کرد فردا چه‌خواهد شد» مارشال فن‌هندنبورك که از سال ۱۹۱۶ ریاست ستاد ارتش آلمان را برعهده داشت اعلامیه منتشر کرد مبنی‌براینکه (فرماندهی ارتش آلمان بااین تقاضا که برای یك‌پیشنهاد فوری‌صلح بدشمن‌است موافقت دارد. بواسطه سقوط جبهه مقدونیه و ضعف قوای مادی ما در جبهه غرب دیگر امیدموفقیت برای‌ما باتوسل بقوای نظامی ممکن‌نیست. دشمن مدام نیروی تازه نفس و قوای جدیدی بمیدان جنگ وارد میکند ارتش آلمان هنوز محکم جای خود ایستاده و حملات دشمن را پیروزمندانه درهم‌میشکند ولی این‌وضع روزبروز وخیم‌تر میشود» . فرماندهی عالی ارتش آلمان دراین‌زمان معتقدبود که (اوضاع عمومی نظامی جزاینکه بدترشود چیزدیگر نیست). دولت‌هم‌تحت فشارهمین

اظهارات مجبور به‌مذاکره‌درباره عهدنامه متارکه گردید. ازاین‌لحظه به‌بعد زمام امور از دست رؤسای نظامی خارج وژنرال لودندرف با- اینکه بعداً میخواست بمذاکرات صلح خاتمه دهد ونقش دیگری را بازی کند ازمقام‌خود عزل گردید .

مواد چهارده‌گانه

صحنه جالب این‌نمایش اکنون ازمیدان نبرد بکاخ نخست وزیریها انتقال یافت . دیپلماتها مجدداً مقاماتی‌راکه برای مدت چهارسال ژنرالها آنهارا از آنجاها رانده‌بودند اشغال کردند .

یادداشتهای متعددی بین‌دول مرکزی ورئیس جمهور کشور- های‌متحده امریکا ردوبدل گردید. پرزیدنت ویلسن شرایط صلح‌راکه دراین‌زمان تنظیم کرده‌بود وبنام مواد چهارده گانه‌بود درهشتم‌ژانویه ۱۹۱۸ خطاب به کنگره اعلام داشت . این‌مواد دارای اهمیت تاریخی مهمی‌است وآلمانهاهم براساس همین‌اصول حاضر به‌تسلیم شدند .

«۱- معاهدات علنی صلح که علناً بسته شده‌اند. پس‌ازاین هیچ نوع موافقت‌نامه خصوصی بین‌المللی بهیچ‌ترتیبی وجود نخواهدداشت. دیپلماسی همیشه بایدعلنی وصادقانه جریان داشته‌باشد .

۲- آزادی مطلق کشتی‌رانی درتمام دریاهای خارج از آبهای ساحلی چه‌درزمان صلح وچه‌درزمان جنگ باید وجود داشته باشد، مگراینکه بعنوان دریاهائیکه کلا یابعضاً بمنظور اجرای عهود بین- المللی مورد عملیات بین‌المللی قرار گیرند بسته میشوند .

۳- رفع هرگونه سدهای اقتصادی بوجه مایمکن و برقراری

اصول مساوات درشرایط تجارتی بین‌تمام ملل .

٤ـ تضمینات کافی‌داده و گرفته‌شود براینکه تسلیحات ملی بحد اقل‌ممکنه تاآنجا که برای‌امنیت داخلی مناسب‌باشد تقلیل‌یابد .

٥ـ حل کاملا بی‌طرفانه‌،عادلانه و آزادانه کلیه‌دعاوی مستعمراتی بارعایت دقیق این اصل که درحل این‌قبیل مسائل حاکمیت ، منافع مردم آن نواحی با ادعاهای منصفانه حکومتی که باید عنوان وی معلوم شود دریك کفه مساوی قرار گیرند .

٦ـ تخلیه کلیه اراضی روسیه ...

۷ـ تخلیه وترمیم بلژیك ...

۸ـ آزادی کلیه اراضی فرانسه و استرداد اراضی اشغالی و در موردعمل خطائی که ازطرف دولت‌پروس درسال۱۸۷۱ نسبت بفرانسه درباره ایالت الزاس‌ولرن سرزده وبرای مدت پنجاه سال صلح اروپا را بهم‌زده‌است باید طوری عمل‌شود که صلح و آرامش برای همیشه بنفع تمام‌ملل برقرار گردد .

۹ـ تجدیدنظر عادلانه‌درباره مرزهای ایتالیابایدبراصول آشکارو صریح‌ملیت انجام گردد .

۷ـبرای‌مردم کشورهای‌اتریش‌وهنگری که‌آرزومندیم‌مقام آنها رادربین ملل محفوظ و مصون به‌بینیم‌بایدآزادترین فرصتها را برای توسعه خودمختاری آنها فراهم کرد .

۱۱ـ رومانی، صربستان ومونتنگروباید تخلیه گردند .

۱۲ـ قسمتهای ترك‌نشین امپراطوری فعلی عثمانی بایدحاکمیت

مطمئنی‌را برای آنها تأمین کرد و سایر ملیتهائی که هم‌اکنون تحت سلطه ترکها هستند باید یك امنیت مسلم ومطلقاً یك فرصت فارغ از مزاحمت برای خودمختاری آنها فراهم نمود وعبورومرور ازداردانل باید همیشه بعنوان یك‌مسیر دریائی برای کشتی‌ها وتجارت تمام ملل تحت تضمینات بین‌المللی آزادباشد ·

۱۳- یك دولت مستقل لهستان شامل آن اراضی که سکنه آنهامسلمالهستانی ،با داشتن دسترسی آزاد ومطمئن‌بدریا ، که‌استقلال سیاسی واقتصادی و تمامیت ارضی‌آن بوسیله عهد نامه‌های بین المللی تضمین گرددبوجود آید.۱٤ـیك جامعه‌عمومی‌ملل‌ضمن قرار دادهای صریح بمنظور تضمینات‌متقابل‌در باره استقلال سیاسی وتمامیت ارضی برای‌تمام دول‌چه کوچك‌وچه‌بزرگ باید تشکیل شود . »

در نطق‌دیگری که پرزیدنت‌ویلسن‌ایراد کردمواد‌چهارده‌گانه را در جملات زیرخلاصه‌نمود: «آنچه‌را که‌ما برای آن کوشش‌می کنیم نظم بین‌المللی جدیدی است که‌براصول جهانی‌ووسیع‌حق‌وعدالت‌مبتنی باشد.دیگر نه‌صلح‌جسته‌و گریخته‌ونه‌صلح‌رنگارنك. ملتها و کشورهای دیگر نباید از پادشاهی بپادشاه مگر مانندآلات‌وابزار بازی در قمار موازنه قوی مورد خریدوفروش واقع گردند · گرچه این‌قمار بزرگ برای همیشه حسثیت خود رااز دست‌داده است». یکی‌از مواد چهارده گانه که‌مربوط بکشورهای اطریش وهنگری بود بعدهادرموقعی که ایالات متحده امریکا ادعای چك اسلواك‌ها ویوگسلاووها را برسمیت شناخت تغییر کرد · متفقین‌موافقت خودرا بامواد چهارده گانه‌مشروط

بدو تبصره زیردرمورد «آزادی دریاها» وغرامات کردند :

۱ـ «بنددوم مربوط است بآنچه که از آن بآزادی دریاها تعبیر میشوداز آنجا که‌می‌تواندموردتفسیرات‌مختلف‌قرار گیرد آنهانمی‌توانند بعضی از آنهاراقبول کنند »

۲ـ ازتعهددرباره «ترمیم» اراضی اشغالی «آنها آن غراماتی‌را استنباط میکنند که‌آلمان بایستی‌برای کلیه خسارات وارده بمردم‌غیر نظامی متفقین و مایملك آنها ناشیه ازتعرض‌خویش بپردازد» . الحاق دول مرکزی بمواد چهارده گانه‌علاوه بر سایرمسائل ، درمورد آلمان استر دادالزاس‌ولرن بفرانسه، ودر مورد اتریش‌وهنگری آزادی‌ملتهای تابعه را در برداشت .

با اینحال در مورد آلمان دارای معنای دیگری هم بود وآن عدم تسلیم بلاقید و شرط بود زیرا خطابه‌های پرزیدنت ویلسون از طرف تمام دول متخاصم بعنوان پایه‌های‌مستحکم مذاکرات‌صلح تلقی شد ولی در موقع اجرای جز بجزء آن تفسیرات متضادی پیش‌آمد . عهد نامه‌های‌متارکه با کشورهای‌اتریش وهنگری درسوم‌نوامبر۱۹۱۸ و با آلمان دریازدهم نوامبر۱۹۱۸ نعره جنك را خاموش‌وبدین‌ترتیب جنك ۱۸ـ۱۹۱٤ پایان یافت .

جنك‌در خاور میانه گـر چه جبهه غرب صحنه اصلی جنك واقع گردید ولی عملیات نظامی دیگری که بجای خود مهم بود ازطرف بریتانیای کبیر درجبهه‌های دیگر ادامه‌داشت. در باره این جنگها که بنام(گوشه‌های جنك) معروف بود نظریات

مردم باهم فرق‌داشت . بعضی‌عقیده داشتند متفقین‌باید تمام منابع‌خود را برای یك‌هدف که شکست ارتش‌های آلمان‌باشد متمرکز کنند عده دیگر تصور میکردند وضع آلمان‌درجبهه غرب غیرقابل شکست است وبهترین راه امیدبرای پیروزی غافلگیر کردن‌وی ازعقب و تنك کردن حلقه‌محاصره ازجانب‌شرق می‌باشد . از جمله این گوشه‌های جنك یکی همان لشگر کشی داردانل بود که با وجود تلفات‌سنگینی که بارتش ترکیه وارد آمد بموفقیت نیانجامید ، و دیگری کوشش انگلستان برای آزادی اعراب ازقید سلطه امپراطوری‌عثمانی بود که بالاخره به پیروزی نهائی‌منتهی‌شد . درسال۱۹۱۶برهبری شریف مکه در حجاز انقلابی عربی‌رخ داد که‌غارت وچپاول بیش از احساسات‌ملی محرك انقلابیون واقع‌شد وفقط با کمك‌بریتانیای کبیر بود که‌روسای عرب‌توانستند (کانون قدرت‌را در دست بگیرند)این‌حرف کلنل‌لارنس است . کلنل لارنس توانست براثر اقدامات زیرکانه خود در عربستان معروفیت خاصی کسب کند . نقشه‌وی دراین‌جنگ که‌از آن در کتاب معروفش بنام (هفت‌ستون‌عقل) تجسم دقیقی کرده است عدم توجه‌به جسم‌اصلی‌دشمن‌وتمرکزقوی‌درجناح‌دورافتاده‌ان‌بود.تخریب‌پلهاوخطوط مواصلاتی؛ عبورومرووررا «برای دشمن‌یك‌نوع‌ترورنامرئی گردانید.» ولی‌انقلاب‌اعراب‌حادثه کوچکی‌بشمارمیرفت که‌منظورش‌بیشتر ناراحت کردن فکردشمن وجلب توجه‌وی‌به‌نقطه دیگر بود . ژنرال‌النبی که فرماندهی ستون‌عملیات جنگی را درفلسطین و سوریه بعهده داشت ، (لارنس می‌نویسد) برای‌قوه‌جنگی ما اهمیتی قائل نمیشد وبماقدرت

تاکتیکی خود را نمی گفت. پیروزی وی تنها ثمره منطقی نبوغ او بود وازاینکه چه برسرما (اعراب) می آید اهمیتی نمیداد. درنهم دسامبر سال ۱۹۱۷ نیروی ژنرال النبی اورشلیم را وادار به تسلیم کرد و در ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۸ وارد دمشق شدند. آزادی فلسطین وسوریه از طرف نیروهای بریتانیا جنك با ترکها را به پیروزی درخشانی رساند که صحنه دیگر آن تصرف بغداد و آزادی بین النهرین بود بلغارستان در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸ بواسطه شکست جبهه سالونیك مجبور به تقاضای متارکه گردید. ترکها هم در ۳۰ اکتبر همانسال بآنها تاسی کردند.

علل شکست آلمان

علل سقوط آلمان چه بودند ؟ در آغاز جنك ۱۸-۱۹۱٤ آلمان دارای بزرگترین دستگاههای جنگی بود که دنیا تا آن زمان بخاطر نداشت. ازنقطه نظر نظامی نیز بزرگترین موقعیت که جنك در خطوط داخلی باشد برای آن فراهم بود. در صف مقابل، منابع اقتصادی وسیع متفقین ودول وابسته قرارداشت. بنا بر این شانس موفقیت برای آلمان وقتی وجود داشت که بتواند اقات واستعداد خود را برای بدست آوردن یك پیروزی سریع وعظیم در میدان نبرد ثابت کند. ناتوانی آلمان در انجام هدف فوق سبب شد جنك از صورت دلخواهی آن خارج ووسیله سنجش سرسختی وطاقت گردد. در یك چنین نبردی شکست آلمان فرض مسلم ریاضی بود. آلمان نه بلحاظ قدرت نظامی و نه اقتصادی یارای مقاومت بی انتهائی را در یك وضع بلاتکلیفی مانند جنگ مارن که پیشرفت آنها را به تعویق انداخت نداشت. قدرت جنگی آلمان نیز بر اثر تلفات بی سابقه و استفاده لاینقطع آنها

روز بروز روبه تحلیل میرفت.مخبرسرفرماندهی ارتش انگلیس دراین باره میگوید که(ارتش آلمان درنیمه‌دوم سال۱۹۱۸سقوط نمی کردمگر براثر مصرف‌مدام که‌قوای‌ذخیره‌ارتشهای آلمان‌را فرسوده کرد) قدرت اقتصادی آلمان نیز بواسطه تفوق دریائی بریتانیای کبیر که برای بار دگر نفوذوقدرت دریائی‌خودرا بنحو بارزی‌نشان‌داد ،درهم‌شکسته‌شد. نیروی دریائی انگلستان ، باوجود محاصره یك فشار مزمن و نافذی که‌هرسال‌برشدت آن‌اضافه‌میشداعمال‌میکرد . ژنرال‌لودند رف‌اعتراف مهمی میکند که اگر « جنك‌طولانی شود شکست ، ما حتمی است. زیرا بلحاظ اقتصادی‌دریك جنك پـر مصرف و دروضع‌خیلی نامساعد قرار گرفته‌ایم . «اوعقیده‌داشت» که‌تحلیل قوای‌روحی واخلاقی مردم پشت جبهه باوضع‌خواربار بستگی‌نزدیك دارد.درخیلی ازمردم‌تخریب مقاومت قوای‌روحی وجسمی کاملامشهود است» . جیره‌رسمی که برای اهالی پایتختهای آلمان واتریش‌تهیه کرده بودند فصیح‌تر از کلمات مضیقه‌ای را که بـرای مردم غیرنظامی درآخرسال جنك فراهم شد نشان میدهد .

در برلن جیره هفتگی عبارت ازچهارپوند (هرپوندمساوی‌است با۴۵۳ر۵۹ گرم) نان، هفت‌پوندونیم سیب زمینی ،نیم‌پوند گوشت(که آنهم همیشه بدست‌نمی آمد) ،نیم پوندشکر،(باکمی ماهی، کره،چربی پنیرومربا)بود.دروین جیره‌روزانه۳انس آردونان‌ویك‌انس گوشت،۰ر۲۵. انس‌چربی ۲ر۵ انس سیب‌زمینی و۰ر۷۵.انس‌مربا.این‌سوءتغذیه‌نه‌تنهااز میزان‌غیرمعمولی‌مرك‌ومیر معلوم‌میشودبلکه‌ازضعف‌جوانان نیز آشکار

میگردد . ازطرف دیگر قوه مقاومت معنوی آلمانها را از بین برد بطوریکه آنها دیگر نمی‌توانستند تحمل محرومیتها ، محرومیتهائی که بدان گرفتاربودندو معلوم نبود تاچه‌وقت ادامه دارد بکنند . با اینحال‌ایق‌موضوع‌تاثیرخودرادرروحیه سربازان‌درجبهه‌جنك کرد.(۱) تسلیم آلمان به‌در هم شکسته شدن‌ماشین جنگی وی ارتباط داشت . ضربات ارتشهای متفقین‌روسای نظامی آلمان را وادار کرد که‌تقاضای صلح کنند . بروزاغتشاشات‌داخلی‌در آلمان ووژاگون‌شدن رژیم غیر نظامی مقدم ویاهم زمان تسلیم نظامی آلمان نبود . آنها بعداً یعنی وقتی که تلخی شکست‌با تلفات وضایعاتی که بواسطه گرسنگی‌پیدا شده بود توام گردید بوجود آمدند.دیگرازعواملی که آنهارا بسقوط کشانید انقلاب بلشویکهابود.حکومت آلمان‌قوای اغتشاش‌را درروسیه برای بهبودی‌وضع‌نظامی خود درجبهه‌شرق‌دامن میزد ولی این کمك آنی خیلی گران تمام شد . اسرای جنگی آلمان که از اسارت در روسیه آزادشدند ومجدداً در عملیات نظامی ارتش آلمان‌شرکت کردند روحیه ارتش راخراب‌وازآنجاکه عقاید سیاسی پای‌بند مرزوبوم‌نیست بلشویك مسری‌بزودی‌درخارج از مرزهای روسیه شوروی شیوع پیدا کرد . بعلاوه ورودامریکا درجنك صرف‌ازنتایج مادی آن که در بالا ذکر شد دارای اثرات روانی‌عمیقی درمردم آلمان بود وآنهارامتقاعد ساخت که دیگر امیدموفقیتی برای آنها دربین نیست . بالاخره سر سختی‌و تحمل فرانسویها در جنك و قربانیهای روسها از کمکهای

(۱) نامه‌های شکایت آمیزی که ازبستگان سربازان آلمانی از کشورشان میرسید تاثیرخودراشروع کرد . کسانی که‌درجبهه‌بودند ناراضی شدندزیرابستگان آنها دروضع بدی‌بسرمی‌بردند .

اساسی پیروزی نهائی مرام‌متفقین گشت .

قیمت جنك

مخارج جنك ۱۸ - ۱۹۱٤ باوسعت عملیات آن متناسب بود وقیمت سرسام‌آوری چه‌ازغالبین‌و چه مغلوبین اخذ گردید . تعداد کسانی که جان خود را ازدست‌دادند به رقم گچ کننده۸میلیون‌نفر وزخمی‌شدگان‌به۲۰ میلیون نفررسید باین تلفات میدانهای نبرد باید قربانیهای اعمال شاقه اراضی اشغالی‌ویا اراضی محاصره شده‌را که‌محکوم‌بانواع کارهای‌شاق بودند اضافه کرد. مخارج سرسام‌آوری که برای جنك شد بمقادیرنجومی رسید . خرج متوسط روزانه بریتانیای کبیرتامارس‌سال ۱۹۱۵ یك‌میلیون‌ونیم‌پوند و در سال۱٦-۱۹۱۵ چهارمیلیون‌ودر۱۷-۱۹۱٦ پنج میلیون‌ونیم و در ۱۸-۱۹۱۷شش میلیون‌نیم بود . قرضه‌ملی این کشور از ۷۰۸ میلیون پوند به۷٤۳۵میلیون‌رسید. کشورهای‌متحده‌امریکا که‌درسال۱۹۱۷وارد جنك گردید میزان‌قرضه‌هایش‌دراواخر سال۱۹۱۸ به۱٦ میلیون‌دلار بالغ گردید . قرضه‌ملی فرانسه‌از۳٤۱۸۸ میلیون فرانك به ۱٤۷۷٤۲ میلیون‌فرانك‌رسید.قرضه‌ملی آلمان‌ازپنجهزارمیلیون‌مارك‌به۱٦۰٦۰۰ میلیون مارك اضافه شد . اداره بانك فدرال زرو امریکا تحمین‌زد که (تا۳۱ماه‌سه‌سال۱۹۱۸ مخارج روزافزون متخاصمین‌به۳۵میلیون‌پوند بالغ گردید)وپیش‌بینی کرده‌بود که‌این‌مبلغ‌تا آخرسال‌به‌چهل میلیون پوند خواهد رسید . کلیه قیمت جنك را نمی‌توان به تنهائی با ارقام خیره کننده قرضه های ملی متخاصمین بدست‌آورد . اراضی اشغالی، خسارات وضایعات باورنکردنی‌وغیرقابل‌جبران‌دیدند.درمناطق جنگی

شمال فرانسه ، بلژیك ، شمال ایتالیا ولهستان روسیه یك‌حساب جدید نشان میدهد((مسئله ترمیم صنایع ازبین‌رفته‌دراین بود که‌بایستی آنها را تقریباً مجدداً ازپایه بنا کرد .تمام انبارهای مواد خام‌معدوم‌وماشین آلات درمواردی که‌بجاماندندآنهارا عمداسوزاندند.)) در شمال‌فرانسه ((این‌تخریب‌بحدی کامل‌بود که وقتی‌خواستندشهرهای‌زیباومجلل‌سابق را از نوبسازندمسئله‌بی‌انتهائی‌راتشکیل‌میداد)). عین همین خرابیها با اندکی‌زیاد و کم‌درصربستان درموقع‌عقب‌نشین‌ارتش اتریش وهنگری و درگالیسی اتریش درموقع تخلیه روسها اتفاق افتاد . در یك محیط مسموم ازخاطرات کشتارهای میدانهای نبرد ، ازمناطق غارت زده و بالاخره ازبارهای غیرقابل تحملی که بر دوش نسلهای آینده گذاشته شده‌بود،سیاستمداران کنفرانس‌صلح درپایتخت فرانسه در سال ۱۹۱۹ دورهم گرد آمدندوبرای امر بنای مجدد اروپای نوین‌دست در دست یکدیگر گذاشتند .

قسمت دوم

((معاهدات صلح ۲۲-۱۹۱۹))

عهدنامه ورسای عهدنامه ورسای درسال ۱۹۱۹قیمتی بود که آلمان برای شکست خوددرجنگ ۱۸-۱۹۱٤ پرداخت میکرد .

درد رجه اول آلمان مقدارزیادی ازاراضی خود را از دست داد . نقشه اروپا تغییر کرد . شمال و جنوب ، مشرق و مغرب با مرز های اروپای مرکزی تغییر شکل داد و این تغییرات ارضی مخصوصاً در قسمت مرزهای شرق بیشتر بود. در مغرب ایالات الزاس ولرن « برای جبران عمل خطای آلمان در ۱۸۷۱» بفرانسه مسترد گشت . حوزه سارمتوقتاً از امپراطوری آلمان بعنوان جبران تخریب معادن ذغال سنگ در شمال فرانسه و بحساب قسمتی از عراماتی که آلمان می بایستی بپردازد جداشد. این ناحیه تحت نظارت کمسیونی منتخب ازجامعه ملل قرار گرفت و در آخر ۱۵ سال می بایستی بآراء عمومی مراجعه گردد که درصورت الحاق مجدد آن بآلمان کشور اخیر حقوق ملکی فرانسه رادر این معادن بازخرید کند.(۱) درقسمت شمال سرنوشت

---

(۱) مراجعه بافکار عمومی در سال ۱۹۳۵ انجام گرفت و نتیجه آن الحاق مجدد بآلمان بود .(مولف)

شلزویك‌شمالی‌ومرکزی که‌درسال ۱۸٦٤ ازدانمارك مجزاشده بود با مراجعه بافکار عمومی وضعش معلوم گشت بدین ترتیب که قسمت شمالی‌بدانمارك وقسمت‌مرکزی‌بآلمان‌الحاق خودرا اعلام داشتند.صرف نظرازاین‌تغییرات،بعضی ازنواحی کم‌وسعت به‌بلژیك داده‌شد.مهمتراز همه، گذشتهای ارضی‌بود که‌در طرف مشرق ازآلمانها برای‌جبران صایعاتی که برلهستان فرمانفرمایان پروس درقرن‌هیجدهم وارد کرده خواستاربودند. ایالات‌پزن وتقریباتمام‌پروس غربی بدولت برپاخاسته لهستان واگذار گردید،سیلزی‌علیا درنتیجه مراجعه‌بافکار عمومی‌بین آلمان ولهستان‌تقسیم گردید. برای تهیه بندری برای لهستان، شهر آلمانی دانتزیك بوضع اولیه خود بعنوان شهر آزادی تبدیل یافت و « تحت حمایت جامعه‌ملل قرار گرفت»متفقین خود باکثریت و تفوق خصوصییات آلمانی معیت‌شهری،دانزیك‌معترف‌بودندولی آنهامی گفتند (منافع‌اقتصادی دانزیك‌و لهستان یکی‌است) وبعد الت نزدیکتراست برای‌تهیه معبردریائی این‌بندر بلهستان واگذار شود.ارتباط دانزیك و لهستان بوسیله ایجاد (دالان لهستان) تامین گردید. این دالان پروس شرقی راازبقیه آلمان‌جدا میکرد. ممل نیز بجهات متشابهی بکشور جدیدالخلقه لیتوانی داده شد.سایر تغییرات ارضی درخارج‌از اروپا مربوطبه مستعمرات امپراطوری آلمان بود.آلمانهارا مجبور کردند از(تمام‌حقوق وعناوین خودبر مستعمرات‌ماوراءبحار) صرف‌نظر کنند. این‌مستعمران‌عبارت بودنداز آفریقای جنوب‌غربی آلمان که باتحادیه آفریقای‌جنوبی داده‌شد، آفریقای‌شرقی آلمان نیزبین بریتانیای کبیر

وبلژیك تقسیم گردید. دراین‌تقسیم بندی تانکانیکا سهم بریتانیای کبیر گردید.

مستعمرات آفریقائی آلمان‌درقبل ازجنگ ۲۳۵۰۰ نفر آلمانی داشتند که‌از این عده‌بیشترشان‌مهاجرین‌دائمی‌نبودند و آنهابه‌نیم‌درصد رقم‌تجارت‌خارجی آلمان(۱) کمك‌میکردند.جمعیت‌بومی‌این‌مستعمرات ۱۲٫۵ ملیون نفر بود که‌از آن‌عده تقریباً ٤۲ درصد بـه امپراطوری بریتانیای کبیر ۳۳ درصد بفرانسه و ۲۵ درصد به بلژیك رسید. مستعمرات آلمان در اقیانوس آرام بین‌ژاپون، استرالیا و زلاند جدید تقسیم‌شد. این‌مستملکات‌سابق آلمان تحت یك‌نوع (قیمومیت)ازطرف جامعه‌ملل قرار گرفت ودرواقع ازلحاظ فنی‌اداره‌آنها بطرزقیمومیت بودنه مالکیت . درعهد نامه ورسای از ترس اینکه مبادا آلمان برای جبران اراضی از دست رفته بخواهد در اتریش ونواحی‌آلمانی نشین چك‌اسلواکی دست بـاقداماتی برنـددوماده آنرا بـجلوگیری ازایـن موضوع‌اختصاص دادند.((آلمان استقلال اتریش‌رامعترف‌و کاملامحترم می شمارد و متقبل میگردد که این‌استقلال جزبرضایت شورای‌جامعه ملل‌غیرقابل‌انتقال باشد)).ازطرف‌دیگر آلمان خود را مجبوردید کـه ((استقلال کامل دولت‌چك‌اسلواکی ومرزهای این کشور را همانطور که‌معین کرده‌اند برسمیت بشناسد))

---

(۱)ـ این‌مستعمرات«مقداری‌جزئی موادخام منطقه حاره وموادغذائی برای آلمان تهیه‌میکردند» ودرمورد بازارتجارتی برای اجناس آلمانی«اهمیتی نداشتند» (مولف)

سایر فصول صرف نظر از مسائل ارضی ،عهد نامه‌ورسای بیشتر هم خود را مصروف‌غرامات ، غیر نظامی کردن حوزه رن، تسلیحات و بالاخره گرفتن تضمینات کافی برای اجرای‌تعهدات آلمان کرد.

آلمان مسئولیت « خسارات وتلفاتی راکه بردول متفق وهم بستگان وهم‌چنین باتباع آنها درنتیجه جنك وارد آمده بود » قبول کرد . ازداشتن‌استحکامات وقوای نظامی چه‌ازطرط چپ وچه‌ازطرف راست‌رودخانه رن درطول سی‌میل ممنوع گشت . برای‌امکان «تحدید عمومی تسلیحات تمام‌ملل» متعهدشد ارتش خودرا به یک صد هزار نفر که شامل‌افسران‌هم باشد محدود کند . خدمت‌نظام وظیفه‌را لغوو قوای دریائی را محدود وزیر دریائیهای خودراتسلیم کند . وبالاخره بعنوان ضمانت اجرای عهدنامه قسمتی ازخاك آلمان در طرف مغرب رودخانه رن بامجموع پلهای مواصلاتی برای‌مدت ۱۵ سال‌تحت‌اشغال متفقین ودول‌همدست‌بیرون آمد.

اعتراض آلمان بعهدنامه ورسای تا زمانیکه مواد عهد نامه صلح قبلا از طرف متفقین‌فاتح حل‌نگردید آلمانها را بکنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹ دعوت نکردند . عهد نامه صلح شکل بعهدنامه‌ای‌را که‌آزادانه بین متخاصمین مورد مذاکره وموافقت واقع شود نداشت . این‌عهدنامه بیشتر وصعی‌را داشت که ازطرف فاتحین بردشمن شکست خورده وذلیلی‌تحمیل‌میگشت . به نمایندگان آلمان اجازه‌دادندملاحظات‌خود را درباره‌طرح‌عهدنامه‌ایکه‌بآنهاتسلیم‌میشود

بنویسند ولی فرصت یک اعتراض کامل‌را از آنها علیه مواد عهدنامه سلب کردند (۱) « این صلح آن صلح عادلانه‌ای که بماقول دادند نیست . این‌صلح بامبانی‌یك صلح عادلانه وپایدار تناقض غیرقابل التیام وبینی‌دارد . دشمنان ما مکرر مکرر گفته‌اند آنها بامردم آلمان‌جنك ندارندبلکه بایك‌حکومت امپریالیستی وغیر مسئول سرنزاع دارند . آنها بارها خاطرنشان ساخته‌اند این جنك بی‌نظیر باید بدنبالش یك صلح تازه ، صلح حق و عدالت بیآید نه صلح زور . آلان مدتی است دشمنان‌ما بایك دولت مسئول مواجه هستند . قانون اساسی جدید امپراطوری آلمان وسازمان ملی حکومت مسئول آن تماماً باخشك ترین اصول‌دمکراسی منطبق‌شده است . ترك‌روح نظامی دراین‌قانون هویدااست . ولی‌درموقع‌نوشتن‌عهدنامه‌صلح‌باین‌حقایق مثل‌سایر اصول حقه کوچکترین توجهی‌نشده‌است.

شاید شرایطی ازاین‌سخت‌تر که بتوان بریك دولت‌امپریالیستی تحمیل کرد قابل‌تصور نباشد ».بدین‌ترتیب نمایندگان آلمان‌درحالیکه ازشدت‌شرایط‌تحمیلی‌باخبرویك‌یك آنهارا باشرح وبسط‌زیادرد کردند اعتراف داشتند باینکه « آلمان بایستی برای بدست آوردن صلح قربانیهائی داده ودراین راه تاسر حدامکان قدرتش بکوشد .»

شکایتهای آشکار ملاحظات آلمانها بی‌عدالتی‌های صریحی را که آنها شکایت داشتند یك‌یك اسم‌برده‌بود . «در

---

۱ ـ این‌جملات نقل شده که دنباله‌خواهد داشت از «ملاحظات نمایندگان‌آلمان درباره طرح عهدنامه صلح » ، «جواب متفقین ودول همدست» وسایر «اسناد» مربوطه اقتباس‌شده است (مولف)

مغرب قسمتی ازاراضی کاملا آلمانی سار را باجمعیت لااقل ۶۵۰هزار نفراز امپراطوری آلمان فقطبعلت وفور معادن زغال‌سنك برای مدت پانزده‌سال ازامپراطوری آلمان باید مجزا کرد . سیلزی‌علیا از آلمان بایستی جداوبکشور لهستان‌داده شود . درصورتیکه این‌ناحیه‌هیچ‌نوع ارتباط سیاسی بـا کشور لهستان اقلا درمدت هفصد وپنجاه سال اخیر نداشته‌است .» میلیونهانفرآلمانی راکه در پزن وپروس‌غربی زندگی میکنند تحت‌سلطه لهستان بایدقرار دهند . (۱) پروس‌شرقی «بایستی ازقسمتهای امپراطوری آلمان‌جدا» وهمانطور ممل که« کاملا آلمانی» است نیزمجزا گردد . گرچه ((دسترس آزادبدریابرای‌لهستان که‌بتواند احتیاجات اقتصـادی خود را رفع کند بـاتاسیس بنادر آزاد که))برای لهستان قطعا دارای امتیازات مخصوص خواهد بود ((فراهم‌میگردد)) معهذا دانزیک که همیشه‌دارای خصوصیات آلمانی‌بوده بدولت آزادی تبدیل‌شده که تحت حاکمیت لهستان باقی خواهد ماند)). نمایندگان آلمان شکایت داشتند ((دراینجا عقیده یك حق غیرقابل مرور زمـان تاریخی ،در آنجا عقیده مالکیته نژادی ودرجای‌دیگر نظریه منافع اقتصادی بایستی رعایت‌شود درحالیکه‌در هریك ازموارد اتخادتصمیم کاملا ازروی عمد برای آلمان نامساعد بوده است .)) حکومت آلمان تمایل خـود را بـرای تجزیه آن قسمت از ایالت پـزن که دارای

---

۱ ـ برطبق آمار سال ۱۹۱۰ جمعیت آلمانی اراضی مجزا شده ازآلمان به لهستان یك‌میلیون نفروجمعیت لهستانی آن دومیلیون نفر بوده‌است ونواحی مراجعه شده بـافکارعمومی‌دارای یك‌میلیون نفرآلمانی و ه ر ۱ میلیون لهستانی بوده‌انداست (مولف)

جمعیت لهستانی غیر قابل بحثی میباشد)) توام با ((قسمتهای غربی نواحی پروس که اهالی آن بدون شك لهستانی هستند)) اعلام کرده است ، ولی طرح عهدنامه ورسای باین موضوع قناعت نکرده ((مقرر داشته است آن قسمت از نواحی آلمانی بدون کمترین توجهی باصل نژادی از آلمان گسیخته شود)) . آلمانها به تقلید سابقه امر که از طرف حریفانش گذاشته شده بود ، اصل خودمختاری را پیش کشیدند. در این جنك اصل جدیدی وضع شده است ـ حق خود مختاری ـ » ولی این حق «نباید اصلی باشد که صرفاً از آن بضرر آلمان استفاده شود ، برعکس باید اصل مزبور در تمام کشورها یکسان اجرا و مخصوصاً ، درمواردی که مردم اصلشان آلمانی است و مایلند بخاك امپراطوری آلمان ملحق شوند ، بکار برده شود» . نمایندگان آلمان اینطور نتیجه گرفته بودند از این اصل درمورد نواحی سار ، الزاس ولرن ، دانزیك ، ممل واراضی دیگری که به لهستان و بلژیك داده شده تخطی گردیده است و در دفاع از این اصل «ملیونها آلمانی آلمان اتریش را از اتحاد با آلمان که آرزوی آنها است منع وملیونها نفر آلمانی دیگر را که درسراسر مرزهای ما ساکن هستند مجبور کرده اند جزو دولت جدیدالخلقه چك اسلواکی باقی بمانند . » دراین اخطار هم چنین گفته شده بود «اگر تحقیقاتی هم اکنون درباره آرزوهای مردم الزاس ولرن نشود حل این مسئله انجام نخواهد گردید» . درباره مسئله مستعمرات چنین نشان داده شده بود که «این ترتیب حل مسئله مستعرات بایك صلح عادلانه مغایرت کامل دارد . ادعای آلمان درباره مستعرات خویش در درجه

اول مبتنی براین‌حقیقت است که‌برای‌توسعه‌آنهارنج فراوان‌ومثمر ثمر کشیده وقانوناً آنهارا بدست آورده‌است. » این مستعمرات «مناطق گرانبهای‌سرمایه ملی‌وی‌را تشکیل میدهندوهمانطور که بازارصنایع آن بشمار میروند برای‌جمعیت‌اضافی‌آن نیزوجودآنها کاملاضروری است . آلمانها آمادگی خودرا برای «اداره مستعمرات برطبق اصول جامعه ملل وحتی بعنوان قیم انتصابی ازطرف جامعه» اعلام داشتند.

شکایات دیگر

در بین مسائل دیگری که آلمانها درملاحظات خود بدان متذکر شدند مسئله مشکل غرامات نیزمطرح کردید .

«تعهدات آلمان که مورد موافقت‌واقع گردیده بود بشرح‌زیر بالغ میگشت : غرامات شامل کلیه خساراتی است که بواسطه اشغال آلمانها در اراضی بلژیك و فرانسه بمردم غیر نظامی متفقین وارد آمده است . »

طرح عهدنامه ازآنچه که مورد موافقت طرفین واقع‌شدپافراتر گذاشته بود زیرا اگر دول فاتح درتحمیل ((قرضه‌ایکه آلمان را از هرامکانی درآینده محروم کند)) اصرار ورزند ((مردم آلمان خود را محکوم به بردگی میدانند)) . آلمانها از طرف دیگر ازعدم شرکت موقتی خود در جامعه ملل عصبانی بودند . ((لازم بود آلمان را از همان لحظه اول بر اصول مساوات بجامعه ملل دعوت میکردند .)) در موضوع الحاق اتریش که اکنون بجمهوری کوچکی تبدیل شده تعهد صریحی را بعهده گرفته بودند که ((آلمان نه درگذشته‌و ونه درآینده هیچوقت قصد پس‌و پیش بردن مرزهای آلمان‌واتریش

را بوسیله زور نداشته ونخواهد داشت .)) این تعهد درست در بیست سال دیگر از بین رفت وبدون شك‌عدم اعتمادی که آلمانهادر گذشته در مورد رعایت قول و قرارها از خود بجا گذاشته بودند متفقین را بر آن داشت که به تقاضای‌بخشودگی ازتقصیراتش وهم‌چنان باخطار وی در ((کاشتن‌تخم‌نفاق آینده))وپیدایش‌وضعی که((ضرورة‌بجنگهای جدید منجر خواهد گردید)) وقعی نگذارند . آخرین موردی که در ملاحظات آلمانها دیده‌میشودو موثرترین قسمتهارا تشکیل‌میدهداین بود ((قوائی که هم اکنون برای اتحاد بشر درتکاپواست قوی تر از هرموقع دیگر پیش‌ازاین‌است . وظیفه تاریخی کنفرانس‌صلح‌ورسای بوجود آوردن این اتحاد است . در آنموقع که برای پیدایش دول مشترك‌المنافع جدیدی که بر اساس آزادی و کار استوار باشد تلاش میشود ، مردم آلمان بآنهائی‌رو آورده اند که تا بحال دشمنان آنها بوده‌اند وبنفع تمام ملل وتمام افراد بشرصلحی را خواهانند که‌موافقت خود را بدان برطبق الهامات وجدانی خویش اعلام دارند . هدف‌اصلی و عزیزترین مقصود غائی صلح بوجود آوردن امنیتی است که این جنگ آخرین جنگ باشد و بشریت را برای همیشه از ارتکاب بچنین فجایع وحشتناکی حفظ کند. یك صلح دائمی‌هرگزنمی‌تواند بر اسارت وفشار یك ملت بزرك استوار باشد . صلح جدید باید یك صلح عادلانه وبنابراین درنتیجه صلحی باشد که ناشی از موافقت نامه داوطلبانه باشد . موافقت آزادانه‌وعادلانه کلیه اطراف‌معاهد وقوی‌ترین وبمرورزمان منحصرترین تضمینات‌پیمانی‌است که‌بایدمنعقد گردد.))

جواب متفقین بآلمان نمایندگان آلمان اعتراض خودرا علیه عهدنامه پیشنهادی براین اساس استوار ساختند که با مواد پیمان متارکه امضا شده متناقض است ونتیجه آن صلحی است غیر عادلانه و صلح زور وفشار . ((جواب متفقین و دول همدست)) درجملات زیر بآلمانها دادهشد : ((که معاهده صلح باید بر مواد چهاردهگانه پرزیدنت ویلسن مبتنی باشد)) وادعا شدهبود((که این مواد اصول راهنمای آنها بودهاست .)) درمورد اعتراض دوم آلمانها جواب متفقین ادامه میدهد ((برای آنهائی که هستی خودرا بمنظور نجات آزادی جهان از دستدادهاند دروغ محض خواهد بود اگر بفهمند این جنگ را چیز دیگری غیرازجنایت برضد بشریت وحق تلقی کرده باشند.))بنابراین عدالت تنهاپایه واساس تصفیه مسائل این جنگ موحش است . عدالت همانست که نمایندگان آلمان خواهان آن هستندوهمان عدالتیست که آنهامیگویند وبآنها وعدهداده شدهاست . عدالت همانست که آلمان ازآن بهرهمند خواهدبود وعدالتیست که باید برای همه باشد . عدالت باید برای کشتهشدگان وزخمیها برای آنهائیکه پدرو شوهر خودرا از دست دادهاند بمنظوراینکه شاید اروپارا از استبداد پروسی نجات دهند وجود داشتهباشد ، عدالت باید برای مردمیکهفقط بامید نجات آزادی هم اکنون در زیربار قرضهای کمرشکن جنگ متجاوز از سی هزار ملیون پوند تلوتلو میخورند بوجود آید. عدالت باید برای ملیونها مردمیکه زادو بوم ، زمین و کشتیها ومایملکشان مورد غارت وچپاول توحش آلمان قرار گرفتهوجود داشته باشدوبهمین

علت است چرا متفقین و دو همدست در پرداخت غرامات تا آخرین سرحد قوهٔ مالی آلمان اصرار دارند و آنرا از شرایط اساسی عهدنامه قرارداده‌اند. پرداخت غرامات برای خطاهای مرتکبه اساس عدالت را تشکیل میدهد. بالاخره بعضی‌ها باید ازنتایج جنگ متضررشوندحال آیا باید آلمانها باشند یا فقط مردمیکه آلمانها آنهارا مورد تجاوز و تعرض خود قرارداده‌اند؟. اگر عدالت‌را برای‌تمام مردم ذینفع‌برقرار نکنیم نتیجه‌اش فقطاین خواهدبود که جهان‌را برروی‌فجایع‌تازه‌تری باز گذاشته‌ایم. آنها معتقدندصلحی که پیشنهاد کرده‌اند کاملا یك صلح عادلانه است، آنها اطمینان دارند که این صلح صلح حق و موید همان موادیست که درعهد نامه متارکه نسبت به آنها موافقت شده‌است.))

دفاع متفقین از عهدنامه جواب متفقین بعداً نکات مختلفه‌ایرا که اعتراض آلمانها دربر داشت متوالیاً مورد بحث قرار میداهد.

اگر درمورد حل‌مسائل‌ارضی تصمیم((دربعضی‌مواردونه‌درهمه)) بضرر آلمان‌بوده‌است((منظوراین‌نبوده‌است که‌با آلمان‌بطورغیرعادلانه‌ای رفتار شده باشد بلکه‌نتیجه غیرقابل اجتناب این‌حقیقت بوده‌است که قسمت قابل‌توجه سرزمینهای امپراطوری آلمان مناطقی‌است که‌تصرف آنها در گذشته صحیح‌نبوده‌است. درعهدنامه‌صلح حل‌هریك‌ازمسائل ارضی پس‌ازمطالعات دقیق‌وطولانی ورعایت‌تمام عوامل‌مذهبی، نژادی وزبانی درهر کشوربخصوصی‌بوده‌است.))درمورد‌مسئله‌سارمتفقین چنین

اظهار نظر میکنند آنها ((این نوع شکل مخصوص غرامات را ازاین جهت انتخاب کرده‌اند که احساس میشود خرابی معادن ذغال سنگ در شمال فرانسه دارای یك چنان کیفیتی بوده‌است که برای جبران آنها یك تنبیه نمونه وقطعی لازم بوده‌است .))

درمورد آلزاس ولرن ادعای آلمانها برای مراجعه بافکارعمومی غیرقابل قبول است . زیرا آلمان هم موادچهارده گانه وهم موادعهدنامه متارکه را که (برطبق آن الزاس ولرن باید تخلیه شود) قبول کرده است . درموضوع مرزهای شرقی آلمان دواصل اساسی درنظر گرفته شده‌است اول ((احیاء)) مجدد ملت لهستان واستقلال کشور مزبور که بیش ازمدت صدسال من غیرحق او را از آن محروم کرده‌اند .)) ثانیاً الحاق مناطقی که ((یك جمعیت غیرقابل بحث لهستانی در آنها سکونت دارند .)) درست است بعضی ازمناطق غالباً دور که ازمرزهای آلمان منفك شدند دارای یك اکثریت آلمانی بوده‌اند ولی ایجاد خط مرزی فیمابین بطوریکه مناطق مزبور را بآلمان ونواحی اطرافی لهستانی رابلهستان واگذار کنید غیرممکن بوده‌است . ((بعلاوه لازم است طرقی را که آلمانها برای سلطه خود درنواحی معینه بکاربرده‌اند یادآور شد .))یکی از این طرق سلب مالکیت ازجمعیت اصلی بوده است . بااینحال ((برای احتراز ازهر گونه عمل غیر عادلانه)) متفقین با ((بعضی تغییرات)) بطوریکه نواحی غربی لهستان را ((باتقسیمات نژادی هم آهنك تر نماید)) موافقت کردند. راجع بسیلزی علیا ((در آن قسمتی که بایستی جدا شود ، اکثریت جمعیت آن بی شك لهستانی است .)) وبا مراجعه بافکار

عمومی در این ناحیه بمنظورهمراهی با آلمان موافقت بعمل آمد.

پروس شرقی ازبقیه آلمان ((برای مدت صدها سال)) جدا بوده وتا سال ۱۸٦٦ داخل درمرزهای سیاسی این کشورنبوده است. بعلاوه ((ارتباط لهستان با دریا که با منافع عموم ملت لهستان تماس داردبه‌مراتب اهمیت آن ازارتباط زمینی آلمانیهای پروس شرقی با آلمان که عده آنها بدوملیون نفر نمیرسد بیشتر است.)) ممل ((تنها مخرج دریائی برای لیتوانی)) بوده است و دانزیك ((یگانه راه دریائی)) لهستان بود. ازدست رفتن مستعمرات آن ازجهت محرومیتهائی است که مردم درزمان سلطه آلمانها متحمل شده‌اند وازطرف دیگررعایت این ضرورت بوده است که ازتاسیس پایگاههای امپریالیسم نظامی محافظت بعمل آید.

دردفاع ازمسئله غرامات خاطرنشان‌شده است این کشورمغلوب ((دست نخورده وازتخریب وانهدامی که برزاد وبوم ملل متفق وارد آمد مصون مانده است.)) ازطرف دیگرنمیتوان فوراً با عضویت وی درجامعه ملل موافقت کرد زیرا غیرممکن است از ملل آزاد جهان انتظارداشت فوراً باکسانیکه سبب چنین اعمال نگران کننده‌ای بوده‌اند دریك ردیف‌بنشینند.))برای تعمیم خلع سلاح اجباری، متفقین ودول همدست استنباط خود را موقع اجرامیگذراند ((که قبول شرایط خلع سلاح ازطرف آلمان‌انجام تقلیل تسلیحات عمومی را تسهیل وتسریع میکند.)) بالاخره اعتراض آلمانها درمورداجرای تضمینات‌با مخالفت شدید مواجه شد. وآنهامیتوانند فقط گفته‌های

ویلسون رئیس جمهوررا تکرار کنند ، (علت اینکه صلح باید تضمین شود این است طرفین صلح کسانی میباشند که کذب قول و قرار آنها ثابت شده است .)) گرچه لحن جواب متفقین بهیچوجه مسالمت آمیز بنظر نمیرسید ولی درواقع امتیازات متعدد آنها مخصوصاً درمورد تعدیل مجدد مرزهای شرقی آلمان ومراجعه بافکارعمومی درسیلزی علیا قابل ملاحظه است . عهدنامه ورسای باتغییرات مذکور دربالا از طرف آلمانها در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ درطالار بزرك کاخ ورسای در همانجا که امپراطور جدید آلمان بادنیائی غرور و رونخوت در ۱۸۷۱ اعلام گشته بود ـ در آستانه پایتخت یك دشمن مغلوب ـ امضا شد . زمان انتقام فرا رسید وتاریخ درصفحات خود شهادت دیگری برعدم ثبات مسائل بشری ثبت کرد .

عهدنامه سن ژرمن

بدنبال عهدنامه ورسای عهدنامه‌های دیگر صلح که هر کدام تغییرات ارضی جاروب کننده‌ای را دراروپا دربرداشتند بسته شدند . عهدنامه سن ژرمن ۱۹۱۹ اتریش را بجمهوری آلمانی کوچکی باجمعیت ٦ میلیون نفر تبدیل کرد . این کشور درزمان حکومتها بسبور کها توانسته بود برای قرون متمادی سلطه خود را بردیگر سلاطین اروپائی تحمیل کند . استانهای این کشور که در آن مردمی از نژادهای مختلف دریك حالت اتحادیه ناراحتی زیست میکردند بین همسایگانش تقسیم شد . این ملیت‌های مختلف عبارتند بودند از:

مجاری ، اسلواکی ، لهستانی ، روتنی ، صربی ، کراواسی ، رومانی

ایتالیائی .آزادی ملیتهای تابعه مزبورطبق اصل خود مختاری بعمل آمد . باید درنظرداشت اگرایتالیائی‌هاتوانستند نواحی تیرول ومعبر برنررا با داشتن دویست پنجاه‌هزارنفرسکنه آلمانی‌بمنظورتوسعه‌مرز های خود تصرف کنند برای تخفیف اهمیت این عمل‌نمیشودباصل مزبوراستناد کردو اتریش بیهوده اعتراض کرد تیرول‌جنوبی ((قربانی ملاحظات نظامی))شده است . تنهـا جبران‌انحلال امپراطوری اتریش واگذاری‌هنگری‌غربی آلمان‌بآن‌بود.

عهد نامه تریانون

عهدنامه تریانون (۱۹۲۰) سرنوشت هنگری‌را تعیین کرد . این کشوراز اتریش مجزا ومجبور شد ترانسیلوانی را به‌رومانی ، کرواسی‌را به‌صربستان واسلواك رابچك واگذار کند . ازدست رفتن‌اراضی مذکور جمعیت‌این کشور را از۲۱ میلیون به ۷٫۵ میلیون‌نفر تقلیل‌دادودرحدود ۳ میلیون نفر از میهن پرستان هنگری‌را تحت‌سلطه ملتهای پست‌تراز خود قرارداد.عصبانیت این کشور بیش‌ازحد معمول بود . مجارها دربیانیه های خود نقشـه هنگری را باچهار گوشه مشتعل نشان میدادند واین شعار را برروی آن می‌نوشتند ((آیا شماچهار انراس ولرن میخواهید.)) اعتراض این کشور هم‌مانندا‌تریش‌بگوش کسی‌نرفت. اکنون آن زمان فرا رسیده بود که رفتارویرا درزمان اقتدارش با ملل تابعه‌بیادآورد وهمین‌رفتار مورد قضاوت قرار گیرد . متفقین اورا مورد ملامت قراردادند ((حتی یك دولت هزارساله همیشگی نخواهد بـود وقتی تـاریخ وی عبارت باشد ازفشارمدام یك اقلیت پست وطماع برای حکومت بر نژادهای

مختلف درمرزهای آن)).

عهدنامه‌های دیگر عهدنامه نوئی Neuilly(۱۹۱۹) بـر بلغارستـان تحمیل شد وقسمتی‌ازاراضی آن‌را قربانی کرد. عهدنامهSévresسور(۱۹۲۰)تراس‌راازترکیه‌مجزی‌ودرواقع آن کشوررا ازصحنه اروپا خارج کرد . عهدنامه لوزان (۱۹۲۳) که بجای عهدـ نامه سور منعقد گردید دربین عهدنامه‌های صلح منحصر بفرد بـود . زیرا تنها عهدنامه‌ای بود که بین طرفین ذینفع آزادانه مورد مذاکره قرار گرفت . ترکیه ازدعاوی خود برمصر ، سودان ، قبرس ، فلسطین سوریه ، بین‌النهرین وعربستان سعودی صرف نظر کرد ودرمقـابـل قسطنطنیه ،تراس شرقی‌واناطولی‌ومنطقه‌سیمیرنارا دردست‌نگاهداشت. بدین ترتیب شهری که دول دیگربا تصرف آن میخواستندامپراطوری بیزانتین را احیا کنند دردست ترکیه باقی ماند وهنوزهم این کشور برای خود دراروپا جایای محکمی دارد. تنگه‌ها بیطرف شدند وعبور آزاد بکشتی‌های تمام کشورها اعطاء گردید .

لهستان کار مهم معاهدات‌صلح‌که‌قیافه اروپا رااز۱۹۱۹تا ۱۹۳۹ مجسم میکند پیدایش کشورهای جدید ویا کشورهای توسعه یافته است . ازبین رفتن امپراطوری اتـریش و هنگری که با تجزیه روسیه وآلمان توأم گشت سرزمینهائی‌رابوجود آورد که از آنها دولتهای جدیدی درست کردند ودولتهای قدیم نیز تا حد قابل ملاحظه‌ای توسعه یافتند.مهمترازهمه این‌دولتهای جدید لهستان بود . اگربیشتردقت‌شود دولت جدیداحیای‌همان دولت‌قدیمی

بود که همسایگان آن استقلالش را پایمال کرده بودند ولی نتوانستند یادگارهای آن را ازبین ببرند . تقسیم لهستان درقرن‌هیجدهم‌جنایتی بود که تااین زمان جسم سیاسی‌اروپا را مسموم کرد ورستاخیزبعدی این کشور درمنطق تاریخ نهفته شده بود . روسیه (لهستان‌روسیه) را را وآلمان،پزن؟پروس غربی وبالاخره‌اتریش گالیسی را بکشورجدید واگذار کردند ((ودالان لهستان)) دسترسی بدریارا برای این کشور تامین وبا ایجاد شهرآزاد دانزیك بندری‌برای لهستان درست شد. لهستان باجمعیت عمده ۲۸میلیونی خود زندگانی نوین خود را در عالم حسن نیت عمومی شروع ومورد بخشش کسانی واقع شد که جاه طلبی دائمی آنرا برای اضمحلالش‌در گذشته بخاطرداشتند .

چك‌اسلواکی چك‌اسلواکی بلحاظ اینکه‌آلمان‌ها وچك‌های جمهوری‌جدیدزمانی کشورمستقلی‌رابنام‌قلمرو پادشاهی برهم تشکیل داده‌بودند بالهستان شباهت زیادی داشت.دولت بوهم درجنگهای سی ساله ازبین‌رفت . دربین‌چك‌ها نیزمانندلهستانی ها احساسات ملی ازقرن نوزدهم وجود داشت . یکی ازمیهن پرستان این کشورفریاد میزند ((قبل ازاینکه اتریش بوده باشد ما بودیم و ودرزمانی که اترتش دیگروجود نداشته باشدماخواهیم بود .)) ولی تقدیرچکهاوهمسایگانش راگه باآنهانزاع طولانی‌داشتندبهم‌پیوست. درکنفرانس صلح۱۹۱۹اینطور مینمود که جمعیت آلمانی کشوربوهم بایددارای‌حق‌خودمختاری‌باشد.درمقابل رهبران ملت چك باستناداین که دسته‌های نظامی‌چك‌اسلواکی ((دوش‌بدوش متفقیین‌جنگیده‌اند))

داشتن مرزهای تاریخی کشوربوهم راکه‌ازیك سلسله کوهها تشکیل یافته وبعنوان یك مرزسوق الجیشی مورد استفاده بود ادعا داشتند. دعوای چك‌ها نیزطرفدارزیادی داشت. اعتراضی‌اتریشیها علیه داخل شدن ملیونها نفرآلمانی بدلیل اصول‌هم نژادی رد گردید. جوابی که بآنها داده شد این بود ((جمعیت آلمانی زبان نواحی مرزی مزبور (متعلن به تاج وتخت بوهم) باید دراتحاد با چك ها بمنظور همکاری دربسط وحدت ملی که تاریخ آنها را مجبور کرده است باقی بمانند)) این‌دعوی‌مستندبالحاق‌تاریخی ایندونژادبود ولی دلائل دیگری برای اتحادآلمانها با چك‌ها واسلـواکها در یك دولت جدیدالخلقه وجـود داشت. «حتی اگرتصمیم گرفته شود که اقلیت‌های نژادی چکی‌رادر این نواحی نادیده انگاریم دراین حال تقریبا تشخیص حدفاصلی‌بین چکها وآلمان‌ها مشکل خواهد بود. زیرا هرچند اکثریت جمعیت مرکزی‌این کشورتماما چك و نواحی اطراف آلمانی هستند با اینحال خیلی ازنواحی فیمابین وجود دارد که دونژاد بطورغیرقابل تفکیکی با هم مخلوط شده‌اند. ترك‌مرزهای تاریخی که طبیعت‌بیش‌ازهرعامل دیگری درتعین آن موثربوده‌است سه‌نتیجه‌غیرمساعدخواهدداشت‌اول اینکه‌چك‌اسلواکی‌را بطوری درمقابل‌حملات‌خارجی‌بی‌دفاع خواهد گذاشت که‌حقیقةً‌زندگی‌مستقل‌رابرای‌اوغیرممکن‌خواهد کرد‌ثانیااین کشورازقسمت‌اعظم‌منابع‌معدنی‌خود که‌خوشبختی‌اقتصادی کشوربوهم همیشه‌بآن بستگی‌داشته‌است‌محروم‌میشود‌ثالثاً خودنواحی آلمانی‌رانیز ازبازارهای‌طبیعی‌خوددرمرکز کشاورزی‌بوهم‌جدامی‌سازد،صنایع‌نواحی

مزبور ازداشتن کارگران چکی که وجود آن صنایع بدانها بستگی دارد محروم واین صنایع را درمعرض سخت‌ترین رقابتهای صنایع بزرگ المان قرارمیدهد : دلائل فوق بنظرمیرسید مهمترین عللی بودند که درشورای عالی «کنفرانس صلح پاریس» موثر گردید وانها راوادار کرد بدون کوچکترین تغییری مرزهای قدیمی تاریخی بین بوهم و آلمان راقبول کنند.»

موقعی که اولین مجلس ملی تشکیل شد غیبت آلمانها در آن نشانه تجزیه چك اسلواکی درست پس ازبیست سال دیگربود. آینده آبستن این حادثه شوم بود و جمهوری جوان در محیط خوش بینی به رهبری توس مازاریك اولین رئیس جمهورساختمان زندگی نوین خودراشروع کرد وظیفه مشکلی را که جمهوری جوان باآن مواجه بود ازامار زیرمیشود فهمید. درسال ۱۹۱۰ درناحیه ایکه امروز آن را چك اسلواکی می نامندتقریبا ۸ر۲۵ میلیون نفر چك واسلواك ۳ میلیون نفر آلمانی هفتصد هزارمجار ـ ۱۵۵۰۰۰ نفر لهستانی و ـ ۱۱۲۰۰۰ رتنی وجود داشتند.

کشورهای جدید دیگر

دیگرازدولتهای جدیدالخلقه که در سال ۱۹۱۸ بوجود آمدند کشورهای فنلاند، لتونی، استونی و لیتوانی بودند. این دسته‌از کشورهای بالتیکی سابقاً قسمتی ازامپراطوری روسیه را تشکیل میدادند. طرح مجدد نقشه اروپا علاوه بر تاسیس دولتهای جدید بروسعت اراضی کشورهای قدیمی نیز افزود. راجع باراضی متصرفی فرانسه ایتالیا، دانمارك و بلژیك جای دیگر بحث

شده است . صربستان ایالات کراوات، مونتنگرو اسلونی ، دالماسی بوسنی وهرزه گوین را ضمیمه خود کرد و با جمعیت مخلوط ۱۳٫۵ میلیون نفری که شامل نیم میلیون آلمانی و نیم میلیون مجاری بود نام یوگسلاوی بخود گرفت . رومانی ازطرفی ترانسیلوانی راازهنگری وازطرف دیگربسارابی را ازروسیه گرفت . جمعیت این کشور به ۱۶ میلیون نفربالغ گردید که درآن ۱٫۵میلیون نفرمجاروهفتصدوپنجاه هزارنفرآلمانی می زیستند .

نظری بمعاهدات صلح

اگر بخواهیم معاهدات صلح ۲۳ ـ ۱۹۱۹ را بطور کلی ازنظربگذرانیم باید شرایطی راکه درآنها پایه های این معاهدات راگذاشتند بخاطر آوریم . اولاًمللی که در کنفرانس صلح پاریس جمع شدندهدف آنهابیشترتامین نظریات خود بود تا یك تصفیه عمومی مسائل . نظریات مزبور عبارت بودند ازبدست آوردن اراضی دراروپاویامستعمرات افریقا ، ثانیا غریوو هلهله جهانیان ممکن بود اعضای شورایعالی راکه اختیارات بدست آنها سپرده شده بود مجبور کند فشارمخصوصی بهمکاران متمردخودوارد آورند ویا اینکه تصمیماتی راکه تصویب آنهامستلزم اتفاق بود «وتو» نمایند. متاسفانه آشکار بود آنها غالباً برای التیام نظریات مختلف اشکالات زیادی داشتند . ثالثا عهدنامه های صلح میوه‌های رسیده منابع خیلی گوناگونی بودند.بدین ترتیب عهد نامه ورسای ((همانطور که یکی ازمنتقدین معاصر گفته است))، از قسمتهای متفاوت سیاسی ، اقتصادی مالی، نظامی ودریائی ترکیب می یافت وهمین امرازهمان لحظه اول

مانع بروزاثرنهائی تحقق تعهداتی گردید که بر عهده آلمان گذاشته شده بود . باتوجه بدلائل بالا دیگرجای تعجب نیست‌باگذشت زمان معمول شود عهد نامه ورسای را مخصوصاً بعنوان عهدنامه بدمحکوم کنند . ممکن بود اگر دول پیروزمنددرفشار خود نسبت بآلمان شدت کمتری نشان میدادندآلمانها برای قبول اوضاع جدیدآمادگی بیشتری‌میداشندولی‌این امرممکن‌بود نه محقق .چیزیکه موردتردید است این‌است‌چگونه‌امکان‌داردیك‌باند، نظامی ورشکسته که از سوزش داغ شکست رنج می برد حتی اززیر باریك عهد نامه ملایمی شانه ـ خالی نکند وبرای مقام شامخ از دست رفته آلمان که قبلا در اروپا حائز بوده است‌دیریا زود کوششی بعمل نیاورد . در هر حال هر چه بخواهد باشد اوضاع موجوده پس ازجنك ۱۸ـ۱۹۱٤ طوری نبود که متفقین روش بزرگ منشانه ای در پیش گیرند . فرانسه قسمت اعظم اراضی خودرا تحت اشغال و چپاول از طرف یك همسایه نیرومند و مخوف دیده بود . امپراطوری بریتانیا برای ازدست رفتن تقریبا یك میلیون جوان خودماتم‌زده وسوگواری داشت .افکارعمومی نیزحاضر نبود کشوری را که می‌توانست ازیك چنین مصیبت‌بزرگی‌جلوگیری کند ونکرد بهمین سهل و سادگی بحال خود بگذارد مخصوصا با توجه باینکه مسئول خونریزی و کشت و کشتارهم خود آن تشخیص داده شد . بنابراین تصمیم گرفتند تاآنجا که علم دیپلماسی و سیاسی اجازه میدهد مجازاتی قائل شوند که برای‌قرون متمادی صدای‌زنك آن‌بعنوان‌نشانه‌مستمرسقوط‌فضاحت‌آور میلیتاریسم شنیده‌شودومرتبه

دیگر چنین فاجعه عظیمی تکرار نگردد. بهمین منظور آلمان را خلع سلاح واراضی متصرفی را از تصرفش خارج کردند و برای مدتی مقام وی را بعنوان اجنبی دربین ملل جهان تنزل دادند. سختی وشدتی که از طرف آلمانها در مورد عهد نامه هـای برست لیتوسك و بخارست بدو کشور روسیه و رومانی تحمیل شد سابقه ای برای رفتار فعلی نسبت بآن بوجود آورد. با اینحال پایه اروپای نوین تنها بر امواج خشم وغضب، قصـاص ووحشت قرارنگرفت بلکه براساس ثابت تری استوار گردید و عهد نامه های صلح آلات دلخواهی منعکس کننده هوی و هوس وبغض عده ای ازوزرای مختاردول واقع نگردید(۱) اصل اساسی حل مسائل اراضی اصل هم نژادی بود. انحلال امپراطوریهای اتریش و هنگری و عثمانی وتفکیك نواحی پروس که بدانوسیله دولت پروس لهستان را بلعیده بود ازثمرات رسیده آئین ملیت بود. پیدایش شهر آزاد دانزیك بمنظور تهیه معبردریائی برای لهستان منع اتحاد آلمان واتریش، تجزیه موقتی حوزه ساراز آلمان بمنظور پرداخت غرامات، وبالاخره حفظ هم بستگی تاریخی بین آلمانها وچك ها دردولت بوهم ازاستثنائات اشکارحق خود مختاری بود. بطور کلی بسختی میتوان اتکار کرد نقشه جدید اروپا ازنقشه قدیمی آن عادلانه تربود. اگربخواهیم بی طرفانه قضاوت کنیم بایق نتیجه خواهیم رسید تصفیه ایکه موافق احساسات ملی باشد بنظر باثباب تراست. شکاف

---

۱ - بیشتراین فصول بدون کوچکترین تغییری ازگزارشات تقریبا سه دسته ازکارشناسان اقتباس شده است. مولف

اصلی که بمعاهدات صلح وارد آمد عدم‌موفقیت‌درتعدیل‌برهم‌خورد ی اوضاع اقتصادی بود که بواسطه ترتیبات تازه ارضی دراروپاپیش آمد. تنها بیش ازدوازده هزارمیل سد های گمر کی جدید درقاره اروپا ، اروپائی که‌درنتیجه‌جنگ خانمانسوزبی سابقه‌به‌تل خاکستری‌تبدیل شده بود بوجود آمد. عوامل طبیعی اصلاحات بواسطه شدت جنبش اقتصاد ملی که شعله های آتش کینه توز یهای نژادی سالیان درازرا دامن میزددرجای خود متوقف ماندند.

عدم تعادل اقتصادی‌همیشگی‌تنهاعامل عدم‌استقراراوضاع‌سیاسی اروپا دردودهه دیگریعنی از۳۹ـ۱۹۱۹ گردید.

مسئله اقلیتها

جدا ماندن ملیونها آلمانی و مجاری از سر زمینهای پدری خود عامل اغتشاش آوردیگری بوده است. چهار میلیون نفر آلمانی از جمعیت اتریش کم‌شد که بیشیر آنها درچك اسلواکی باقی ماندند. آلمان بیش ازیك میلیون نفرازسکنه خودرا درلهستان باقی گذاشت و از دو شهر آلمانی‌دانزیك وممل محروم شد. هنگری بواسطه از دست دادن ۳ میلیون مجار که ازاین تعداددرحدود دومیلیون نفرآن سکنه مرزی بودند متضرر شد. باید گفت کشورهای‌اروپای مرکزی وشرقی تقریبا ازملیتهای‌موزائیکی که‌بطورغیرقابل تفکیکی مخلوط بودند تشکیل میشد دربعضی موارد این اختلاط براثرسیاست‌امکان نژادهای‌صاحب اکثریت‌درنواحی مخصوصی‌بمنظورتغییرخصوصیات‌اخلاقی‌وفرهنگی بوجود آمد. مثلا دولت پروس آلمانیهای زیادی رادرنواحی ومناطقی

که ازلهستان گرفته بود سکونت داد، حتی دولتهائی که ازدوری میهن پرستان خود درزیر حکومت بیگانگان شکایت داشتند دربین خود دارای اقلیتهای بیگانگان بودند. هنگری که دارای ۷٫۵ ملیون نفر سکنه بود تقریباً یك پنجم آن مجار نبودند. یك نوع راه حل مسئله ملیتها براساس خودمختاری لازمه قربانی شدن اقلیتهای دیگر بود. ترانسیلوانی که ازتصرف هنگری بتصرف رومانی درآمد دارای ۱٫۵ میلیون نفر مجاربود درصورتیکه جمعیت رومانی آن ۵۰ درصدبیشتر بود. ولی همانطور که دیده شد کنفرانس صلح نتوانست اصل هم نژادی رادرهمه‌جا یکجور عمل کند بطوریکه دربعضی موارد عوامل اقتصادی ویاتاریخی(مانندبوهم) ویا استراتژیکی رامورد نظر قرار دادند ودرمواردی‌هم که اصل‌هم نژادی را در نظر گرفتندسعی شد بی عدالتی کمتری را به بیشتر ترجیح دهند ودعاوی اکثریت را براقلیت بقبولانند. چون دانسته بودند اختلاف ملیتها که هریك درپی این بودند خودرا چکش ودیگران راسندان قراردهند ازعلل اصلی جنگ ۱۸-۱۹۱٤ بوده‌است لذا اطمینان داشتند اگر اختلاف نژادی ادامه یابدناچاراًانفجار اروپائی دیگری بدنبال خواهدداشت. این بود برای رفع خطر ازطرف لهستان، چك اسلواکی، یوگسلاوی، رومانی ویونان معاهداتی بمنظور حمایت ازاقلیتها بسته‌شد. دول مزبور متعهدشدند «درمعاهداتی که با متفقین اصلی وهمدستان آنها به‌بندند طرحهائی بکنجانند که از طرف دول مزبور برای حفظ منافع دسته‌مردمی که بااکثریت مردم از لحاظ نژاد، زبان ومذهب اختلاف دارند ضروری بنظر میرسد.» بدبختانه

این قید وشرطها ازروی ایمان وعلاقه کامل اجرانشد ودرسهای زمان گذشته برای بـاردیگر ازیاد رفت وموانعی که برای اقلیتها قائل شده بودند زمینه حاصلخیزی برای کدورتهای نژادی بوجود آورد.

قسمت سوم

جامعه ملل

هدف جامعه ملل

عظمت جنگ ۱۸ -۱۹۱٤، کثـرت ضایـعاتی کـه ببـار آورد، خساراتیکه بمردم غیرنظامی در نواحی تحت محاصره وویران وارد آمد، بارسنگین مالی که بر دوش غالب ومغلوب متساویاً گذاشته شد وبالاتر از همه پیدایش فکر بی‌ثمر بودن جنك بعنوان وسیله حل اختلافات ملی تماماً عواملی بودند که احساسات عموم جهانیان را بمبدأ دیگری سوق داد که امید میرفت نشانه مرحله تحولی در تکامل بشریت است . معماران جامعه ملل در پی این بودند احساسات مواجی را که در قلوب مردم جادارد تسخیر و خارج از ماده‌ایکه از تار عنکبوت رقیق تر باشد نسجی ببافند که در عین حال غیر قابل وزن و هم غیر قابل گسست باشد. گـرچـه تجربه نسل‌های بی‌شمار ثابت کرده است جنك نیز مانند باروت تفنك عامل تخریب است نه تعمیر و حل اختلافات ملی بوسیله زور جـز ایجاد مسائل تازه تری بجای مسائل قبلی نتیجه دیگـری نخواهـد داشت .معهذا اگر تاریخ را ورق بزنیم دیده خواهد شد همیشه بشر

بتاثیر زور اهمیت فراوان میداده وبآن ایمان کور کورانه‌داشته‌است. جامعه ملل میخواست با برقراری عملیات دسته جمعی بجای‌عملیات انفرادی ، در مردم کره ارض حس امنیتی ایجاد و آنها راوادار کند بمسائل صلح فکر کنند نه مانند زمانهای گذشته‌بمسائل‌جنك.تابحال جنك ر دوای اصلی بیماریهای دولت تصور میکردند در حالیکه از این پس بایستی‌آنرا از دریچه چشم کشورهای‌انگلوساکن که دوئل را بدیده نفرت نگاه میکنند آنرا از علائم و آثار دوران توحش دانست.

بدین ترتیب جامعه ملل عمیق ترین انقلابات‌مادی‌رایعنی‌تحول طرز تفکر جنگی بشر را به‌طرز تفکر صلح ایجاد نمود . در عرض دوده سال گذشته این پندار غیر قابل عملی و حتی خیالی بنظر رسید ولی ما باید بدانیم اساس سیر تمدن براین است که‌نفوذ عقل و منطق را برروان بشری بمنظور تعدیل غرایز اولیه تحمیل کند چه اگر از این غرایز جلوگیری نشود فقط باضمحلال خواهد انجامید .

میثاق جامعه

میثاق جامعه ملل شکل عهد نامه جداگانه ای را بین مللی که بعضویت آن قبول شده بودند نداشت . مواد این میثاق در عهدنامه ورسای گنجانده شده‌بود. این تدبیر از آنجا انتخاب شدتا مطمئن شوند نکند اشتیاق‌نیمه گرم حکومتها که عملی بودن آنها ویا صمیمیتشان مشکوك بودسردشود

و نظم بین‌المللی جدید را بعقب اندازند . نظر دیگری که‌از گنجاندن میثاق ضمن عهدنامه ورسای وجود داشت این بود موسسین عهدنامه ـ های صلح جرات نداشتند برای اسنادیکه در بحبوحه کینه توزی تنظیم کرده بودند و نشانه‌های برجسته‌ای از خصومت وغرض زمان جنك بر آنها نقش بسته بود مدعی صحت شوند . آن ها جستجو میکردند دستگاهی بوجود آورند که در آن کشور های مغلوب بتوانند برای رفتار ملایمتری نسبت بخود در مقابل‌ملل مجتمعه‌تظلم کنند . میثاق با مقدمه‌ای شروع میشودوبیان میکند هدف جامعه ((انجام صلح و امنیت بین‌المللی بوسیله قبول تعهداتی است که بجنك متوسل نشوند واحترام‌مقدسی‌است برای‌تعهدات‌مندرجه‌درمعاهدات که اقوام متشکل درمعاملات‌خود با یکدیگر رعایت کنند.))دربین‌اصول موضوعه‌میثاق‌موادزیروجودداشت:

ماده دهم،((اعضای جامعه‌متعهد میشوند تمامیت ارضی‌واستقلال موجوده سیاسی‌تمام‌اعضای‌جامعه رادرمقابل‌هر گونه‌تجاوزخارجی‌حفظ ومحترم‌بدارند.))ماده‌دوازدهم،((اعضای‌جامعه‌موافقت‌دارندا گراختلافی که منجر بقطع رابطه گردد بین آنهابروزنماید آنهاموضوع‌رابه حکمیت و یابه تحقیق از طرف شوری ارجاع ودرهیچ حالی بجنك متوسل نشوند مگر تاسه ماه پس از صدور رای حکم‌و یا گزارش شوری.)) ماده شانزدهم،((اگر هریك از دول بدون رعایت تعهدات خود بجنك متوسل شود خود بخود علیه سایر اعضای جامعه اعلان جنك داده است و در اینحال آن را فورا در معرض‌قطع‌روابط‌تجارتی

و مالی قرار خواهند داد . در این حالت وظیفه‌شوری است که بـه حکومت‌های متعدد ذینفع توصیه کند اعضای‌جامعه چه نوع کمك موثر زمینی ، هوائی و دریائی می توانند بقوای مسلح برای حفـظ میثاق جامعه بکار برند .)) . ماده بیست‌وسوم ((اعضای‌جامعه سعـی خواهند کرد اوضاع انسانی و عادلانه کاررا برای مردان،زنان‌و اطفال تحصیل‌و تامین نمایند،(۱)))

روش کشورهای متحده امریکا

ظهورجامعه ملل باشور وشوق‌فراوان استقبال گردید . «بشر» ژنرال اسموتس درجملاتی که خوش‌بینی معاصرین را میرساند می‌نویسد ،«بشر برای مرتبه‌دیگردر حرکت است . اساس وپایه‌های اجتماع متزلزل وسست شده و اشیاء مجدداً درحال سیلان است . چادرهای‌صحرائی برچیده شده و کاروان

---

۱ ـ شناختن رسمی بین‌المللی که باحساسات جنبش کارگری داده شد درعهد نام ورسای تحت‌عنوان منشور حقوق مانند میثاق جامعه ملل اعلام گشت . ازجهتی منشورکارمکمل میثاق جامعه بود زیرا هدف آن ازبین بردن‌اختلافات بین‌المللی و استقرار هم‌آهنگی درداخله‌یك‌ملت بوده‌است‌درتاریخ‌کار برای اولین‌بارحکومتهای مجتمعه‌این شناسائی بین‌المللی‌خواستهای‌جنبش کارگری را برای «عدالت‌اجتماعی» برروی‌کاغذآوردند ، کنفرانس بین‌المللی‌کار هرچندوقت یك‌مرتبه تشکیل میشود وپیشنهاداتی‌راتهیه‌میکند که‌درقراردادهایاتوصیه‌نامه‌ها بمنظوراجرای‌اصول‌موضوعه در منشورکار کنجانده میشود. پیشنهادات مزبور باید قبل‌ازاجرابه‌تصویب‌اعضای‌جامعه برسد . اداره بین‌المللی‌کار یك‌هیئت دائمی‌است که‌وظایف‌آن جمع‌آوری‌وانتشار مسائل مربوط به‌شرایط‌کاروحیات صنعتی درسراسرجهان‌است .

(مولف)

بزرك بشریت برای باردیگر سربراه است.» او به جملات خود ادامه داده میگوید «جامعه ملل در حکومت بشر دوره جدیدی را شروع وبرای مردم ضامن صلح، برای کارگران وتمام نژادهای مختلف بین‌الملل بزرك وبرای عموم نماینده ومترجم زنده اتحاد اخلاقی و معنوی نژاد بشری است.» اوبااین پیش‌بینی بگفتارخود خاتمه میدهد «من اطمینان دارم جامعه ملل راه فرار اروپا را ازویرانیهائیکه این جنك برای آن بارآورده است نشان خواهدداد». برای مدت تقریباً دوده سال امیدواریهای عالیه‌ایکه طرفداران جامعه ملل درقلوب خود داشتند بحالت انتظار باقی ماندوجائی راکه بسرعت جامعه دراجتماع ملل حائز گردید در سال ۱۹۲٤ معلوم گشت.

دراین تاریخ درژنو هفت نخست وزیر (شامل نخست وزیران انگلیس وفرانسه) وشانزده نفر از وزرای امورخارجه حاضربودند. با اینکه دراولین اجتماع جامعه‌ملل (۱۹۲۰) در حدود ٤۲ نماینده از کشورهای مختلف حضور داشتند معهذا بر محیط مذاکرات بواسطه غیبت کشورهای متحده امریکا که جای وی به نحو روشنی معلوم بود پرده ابهامی کشیده شد.

نفوذوشخصیت رئیس جمهور ویلسن ازعوامل اساسی تحصیل موافقت کشورهای ((نیمکره شمالی وجنوبی با میثاق جامعه بود ولی این پیغمبر در کشورخود احترامی نداشت. مجلس سنا که موافقت آن برای تصویب عهدنامه‌ها لازم است تبصره‌های متعددی پیشنهاد کرد که مورد قبول رئیس جمهوری واقع نشد. مخالفین سیاسی وی بزرگترین

آتوئی که برای غلبه‌برحریف خود دردست داشتنداصل‌معروف‌قدیمی علیه ((اتحادیه‌های تله انداز)) بود که عمیقـاً در هوشیاری تـاریخی جمهوری امریکا ریشه گرفته‌بود .

رئیس جمهورامریکا ، درمقابل عقیده داشت که ((فقطاتحادیه های محدود وخصوصی تله‌اندازاست .)) نه اتحادیه عمومی تمام مردم جهان . در انتخابات رئیس جمهوری سال ۱۹۲۰ در سیاست خـارجی حزب جمهوریخواهان موفق گردید . لذا عهد نامه ورسای از طرف مجلس‌سنا هیچوقت تصویب نشد و کشورهای متحده امریکا بعضویت جامعه‌ملل بیرون‌نیامد . بالنتیجه جامعه‌ملل بطـرز بی‌سابقه‌ای دچار اشکال گردید زیرا ملتی که مقتدرترین وبی‌طرفانه ترین کشورها بود ازیك‌امتحان منحصر بفرد که منظورش استقرار صلح جهـانی‌براساس امنیت عمومی‌وتعهدات‌متقابله‌بود کنار گرفت. غیراز کشورهای‌متحده امریکاهیچ کشور مهم دیگری خارج ازجامعه که عضویت آن درسال ۱۹۲۱ به ۵۱ نفرودر۱۹۳۲ به۵۷ ودر۱۹۳٤ به ٦۰ نفر نماینده رسید باقی نماند .

اقدامات جامعه ملل

ازهمان‌لحظه اول جامعه‌ملل اراده خود را نشان داد که‌دراوضاع‌بین‌المللی‌وجودش قابل ملاحظه است‌درسالهای‌اولیه‌عمرخودبواسطه‌میانجی گریهای‌موفقیت آمیزدریك سلسله‌مسائل ملی مقام‌وحیثیت زیادی کسب کرد . (۱) درسال ۱۹۲۱

---

۱ ــ اقدامات متعدد فنی‌جامعه بقول لاردرو برت سیسیل بمنظور اینبود که « بجامعه ملل میدان‌فعالیتهای بین‌المللی مستمری‌راعلاوه بروظیفه اولیه‌اش که حفظ صلح‌جهانی باشد،ببخشد ،» خدمات‌جامعه ملل درپیشرفت همکاری بین‌المللی شامـل بهداشت عمومی ، اقدامات بشردوستی مثل (پناهندگـان) ، اصلاحات اقتصادی‌حمل و نقل‌وغیره‌میباشدمولف

دیوان‌دائمی دادگستری بین‌المللی را که‌مقرش درشهر لاهه‌بودتاسیس ودرهمین‌سال‌جامعه‌باتهدیدباجرای‌ضمانتهای اقتصادی‌طبق‌ماده‌شانزدهم میثاق نیروهای صربستان راوادار‌به عقب نشینی از آلبانی نمود. در ۱۹۲۳ اختلاف بین‌ایتالیا ویونان راکه منجر بتصرف جزیره کرفو از طرف ایتالیائیها شده وممکن بود بجنك منتهی‌شود حل کرد. دراین زمان سه‌عمل مهم اقتصادی نیزانجام داد. قبول مسئولیت حل مسائل مالی‌اتریش هنگری ونظارت‌براسکان بیش‌ازیك‌میلیون نفرپناهندگان یونانی ازآسیای صغیروتراس شرقی دریونان.

درسال ۱۹۲۵ اختلافات مرزی بین بلغارستان و یونان را که یونان قسمتی از اراضی بلغارستان را اشغال کرده بود رفع کرد سال بعد ازجهت واقعه‌شومی که اتفاق افتاد ازسالهای‌مشهور گردید. بدین معنی که اسپانی وبرزیل دوعضو جامعه بواسطه اختلات نظریه ایکه درمورد عضویت شوری پیدا کردند ازجامعه ملل عقب کشیدند. این عمل‌برای‌سالهای آینده‌سابقه‌ای‌شد. چنانکه‌سه دولت دیگر نیز همین موضوع‌رابعدهاتکرار کردند. ولی‌آلمان‌رابعضویت‌خودقبول کرد ویك کرسی‌دائمی‌درشوری‌بآن‌واگذارنمود. تجدیدحیات آلمان که‌منظور از پذیرش‌وی‌بعضویت‌جامعه‌نشانه‌مساوی‌قراردادن کامل آن‌باسایردول‌بزرك بود کشورمزبوررامجددا در کنسرت اروپاواردو چنین بنظر میرسید طلایه‌داردوره‌جدید شده‌است. (۱)

---

(۱) - روسیه شوروی در ۱۹۳٤ بعضویت پذیرفته شد مولف

عهدنامه پاریس

ده‌سال اولیه عمر جامعه ملل بادوحادثه‌برجسته که‌نشانه اوج‌قدرت نهضتی‌بود که برای استقرار حکومت صلح بر کره ارض برپاشد خاتمه پذیرفت . یکی ازاینهـا معاهده‌پاریس است (۱۹۲۸) که‌موجدوبانی آن‌وزیرامورخارجه‌فرانسه آقای‌بریان Beriand وآقای کلوگ Kllogy بود.دول‌امضا کننده عهدنامه مزبور درحالیکه حق‌دفاع ملی‌رابرای خودمحفوظ‌میداشتند مجبوربودند ((جنك‌را عملی غیرقانونی)) اعلام‌دارند . درجملات‌زوال ناپذیری که ممکن است روزی‌جای‌خودرادرلوحه بزرك دستورالعمل های اجتماعات بشری بگیرد اطراف‌عهدنامه مزبور اعلام کردندآنها ((توسل بجنك‌رابرای‌حل‌اختلافات‌بین‌المللی‌محکوم میکنند وآن را بعنوان‌یك‌عامل‌سیاست‌ملی‌در روابط‌ملل‌بایکدیگرمذموم‌می‌شمارند)) و((موافقت دارندتصفیه‌ویاحل تمام‌اختلافات ویاتناقضات‌را ازهرماهیت واصلی‌باشد وممکن‌است بین آنها بروزنمایدجزازطریق‌وسائل‌مسالمت آمیز ازراه دیگری‌جستجو ننمایند .))

اتحاد فدرال اروپائی

حادثه جالب دیگر یادداشتی است درسال۱۹۳۰ که‌آقای بریـان تنظیم کـرد و درآن فکر یك اتحادیه فدرال اروپائی را در داخـل اساس جامعه ملل پیش کشید . ((هیچکس‌شك‌ندارد امروز فقدان اتحاد برای طبقه بندی قوای‌مادی ومعنوی اروپا عملا جدی‌ترین موانع را برای بسط وموثربودن کلیه تشکیلات‌سیاسی ویاقضائی بوجودآورده است‌وهمین تشکیلات‌هستند

که میخواهند برروی آنها شالوده اولین اقدامات خـود را برای یك سازمان جهانی صلح بنا نهند. این نداشتن همکاری جداً امکانات توسعه بازار اقتصادی، تلاشهائی که برای ازدیادو بهبودی تولیدصنعتی بعمل می آید وبهمین علت اساسی تمام ضمانت اجراهائی را که برای چلوگیری ازبحران های کارکری که منشا و مبداء بی ثباتیهای سیاسی واجتماعی هستند وجود دارند محدود میکنند.)) برای ایجاد سازمـان عادلانه اروپا واستقرار پـایه اصلی همکاری اروپائی، لازم است یك «سازمان فدرال جدیدالولاده‌ای))تأسیس کرد که بتواند روح همکاری واتحاد را در دولتهای اروپائی تقویت رآنها را در «تماس فوری برای مطالعه و حل وبحث مسائلی کـه مشترکا درآن ذینفع هستند» نیرو بخشد. این یادداشت شرح میدهد «مسئله بنای دستگاهی کاملاخیالی بمنظور اینکه بتواندبمفهوم ایده آل احتیـاجات حقیقی نقشه وسیع یك تشکیلات فدرال اروپائی را رفع کند در بین نیست بلکه نظر این است وسائل اولیه تماس واتحاد دائمی بین حکومتهای اروپائی را برای حل مشترك تمام مسائلی که به سازمان صلح اروپائی وسـازمان قوای حیاتی اروپا مربـوط است تحقق بخشد.» بعلاوه «اساساً مسئله تأسیس یك دسته اروپائی خارج ازحوزه حکومت جامعه ملل مطرح نیست بلکه برعکس هم آهنگ کردن منافع اروپا تحت سرپرستی ومطابق بـا روح جامعه ملل دربین است بطوریکه یك دستگـاه محدودو موثری درتشکیلات جهانی جامعه ملل بوجودآید. بعضی ازمسائل مربوط باروپا هست که برای آن مسائل مخصوصاً دول اروپائی ضرورت اقداماتی را ازجانب خود

بسبب بهم پیوستگی‌های نژادی ونزدیکی تمدن خود بایکدیگر احساس میکنند. »این نکته نیز مورد تأئید قرار گرفت «بهیچوجه تشکیلات متحده موعود بین حکومتهای اروپائی نمی‌تواند به نحوی ازانحاء درحقوق حاکمیت دولتها تأثیرداشته‌باشد . براساس حاکمیت‌مطلق واستقلال کامل‌سیاسی‌است که‌بایستی تفاهم بین‌ملل اروپا حاصل‌شود» . بالاخره یادداشت مذکور در جملات آخر خود پیشگوئی میکند : «در اروپا هیچوقت فرصتی‌مناسب‌تر ویا محتاجتری برای شروع یك کار اصلاحی مانند زمان حاضروجود نداشته‌است . حل مسائل اساسی مادی ومعنوی زائیده جنگ اخیر بزودی اروپا را از زیر باری که بشدت برروح‌وهم‌چنین بر کالبد اقتصادی‌وی فشار وارد می‌آورد‌نجات خواهد داد .بنظر میرسد هم‌اکنون برای یك‌عمل‌مثبت‌عملی که مناسب اوضاع جدیدباشد مقتضی است . ساعت‌آن رسیده است اروپای‌مترصد سرنوشت خودرا تعیین کند . برای حیات و سعادت متحد شوید . این است ضرورت محضی که از این پس ملل اروپا با آن‌مواجه خواهند بود . احساسات مردم هم اکنون دراین باره روشن‌شده است . شایسته‌است حکومتها امروزمتوجه‌وظایف خودبوده‌وخطرات ناشیه ازابتکارات شخصی واقدامات نامنظم را ندیده بگیرند ، اختیار استفاده ازقوای مادی‌ومعنوی را بعهده‌خود افراددرحالیکه‌سرپرستی دسته جمعی آنها را دردست دارند واگذار کنند واز این‌راه‌است که سعادت جامعه اروپائی‌وهم چنین‌بشریت‌تامین‌خواهدشد.»

افول جامعه‌ملل

آقای بریان در سال ۱۹۳۲ درگذشت . ارتباط وی بامعاهده پاریس . پیمان لوکارنو وطرح کشورهای متحده اروپا به ده‌سالی کـه مشارالیه از شخصیتهای برجسته سیاسی آن بود خاتمه داد . با در گذشت آقـای بریان در صحنه سیاست سیر ستمداران جدیدی باروشهای نوین دیگری نمودار شدند . جامعه‌ملل بـایك سلسله‌شکستهائی که‌بالاخره به سقوط کامل آن منجر گردید روبرو شد . حکومت قوانین بین‌المللی بـه نتیجه بی‌حاصلی انجامید . الغای یك طرفه عهدنامه‌ها کـه معمول روز شد مقام مقدس آنها رامتزلزل کرد . بشرازخواب‌خوش‌صلح عمومی‌ناگهان بیدارشد وچشمهای خـود را باحقایق تلخ تجاوز محض روبرو دید . تقریباً دریك شب منظره اروپا تغییر کرد وفصل‌تـازه‌ای درتاریخ‌اروپا یعنی عقب‌نشینی ازعهدنامه ورسای شروع شد . نه‌تنها در اروپا بلکه درآسیاوافریقا نیزایمان مقدس‌بین‌المللی (بقول‌روزولت رئیس‌جمهور امریکا)« که ناشی ازاراده‌ملل متمدن‌برای احترام حقوق‌وآزادیهای سابر ملل است» به «نعره‌جاطلبی وقدرت سبعانه» تسلیم‌شد. پیام‌سالیانه رئیس جمهور به کنگره درسال ۱۹۳۹ درسی‌راکه‌تجربیات‌هشت‌سال قبل آموخته‌بودخلاصه کرد.((.ازسال۱۹۳۱ بتدریج حوادثی دردنیا که دارای اهمیت رعدآسائی بوده‌اند اتفاق افتاده است . در طول این هشت سال خیلی از مردم ماجداً امیدواد بودند اتحاد واقعی بشری اشخاص بی‌پناهی راکه اعتمادکامل خودرا به‌بشریت نشان داده بودند حمایت خواهد کرد . امروز ما عاقلتر ولی متاسف‌تر هستیم .»

افول جامعه ملل نتیجه دو علت اصلی بودا اول‌اینکه از همان

آغاز عمرخود بواسطه غیبت ایالات متحده امریکا دچار مشکلاتی گردید، گواینکه اتخاذ یك سیاست روشن و محکم این شکاف باز شده را جبران کرد. علت دوم که همین‌هم ریشه مسئله است این بود جامعه ملل باوجود توانائیش درحل مسائل نسبته کوچکتر معهذا دارای آن وحدت معنوی که بتواند بامسائل مهمه روز پیروزمندانه مبارزه نماید نبود. همین نداشتن اتحاد معنوی عدم لیاقت کامل آن‌را درحل بعضی مسائل مهمه فاش کرد بطوریکه تااعماق، صداقت گفته‌های ظاهری اعضای جامعه نسبت به میثاق برملا گشت. یك مسئله که به خلع سلاح مربوط بود تمایل آنها را نسبت باعتماد بامنیت عمومی بجای اعتماد بر قدرت مسلح یك یك کشورها امتحان کرد و دیگر مسائل که به‌منچوری وحبشه ارتباط داشت آمادگی آنهارا برای داخل شدن درجنگ بخاطر حفظ یك اصل آزمایش نمود.

خلع سلاح

ماده هشتم میثاق صراحت داشت باینکه «استقرار صلح لازمه تقلیل سلاحهای جنگی تاحداقل ممکنه متناسب با امنیت داخلی واجرای تعهدات بین‌المللی بوسیله عملیات مشترك می‌باشد.» همین ماده شورای جامعه ملل را مأمورتهیه ((نقشه‌هائی برای چنین تقلیلی)) کرده‌بود. بقول نخست‌وزیر بریتانیای کبیر برهمه مسلم‌بود ((مادام که ما نتوانیم تحدید عمومی (تسلیحات) را تامین کنیم نه صلح پایدارخواهیم داشت و نه نظارت دائم‌بر تحدید تسلیحات آلمان)). برای تکمیل ماده مزبور کمیسیونهای فنی بمنظور تحقیق مسئله تسلیحات معین شد وبابحث و گفتگوهای طولانی وپر

حاشیه به‌نتایج عملی‌نرسید . کندی جامعه برای یافتن شاهراه حل‌این مسئله نتیجه امتناع خارج از حـدی بود که فـرانسه از ترس تضعیف دفاعیاتش نشان داد. برای توجیه‌رویه سه دولت باید بخاطرآورد در سال ۱۹۱۹ حکومتهای‌انگلستان‌وامریکا بافرانسه‌معاهداتی بستند که بموجب‌آنها دول مزبور متعهد شدند ((درمورد بروز هرنوع جنبش تجاوزکارانـه ناگهانی که از طرف‌آلمان علیه فرانسه صورت گیرد)) فوراً به کمك آن بشتابند (۱)

مجلس سنای امریکا ازتصویب این عهدنامه خـودداری کرد و وبالنتیجه تضمین انگلستان هم که مشروط بر تعهد امریکا بود ازبین رفت . یاس شدیدی حاصل شد وراهی را که باید سیاست فرانسه تعقیب کند معلوم کرد . هدف ومنظور اساسی فرانسه سراسر امنیتی بود که بواسطه عدم تصویب عهدنامهای تضمینی در این زمـان بمخاطره‌افتاد. فرانسه برای مقابله باتهدیدات آلمان یکه وتنهاماندبعلاوه طفره و تعلل‌آنها ازاجرای مواد خلع سلاح عهدنامه ورسای درمحافل فرانسه شك وواهمه‌ای ایجاد کرد و دست‌آنهائی راکه با هرنوع تقلیل قوای مسلح مخالفت داشتند باز گذاشت .

کنفرانس جهانی تسلیحات

باانعقاد عهدنامه لوکارنو(۱۹۲۵) که فرانسه ضمانت کمك بریتانیا را درصورت بروز یك حمله ناگهانی بدست‌آورد وبهبودی روابط‌آن باآلمان اوضاع رابیش

---

(۱) ـ این شرط جانشین پیشنهاد فرانسه در مورد تأسیس دولت پوشالی بین فرانسه وآلمان درساحل چپ رودخانه رن گردید . (مؤلف)

ازپیش امیدوار کننده نمود مـوقع برای بررسی‌و حل مسئله خلع تسلیحات بشکل‌بهتری مناسب بنظرمیرسید و مقدمات یك کنفرانس خلع سلاح عمومی فراهم میشد با اینحال تـا سال ۱۹۳۲ که اولین کنفرانس تحدید وتقلیل تسلیحات تشکیل‌شد کوششهای مزبوربجائی نرسید . دراین کنفرانس نمایندگان ٦٤ دولت منجمله روسیه (که تا این تاریخ عضو جامعه نبود) و کشورهای متحده امریکاشرکت‌داشتند. نقشه فرانسویها عبارت بود ازتشکیل یك قـوه مسلح بین‌المللی - در موارد احتیاج ازقوای امدادی ملی نیز ترمیم شود - که جامعه‌بتواند علیه هرعمل تجاوزکارانه بدان متوسل شود . به تصوراینکه موضوع فوق عملی است طرح جاه طلبانه مزبور طـوری وانمود شد که شاید تنها شانس حقیقی موثرساختن‌عملیات جامعه وبالنتیجه‌ایجاد یك‌حس حقیقی امنیت را دربرداشت، ولی این طرح بایگانی گردید . پیشنهاد دیگری برای ((انهدام متجاوزانه‌ترین سلاحها)) بهیئتی ازکارشناسان داده شد واین هیئت هم (همانطور که گفته‌اند) ((در فلسفه تجاوز خود راگم کرد .)) دراین وقت ،ماههای گرانبهائی از دست رفت. تـااینکه بالاخره کشورهای متحده‌امریکا تقلیل کامل تسلیحات را تا $\frac{1}{3}$ میزان موجوده پیشنهاد کرد و کشورهای دیگـری نیز دراین مورد از بین رفتن توپخانه سنگین ، تانك وموادشیمیائی جنگی وهواپیماهای‌بمب افکن را پیشنهاد کردند در حالیکه اروپا ساعت بساعت به‌لب پرتگاه نزدیکتر میشد و کنفرانس مذکور به‌بحث در باره مسائل بالا اشتغال داشت . اشکال مهم مسئله این‌بودخلع تسلیحات‌بدون امنیت غیرعملی

وداشتن امنیت نیز بدون خلع تسلیحات امکان پذیر نبود ، تنها نتیجه مهمی که از کنفرانس حاصل گردید این بود که آلمان، چون عهدنامه ورسای تسلیحاتش را بحداقل ممکنه رسانید در۱۹۳۲ ازلحاظ اصول، شناسائی تقاضایش را درمورد تساوی وضع خویش باسایر دول بزرك در مورد تسلیحات تحصیل کرد (۱).این اقدام را بیشتر ازاین نمیشد بتأخیر انداخت زیرا خلع سلاح یك‌طرفه آلمان مرحله مقدماتی یك خلع سلاح عمومی بود. کشورهای فرانسه ، بریتانیای کبیر و کشور های متحده امریکا پیشنهاد کردند آلمان بایستی متدرجاً تا زمانیکهٔ مساوات کامل برقرار نشده است مجدداً مسلح شود . دراین مورد هم مانند مسئله غرامات این ارفاق خیلی‌دیر انجام گرفت ، زیرا تحولات داخلی در آلمان به‌سیاست آن‌نورتازه‌ای تابانید . ناسیونال‌سوسیالیستها رسیدن به‌قدرت خـویش را در سال ۱۹۳۳ با عقب‌نشینی از کنفرانس خلع تسلیحات وهم‌چنین‌ازجامعه‌ملل معلوم کردند . آنهاقدم برابری را درراه‌مسابقه جدید تسلیحات برداشتند وبقیه اروپارا مجبور کردند بدنبال جویش بکشانند . وقتی هم که مساعی جامعه برای حمایت از حبشه که دراین کتاب ازآن صحبت خواهیم کرد بسنگ خورد شدت بحران ریشهٔدارتر گردید ، زنگ خطر بصدا درآمـد و همه پی‌بردند که آینده آبستن‌چه‌نوع حوادثی است.درسال۱۹۳۶حکومت بریتانیای کبیر اعلام کرد ((آنها دروضع‌فعلی دنیا حقیقة راهی جز تجدیدنظر

---

۱ ـ بآلمان حق مساوات ((دردستگاهی که امنیت‌تمام ملل رافراهم میکرد)) دادند (مولف)

دروضع دفاعی خود ندارند ومجبورند وسائل لازم را چـه برای حفظ خود درمقابل تجاوز وچه برای انجام وظیفه‌خویش دراجرای عملیات مشترك درباره تعهدات بین‌المللی تهیه ببینند .)) بـااین جملات پرده قسمت اول درام اروپائی که درآن ایده‌آلیسم در مرکز صحنه نمایش بین وضع شاعرانه وفریبنده‌صلح غیر مسلح خودنمائی میکرد پائین آمد . مجدداً پرده بالا رفت ومحیط شدیدقسمت دوم که درآن صلح مسلح میرفت مقدمه انفجار قسمت سوم را فراهم کند دیده شد .

ژاپون ومنچوری

اکنون ما بدومین مسئلهٔ ازسه مسئله مهمی که جامعه‌ملل را شکست داد مـی‌پردازیم .

ژاپونیها در ایالات چینی‌منچوری دارای حقوق عهد نامه‌ای بودند که برطبق آن سرمایه‌های وسیع خودرا بکار انـداخته و منافع اقتصادی عمده‌ای را بسط داده بودند . دراین زمان تصور میشد منافع مـزبور براثر خصومت مقامات منچوری واحداث‌راه‌آهن‌جدید ازطرف دولت چین بخطرافتاده‌است. بروز یك‌سلسله حوادث‌پشت سرم‌آتش‌خصومت دیرینه چین وژاپون را شعله‌ور ساخت و ارتش ژاپون ابتکار عملیات را دردست گرفت . وقت‌برای اقدامات موفقیت‌آمیز بواسطه توام‌شدن عوامل زیر مناسب بنظر میرسید ، بیداری حس میهن‌پرستی درچین که تفوق ژاپون را در منچوری تهدید میکرد ، تماس خصمانـه بین نانکینك و کانتن که قدرت‌حکومت چین‌راضعیف نمود،بروزاغتشاشات بواسطه‌تنزل‌قیمت محصولات کشاورزی،بیکاری وفعالیتهای کمونیستها وبالاخره بحران بزرگ، اقتصادی در اروپا وامریکا کـه‌آنها را برای

دخالت جدی درمسائل شرق دوربی‌میل نموده بود . بنابراین درسال ۱۹۳۱ قوای ژاپن شهر موکدن پایتخت منچوری را بـه بهانه نقض حقوق عهدنامه‌ای ومنافع محفوظه تصرف کردند . ژاپون تقاضا داشت بایکوت ضدژاپونی درچین قطع ومجدداً مقام ممتازه خود را درمنچوری که شامل حق ژاپونیها برای کسب و کار واقامت بنحو کاملا اطمینان بخشی باشد بدست آورد .

دولت چین بشورای جامعه ملل شکایت کرد . شورای مزبور نیز ازژاپون تخلیه اراضی منچوری را خواستار گردید ودر تائید آن یك کمسیون تحقیق هم بآنجا فرستاد . ژاپون منتظر گزارش کمسیون نشد و جامعه را با یك عمل انجام شده مـواجه ساخت . ناحیه حاصلخیز منچوری باثروت مواد زیرزمینی وسی ملیون نفرجمعیت ازچین مجزا ومستقل اعلام گشت وبدولت جداگانه‌ای بنام منچوکوئو که امپراطور سابق چین نیز دررأس آن قرار داده شد موسوم گـردید . مونچوکئو تا زمانیکه کنترل حقیقی امـور دردست ژاپونیها بود کاملا یك کشور پوشالی باقی‌ماند . کمسیون تحقیق گزارش داد((رژیم فعلی نمی‌تواند بعنوان رژیمی که از طرف یك نهضت واقعی و کاملا مستقل بوجود آمده باشد تلقی گردد))و گفته شده بود دخالت نظامی ژاپونیها را نمی توان بعنوان یك اقدام مشروع دفاع ازخود موجه دانست. بنابراین جامعه ملل باعضای خود توصیه کرد ازشناسائی دولت مونچوکئو خودداری کنند وژاپونیها در مقابل بااستعفای خود ازعضویت جامعه باین عمل جواب دادند . هیچ عمل موثری هم ازطرف جامعهٔ ملل انجام نشد و بی‌اعتنائی

ژاپون نسبت بآن مقام وحیثیت جامعه ملل را بیش‌ازپیش پائین آورد.

رویه‌جامعه ملل

طرفداران جامعه ملل درمقام دفاع از آن یك سلسله بحثهائی‌را پیش میکشند ، آنها گفتند که ژاپن هیچوقت متجاوز اعلام نشد .چین و ژاپون درهیچ‌مرحله‌ای ازمراحل اختلاف ، «بجنگ‌متوسل» نشدند . درطول مدت اختلاف، چین روابط دیپلماتیك خود را با ژاپون قطع نکرد ، چینی ها اجرای بند ۱۶ پیمان را که فقط در مورد ((توسل جنك)) بمفهوم حقوقی کلمه بموقع اجرا گذاشته میشود خواستار نگردیدند وبنابراین ازجامعه هیچوقب خواسته نشد اجرای تضمینات را مورد بررسي قرار دهد ، ژاپون دارای حقوق ساخلوی دراراضی چین‌بود وبالاخره (صرف‌نظر ازاین جهات قضائی) علت عملی موضوع این‌بود که کشورهای بزرگ‌ساحل اقیانوس آرام (کشورهای متحده امریکاو روسیه) عضو جامعه نبودندوبدون همکاری موثرآنها نیز عامل اصلی عملیات دسته جمعی ناقص بود . به نکات بالا اینطور جواب داده شده است که کناره گیری ژاپون ازجامعه ملل بعلت متجاوز بودن آن بود. و((توسل بجنگ)) چه درشانگهای وچه درمنچوری اگر از لحاظ فنی وجود نداشت ولی حقیقتهٔموجودبوده‌است . عدم موفقیت‌چینی‌ها درفراخواندن وزیر خود ازتوکیوویاعدم اصرارآنها برای اجرای بند شانزدهم حاکی از((وفاداری‌وعلاقه‌زیادآنها بجامعه واطمینان‌ازاینکه جامعه اوضاع را خود حل و فصل خواهد کرد وبالاخره برای احتراز ازمشکلات دیگر مادام که‌جامعه خود مسئولیت این‌امر را داشته‌بوده

است.))درهرحال واضح است که نقض مسلم حقوق عهدنامه‌ای ژاپون ، تاکتیك احتیاط آمیز حکومت چین وابهام حقوقی کلمات میثاق جامعه تماماً ازعواملی بوده‌اند که دراحتراز جامعه ملل دراجرای تضمینات اقتصادی و یانظامی موثربوده‌اند . اگر دراین واقعه جامعه ملل اقدامات خودرا بفشار اخلاقی محدود کرد آن روز نزدیك بود که جامعه ملل مجبور باشد ازخود مقاومت قطعی‌تری نشان دهد و روز آزمایش رابا آتش تحمل نماید .

ایتالیاوحبشه

آزمایش حقیقی توانائی جامعه‌ملل برای حمایت اعضای خوداز تجاوز ناگهانی در سال ۱۹۳۵ یعنی زمانی که ایتالیا اراضی حبشه را تحت استیلای خود درآورد فرا رسید . ایتالیا یکی ازاعضای اصلی جامعه و ازپنج دولتی بود که در شورایعالی کنفرانس صلح‌شالوده جامعه ملل را بنا گذاشتند وی‌ازامضا کنندگان عهدنامه پاریس بود . عهدنامه مزبور باصریحترین بیانی دول الحاق شونده بخود را مجبور کرد جنك را بعنوان آلت سیاست ملی تحریم نمایند ، بعلاوه ایتالیااز پنج دولت معظمه اروپاودرنتیجه از سنگر های تمدن مغرب زمین محسوب میشد . بنابراین وقتی دولت مزبور تعهدات خود را که تحت عنوان میثاق جامعه و هم چنان طبق معاهده پاریس بر عهده داشت لغو کرد و کشوری را که از عضویتش در جامعه ملل حمایت می نمود مورد تجاوزقرارداد عمل تجاوز مزبور طوری‌شرافت‌ووجدان اروپاراتحریك کرد که مسئله دور آسیائی - برائر عوامل خارجی پیچیده شده‌بود-

تحت‌الشعاع قرار گرفت دراین‌باره‌ازمسئله‌منچوری‌واضحتر دیده‌میشد قدرت‌اخلاقی جامعه درخطربود وبااین خطر اصل حیاتی امنیت دسته جمعی بخطر موحشی گرفتار شد . ایتالیا برای برائت خود هر دلیلی داشته باشد اندام‌آن‌درپایمال کردن‌استقلال یکی‌ازهمکاران جامعه یك خصومت علنی بود وجامعه جرئت طفره ازآن را نداشت زیرا در این صورت‌ازتمام‌مسئولیتهائی که‌برعهده وی‌بعنوان‌طلایه‌دار نظم‌بین‌المللی جدید گذاشته شده بود کاملا مستعفی می گشت . زمان آن رسیده بود که‌جامعه ملل‌تصمیم قاطع خودرابگیرد . درسال۱۹۳۵ زدو خوردهای مرزی اختلافی را بین ایتالیا وحبشه بوجودآورد که ضمن‌آن کشور اخیر طبق میثاق بجامعه ملل شکایت کرد . حکم‌هائی تعین شدندو آنها در رای خود که دونفرازاعضای ایتالیائی‌هم باآن موافقت کردند باتفاق‌آراء طرفین راازتقصیر بری دانستند . رئیس حکومت ایتالیاهم اکنون‌کار خودرا کرده بود . موسولینی اعلام کرد ((تصمیم ماغیرقابل برگشت است . راه برگشتن‌هم نمی‌تواند وجود داشته بـاشد . دولت و ملت ماا کنون‌دراختلافی‌واردشده‌اند که ماتصمیم گرفته‌ایم‌آنرا تانتیجه غائی‌آن ادامه‌دهیم.))

تضمینات اقتصادی

نطق وزیر امور خارجه بریتانیا ابتکار را بدست مللی که در ژنو دور هم جمع شده بودندسپرد. ((جامعه‌ملل مطابق تعهدات صریح‌وروشن خود که کشور منهم با آن است برای حفظ دسته جمعی میثاق‌و مخصوصاً بمنظور مقاومت مدام و جمعی در برابر هر گونه اقدام تجاوز کارانه ناگهانـی ایستادگـی

خواهد کرد .))سایر کشورها رویه ثابت و محکم بـریتانیـای کبیر را سرمشق خود قرار دادند وموج‌احساسات عمومی که‌باین نطق‌تبریك گفت‌نشانی پشتی‌بان عظیم افکار عمومی در سرتاسر دنیا از آن بود. شورای جامعه برای احترازاز جنك‌پیشنهاد کرد هیئتی ازکارشناسان خارجی برای انجام اصلاحات در حبشه معین گردد . جامعه‌متعهـد گردید اعطای امتیازات‌اقتصادی را در امپراطوری حبشه برای ایتالیا تامین نماید و بریتانیای کبیر و فرانسه هم در این موضوع بایتالیـا بعضی گذشتهای ارضی بنمایند .هیچیك‌از این‌پیشنهادات جاه‌طلبیهای موسولینی را سیرنکرد و قوای مسلح ایتالیادر اکتبر سال ۱۹۳۵ از مرز عبور وبرحبشه‌هجوم‌آوردند. شورای جامعه ملل ایتالیارامتجاوز اعلام وبواسطه این تصمیم ماده شانزدهم میثاق بمورد اجرا گذاشته‌شد. ماده مزبور چنین بود ((هرگاه یکی ازاعضای‌جامعه مالل بدون‌رعایت عقاید همکاران خود بجنگ متوسل‌شود محکوم است که خود بخود مرتکب عملی‌علیه سایر اعضا جامعه گردیده‌وبایدآن‌را فوراً درمعرض قطع روابط تجارتی و مالی قرارداد .))بدین‌ترتیب مجازات تضمینات اقتصـادی فـوراً و خود بخود با شروع جنگ آغاز گردید ولی تضمینات نظامی باختیار جـامعه ملـل گـذاشته شد. تضمینات اقتصادی که درباره ایتالیا ازطرف جامعه ملل‌اجرا شد شامل ممنوعیت فروش اسلحه و محصولات ((حیاتی)) برای ایتالیا،بایکوت واردات از آن کشور ومنع اعطای اعتبارات وقرضه بود . ازتمام پنجاه و دوعضو جامعه ملل که‌براسلحه ووام‌ممنوعیت قائل شدند ۵۱ دولت محصولات

حیاتی را ممنوع وپنجاه دولت اشیاء و اجناس ساخت کشور مزبوررا بایکوت کردند.نمایش چنین وحدت ویگانگی مؤثر مقاومت ایتالیائیها را درهم شکست و آن کشور در مقابل بـااخراج محصولات و ارداتی کشورهائیکه تحت‌تعلیمات جامعه‌ملل قرارداشتند ازطرفی وباتجدید مساعی و کوشش جود برای انجام نتیجه سریع جنگ ازطرف دیگر باقدامات جامعه ملل جواب داد .

حبشه یا ایتالیا منضم گردید

در ماه دسامبر سال ۱۹۳۵ دنیا با این‌حقیقت مواجه شد که برای واگذاری قسمت‌اعظمی از حبشه بکشور غاصب یك «نقشه صلح» در دست عمل بوده است . پیشنهادات صلح با دادن پاداش به ظالم بقیمت‌هستی مظلوم بمقـام اخلاقی جامعه ملل از آنجا که با روح میثاق منافات داشت بشدت لطمه زد و نشان داد که منظره خارجی گیرای اتحاد و امنیت دسته جمعی جامعه جز شبهی چیز دیگر نبوده است . احساسات عمومی در این موضوع سخت جریحه‌دار گردید و «نقشه» بلااثر «صلح» از طرف شورای جامعه و ایتالیا رد گردید .تضمینات اقتصادی‌بجای‌خود باقی ماند ولی در مورد اجرای تضمینات نظامی و یا حتی ممنوعیت هیچگونه اقدامی بعمل نیامد . بنابر وضع مشابهی که‌با جنك‌بوئر ها داشت پیش بینی میکرشند جنك حبشه هم برای چندین سال ممکن است بعلت اوضاع طبیعی سخت کشور بشرط اینکه ارتش حبشه از یك برخورد عمومی احتراز و تاکتیك جنگهای میهنی‌را اجرا کند ادامه بیابد . روی این تصور انتظار میرفت که یك ایتالیا خسته و

کوفته بالاخره بفشار تضمینات اقتصادی تسلیم خواهد گردید. پیشرفت سریع قوای ایتالیا بتمام این حسابها خاتمه داد . ارتش حبشه نیز خود را برای جنك آماده کرده بود ولی تفوق عظیم ایتالیائیها از حیث سلاحهای مکانیکی پیروزی بزرگی برای آنها ببار آورد با اشغال پایتخت حبشه «آدیس هابابا» و فرار امپراطور جنك در واقع بپایان رسید . حبشه بقلمرو پادشاهی ایتالیا ضمیمه و امپراطوری ایتالیا اعلام گردید . این حوادث درماه مه سال ۱۹۳۶ اتفاق افتاد ودوماه بعد اجرای تضمینات هم رسما موقوف شد.

علل شکست جامعه ملل

درمقابل ۵۰ ملت خصم یکی از اعضای جامعه یکه و تنها پیروزمندانه نیروی جامعه را تحقیر کرد و بشخصیت و قدرت آن چنان ضربه‌ای وارد آورد که هیچوقت دیگر نتوانست آن را جبران کند. نتایج این شکست برای آن خیلی گران تمام شد ولی ما اول باید علل شکست جامعه ملل را از روی بیانات رسمی مورد بررسی قرار دهیم . برای شروع مطلب بایدتوجه داشت از لحاظ عضویت، جامعه عمومیت نداشت و بنابراین درتاثیر محدود بود . تضمینات اقتصادی نمی‌تواند به نتایج آنی برسد اگر در دیوار ساخته شده بدور دولت مجرم شکافهای عمیقی وجود داشته باشد بعلاوه جامعه تا وقتی صحنه کاملا بحرانی نشد یعنی بازی کنندگان اصلی کاملا داخل معرکه شده بودند و نمی توانستند بدون از دست دادن قطعی شخصیت خود عقب‌نشینی کنند دخالت نکرد . دیگر اینکه تضمینات نظامی از عوامل غیر قابل گذشت سیستم امنیت دسته جمعی است

واشکال از اینجا ناشی شد که تمام اعضای جامعه حاضر نبودند مقرراتی را که میثاق بر عهده آنها گذاشته بود برعهده بگیرند. ایتالیا ممنوعیت حمل نفت و یا بستن کانال سوئز را یك تضمین نظامی و در نتیجه جنك تلقی میکرد و این خطر را داشت که ایتالیا به بریتانیای کبیر حمله کند و کشور مزبور هم در آن صورت میبایستی یکه و تنها بار جنك را بدون دریافت کمکی کامل از همکاران خود بر دوش بکشد. موافقت دسته جمعی شرط لازم برای عملیات متمرکز نظامی است و از آنجا که هیچیك از دول بجنك با ایتالیا بخاطر حفظ اصول حاضر نبودند حصول چنین موافقتی غیر قابل تحقق بود. چهارم و شاید قطعی‌ترین عامل در یك وضع مشکل و در هم بر هم سیاست دولت فرانسه بود. هیچ کشوری دارای محرکی قوی تر برای طرفداری از قدرت جامعه باندازهٔ فرانسه نبود. این کشور جامعه ملل را سنگر اروپای نوین زادهٔ عهدنامه‌های صلح میدانست. وقتی زنك ساعت سرنوشت زده شد رویه فرانسه خیلی تردیدآمیز و منفی بود. کمی قبل با ایتالیا عهدنامه‌ای بسته بود که بموجب آن ((قصد هردو حکومت را برای توسعه وبسط دوستی قدیمی که دو ملت را با هم متحد میکند)) بیان میکرد. این عهدنامه نه تنها باختلافات مستعمراتی بین ایتالیا و فرانسه که باعث تیرگی روابط دو همسایه شمال افریقا شده بود خاتمه داد بلکه فرانسه را نیز از جانب مرزهای آلپ خود مطمئن ساخت. کشور مذکور نمیخواست ((نزدیکی)) با ایتالیا را بخطر انداخته وباالنتیجه این را بآغوش آلمان کمتر نزدیك کند. بهمین نحواز بیگانه شدن بریتانیای کبیر اضطراب

داشت زیرا بکمك آن در روز خطر ازجانب رن محتاج‌بود و درهر حال نمیتوانست تعهدات خود را که طبق مواد میثاق بر عهده داشت علناً لغو نماید.

بعقیدهٔ کابینه وقت فرانسه اوضاع لازمه ظرافت و نرمش بود. این وضع، کشتی دولت‌رابین صخره های سیلا Scylla وکاریبدیس Charybdis در کمال احتیاط مانورمیداد (۱) و درپی این بود باایتالیا ضمن احتراز از رفتن راههای دور همراه وحسن نیت بریتانیای کبیر را هم‌لااقل باآمدن تا قسمتی ازراه جلب کنند. فقدان‌همکاری‌صمیمانه بین فرانسه و بریتانیای کبیر، بهانه برای عدم انجام و هم دلیل برای انجام اقدامات نیمه تمام بود که بوی یك ژست بیشتر از آن استشمام میشد تا یك‌عمل اضطراری.

نتایج اخلاقی شکست جامعه‌ملل اصل امنیت دسته‌جمعی‌در بهترین شرایط‌بمورد آزمایش حقیقی خود گذاشته شد. در هیچ محفلی کوچکترین شك و تردیدی وجود نداشت که استیلای حبشه نقض بزرك میثاق جامعه بوده است. پرواضح بود اگر قدرت‌اخلاقی جامعه میبایستی برقرار بماند قبول دعوای ایتالیا یك ضرورت محض بشمار میرفت.پنجاه ملت ازاجرای تضمینات اقتصادی طرفداری‌نمودند و اکثریت آنها نیز شاید با تضمینات نظامی موافق بودند. با اینحال

۱ـ سیلاو کاریبدیس‌دواهریمن بسیاردرشت‌یونانی بودند که بردوتخته سنك‌تنگه‌ای که اولیس ویارانش میخواستند ازآنجا عبور کنندچیره شده بودند وعبوراز آنجا بس خطرناك بود. دراینجا حاکی ازموقعیت حساس وخطرناك می‌باشد (مترجم)

اگر جنگی روع‌میشد بیشتر اعضای جامعه بواسطه وسعت‌و یاموقعیت جغرافیای خود ممکن بود کمك ناچیزی بنمایند.

از دول معظمه یکی (کشورهای متحده امریکا) اصولا عضو جامعه نبود ودو کشور دیگر (آلمان و ژاپون) عضویت خودرا قطع کردند و دیگری (ایتالیا) متجاوز بود . فقط بریتانیای کبیرو فرانسه باقی مانده بودند زیرا از روسیه هم انتظار کمك مؤثری نمیرفت . بدین‌ترتیب خطرات جنك بطور غیرمساوی تقسیم شده بود و امنیت دسته‌جمعی با اینکه از لحاظ تئوری متضمن عملیات دسته جمعی‌همه بود عملا دراین مورد بفداکاری عده معدودی بستگی داشت.طبیعی بود که برای اعتبار یك چنین بحث مسموعی باید بکسانی مراجعه میشد که فراموش‌میکردندمیثاق جامعه یك تعهد بین‌المللی‌باشکوهی بود و ازآن با فلسفه‌بافی نمیشد احتراز جست و درموقع پیش‌آمد جنك دول بزرك درمی‌یافتند که پشتیبانی مادی و معنوی تمام دول کوچك نیزخودعامل‌قابل گذشتی‌نبوده‌است‌بالاخره‌صرفنظراز کیفیت‌و کمیت تسلیحاتی که هر کشور دارد امنیت یکی امنیت همه است . این حقیقت مسلم در طول حوادث بزودی معلوم‌شد. در مدت سه‌سال سایراعضاء جامعه ، اتریش وچکواسلواکی مورد غلبه متجاوزدیگری واقع شدند وپیش‌بینی‌تلخ یکی ازنمایندگان چك‌اسلواکی درجامعه ملل که کشورش ممکن است حبشهٔ ثانی شود با یکدنیاتأسف صورت حقیقت بخود گرفت.فقط عده کمی بودند که‌دراین میان درجهادجامعه ملل علیه ایتالیا ،مسائل‌اساسی دیگریرا پیش‌بینی میکردند . هر کس

میتوانست اهمیت شکست جامعه ملل را بفهمد وپیش خودتفسیر کند چگونه از کسانی که امیدواریهای خودرا در مورد صلح عمومی بر صخره امنیت دسته‌جمعی بنا کرده بودند رفع‌شبهه شد ومعلوم گردید که از قلعه شنی نیز شکننده‌تر بوده است . نتیجه‌ای که از تاریخ جامعه ملل گرفته میشود این‌است پیشرفت اخلاقی قرن ما فرسنگها از پ شرفت تکنیکی آن عقب‌تر است .

قسمت چهارم

روسیه‌شوروی

ریشه های انقلاب ریشه های انقلاب روسیه در تاریخ این کشور عمیقاً پایه گرفته بود. نفوذ عقاید مغرب زمین در کشوریکه بتدریج از پوست آسیائی خود داشت خارج میشد در در سالهای اولیه قرن‌نوزدهم نهضتی را برپا کرد که مخلوق زمان‌بود. برای چندین ده سال نهضت مزبور رهبرانی داشت ولی بی‌طرفدار باقی ماند.

نتیجه مستقیم جنك۱۸ـ۱۹۱٤ بود که قوه انقلابی بیك انفجار عمومی انجامید بطوریکه اجتماع روسیه را از بنیان تکان دادونه‌تنها سازمان دولت را واژگون کرد بلکه نظم اجتماعی را هم بویرانه‌های سقوط کشانید. دوانقلاب اتفاق افتاد. گرچه صحیح‌تر این‌است بگوئیم یك‌انقلاب که دارای دومرحله بود. مرحله سیاسی یا انقلاب مارس که در ۱۹۱۷ واقع شد و بر سرنوشت و رژیم استبدادی مهر اختتام زد. در مرحلهٔ دوم، مرحلهٔ اجتماعی و یا انقلاب نوامبر (بلشویك) بود که پس از انقلاب مارس در نوامبر سال ۱۹۱۷ بوجودآمد و اولین جمهوری کارگران را تأسیس کرد.

انقلاب مارس (۱) انقلاب مارس کاملا نتیجه یك نقشهٔ تنظیم شده قبلی نبود. مهـ ترین قسمت مشخصه آن از اینجا معلوم میشود که حتی برای محافل انقلابی ناگهانی بود. همانطور که (یکی از ناظرین امورمی نویسد) ((انقلاب آنها را مانند دوشیزگان معصوم ساده لوح درخواب یافت.)) علت فوری و آنی آن نارضایتی عمومی از کمی مواد غذائی سرچشمه گرفت. صفوف نان، اعتصابات و اغتشاشاتی را باعث شد که ناگهانی وبا سرعت بقیامی بر ضد جنك و سلطنت تبدیل گردید. عدم‌لیاقت دولت استبدادی درادامه‌پیروزمندانه جنك علیه آلمان و اتریش و هنگری، محرومیتهای ناشیه از سختی های اقتصادیرا تشدید کرد.

در هشتم مارس سال۱۹۱۷ زنان کارگر کارخانه نساجی پطروگراد، با شعار غذا بحال اعتصاب بیرون آمدند. روز دیگر کارگران بیشتری‌بآنها ملحق شدند وصدای (نان!) با صداهای ناهنجار دیگری (مرده‌باد جنك!) (مرده‌باد استبداد!) آمیخته شد. روز سوم جنبشهای مزبور کم کم صورت یك اعتصاب عمومی را بخود گرفت و تمایلات انقلابی را مجسم کرد و تمام عواملی راکه تحت فشار و درپی فرصت تظاهر بودند روآورد.

یك گزارش پلیسی حاکی است که رویهٔ ارتش توده‌هارا تشویق و درآنها یك نو - مصونیت ایجاد کرد. در وهله اول رویه پادگان بی

۱، تقویم روسیه۱۳ روز عقب‌تر ازتقویم بین‌المللی و(تقویم فعلی روسیه) است. مطابق تقویم قبلی انقلاب اول درفوریه وانقلاب دوم‌دراکتبر اتفاق‌افتاده‌است.مولف

طرفانه بودولی چیزی‌نگذشت‌با قیام کنندگان بنای برادری گذاشتند تا حدیکه بعضی‌ازواحدهای نظامی شورش کرده و علناً بصفوف‌نمایش دهندگان پیوستند.

پنج‌روز بعد یعنی در ۱۵ مارس جنبش انقلابی باوج‌قدرت‌خود رسید. دراین وقت تزار نیکلای دوم ـ در دام پیچیده‌ای که تار وپود آنرا قسمتی حوادث که‌وی یارای اداره آنها را نداشت‌وقسمت دیگر شخصیت ضعیف اوراتشکیل میداد افتاده بود ـ از تاج و تخت سلطنت استعفا کرد.(۱) رژیم سلطنتی لغو و بجایش حکومت موقتی مستقر گردید. نقشی راکه پاریس درانقلاب فرانسه بازی کرد پطروگراددر انقلاب روسیه بعهده داشت و کشور روسیه بدون کوچکترین شبهه و تردید وضعی را که براثر حوادث پایتخت بوجود آمد قبول کرد. شباهت بارز دیگری نیز بین انقلاب فرانسه و روسیه وجود داشت. درست است که پیروزی از آن کارگران شد ولی آنها فوراً زمام‌امور رابطبقهٔوسط واگذار کردند. بدون شك علت این‌امرظاهراً غیرمنطقی ازاینجا معلوم میشود که کارگران باندازه کافی برای بدست گرفتن زمام اموراحساس قدرت نمیکردند. وضع‌ارتش هم درجبهه جنك‌هنوز معلوم نبود و حکومتی که از طرف دوما (پارلمان) منصوب گردید بهترین تضمین درمقابل یك نهضت ضد انقلابی بنظرمیرسید.

سویتها

گر چه انقلاب مارس قدرت را بدست عناصر آزادیخواه‌بورژوازی‌سپردولی آنهافقط‌توانستند

---

۱ ـ وی‌با خانواده‌اش در ژوئیه‌سال۱۹۱۸ بقتل‌رسید.(مولف)

بکمك سوسیالیستهای میانه‌رو مقام خودرا نگاهدارند. کارگران با اینکه از در دست گرفتن حکومت کشور خودداری کردند ولی درواقع امور را بوسیلهٔ شوراهای خود تحت‌نظر داشتند. این سازمان درواقعهٔ انقلابی سال ۱۹۰۵ بوجود آمد. در آن موقع سرجنبانان اعتصاب عمومی سازمانی تأسیس کردند که بنام شورای نمایندگان کارگران معروف بود. شوراهای انقلاب مارس مرکب بودند از نمایندگان سربازان و همچنین نمایندگان کارگران و علت این ترتیب بپاس ((بیطرفی خیرخواهانه)) سربازان و کارگران بود که پیروزی را برای قیام کنندگان تأمین کردند. پیدایش سیستم شوروی در کنار حکومت موقتی بالاخره تبعیت مردم را تجزیه کرد و بین آندسته که قدرت را در دست داشتند و کسانی که بر سر کار بودند اختلاف شدیدی انداخت. بواسطهٔ این اختلاف از همان لحظهٔ اول کابینهٔ بورژوازی دارای وضع متزلزلی گردید و در سر تاسر عمر محتضر و مفتضح خود حکومتی پوشالی باقی ماند. تنها کاریکه بنام وی مشهور است قراردادن وضع تمام نژادها و ملتهای مختلفه در سراسر امپراطوری روسیه بر پایهٔ مساوات بود و مخصوصاً محرومیت های قانونی یهودیان را که میگفتند بیش از ششصد محدودیتهای قانونی و در مجموعه‌ای جمع آوری شده بود از بین برد ولی نتوانست بتنهائی راه حلی برای مسائلی که دستگاه استبدادیرا درهم شکست بیابد و در عرض چند ماه موجبات سقوط رژیم خلف بورژوازی خودرا نیز فراهم کرد. این مسائل عبارت بودند از مسئلهٔ جنك ، تقاضای دهقانان برای اراضی و تمایلات انقلابی کارگران صنعتی.

مسئله جنك

تلفات روسیه درجنك ۱۸-۱۹۱٤ از هر کشور متخاصم دیگری بیشتر بود و هرچه راهم که سرنیزه و تفنك تلف نکرد امراض از بین برد. پیروزیهائی هم که‌در جبهه بدست آمد نتوانست این تلفات سنگین را جبران کند. کشور روسیه بعکس دائماً باشکستهای پی درپی مواجه بود . بقول یکی از ژنرالهای روس ((تکنیك‌امروزی‌جنك لازمهٔ وسائلی است که‌ازقدرت ما خارج است.))دول غربی‌در اصلاح نواقصات نظامی وی کمك کردند ولی سیستم ناقص حمل ونقل ، انتقال سریع افراد ، مهمات و خواربار را بتمام‌قسمتهای جبهه دچار اشکال کرد. عقب‌افتادگی اقتصادی‌روسیه موقعیت‌های مناسبی راکه از حیث نفر ، منابع طبیعی بردشمن داشت خنثی کرد و کاملا آن‌را در مقابل حریف زبون وبیچاره ساخت.

با درنظر گرفتن جهات بالا جای تعجب نیست که سربازان از فرسودگی‌ناشیه‌از جنك متأثر بودندو گاه وبیگاه فرارهای‌دسته‌جمعی بوقوع می‌پیوست و یا تمام واحد دفعتاً ازجنك خودداری میکردند. بقول یکی از افسران ((هیچکس نمیخواست ازاین‌بیشتر جنك کند تمام فکرها متوجهٔ یك چیزبود آنهم فقط صلح.)) این‌شکست‌اخلاقی همانطور که معاصرین‌هم آنرا تصدیق‌دارند بواسطهٔ انقلاب نبود بلکه از عواملی بود که انقلاب‌را تسریع بخشید.

بنا بقول رئیس مجلس دوما ((زمینهٔ تجزیهٔ نهائی ارتش‌ازمدتها قبل از انقلاب آماده بود.)) و نظر آن‌عده‌از روسهائی راکه‌میگفتند حتی درصورت عدم بروز انقلاب سیاسی یك پیمان صلح جداگانه

مسلماً منعقد میشد تأیید میکرد.

سقوط باند طبقهٔ حاکمه برای لحظه‌ای احساسات وروح متزلزل ملت را زنده کرد وحکومت موقتی متعهد شد جنك را با نیروی تازه ادامه دهد.(۱) دراینموقع عکس‌العمل شدیدی علیه سیاست انضمام اراضی دیگران برخاست ومیلیوکوف **Miliukov** وزیرامورخارجه که ازموافقین تصرف قسطنطنیه بود مجبور باستعفا گشت. سوسیالیستهای میانه‌رودر کابینهٔ که دراین موقع ائتلافی شده بود واردشدند(مه۱۹۱۷). کرنسکی وزیر جنك شد و بجبهه رفت تا شاید سربازان را برای تجدید حمله آماده کند. در ماه ژوئیه مجدداً باینکار سروصورت تازه‌ای دادندولی شکست کامل آن حیثیت کابینه‌ایرا که کرنسکی دررأس آن قرارداشت بیش ازپیش رسوا کرد ومرحلهٔ دوم انقلاب شروع گردید.

مخالفت عمومی با جنك شدیدتر شد. در طرفداری بلشویکها ازصلح هستهٔ حیاتی موفقیت آنها نهفته‌شده بود که با آن تبلیغات ماهرانه توأم و بنتیجهٔ مطلوب رسید. با این، عامل دیگریکه ازحیث جلب طرفداران، فریبندگی کمتری نداشت یعنی تعهد بدادن اراضی بدهقانان توأم گشت.

---

(۱) اعلامیه معروف شماره ۱ مارس ۱۹۱۷ بافسران وافراد ارتش حق انتخاب کمیته‌های خودرا میداد ودرعین حال مقید بود باینکه «سربازان در موقع انجام وظایف سربازی باید سخت‌ترین اصول انضباط رارعایت کنند.» ناشرین اعلامیه مزبور منظورشان بیشتر پادگان پطرگرادبود ولی بعقیده فرماندهی کل قوا این اعلامیه «آخرین میخ تابوت ارتش بود» (مؤلف)

مسئله اراضی

درفصول قبل دیدیم(۱) وقتی دهقان روسی را آزاد کردند تاچه حد درخود احساس بی‌عدالتی میکرد زیرا بااینکه اورا ازصورت بندگی آزاد کردند دربرابر آنها را مجبور نمودند از جهت ازدست دادن قوهٔ کار آنها ، باربابان خود غراماتی بپردازند. دهقانان میگفتند آزادی اربابان ازتعهدات نظامی خود در قرن هیجدهم بایستی سرفها را نیز از تعهدات دهقانی که بعنوان کارگران اراضی بمدافعین اراضی‌مدیون بودند خودبخودمعاف کرده باشد بنابراین آنها از تحمیل شرایط مالی‌و نقدی بجای‌شرایط بیگاری راضی نبودند و آنرا نقض یك قرارداد ضمنی میدانستند . اخذ این قبیل پرداخت‌ها که به ((پرداختهای آزاد کننده)) معروف بود تاسال۱۹۰۷ ادامه داشت.

بعلاوه نسبت بسابق اراضی کمتری را بدهقانان واگذار کردندو آنها هم وضع خراب خود را معلول مناطق لم‌یزرع وبی‌حاصل‌مزارع خود میدانستند. ناتوانی آنها درحداکثر استفاده از اراضی متصرفی ، باین اوضاع شدت بیشتری بخشید. سیستم کشاورزی روسیه عقب‌مانده بودو دهقانان دارای آن مقدار سرمایه و تکنیکی که برای‌بالابردن سطح تولید کشاورزی باتوسل بطرق افزایش دهنده محصول لازم‌است نبودند بعلاوه میدان فعالیت انفرادی اشخاص نیز بواسطهٔ عوامل زیر محدود میگشت: سیستم مالکیت اراضی که بدست‌میر Mir (جامعه دهقانی) سپرده شده بود، اختلاط قطعات درداخل یکدیگربطوریکه

---

(۱)- مربوط بفصول‌جلد اول همین کتاب‌ازهمین‌مؤلف‌است (مترجم)

خیلی ازحصه‌ها در جاهای مختلف واقع شده بودند و وضع حقوقی خانواده دهقانی که نمایندگی اعضای خانواده‌را در کلیه روابط ملکی برعهده داشت(۱)

بااینحال ازنقطه‌نظر دهقانـان علت اساسی اشکالات کمی زمین بشمار میرفت ، آنها چشمهای گرسنه خودرابرقطعات بزرگ اربابان که برای دستهای گسترده دهقانان میوه رسیده‌ای بود دوخته بودند. دهقانان ازمدتها قبل‌ازانقلاب میخواستنددرتقسیم اراضی تجدیدنظری بعمل آید . این موضوع‌خود ((سوسیالیسم نهانی بدون دکترین))بود. برای‌اینکه به‌عملیات جاه‌طلبانه‌حریص‌ترین دهقانان تسکین داده‌شود استولی‌پین **Stolypin** درسال ۱۹۰۶ اصلاحاتی بعمل‌آورد کـه بوسیله آن بعده قلیلی ازدهقانان حق داده شد درجامعه دهقانی برای تفکیك سهم خود ازنظارت‌اشتراکی‌واختصاص آن بمالکیت شخصی‌اقدام کنند. هدف قانون مزبور ترقی وپیشرفت طبقه کشاورزان سرمـایه‌دار بنام (کولاك) **Kulaks** بود . طبقه مذکورچون‌وضعشان‌ازدهقانان‌بهتربود می‌توانستند اراضی شخصی دیگـران رابخرنـد. نتیجه‌دیگرقانون‌فوق پیدایش حریف دهقانان سرمایه‌داریعنی پرولتاریای دهقانی بود .اینها اراضی‌خودرافروختند . همین‌دسته‌ازدهقانان کانون دیگری‌ازنارضایتی عمومی رافراهم کردند و بـاسقوط رژیم سلطنتی که حافظ تمام منافع محفوظه بود فرصت‌آنها نیز فرا رسید .

---

۱ ـ «اکثریت دهقانان‌درحال کمونیسم بسرمی‌بردند» قانون آزادی بهریك ازافرادخانواده حق‌مالکیت‌اعطا کردو « اثاثیه‌ای وجودنداشت که‌افرادذکورخانواده آن‌را مال‌خودبنامند.» (مؤلف)

ترور کشاورزی

دریك نهضت انقلابی تمام عـواملی که بسبب اغتشاشات عمومی وادار بفعالیت میشوند جریان حوادث را از نقطه نظر تمایلات و آرزوهای خود می‌نگرند. انقلاب روسیه برای سربازان صلح، برای پرولتاریای شهری اگر ازبین‌رفتن رژیم سرمایه‌داری را در بر نـداشت لااقـل متضمن کنترل آن بود و به دهقانان وعدهٔ دادن زمین میداد. حکومت بورژوازی به تمام این امیدها جواب یاس داد. بجای صلح ادامه جنگ، بجای سوسیالیسم همکاری باعناصر سرمایه‌داری و بجای زمین سیاست مسامحه و تعلل را پیش گرفت. دهقانان وقتی اوضاع را بدین منوال دیدنـد با جسارت بیشتری سعی کردند خود امور را دردست بگیرند. گاهی املاك اربابان را تصرف وقلاع آنهارا آتش میزدندو گاهی حتی مالکین و مباشرین راهم می کشتند یکی ازرهبران بلشویك دراین مورد میگوید دهقانان ((باتوحش انقلابی توحش قرون وسطائی را پشت سر گـذاشتند.)) ترور کشاورزی در سراسر روسیه یك حس عدم ثبات بوجود آورد که بکمك عوامل دیگر عدم اعتماد عمومی مردم را ازدولت بیشتر و عمیق تر کرد. وقتی دهقانان از رژیم انقلاب مارس درحل مسئله اراضی آنطور کـه خواهان بودند سلب اطمینان کردند زمینه برای تبلیغات مکارانه عمال بلشویك آماده گشت. دهقانان بمنظور تحصیل اراضی کشاورزی با کارگران صنعتی بنای همدردی گذاشتندو برای واژگون کردن رژیم بورژوازی موافقت واتحاد خودرا اعلام کردند.

مسئله پرولتاریا

تمایلات انقلابی کارگران شهری که در اعتصابات عمومی سال ۱۹۰۵ ظاهر گشت بقول لئون تروتسکی که در تاریخ معروف خود بنام تاریخ انقلاب روسیه نوشته است معلول ریشه پرولتاریا و کیفیت تشکیلات صنعتی بود . پرولتاریا محصول یك تکامل تدریجی نبود . بسط سریع صنعت بواسطه قوه محرکه سرمایه‌های خارجی اهالی روستائی را پی در پی بطرف شهرها و کارخانه‌جات میکشاند و بر تعداد مردم طبقه مزبور میافزود. ((هم بستگی)) بین اهالی دهات و کارگران از این موضوع معلوم میشود که بیشتر خانواده‌های کارگران در دهات باقیماندند . در این صورت پرولتاریای مذکور بعکس انگلستان دچار مرحله قرون وسطائی با مقررات خشك اجتماعی آن از قبیل دوره شاگردی و استادی نگردید و بهمین ترتیب از سنن قدیمی و کهنه رژیم اصنافی قرون مزبور عاری بود . ((کارگران مستقیماً از پشت جفت گاو در جریان سریع و گیج کننده کارخانه قرار گرفتند .)) قطع ناگهانی آنها بازمین باانزوای از طبقات تحصیل کرده دست بدست هم داد و آنها را برای ((پذیرائی افکار انقلابی آماده ساخت)). این موضوع ((تازگی انقلابی)) و توانائی کارگران را برای تأسیس جمهوری کارگران میرساند. گرچه ((بی‌سوادی، عقب افتادگی ، عادت نداشتن به رسوم تشکیلاتی و نبودن سیستم تعلیمات کارگری ، فرهنگی و تکنیکی)) شرایط مساعد اولی را خنثی میکرد . در یك قرن قبل چنین طبقه نیز در انگلستان که ریشه و نظریه آنها با این طبقه شباهت داشت بوجود آمد و استخوان بندی نهضت مبارز چارتیستها **Chartist** را تشکیل میداد . بعلاوه ((صنعت

روسیه ازلحاظ تکنیك وسازمان سرمایه‌داری باصنعت کشورهای غربی برابری و حتی در بعضی موارد از آنها جلوتر بود .

کارگاه های کوچك که عده کارگرانش از صدنفر کمتر بود در سال ۱۹۱٤ در کشور های متحده امریکاسی وپنج درصد کارگران صنعتی را در استخدام داشتند و در روسیه این نسبت $\frac{۷}{۱۰}$ ۱۷ درصد بود . برای کارگاه هائی که بین صد الی هزار نفر کارگر داشتند نسبت مذکور برای هر دو کشور تقریباً مساوی بود ولی در کارگاههای بزرك که دارای متجاوز از هزار نفر کارگر بودند در کشور های متحده آمریکا ۱۷٫۸۰ درصد کارگران صنعتی و در روسیه ٤۱٫٤۰ درصد بود . تمرکز عظیم صنعت معنایش این بود که بین سرمایه‌داران و توده ها فواصل قابل عبوری وجودنداشت .)) (۱)

بلشویکها تجزیه و تحلیلی که از اجتماع روسیه دربالا بعمل آمد کاملا نشان میدهد تمام عوامل منفجره مورد احتیاج یك انقلاب اجتماعی وجودداشته است . سربازان خسته جنك،

---

(۱) مطابق آماری که یکی از مؤلفین در کتاب خود بنام پایان ((امپراطوری روسیه))ذکر کرده است موسسات صنعتی بیش از ۲ میلیون ویك چهارم میلیون کارگر داشته اند ، پنج در صد این موسسات ((هر یك متجاوز از ۵۰۰ نفر کارگر)) نصف کارگران ، ۱۵ در صد (هر کدام از ۵۰۰ - ۱۰۱ کارگر) متجاوز از ربع کارگران و ۸۰ درصد (هر یك ۱۰۰-۱ کارگر) کمتر از یك چهارم کارگران را در استخدام خود داشته اند .

(مولف)

دهقانان گرسنه و تاراضی و یك پرولتاریا که احساس میکرد برای از دست دادن جز زنجیر های دست و پایش چیز دیگری ندارد ، وظیفه حزب بلشویك بود این عناصر درهم و برهم را جمع آوری و از آنها آلتی که در حرارت مشتعل سفید تعصب خود بگدازد برای تاسیس یك جمهوری کارگران بسازد . بلشویکها رشته‌های اتحادشان بامنشویکها پاره شد . منشویکها دسته های سوسیالیستهای میانه رو بودند . آنها عقیده داشتند طبقه کارگر بایستی بمنظوراستقراردولت دموکراتیك با طبقات وسط متحد شوند. منشویکهاازرژیم بورژوازی که رژیم استبدادی راواژگون کرده‌بود طرفداری میکردند.بلشویکها با هر نوع مسالمت و مصالحه‌ای با طبقات متوسط مخالف بودندو آنها از اساس سیستم اقتصادی واجتماعی را که‌طبقه متوسط عامل آن‌باشند محکوم میکردند . آنهابرای اتحاد طبقه کارگر با دهقانان بی‌چیز بمنظور استقرار جمهوری کارگران بر پایه ((دیکتاتوری‌پرولتاریا و دهقانان))میکوشیدند. وقتی انقلاب مارس شروع شد رهبر حزب بلشویك ولادیمیر لنین در سویس بود و در غیاب وی رهبران حزب بلشویك‌در روسیه توانستند تا حدی نظریات کمتر افراطی خود را عملی کنند . ارگان این‌حزب اعلام کرد :

((البته برای واژگون کردن حکومت سرمایه بحثی در بین‌ما نیست . فقط بحث در باره ازبین بردن‌حکومت‌استبدادی‌وفئودالیسم)) یعنی همان قدرت تزار و ملاکین است . لنین‌دریك ((ترن‌سربسته))

از داخل آلمان‌عبور کرده خودرابروسیه رساند . با ورودادر آوریل ۱۹۱۷ اوضاع تغییر پیدا کرد . در این میان دیگر امید تصفیه مسالمت آمیز مسائل که از رژیم تزاری بارث رسیده بود کمتر شد و ساعت بساعت اوضاع پایتخت وخیمتر می گردید.تمام‌نشانیهای یك طوفان قریب‌الوقوع افق را تیره و تار کرده بود . تروتسکی درباره لنین میگوید که او ((رهبر غیر قابل توصیف انقلابی ترین حزب تاریخ دنیا بود . زیرا تصمیم و اراده‌اش حقیقتاً با تقاضا های امکانات عظیم انقلابی کشور و زمان برابری میکرد . او اضافه میکند ((نقش شخصیتی که‌در مقابل ما عرض اندام میکند واقعا خیلی بزرك است . باید آن نقش را کاملا فهمید و شخصیت را در زنجیر تاریخ گره مواصلاتی دانست .))بعبارت دیگر بدون لنین حزب بلشویك((ممکن بود برای چندین سال فرصت انقلابی خود را از دست بدهد .)) این سرنوشت روسیه بود که بایستی شخصیت و موقعیت خود را در یك موقع تواًما ظاهر کنند .

عقاید لنین

لنین فوراً عقاید خود راباتصمیم‌راسخی‌اعلام‌داشت.وی اعلام کرد:((مابه‌هیچ نوع‌جمهوری‌پارلمانی‌احتیاج‌نداریم ما به هیچ نوع‌دموکراسی بورژوازی نیازمند نیستیم . ما به هیچ‌نوع حکومتی جز حکومت‌شوراهای کارگران ، سربازان‌ودهقانان‌محتاج نیستیم .)) مرحله اول انقلاب قدرت را بطبقه متوسط داد ولی لازم بود فورا برای مرحله دوم انقلاب ((که باید قدرت‌را به پرولتاریا و قشرهای‌فقیر دهقانان))بدهدحاضرشدانقلاب((لابورژوازی‌دموکراتیك))

بایستی بانقلاب((سوسیالیستی)) تبدیل گردد که‌در آن‌هم ازملاکین و هم‌ازسرمایه‌داران‌سلب‌مالکیت‌شود.یکی‌ازمعاصرین‌در آنوقت‌نوشت برنامه لنین ((بنظر هر کس عبث و خیالی بود .)) برنامه مزبوربین رهبران‌دیگر حزب بلشویك نتوانست طرفدارانی پیدا کند . افکار این دسته بواسطه امتزاج با تفسیرمارکسی تاریخ‌این‌بود که‌درتحولات اجتماعی نتایج غیر قابل اجتنابی از مراحل اقتصادی و سیاسی‌وجود دارد . نظریه لنین در باره تحول آنی اجتماع فئودالی باجتماع سوسیالیستی و از رژیم استبدادی‌به رژیم((دیکتاتوری پرولتاریا)) در یك لحظه ازبین‌رفتن‌دو مرحله تاریخی را بنام سرمایه داری و دموکراسی دربرداشت ودرنظر پیروانش یك جنبش سریع و نامرئی درتاریکی بود . با اینحال جریان حوادث یکی پس از دیگری در مسیر معینه خود باسرعت غیرقابل مقاومتی پیش رفت . بلشویکها داخل درجریان افتادند . در مورددومسئله‌حیاتی روز زمین وصلح ، آنها سیاست خود را باالصراحه ووضوح اعلام کردند . لنین گفت«ما با انتقال فوری اراضی بدهقانان موافق‌هستیم . » بااین موضوع مسئله پایان دادن جنك‌نیز توام گشت . در کشوریکه بیشتر آن کشاورزی است رویه دهقانان درتعیین‌سرنوشت انقلاب از عوامل قطعی محسوب میشود . بلشویکها پیروزی خودرا در درجه اول مدیون این حقیقت بودند که فهمیدندنکته حساس انقلاب مسئله زمین است . یکی از رهبران‌بلشویك‌اظهار عقیده میکند اگرحکومت‌بورژوازی‌میتوانست مسئله اراضی کشاورزی را بطور باید وشاید حل کند درسال ۱۹۱۷

پرولتاریا قادرنبود زمام اموررا دردست بگیرد ' بهمین ترتیب صحیح است که دهقانان هم به تنهائی نمیتوانستند مقاومت بورژوازی‌رادرهم بشکنند . بلشویکها از دهقانان و پرولتاریا جبهه واحدی درمقابل طبقه متوسط تشکیل دادند

این‌اتحادآنی که براشتراك منافع موقتی‌آنها استواربودتوانست بهردو هدف که یکی دادن زمین به‌کارگران کشاورز و دیگری دادن قدرت سیاسی بکارگران‌شهری‌باشد برسند موضوع‌فوق‌اختلاف فاحشی‌را که بین انقلابات فرانسه و روسیه وجود دارد نشان میدهد . درفرانسه طبقه‌متوسط موجودیت خود را مدیون ارضای احتیاجات دهقانان بودند که خود دهقانان‌هم به محکمترین سنگرهای سازمان اجتماعی وسیاسی تبدیل شده بودند درحالیکه در روسیه‌ملاکین‌چنان اقتداری داشتند که از اعطای امتیازاتی که ممکن بود نظم قدیم را ازاضمحلال‌قطعی‌نجات‌دهد امساك‌میورزیدند. ((دیکتاتوری‌پرولتاریا)) نتیجه منطقی مضایقه بورژوازی روسیه در بسط پایه های انقلاب و برانگیختن دهقانان علیه‌کارگران بود . بی‌تجربگی سیاسی‌چشمهای خودرا درباره دستورالعمل کهنسال حکومت «تقسیم کن و حکومت کن» بست .

تبلیغات بلشویکها شکست سهل وساده رژیم بورژوازی از دشمنان ' برای کسانیکه حزب بلشویك را ازروی منابع ووسائل موجوده آن قیاس میکردند تعجب‌آوربود . ارکان حزب بلشویك‌دارای‌تیراژ محدودی ود . صندوق حزب فقیروطبقه روشنفکر اغلب کنارگرفته

بودند . نواقص مزبور بواسطه تبلیغات ماهرانه، (شعار «صلح، زمین و نان» که چکیده‌احتیاجات مردم‌بود جبران گشت . عمال بلشویك‌برای تبلیغ عقاید سیاسی خود حداکثر انرژی را بخرج میدادند . یکی از بلشویکها دراین باره‌نوشت « آنها با اشتیاق و لاینقطع کار میکردند ، دربین‌توده‌ها، در کارخانجات ، هرروزوهروقت حاضر بودند. » بالاتر از همه‌این‌بود که بلشویکهامیدانستند چه‌میخواهند .

میلیوکوف‌می نویسد « آنهـا میدانستند کجـا میروند ، براهی‌میرفتند که‌برای‌همیشه‌انتخاب کرده‌بودند.» درحالیکه‌بلشویکها شاهراه خودرا بازمیکردند ، مقامات دولتی روز بروز عقب‌می‌نشستند وچون توانائی اداره امورمربوطه رانداشتند بساطشان درهم‌فروریخت. میلیوکوف‌مجدداً اظهارنظرمیکند که : «جمهوری بورژوازی‌فقط از طرف سوسیالیستهای میانه‌رو طرفداری میشد ودرمردم‌هیچ پشتی‌بانی نداشت لذاقادربحفظ‌خودنبود .» دراین‌اثنا اوضاع‌داخلی ازحیث‌شرائط غذا ، محصولات صنعتی وحمل‌ونقل روزبروز بدتر شد ومردم نیمـه گرسنه برای اغتشاش آن‌بآن آماده‌تر میشدند . صنایع ازنداشتن‌مواد خام روبکسادی میرفت وسیستم حمل‌و نقل علاوه بر آنکه مختل بود امید اصلاح آنهم نمیرفت . دراین سراشیبی سقوط اقتصادی بلشویکها توانستند از موقعیت خود برای نشستن بر کرسی حکومت استفاده کنند . آنهابرای قیام دومرتبه تلاش کردند . تلاش اول که از نوع تجربه و آزمایش بود با عدم موفقیت کامل مواجه شد . در ماه ژوئیه متینك مسلحی داده‌شدوشکست آن این فکررا تقویت کرد که‌درباره

تهدید خطر بلشویك اغراق شده است .

حکومت باتخاذ رویه‌فشار تشویق گشت‌وجنبش بلشویك‌ممنوع اعلام گردید . رهبران‌آن مانندلنین پنهان ویا مثل تروتسکی توقیف شدند . رفع خطر بلشویك بصورت ظاهر ، درماه سپتامبر فرصتی را بدست‌داد که روسای ارتش‌را وادار کرد برای بدست گرفتن‌زمام‌امور قیام کنند . از کودتای ژنرال کرنیلوف KorniloF فرمانده کل قوا بدون کوچکترین خونریزی جلوگیری بعمل آمد ولی کودتای مزبور صدای بزرگی کرد وبعنوان اقدامی ضدانقلابی توجیه گردید. دراینصورت عدم موفقیت توطئه نظامی مذکور بجای اینکه دولتی‌را که‌نقش‌تردید آمیز ومبهمی داشت تقویت کند حس عدم اعتماد رادر بین توده ها عمیق تر وآنها بازهم‌بیشتر بطرف چپ‌متمایل‌شدند.نتایج اقدامات کرنیلوف اکنون شروع به‌تظاهر کرد . لئون تروتسکی که دوماه پس از شروع انقلاب‌اول‌ازامریکاوارد شده‌بود وبه‌حزب‌بلشویك گرویده بود بوسیله حکومت از زندان آزاد گشت . دولت این عمل را که یك ژست مسالمت‌آمیز میدانست برای تسکین غلیان جنبش جناح چپ لازم دید . بهرصورت تروتسکی بود که در مقام ریاست شورای پطرگراد «بنابر گزارشات رسمی سویتها» انقلاب نوامبر را « متشکل و رهبری نمود . » وقتی بلشویکها توانستند در شوراهای پطرگراد ومسکو برای خود اکثریتی بدست‌آورند راه موفقیت خود را هموار کردند . یگانگی مردم علامت مشخصه‌ای بود که‌رژیم فعلی طرفداران خود را ازدست‌داده‌است .این‌موضوع‌مهم‌رالنین باشوروشوق

فراوان استقبال و آن‌را علامت «فرا رسیدن روزما» دانست . وی‌اصرار داشت‌بلشویکها((باید زمام دولت رابدست خویش گیرند .)) لنین براختلاف‌شدیدی که بین طرفدارانش در آن زمان که میخواست فورا واردعمل شود پیداشد فائق آمد . مخالفین می گفتند بلشویکها ممکن‌است «قدرت دولت‌را» در «پایتخت بدست‌بگیرند» ولی‌نخواهند توانست درتمام شهرها قدرت خودرا مستقرسازند . این بحث‌باعث شد لنین فوراً بآنهاجواب دهد((که دیکتاتوری بدهقانان زمین میدهد چطورشما می‌توانید تردید کنید آنها از آن دیکتاتوری طرفداری نکنند .؟))نظریات‌لنین بشك وتردید مخالفینش که می‌ترسیدنددومین تلاش برای انقلاب مانند اولی با عدم موفقیت مواجه‌شودخاتمه‌داد.

انقلاب نوامبر

دراین فاصل از زمان تعجب آور است وقتی دیده میشود وسائل جزئی وعوامل بی اهمیتی انقلابی بوجود آورد که سرنوشت آن‌دارای چنان نتایج بی حسابی برای ملتی که هم‌اکنون جمعیتش به‌دویست میلیون نفر میرسدباشد بلشویکها ((گارد مسلح)) را دراختیار خود داشتند گارد مزبور تعدادشان بیست‌وپنجهزار نفر وازکارگران مسلح تشکیل یافته بود . یك نیروی نیم‌تعلیم یافته بهیچوجه قادر نبود درمقابل نیروی منظم دولتیان پایداری کنند . ولی‌عامل موثر دراین وضع رویه پادگان پطرگراد بود که بواسطه‌ترس‌دولت‌ازانتقال آنها بجبهه‌مجذوب‌تبلیغات بلشویکهاشدند.رژیم‌بورژوازی‌خودراازتمام‌مدافعینش‌برهنه‌دیدوبندرت از خود مقاومتی نشان میداد و بر عکس حریف‌دارای آنقدروجاهت

عمومی دربین مردم نبود وهمین بیگانگی و انزوا سقوط آن رافراهم کرد . در ساعت ۲صبح هفتم نوامبر سال۱۹۱۷ بلشویکها چرخ‌انقلاب را بحرکت‌درآوردند .

دسته های مسلح کوچك شروع باشغال ایستگاههای راه آهن، بانك دولتی ، تلفنخانه ، اداره پست و سایر ابنیه دولتی‌نمودند.

انقلاب با نظم معینی ادامه یافت و علائم معمولی آن مانند نمایشات خیابان‌ها و هرج و مرج اساساً دیده نمی‌شد . شاید علت بطور کلی عدم مقاومت دولتیان در مقابل بلشویکها برای تصرف ادارات‌دولتی‌بود.

تروتسکی در گزارشی که بشورای‌پطر گراد میدهدمیگوید: ((آن‌ها بما میگفتند یك قیام ، انقلاب را در سیلاب خون خواهد کشاند ولی ما حتی یك خونریزی هم ندیدیم . در تاریخ برای یك نهضت انقلابی که چنان توده های عظیمی از مردم را فرا گیرد و تا این حد بدون خونریزی انجام گردد نظیری سراغ نداریم .))

حرف بانی انقلاب درساعت پیروزی است . ولی بهای یك انقلاب را تا زمانی که اوضاع کاملا جای خودرانگیرد نمی توان فهمیدزیرا تازیانه جنگ، های داخلی اغلب بدنبال انقلاب ظاهر میشوند .

تروتسکی‌سالهاپس‌از‌انقلاب‌بعنوان‌مورخ‌انقلاب‌روسیه‌قیمت‌پیروزی بلشویکها را درمقادیر زیرنشان میدهد ((صد ها هزار نفر در

خاك وخون غلطیدند ، جنوب وشرق روسیه غارت وچپاول گشت و ویران ماند ، صنعت مملکت تقریبا بدون کم و کاست منهدم‌شدو نشان ترور سرخ برانقلاب گذاشته‌شد.))

پروگرام حکومت بلشویکها

برنامه حکومت نوزاد جدید قبلا دریك سلسله فرامین ازطرف‌لنین اعلام گردید . یکی از فرامین‌مزبور بتمام ملل وارد در جنك و فرمانفرمایان آنها پیشنهاد کرد ((فورا مذاکرات یك‌صلح‌عادلانه و دموکراتیك‌را)) بدون هیچگونه انضمام و یا غرامات ((شروع کنند))) . (۸نوامبر ۱۹۱۷) . رد این پیشنهاد روسیه را مجبور بکناره گیری از جنك‌و قبول‌شرایط تحمیل شده از طرف آلمان فاتح و مقتدر درتسلیم نامه برست لیتوسك نمود (۱۹۱۸) . دیگر از فرامین حاکی از این بود که ((مایملك ملاکین در اراضی‌فوراوبدون هیچگونه غرامتی‌باطل شده است .)) ضبط تمام مالکیتهای بزرك دهقانان رابطرف بلشویکها متمایل ساخت و در مقابل هر گونه‌عملیات‌ضدانقلابی بهترین‌تضمینات را تامین کرد. بدین ترتیب صحنه برای‌ریشه کن کردن کامل‌پایه‌های نظم قدیم آماده گشت . بلشویکهاتئوری کراتی‌را که‌ازطرف کارل‌مارکس در باره شکست انقلاب آلمان در سال ۱۸٤۸ داده شده بود از جان و دل بخاطر سپرده بودند . در این سال انقلابیون آلمان فقط بتعویض وزرای دولت اقدام کردند و بسایر مقامات دست نزدند . اداره امور در دست‌همان‌مدیران کل ، قضات و افسران ارتش که با سنن قدیمی تعلیم یافته بودند باقی ماند و همین امرشکست آنها را فراهم کرد.

بلشویکها با در نظر گرفتن این موضوع سعی کردند ریشه و شاخه درخت دستگاه حکومت تزاری رابخشگانندو با متلاشی کردن آن سیستم کاملا مختلفی که بر اساس شوراهای نمایندگان (سویتها) کارگران ودهقانان استوار باشد بوجود آورند. بدین ترتیب دولت (کارگران) و (دهقانان) تاسیس یافت و کادر جدیدی بـرای اداره امور درست شد .

جنگهای داخلی رژیم شوروی برای حفظ موجودیت خود در سه سال اولیه مجبور بود بجنگد زیرا موفقیت سهل و ساده‌ای را که بلشویکها در بیرون آوردن قدرت دولت از دستهای بی عصب حریفان تحصیل کردند بدنبالش آتشی بر پا شد که ملت را در تمام وحشتهای یك جنك داخلی افکند . طبقات ورشکسته بحکم انقلاب نوامبر تسلیم نشدند و با کمك متفقین نیروی مسلحانه‌ای بفرمـاندهی ژنرال دنکین درجنوب ودریاسالار کولشاك **Kolchak** درسیبریه تشکیل دادند. روسیه که درمعرض تلخی برادر کشی جنك داخلی واقع گردید از طرفی برای ((وحشت سرخ)) انقلاب و از طرف دیگر برای ((وحشت سفید)) ضد انقلاب با آدم کشی ها و قساوتهای وحشیانه آنها طعمه ای شده بود در عین حال قحطی و غلانیز بدبختی وپریشانی مردم را بیشتر کرد . بلشویکها پس از مبارزه با یك سلسله عوامـل مخالف بالاخره توانستند پیروزی نهائی را بدست آورند. موفقیت بلشویکها معلول چند علت بود . یکی طرفداری دهقانان از آنها که ازبرگشت مجدد ملاکین در هراس بودند ثانیا وسعت زیاد کشور که بلشویکها

توانستند جنك راآنقدر ادامه دهند تا قوای خود را کاملاجمع آوری کنند. برهبری تروتسکی‌ارتش سرخ تاسیس‌یافت و سرعتی که‌برای تهیه این دستگاه شکست ناپذیر جنگی بخرج رفت شخص را بقیاس تعلیمات نفرات کرمول وارتش انقلابی فرانسه وامیدارد .

علت سوم شکست قوای ضد انقلاب ، افراط کاریهای ارتشهای سفید بود که مردم را (همانطور که یکی ازرهبران بلشویکها گفته است) ((به تحمل وحشت های چپاول ، زور و استبدادوادار کرد.)) چهارم وجود ارتشهای بیگانه در خاك‌روسیه بود که‌عناصرمیهن‌پرست کشور را بدور دولت شوروی جمع کرد و بالاخره‌فشار کارگران سایر کشور ها کاملا از عواملی بود که بدخالت بیگانگان خاتمه داد . لهستان مشکلات داخل روسیه را مغتنم شمرده و بدولت ظالم سابق خود ۱۹۱۹ اعلان جنك داد و در این راه جسارتش او را تا لب پرتگاه سقوط کشاند . ارتش سرخ خیلی سریعتر از آنکه‌آتش‌جنك داخلی را خاموش کند تا حومه شهر ورشو پیشرفت . در اینجا آنرا عقب زدند و عهدنامه ریگا در سال ۱۹۲۰ بین دو کشور انعقادیافت . عهد نامه مزبور وضع لهستان را از جانب مرز های شرق خیلی بهتر از شرایط کنفرانس صلح‌پاریس ۱۹۱۹ تامین کرد . بلشویکهاازآنجا که از حق خودمختاری طرفداری میکردند به جدا ماندن ملت های متبوع خود رضایت دادند . از این جهت آنها لهستان روسیه را به جمهوری جدید برپاخاسته واگذارو نواحی مرزی نیزبصورت‌دولت های بالتیك بنام ، فنلاند ، لتونی ، استونی و لیتوانی‌بیرون‌آمدند.

انقلاب جهانی

از نقطه نظر رهبران بلشویك انقـلاب روسیه سرسلسله یك سری انقلابات ملی‌دیگری‌بود. لنین بطور اطمینان‌بخشی پیش بینی میکرد جنك۱۸ـ۱۹۱٤اجتماع سرمایه داری دنیای غرب را درهم فرو خواهد ریخت . در سال۱۹۱۸ گفت ((اینکه ما میگوئیم در اروپا یك انقلاب سوسیالیستی بوجود خواهد آمد از نقطه نظر پیش بینی‌علمی است .)) وی نظریه‌خودرا اعلام‌داشت که((مادر آستانه انقلاب‌پرولتاریای جهانی قرار گرفته‌ایم.)) برای تهیه انقلاب دنیائی کمینترن یابین‌الملل (کمونیست)سوم‌درسال ۱۹۱۹ بعنوان اتحادیه احزاب کمونیست تمام دنیا تاسیس یافت . (۱)

اولین ماده اساسنامه بین‌الملل مزبور هدف های آن راتعریف میکند «برادری بین‌المللی جدید کارگران بمنظور اقدامات مشترك پرولتر های کشور های مختلف‌جهان که هدف تمام آنها واژگـون کردن بساط سرمایه‌داری، استقرار (دیکتاتوری‌پرولتاریا) و تاسیس جمهوری‌شوروی بین‌المللی‌برای‌حذف‌اجتماع‌طبقاتی وایجادسوسیالسیم یعنی مرحله اول اجتماع کمونیستی است.»

زینوویف **zinoviv** رئیس بین‌الملل مذکور در سال ۱۹۱۹اعلام کرد ((درعرض‌یکسال تمام اروپا کمونیست خواهد شد .)) این‌امیدواریهای یك انقلاب بین‌المللی بنـاامیدی‌انجامید زیرا حتی در کشورهائیکه

---

(۱) ـ اولین اتحادیه کارگران بین‌المللی در سال ۱۸٦٤ الی ۱۸۷٦ وجود داشته و دومین آن در سال ۱۸۸۹ بوده است .

(مولف)

از جنك ۱۸-۱۹۱٤ شکست خوردند تشکیلات اجتماعیشان چنان ریشه‌داربود که غلبه آنها بوسائل رستاخیز انقلابی امکان نداشت . اگر ما دیدیم پرولتاریای روسیه بآسانی قدرت را دردست گرفت علتش در واقع ونفس‌الامر اختلاط عوامل‌مختلفه‌ای بود که باین کشوراختصاص داشت . ضعف‌استثنائی‌بورژوازی که بندرت از خود مقاومتی‌نشان‌داد ، الحاق دهقانان که بدور پرولتاریا برای بدست آوردن زمین‌حلقه‌زدند، اختلاف شدید طبقاتی بواسطه فاصله‌ایکه بین طبقات اجتماع پیدا شده بود و وسعت‌زیاد مملکت که حکومت انقلابی را دربرابردخالت بیگانگان و قیامهای داخلی توانائی داد . درهمین لحظه مقاصد بزرك رهبران بلشویك همانطور که در اساسنامه کمینترن ذکرشده‌بود در سایر کشورها وحشتی‌برپا کرد . اضطراب ازاینکه مبادانمونه‌جمهوری کارگران درفهم طبقاتی‌توده‌های مردم‌اثرزوال ناپذیری بجای‌بگذارد با معلوم شدن هدف اصلی رژیم بلشویك که خواهان یك‌انقلاب‌جهانی بود توأم گشته بهت وهراس عجیبی بوجود آورد . بعدها معلوم شد در تخمین این خطر اغراق شده‌است . مساعی اتحادجماهیرشوروی کاملا صرف وظیفه اصلاح‌اوضاع‌داخلی خود گردید وموقعیت وی که‌بواسطه قحط وغلا ، اقدامات ضد انقلاب درخطربود متزلزل‌تر از آن‌بود که‌بتواند وظیفه خطرناك آتش‌زدن بخانه‌های همسایگانش را برعهده بگیرد .

نظریات تروتسکی

عدم‌موفقیت‌درتحقق‌انقلاب جهانی رهبران بلشویك‌را بامسئله ای روبرو ساخت که وحدت حزب را متزلزل نمود . انشعابی که پس از مرگ لنین درسال ۱۹۲٤ اتفاق افتاد رهبرمسلم وغیرقابل بحث‌نهضت‌بلشویك‌رااز

صحنه کنار برد. شکافی که بین پیروانش پیدا شدقسمتی از آن انعکاس رقابتها و حسادتهای شخصی بود که بشکل موضوع ایدوالژی متکی بر مسئله آئین و مسلك ظاهر گشت. جناحی که اکثریت را تشکل میدادتد رهبر آنها جوزف استالین و جناح دیگر (مخالفین چپ) که دراقلیت قرار داشتند ازتروتسکی الهام می گرفتند. مسئله مورد بحث و اختلاف این بود آیا اتحاد شوروی باید مساعی خود راصرف دامن زدن آتش انقلابات در کشورهای دیگر بکند و یا اینکه کوششهای خود رابرای یك اجتماع سوسیالیستی ملی متمرکز نماید. نظریه تروتسکی درباره انقلاب جهانی برسه موضوع متکی بود اول اینکه بقای یك دولت سوسیالیستی یکه و تنهادر محیط سرمایه داری غیرممکن است زیراهر آن بیم دخالت مسلح وبا یکوت اقتصادی میرود، دوم اوضاع و احوال روسیه هنوز برای سوسیالیسم بواسطه عقب افتادگی اقتصادی، پائین بودن سطح فرهنگی و منافع مختلفه دهقانی بورژوازی نارس است. سوم ((مسئله انقلاب سوسیالیستی اصولا بین المللی است)) و ازآنجا که هم بستگی استقلال ملل باهم لازمه یك بازار جهانی و یك تقسیم جهانی کاراست درنتیجه وجوداجتماع سوسیالیستی (دربسته) که با سایر سیستمهای ملل تضاد کامل داشته باشد در این هم بستگی غیرممکن خواهد بود. بهمین جهت تروتسکی تئوری معروف خودرا بنام ((انقلاب دائمی)) مطرح نمود بدین معنی که انقلاب روسیه رابا ید اولین بند زنجیرانقلابات ملی دیگردانست. تئوری او نتیجه منطقی تفسیر اقتصادی وی درباره تاریخ بود. او عقیده داشت هدف انقلابات

بورژوازی ازبین‌بردن امتیازات فئودالی وتبدیل ((امتیازات‌ناحیه‌ای)) بیك بازار ملی که در آن قوه مولده تمام مملکت بتواند عرض اندام کند بـوده است . هدف انقلاب پرولتاریا درست بـر عکس ، الغای مالکیت شخصی وسائل تولید و استقرار اقتصاد جهانی که برتقسیم بین‌المللی کارمتکی باشد و بتواند نیروهای تولیدی بشررابمنصه ظهور برساند بجای اقتصاد ملی است .

نظریات استالین

استالین علی‌رغم تئوری ((انقلاب دائمی)) معتقد به دکترین (سوسیالیسم دریك کشور بود) . دکترین‌استالین متضمن این بود که چون انقلاب جهانی‌امروز غیرممکن بنظرمیرسد روسیه شوروی باید عملا بتاسیس‌دول‌مشترك‌المنافع سوسیالیستی بمنظور نشان دادن یك نمونه‌واقعی سوسیالیسم درعمل بپردازد موفقیت در این راه بهترین تضمینی خواهد بود که دول دیگربآن تاسی کنند . استالین مدعی بود اتحاد شوروی می‌تواند اقتصاد ملی خود را بواسطه‌کارو کوشش ازنوبنیادبگذاردو یك‌اجتماع سوسیالیستی مستقل بدون برپانمودن انقلابات در سایر کشورها باقی بماند .تعیین سیاست جدید متروك‌شدن واقعی کمینترن‌رادربرداشت . زیراحکومت شوروی راوادار کرد با کشورهای سرمایه‌داری که کمك آنها از حیث تهیه ماشین‌آلات ، مواد خام و کارشناسان فنی‌برای رفع احتیاج جمهوری کارگران‌لازم بود روابط مسالمت‌آمیزراشروع کند. در کشمکشی که بواسطه تصادم دو تئوری متضاد پیدا شد پیروزی با استالین بود زیرا وی بواسطه نظارت بردستگاه حزب توانست زمام

قدرت را در دست خود بگیرد . تروتسکی درسال ۱۹۲۹ تبعید شد و پیروانش یا مجبور بجلای وطن ر یا بطرز بی‌رحمانه‌ای کشته‌شدند . دکترین ((تروتسکتیسیم))رسمابناساز گاری‌با ((بلشویسم)) محکوم گردید . تنها آینده است که می‌تواند روشن کند آیا وسائل‌تروریسم در استقراررژیم موجوده‌وخاموش کردن‌شعله‌های‌مشتعل جبهه‌مخالف موفقیت‌حاصل‌خواهد کردیانه‌ولی‌درهرحال‌یك‌غلیان‌وناراحتی برروسیه شوروی مستولی گشت که آرامش سیاسی‌آن را به تعویق انداخت . پس از بیست سال هنوز انقلاب روسیه درحال پیشرفت است وباشدت روزافزونی مشغول‌بلع‌اطفال خود می‌باشد. فعالیتهای خطرناك‌سازمان مخوف تشکاTchekaکه‌بعدا بنام اگپو ogpu یاپلیس‌سیاسی‌نامیده شد با شبکه‌های عمال مخفی،محاکمات سری و اجرای فوری احکام تماما حکومت وحشتی درست کرد که همیشه خواهان قربانیهای تازه تری بود . ((تصفیه‌های)) مکرر واعدام مامورین‌عالی‌رتبه،ژنرالها و دیپلماتها تماما مظالمی‌است که‌دامن‌انقلاب‌روسیه‌را لکه‌داروفراموشی آنها را برای جهانیان غیرممکن‌ساخته‌است . (۱)

سیاست اقتصادی جدید ((نپ))

سازمان اقتصادی دولت شوروی پس ازتجربه ((کمونیسم جنك)) وتحولات بعدی سالهای دیگری توان‌آن را درزمان حاضرموردبحث

۱ـ برای کسانی که مظنون به‌اقدامات «ضدانقلابی» بودند بازداشتگاههای تاسیس گردید این عده ازمردم را در ین موسسات تحت شرایط غیرانسانی‌بااعمال شاقه واداشتند . (مولف)

تاریخی قرار داد . مرحله اول تجدید حیات اقتصاد ملی بر پایه های سوسیالیستی بواسطه ضرورتهای جنك داخلی بود که‌دوره((کمونیسم جنك)) ۲۱ـ۱۹۱۸ را بوجود آورد. این‌همان «سوسیالیسم‌جنگی» در کشور های غربی است . دولت وسائل تولید صنعتی‌و مبادلات‌رادر دست گرفت . موسسات شخصی را بواسطه ملی کردن کارخـانجات حذف کرد و تجارت خرده فروشی انفرادی را ممنوع نمود.بانك ها منحل شدند و درعوض مزد، کارتهائی‌چاپ شد که در آن احتیاجات مردم را از قبیل کرایه مسکن و وسائل ایاب ، وذهاب‌می گنجـاندند. گر چه کشاورزی را سوسیالیزه نکردند ولی محصولات دهقانان را تحت مصادره قرار دادند . تنزل سرسام آوری که درمیزان‌محصولات پیدا شد و هیجانات دهقانان و شورش ملوانان نیروی‌دریائی شوروی لنین را در سال۱۹۲۱ بر آن داشت که ((سیاست اقتصادی جدید)) را قبول کند . سیاست جدیدعقب نشینی‌بطرف سرمایه‌داری بودبرای اینکه ((ما بتوانیم مجدداً خود را گرد آورده‌و بعدا حمله را شروع کنیم)) . بدهقانان اجازه داده شد محصولات خود را بتوانندر بازار آزاد فروخته و تجار جزء نیز در خرید و فروش بـرای جلب منافع آزاد باشند ، تاسیس موسسات کوچك شخصی نیز آزاد شد . سیستم اعتبار و بانکداری عودت کرد . استعمال‌پول برای پـرداخت مزدها، اجاره و کرایه راه آهن و غیره‌مجدداًمعمول گردید.به‌صنایع دولتی تاحد زیادی استقلال دادندو آن‌ها را ملزم کردند امورجاری خود را بر اساس پول و بر طبق اصول حسابداری اداره کنند . دولت

تجارت‌خارجی، بانك ها ، معادن، جنگل‌ها، راه آهن وصنایع‌سنگین را در دست خود نگاهداشت ..درعین‌حال‌تفوق سیاسی کار گـران را در مقابل استثمار طبقاتی در زمینه‌های محدودی که هم اکنـون در موسسات شخصی پیدا شده بود ضمانتی میدانستند . آزادی عملی را که برای ابتکارات شخصی قائل شدند فقط اقدامی موقتی بودودرطول ده سال از ۳۱-۱۹۲۱همانطور که دیده خواهد شد بسط سازمان‌های تولیدی و مبادله دولتی‌بتدریج تصفیه مردم ((نپ)) (خرده‌فروشان و صنعتگران کوچك) و کولاك هـا (دهقانان ثروتمند) راممکـن ساخت و بدین طریق جریان تصفیه سرمایه‌داران و ملاکیـن را در رشته های دیگر اقتصاد ملی کامل کرد . ما اکنون بجریان مفصـل تاریخی‌این‌مسئله‌می‌پردازیم

انقلاب اول کشاورزی بزرگترین‌ومهمترین‌تغییراتی که‌بلشویکها در موقع بدست گرفتن زمام امور انجـام دادند در زمینه کشاورزی بود زیراتحول مزبور در زندگی قسمت اعظم مردم موثر واقع گردید . دو انقلاب کشاورزی را باید از هم جدا کرد . اول انقلابی است که از مالکین سلب مالکیت کرد دوم انقلابی است که مزارع اجتماعی رابجای مزارع شخصی‌دهقانی‌مستقر نمود . انقلاب اول با یك ضربه قلم انجام گرفت‌بدین ترتیب‌از طرف حکومت فرمانی صادر شد که اراضی را ملی و اصلی را بنا گذاردند که باید اراضی بین کارگران‌زمین تقسیم شود . بر اثر فرمان‌مذکور مالکیت شخصی اراضی لغو شد ولی خود اراضی در تملك افراد بـاقی

ماند . سلب مالکیت از ملاکین معنایش این نبود تمام مایملك او مورد تقسیم واقع شودزیرا قسمتی از آن هم اکنون دراجاره‌دهقانان بود(مانند فرانسه قبل از انقلاب ۱۷۸۹) و قسمت دیگر دربعضی اوقات‌بمزارع دولتی تبدیل شده بودند. رویهمرفته تقسیم املاك‌بزرك، سطح اراضی مزروعی دهقان را تقریبا به یك سوم رساند . بااینوصف وضع مادی آن‌ها چندان بهبودی نیافت . بواسطه تکثیر جمعیت و وجود دهقانان بی زمین تعداد واحد های دهقانی در عرض ده سال ۲۸-۱۹۱۸ از ۱۶ به ۲۵ میلیون واحد رسید و بهمین جهت بود که با وجود ازدیاد مجموع سطح کشت ؛ مزارع انفرادی بی‌نهایت‌جزئی باقی ماندند . تخمین زده شده است که اراضی مزروعی هر واحد دهقانی بطور متوسط یازده اکر (۴۰۴۰ متر مربع) بود . گر چه بعضی ازمزارع‌هم‌وجود داشتند که دارای‌سی‌الی چهل اکراراضی بودند . بدین ترتیب اولین انقلاب کشاورزی مالکیتهای بزرك شخصی را تجزیه و مستاجرین را از پرداخت مال‌الاجاره بمالکین بی ملك معاف کرد و بآنها که زمین نداشتند حصه هائی تعلق گرفت ولی ((گرسنگی زمین)) کسانی راکه‌برای‌اراضی‌بیشتر تلاش‌میکردند ، سیر ننمود .

اوضاع دهقانان

از جهات دیگر وضع دهقانان پس از انقلاب بلشویك‌خیلی خراب تر شد . در طول جنك داخلی محصولات آنها برای تغذیه نیروهای دو طرف مصادره شد ، آنها مجبور شدند در مقابل از سطح کشت خود کم کنندودر سال

۱۹۲۱ میزان محصول به دو پنجم زمان معمولی رسید . قحطوغلائی پیدا شد که حکومت را مجبور کرد (۱۹۲۱) سیستم خرید کلیه محصول دهقانان را ، حتی بیشتر از حد اقل لازمه برای غذاوبذر آنها بقیمت دولتی ترك کند. در عوض مصادره حقیقی ،مالیات‌معینی‌از گندم میپرداختند و بآن‌ها اجازه داده بودند مازاد را در بازار آزاد عرضه نمایند . محافظه‌کاری دهقانی بر تئوریهای اجتماعی بلشویسم غالب آمدواوضاع کشاورزی رابرای‌مدت‌ده‌سال‌دیگر درجهت متضاد وضع صنعت که سوسیالیزه شده بودبر اصول آزادی‌شخصی‌مانند کشورهای سرمایه داری راهنمائی کند . لنین تصمیم گرفت ((بگذارید دهقانان خود تمام مسائل را حل و زندگانی خودرا سرو صورتی دهند .)) در طول ده سال پس از مرك لنین جامعه دهقانی از این آزادی محروم گشت . زیرا جانشین او آن ها را باجتماعی شدن اجباری اراضی مجبور کرد ، در حالیکه برگشت باصول صحیح اقتصادی اوضاع را بهبودی بخشید معهذا نتوانست مشکل دیگر دهقانان را که عبارت‌از تنزل قوه خرید آن‌ها باشد حل کند. تنزل مزبور مربوط‌باختلاف فاحشی بین قیمت محصولات کشاورزی و اجناس ساخته شده بود . البته این موضوع یك فنومن جهانی است ولی در روسیه‌بواسطه کم‌یابی اجناس فوق که نتیجه تمرکز منابع‌ملی در کار های‌ساختمانی بزرك بود خیلی حادتر خودنمائی کرد . ((حد فاصل)) بین قیمت محصولات کشاورزی و صنعتی که آن را به((قیچی))تعبیرمیکردند معنایش این بود که دهقانان در مقابل قیمت محصولات‌خودنتوانند

تمام اجناس مورد احتیاج را بدست آورند. مقتبس از یك گفتار دهقانی است که ((شورویها یمن زمین دادند ، ولی من با آن زمین چکار خواهم کرد ؟ آن را میتوانم بخورم ؟ اسب ندارم و بی اسب با زمین چکار میتوانم بکنم ؟ در زمان قدیم ما تزار ، ملاکین ، استثمار چی داشتیم با اینحال من میتوانستم همیشه اگر اسبم سقط میشد اسب بخرم؛ پوتین بخرم و خلاصه تمام اشیاء مورد احتیاج خود را تهیه کنم ولی حالا درست است که نه تزاری و نه مالکی و نه استثمارچی هیچکدام نیستند در عوض هم نه اسب ، نه کفش ، نه لباس و خلاصه هیچ چیز وجود ندارد .)) دهقانان برای مقابله با اوضاع مجبور شدند از تولید خود بکاهند که در صورت بروز خشکسالی معنایش قحط و غلا بود .

انقلاب دوم کشاورزی انقلاب اول که اراضی را بدست دهقانان داد بن شهر ها و دهات ، بین منافع دهقانان و منافع مردم دولت صنعتی شده شوروی به بن بست رسید . ده سال بعد بدنبالش انقلاب دوم آمد که با گرفتن زمین از دهقانان منفرد و دادن آن به یك سازمان دسته جمعی بدان بن بست خاتمه داد . دوچیز محرك این تغییر سیاست بود . خیلی از رهبران کمونیست از پیدایش یك رژیم بورژوازی جدید که عامل آن کشاورزان بدوران رسیده باشد در واهمه بودند و میترسیدند مجددا سروصدای یك اجتماع دیگر سرمایه داری بلند شود. معلوم است در کشوریکه اکثریت آن را کشاورزان تشکیل میدادند وجود این نوع افکار از طرفی واز طرف دیگر ادعای بودن دول مشترك المنافع سوسیالستی باهم سازگاری

نداشت آن دهقانانی که وضعشان نسبت بسایر همکاران خود بهتر بود بآنها وصله استثمار چی‌چسباندند ویك‌جنك بی‌رحمانه طبقاتی برای ازبین‌بردن آنها(کولاك‌ها) که «بعناصرسرمایه‌داردهات‌معروف‌بودند» درگرفت . ازمسائل‌مهم مورداختلاف بین دسته استالین و تروتسکی یکی این‌بود که تروتسکی با ازبین بردن دهقانان آزاد موافق بود درحالیکه استالین ازابتدا باآن نظر مخالفت‌داشت ، باین دلیل کـه تولید کشاورزی را تقلیل خواهدداد . پس‌از سقوط تروتسکی استالین غفلتاً رویه خودرا تغییرداد .تغییر رویه‌وی معلول وضع‌حادی‌بود که درسال ۱۹۲۸حکومت رامجبور کرد گندم‌را ازخارج واردوخواروبار را جیره‌بندی نماید تقلیل قوه‌تولید یعنی اینکه کشاورزی دهقانـی روسیه برای انجام‌وظیفه خود درتغذیه توده‌های شهری روسیه‌شوروی توانائی نداشت وازطرف دیگر برای تهیه‌وسائلی که بوسیله‌آنهابتوان ماشین‌آلات ومواد خام‌بعوض غلات وارد کرد ناقص بود. سابق‌براین اراضی وسیع‌ملاکین دارای‌مازاد محصول‌قابل فروشی‌بودند که‌روسیه را ازانبارهای بزرك‌غله دنیاساخته بود . وقتی مالکیتهای بزرك تقسیم شد این امتیاز ازبین رفت ودرمقابل هم‌استعمال وسائل تکثیر تولیداز قبیل ماشین‌آلات ، موادشیمیائی وتعویض متناوب محصولات امـری لازم می‌نمود درحالیکه تمام‌اینها ازقدرت مالی واحد های دهقانـی خارج بود . این‌قبیل دهقانان اراضی آنهاخیلی کم واغلب از قطعـات مختلفه دوراز هم که‌با کشت‌وزرع کافی مباینت‌دارد تشکیل‌می‌یافت. ثلث این‌دسته دهقانان‌اصلا دارای‌خیش آهنی نبودند و فقط برای‌شخم

یك‌نوع ابزار چوبی‌در دسترس‌داشتند . یك‌چهارم آنها نیزبرای کشت وزرع نه گاوی داشتند ونه‌اسبی . بنابراین ودر درجه اول اقدام عملی این بود برای‌تکثیر تولیدسیاست انضمام حصه های دهقانی را در یك واحد بزرگتر درپیش گیرند بخصوص اینکه دیدند با از بین رفتن اقدامات انفرادی اقتصاد روستائی درمسیری‌خواهد افتاد که‌باایدالژی سوسیالیستی منطبق‌خواهدبود. خلاصه‌دومنظوراجتماعی کردن‌مزارع اول‌غلبه برعقب‌افتادگی‌وضع دهقان‌روسی‌بوسیله‌مکانیزه کردن کشاورزی واستعمال‌اصول فنی‌جدید،دیگری تحول وضع اجتماعی،باایجادروابط جدید درمالکیت‌حاصل میگشت.

نهضت اجتماعی کردن مزارع وقتی در سال ۱۹۲۹ تصمیم گرفتند مزارع دهقانی را بصورت اجتماعی بیرون‌آورندتصمیم مزبور را باشدت هرچه تمامتربموقع اجرا گذاشتند . هرچه‌بخواهند در اثبات فوائد تکثیر تولید ناشیه از اختلاط و اجتماع واحد های کوچك دهقانی بصورت یك مالکیت بزرك اجتماعی بگویند ممکن نیست طریقه انجام تحول ویا مظالمی‌راکه عمداً بر قربانیهای بدبخت آن‌وارد کردندبتوانند عادلانه توجیه نمایند.(تصفیه کولاك‌ها)با ضبط اراضی،منازل،حیوانات،آلات‌وابزار کشاورزی و حتی‌اموال‌شخصی آنها انجام گرفت . خیلی‌هارا کشتند ونفی‌بلد کردند «درباره طریقه‌انجام این تحول اجباری که درسرنوشت شاید صد ها هزار نفر موثر افتاد آماری دردسترس نداریم . تعداد تلفات جانی آن از حساب خارج است . برای وادار کردن بقیه دهقانان درمزارع اجتماعی‌فشارزیادی

وارد آوردند وبحدی دراجتماعی کردن اجباری سرعت‌عمل بخرج دادند که درعرض یکسال (۳۰ـ۱۹۲۹) بیش‌از نصف واحدهای‌دهقانی تصفیه گردیدند.ذوق‌وشوق‌زیاده‌ازحدرهبران‌این‌نهضت‌باندازه‌ای‌بود که جلو دیده بصیرت بانیان‌آن‌را گرفت .

ازطرفی‌ماشین آلات‌بحدکافی وجودنداشت وعصبانیت دهقانان بحدی بود که‌موجب‌بروز اغتشاشات گردید.لذاقدمی‌راکه برای نهضت اجتماعی‌کردن مزارع برداشتند کندشد بااینحال‌تاسال ۱۹۳۷درحدود ۹۲ درصد واحدهای دهقانی که ۲۲ ملیون خانوار در آنها زندگی میکردند به ۲۵۰ هزار مزرعه اجتماعی تبدیل‌شدند درحالیکه کمی کمتر از دو ملیون خانوار دهقانی مزارع شخصی خود را در دست نگاهداشتند .

نمونه های مزارع‌اجتماعی سه‌نوع مزارع اجتماعی(کلخوز) Kolkhosi که نماینده سه‌درجه مختلف اقتصاد اجتماعی است وجود دارد اول‌اتحادیه اعضائی‌است که برای تولید غلات ،اراضی خودرا کشت‌و زرع‌میکنند ولی‌هرکس صاحب حیوانات و مواشی خود می‌باشد . نوع‌دوم‌آرتل Artel کشاورزی‌است،اتحادیه‌دهقانانی است که علاوه بر کشت‌وکار جمعی زمین ، ازلحاظ سرمایه هم بشکل حیوانات باربر ، وسائل وابنیه دهقانی‌نیز شریك میشوند. بدین‌ترتیب زمین ، کار وسرمایه اجتماعی شده درحالیکه منازل مسکونی ، با باغچه‌های سبزیکاری ، گاوان شیرده ، مراتع کوچك و مرغداری در مالکیت شخصی باقیمانده است . نوع‌سوم(کمون) می‌باشد که در آن

هانه تنها جریان تولید غلات بلکه‌تمام رشته های اقتصاد روستائی بصورت اجتماعی‌بیردن آمده بطوریکه منازل‌هم اشتراکی است.نوع اخیر مترقی‌ترین انواع مزارع اجتماعی است زیرا هم عمل تولید و هم‌تقسیم‌سوسیالیستی‌شده‌است . آرتل که‌بین‌دوقطب قرار گرفته‌بیشتر متداول است. اداره‌اش‌بدست مجلس‌عمومی کلیه اعضاویك کمیته‌اداری است . مزارع اجتماعی‌مجبورند بدولت مقدارمعینی ازمحصولات خود راکه قبلا میزان آنها معین شده است بدهند . بعداً می‌توانند مقدار اضافی را دربازار آزاد بفروش‌برسانند . سود خالص این اعضاء بطور غیرمساوی تقسیم میشود و بهر کس به نسبت کار انجام شده تعلق میگیرد . ازلحاظ تئوری فوائد مزارع اجتماعی غیر قابل بحث است زیرا ارجهتی می‌توان تولید کشاورزی را بجای واگذاری آن بابتکار شخصی برای تمام کشور تحت برنامه‌ای آورد و برای هر مزرعه ای سهمش را معین کرد وباابن ترتیب بهتر می‌توان میزان تولید را با احتیاجات واقعی جامعه منطبق‌نمود . ازجهت‌دیگر واحدهای‌دهقانی که باهم جمع‌میشوند خود واحد بزرگتری را تشکیل میدهند که درآنها استعمال‌ماشین آلات‌راممکن‌میسازد . تراکتور زمین‌راعمیق‌تر شخم میکند و ماشین های درو کنی وقت وزحمت‌را کمترمیکنند . بعلاوه می‌توان ازراهنمائیهای فنی‌بهره‌مند گردید . کارگران‌متخصص استخدام کرد ، مواد شیمیائی‌بکاربرد واز اصول علمی استفاده نمود . بدین طریق کشاورزی را بر پایه های صنعتی استوار کرد که با کار کم حداکثر تولیدرا بدست‌آورد (البته تاآنجا که وضع آب وهوا

اجازه‌دهد.)

مزارع اجتماعی درعمل‌به نمونه‌های ایدآلی خودنرسیدند ولی تفوق اقتصادی آنهابرمزارع‌دهقانی‌ثابت‌شد . آنهادرهرحال موسساتی سوسیالیستی‌نیستند زیرا بدولت تعلق‌ندارند بلکه‌موسساتی کواپریتو می‌باشند وزمین که‌ازلحاظ فنی ملك طلق دولت است در دست تولید - کنندگانی است که درمنافع بدست‌آمده شریك وسهیم‌هستند . املاك دولتی(سوخوسی) که کارگران اجیر درآنها کار میکنند در روسیه شوروی وجود دارد ولی سوسیالیزه‌شدن کشاورزی آنها توام‌باموفقیت نبوده‌است ، زیرا وسعت آنها از ده‌درصد اراضی مزروعی کمتر است.از طرفی‌هم،مزارع‌اجتماعی‌موسسات کمونیستی نیستند،زیراپرداخت‌مزد مطابق کارانجام شده‌است‌نه‌احتیاجات کارگر . درحقیقت سیستم‌مزارع اجتماعی‌حتی نتوانسته‌است(سود اقتصادی)راحذف کند . بعبارت‌دیگر منافع حاصله از اختلاف آب‌وهوا زمین ، دسترسی‌ببازارهای شهری وسایرعواملی که‌باعث‌عدم‌مساوات‌مزارع‌اجتماعی‌رافراهم کرده‌بقوت خود باقی‌هستند . در نتیجه اختلاف زیادی بین آنها بوجودآمده است . بعضی ازآنها خیلی‌غنی وبعضی‌دیگر فقیر باقی مانده‌اند و این وضعی‌است که طبقه‌ایرا بنام(کلخوزمیلیونر))ایجاد کرده است.واضح است جامعه کشاورزی روسیه شوروی هنوز از تضادهای بین ثروت و مقام اجتماعی باوجود حذف کولاك‌ها وچنددرصد صرفه‌جوئی‌دهقانان مستقل رها نشده‌است .

ملی کردن‌صنایع

در زمینه صنایع سنگین ، معادن ، جنگلها ، وراه‌آهن سوسیالیسم جانشین موسسات انفرادی

شده‌است ، آنها فعلا درمالکیت دولت واداره آنهاهم بدست دولت داده شده‌است . پس‌از انقلاب بلشویك کارگران تصورمیکردند فوراً اداره کارخانجات را از دست صاحبان قبلی اخراج و بدست آنها میدهند در نوامبر سال ۱۹۱۷ فرمانی صادر شد، در تمام موسساتی که دارای کارگران‌روزمزدهستند((کارگران‌باسابقه‌نظارت‌برتولیدبرخریدو فروش محصولات و مواد خام ، مواد ذخیره و هم چنین بر اداره مالی موسسات مزبور خواهند داشت .)) نظارت مزبور با کمیته‌های انتخابی خواهد بود و کمیته ها نیز از مامورین فنی و اداری تشکیل میشوند . تجربه خود مختاری کارگاهها با عدم موفقیت مواجه شد . در عرض چند ماه فرمان دیگری (ژوئن ۱۹۱۸) صادر گردید که هر کارخانه را تحت نظارت مدیری که انتصاب وی بایك هیئت دولتی بود گذاشتند . در همان حال تمام موسساتی را که سرمایه‌شان از مقدار پیش‌بینی شده تجاوزمیکرد دولت‌رسما مصادره ومایملك دولت‌شوروی اعلام کرد . از بین بردن سرمایه داری لازمه ایجاد شاهراه جدیدی برای صنایع ملی شده بود. صنایع مزبور برمبنای ترست‌ها **Trusts** تشکیل شدند بطوریکه ترستهای‌مزبور اتحادیه‌های کارخانجاتی بودند که برخطوط عمودی‌ویاافقی تولید باهم جمع شده بودند . تروستهای مذکور در امور مالی وتجاری خود تا حد زیادی استقلال داشتند و فقط شورای عالی اقتصادی دولت برآنها نظارت داشت ، بیشتر این تروستها برای تاسیس تشکیلات مشترك فروش که تشکیلات مزبور را سندیکاهامی نامیدندبهم ملحق شدند و دراینحال سندیکای‌های مزبور

مسئول فروش محصولات اعضای خود بودند . و بالنتیجه وظیفه تنظیم جزئیات کامل برنامه تولیدی دولت بعهده سندیکاهای مزبور گذاشته شد. در این وضع آنها را دسته‌بندیهای بزرگ می گفتند .

اجرای مواد برنامه با کارخانجات و نظریه تروستها بود. هر کارخانه درمورد کیفیت و قیمت مواد خام و میزان مزدی که باید بپردازد تابع دستوری بود که بوی ابلاغ میگردید و آنها بایستی مقدار معینی از محصولات را بمبلغ معینی تهیه کنند . امور مالی صنایع از سه منبع تهیه میشد، ذخایر متراکم ناشی ازمنافع تروستها ، مساعده‌های بانکی و کمکهای دولت. چند درصد منافع را دولت میگرفت وبقیه آن برای صندوق ذخیره ترست ومقاصد تعلیماتی ورفاهیت عمومی اختصاص داده میشد . با این ترتیب دولت می‌توانست منابع مالی یك صنعت رابرای اداره صنعت دیگر مورد استفاده قراردهد و کمك دولت به‌تروستها در بعضی موارد ممکن بود ازمالیات برعایدات آنها نیز تجاوز نماید . تعیین قیمتها بادولت بود اجناس را ممکن بود از قیمت تمام‌شده آنها کمتر فروخت واین درصورتی بود که بطور عرف ومعمول منافع عادلانه عمومی دستگاه تامین شده باشد. سود ازحیث اهمیت در درجه دوم قرارداشت زیرا میزان کفایت وقدرت یك کارخانه سود آن نبود بلکه مخارج کیفیت و کمیت تولید بحساب می آمد .

اقتصاد بانقشه

دربالا به برنامه تولیدی اشاره شد. وقتی هزارها سرمایه دار را کـه عملیاتشان تصور میشد هم آهنگی اقتصادی یك سیستم موازنه تولید ومصرف را تنظیم میکرد

ازبین بردند ـ محرك آنها جلب سود دریك بازار قِ متهای رقابتی بود ـ قبول اقتصاد با نقشه امری لازم شد . وظایف گروه سرمایه دار بدست ((کمیسیون برنامه دولت)) که اقدامات اقتصادی ملت راهدایت و کیفیت و کمیت جریان تولیدی را معین می‌نمود افتاد . هدف ((برنامه دولتی درباره اقتصاد ملی)) درقانون اساسی معلوم شده بود . اولین وظیفه آن ((تقویت استقلال)) مملکت بوسیله ازدیادسرعت صنعتی کردن کشور بود . روسیه شوروی درپیروی ازسیاست اقتصادی خود کفایت AUTARKY مثل سایر دولتهای توتالیتر برای استقلال اقتصادی خویش میکوشید . دومین وظیفه دولت ((بالا.ردن سطح مادی وفرهنگی زحمتکشان)) از طریق پیدایش وفور بود . این وفوراز راه جریان مستمر ثروتی که ار مزارع ، معادن و کارخانجات بدست می آید تامین میشود . سری ((نقشه‌های پنجساله)) منظوری جزترتیب صحیح بکارافتادن ((سرمایه های غیرمنقول)) (کارخانجات ، ماشین آلات ، قوای مولده برق وغیره) وبالنتیجه تامین وتهیه «اشیاءمصرفی» (اجناس مورد احتیاج شخصی) نداشتند. استالین در یکی از گزارشات خودمیگوید «ضعف ملت مابعلت عقب افتادگی فنی آنهاست» وبرای ازبین بردن آن ((لازم است درپیشرفت شعار (تفوق تکنیکی) بکوشیم))، شعار جدید اکرجای شعار ((انقلاب جهانی)) را نگرفت ولی آن را درحال رکود نگاه داشت وهمانطور که گفته‌اند انقلابیون سابق شمشیرهای خود راغلاف کرده آنهارا با آلات وابزار ماشین معاوضه کردند .

اکنون هدف دولت شرروی ساختمان اقتصادملی برپایه‌های صنعتی

بود که تصورمیشد بدانوسیله باستقلال اقتصادی و تکثیر تولید ثروت می‌توان تواماً نائل گشت . دراین زمان «نقشه‌های پنجساله» بسط‌عظیم صنعت وبهمین ترتیب ازدیاد کارگران صنعتی را در برداشت و تصور میکردند اقتصاد بانقشه یکی‌ازمضاراساسی‌سیستم صنعتی‌یعنی‌بحرانهای ادواری و کسادی اوضاع اقتصادی وبیکاری کارگران رامرتفع‌میسازد .

وضع مزد بگیران

وضع مزد بگیران رادرپك سیستم صنعتی سوسیالیستی همانطورکه معروف‌است از ((مثلث دستگاه نظارت کارخانه میشود فهمید)). سه زاویه‌این مثلث عبارتند از مدیر یعنی کسیکه مسئول اداره موسسه است، هیئت حزبی که از اعضای حزب کمونیست‌تشکیل میشود و کمیته کارخانه که نماینده اتحادیه کارگری است . از طرف اتحادیه های کارگری نظارتی در بین نیست و بهمین دلیل گفته شده است در کارخانه شوروی دموکراسی صنعتی وجود ندارد . گرچه ادعا شده است اگر کارگران‌برامورصنایع نظارت مستقیمی ندارند ولی لا اقل دستگاه‌صنعتی بنفع آن ها میچرخد. درروسیه شوروی ، اتحادیه‌های کارگری ، بخلاف کشور های سرمایه داری عوامل دفاعی منافع کارگران و بهبودی وضع آن ها نیستند . هدف اولیه آن‌ها تشکیل (قوای محرکه) برای تسریع امر تولید است. انضباط خشك‌درحزب کمونیست ضامن اجرای انضباط در امور کارخانه است و اختلاف سلیقه ایرا هم که برای تکثیر تولیدممکن‌است پیش آید نسبتاً رفع میکنند. مسلم‌است که بالا رفتن سطح زندگی توده های مردم‌روسیه

بازدیاد مقدار تولید بستگی دارد و اصل معروف کمونیسم که مقرر میدارد ((بهر کس مطابق احتیاجش))عملا جای خودراباصل سوسیالیسم (همانطور که در قانون اساسی مصرح است)((بهر کس مطابق کارش)) داده است . نه اینکه تصور کنیم تمام کارگران موسسات صنعتی مزد بگیران کارگاههای بزرگی که از طرف تروستها اداره میشوندبوده و یا اینکه روز مزد بنگاههای دیگری از قبیل شهرداریها و یاشرکت های کواپریتو مصرف کنندگان هستند.

بقایای موسسات شخصی در قانون اساسی مصرح است باینکه دوشادوش سیستم اقتصادی سوسیالیستی((اقتصاد کوچك شخصی صنعتگران انفرادیکه خود کارگر کارگاه خود میباشندوحق استثمار کاردیگران را ندارند)) وجود دارد . میلیون ها صنعتگر هستند که اجناس مورد احتیاج خانوادگی را میسازند . این گروه صنعتگران مالك وسائل تولید و محصولات خودهستند . خیلی ازاین صنعتگران در شرکت‌های کواپرتیو تولید کنندگان (ارتل ها)یعنی اتحادیه های تولید کنندگان انفرادی شرکت دارند. در نتیجه کارگاه های کوچك مزبور در آن رشته هائی از صنعت باقی مانده اند که خارج از شعاع عمل دولت بوده اند . بدین ترتیب ((دنیای کار))در روسیه شوروی کاملا گوناگون است .

عده‌ای از کارگران در موسسات سوسیالیستی مانند کارخانجات راه آهن ، معادن، جنگلهاو مزارع دولتی بطور روزمزد کارمیکنند عده‌ای دیگر کارگرانی هستند که بطور دسته جمعی در آرتل‌های

صنعتی و کشاورزی بکار مشغولند و دسته‌سوم کارگران مستقلی مانند دهقانان ـ ماهیگیران ، رانندگان ، خیاطان ، روزنامه نویسان وغیره هستند . حال چرا دولت مالکیت تمام وسائل تولید را بخود اختصاص نداده این است که هر کسی جزو مزدبگیران قرار نگیرد و باشند کسانیکه خود زندگی خویش را تامین کنند بعلاوه ((تعدد اشکال)) موسسات اشتراکی ، بکارگران اختیار داده است درانتخاب کارفرما آزاد باشند . موسسات تولیدی روسیه شوروی با اینکه قسمت عمده آن سوسیالیستی است کاملا در یك قالب مشترك ریخته نشده است . تروستها ، بنگاههای شهری و روستائی ، شرکت‌های کواپریتومصرف کنندگان که تماما جریانات تولید را در دست دارند اشکال مختلف تشکیلات و همچنین شاهراههای متعدد استخدام هستند .((تعدد اشکال))مزبور بتجارت داخلی هم سرایت کرده‌است زیرافروش‌امتعه از راههای مختلف مانند تجارت دولتی ، تجارت کواپرتیو ، تجارت مزارع‌اجتماعی و تجارت بازاری که در آن‌ها کارگران‌مولد(دهقانان صنعتگران ، ماهیگیران) محصول خود را برای فروش ببازار آزاد میآورند انجام میگردد .سابقا قسمت اعظم تجارت خرده فروشی در دست شرکتهای کواپریتومصرف کنندگان بود . برای حذف‌انحصار و اجبار شرکت های‌مذکور به‌بهبود وضع خود بوسیله ایجاد رقابت خرده فروشی های شهرداری و دولتی درست شد و بدین‌ترتیب‌مغازه های کواپریتو در شهر های بزرك جای خود را بمغازه های دولتی دادند و در عوض مغازه های کواپریتو در دهات متمرکز شدند .

تجارت سرمایه‌داری (خرید و فروش با سود) که درزمان ((سیاست اقتصادی جدید)) متداول گشت اکنون که تشکیلات بالابجای‌خرده فروشی جزئی درست شد کاملا متروك‌شدند . سایرو شته های اقتصاد شوروی ـ بانك و تجارت خارجی از انحصارات دولت‌است .

قانون‌اساسی شوروی اکنون ماازتشکیلات اقتصادی شوروی به تشکیلات سیاسی آن میپردازیم . قانون اساسی جدید که در سال ۱۹۳۶ تصویب شد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را ((یك دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان)) تعریف میکند ، اساس تشکیلات این کشور ((شورای زحمت کشان است)) همانطور که‌اساس اقتصادی آن ((سیستم‌اقتصادی‌سوسیالیستی)) است . در قانون مزبور مصرح است « اراضی ، منابع معدنی ، آب ها جنگل‌ها، آسیا ها ، کارخانجات ، معادن ، راه آهن ، تشکیلاب‌حمل ونقل آبی وهوائی ،بانکها، وسائل ارتباط ، موسسات بزرك کشاورزی دولتی ، موسسات شهرداری و بالاخره منازل مهم مسکونی در شهر ها و مراکز صنعتی متعلق بدولت یعنی در مالکیت تمام مردم است.» از طرف دیگر برای مردم « حق مالکیت‌شخصی آن‌هارا نسبت به عایدات حاصله از دسترنج خود و همچنین نسبت به پس‌انداز ها ، خانه‌های مسکونی ، اشیاءمورد استفاده‌و وسائل راحتی‌وبهمین‌ترتیب حق ارث از مایملك شخصی افراد شوروی‌را قانون شناخته است .»

اتحاد جماهیر شوروی (یو.اس.اس.آر) دولتی است‌فدراتیو که « بر اساس اتحاد داوطلبانه یازده جمهوری سوسیالیستی شوروی

تشکیل شده است . جمهوریهای مزبوردارای حقوق مساوی هستند.»
و((میتوانندهروقتبخواهند از یو . اس . اس . آر آزادنه‌جداشوند».
عالیترین ارگان قوای دولت شورایعالی است که « قوه مقننه فقط از آن ناشی میشود.» پارلمان فدرال از دو مجلس تشکیل شده که هر دوی آنها دارای حقوق مساوی هستند . هیئت رئیسه که اعضای آن از طرف شورایعالی انتخاب میشوند در زمان تعطیل هردو مجلس بر امور نظارت دارد . شورای کمیسارهای(۱) مردم بالا ترین ارگان اجرائی است که وظیفه آن « راهنمائی و ترتیب » امور مربوط به اعضای خود میباشد . هر یك از این کمیسار ها نیز بنوبه خود در قسمتهای مختلفی ریاست دارند . « حقوق اساسی » مردم عبارت است از حق کار کردن ، حق استراحت ، حق سرویس معالجه مجانی‌وحق تقاعد ، ناخوشی یا ناتوانی ، حق تعلیم و تربیت ، حق مساوات‌در تمام شئون زندگی صرفنظر از ملیت ، نژاد و یا جنس . حق « آزادی پرستش مذهبی و آزادی تبلیغات ضد مذهب » آزادی نطق و بیان آزادی مطبوعات ، آزادی اجتماعات و نمایشات ، آزادی اتحادیه و بالاخره حق مصونیت شخصی و مسکن . « وظایف اساسی» مردم‌شامل کار کردن ، « انضباط کار، یااحترام‌بمقررات‌روابط بشری‌سوسیالیستی» و خدمت نظام‌وظیفه میباشد.

---

(۱) پس از جنك‌اخیر کلمه کمیسار یابه‌وزارت خانه تبدیل شد و کمیسر ها را هم بوزیر تبدیل کردند ، مترجم

دیکتاتوری پرولتاریا

قانون اساسی جدید شوروی بر روی کاغذ چنین بنظر میرسد که (پایان دیکتاتوری را اعلام و بسوی دموکراسی پیش میرود زیرا قانون مزبور « آراء مساوی ، مستقیم و عمومی را » بجای انتخابات بر پایه طبقاتی برقرار نمود . لنین (دیکتاتوری پرولتاریا) را « پس از بدست گرفتن زمام امور مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای واژگون کردن نظم اجتماعی و اقتصادی » میدانست . حال که هدف مذکور بیشترش تحقق یافته سازمان سیاسی شوروی بر اصول وسیعی بنیان گذارده شده است بدین معنی طبقاتیکه تا بحال از دخالت در امورسیاسی ممنوع بودند مجدداً آزادی خود را باز یافته اند . در واقع و نفس‌الامر همان طور که استالین خود در کتاب لنینیسم اعتراف کرد. است « دیکتاتوری پرولتاریا اصولا دیکتاتوری حزب کمونیست یعنی نیروی رهبری پرولتاریا است . » (خود کلمات اورا اقتباس کنیم) و در اینکه قانون اساسی جدید موقعیت نافذ حزب کمونیست را (بعنوان طلایه‌دار زحمتکشان و هسته تشکیلات آنها) بجای خود محفوظ داشته بحثی در میان نیست . اتحاد شوروی دولتی توتالیتر است که فقط با وجود یك حزب سیاسی موافق است. حزب کمونیست دستگاه دولت، سیستم اقتصادی و عوامل فرهنگی را تحت نظر خود دارد .

استالین مینویسد « تا بحال در باره هیچ مسئله مهم سیاسی و تشکیلاتی از طرف سویتهای ما و دیگر تشکیلات توده‌ای بدون دستور

از حزب تصمیم گرفته نشده‌است)). مقررات حزب کلیه اعضاء را مجبور میکنند با ((مشی عمومی)) عملا و نظراً موافقت داشته و حق ندارند پس از اتخاذ تصمیم انتقاد و یا مخالفتی نشان دهند زیرا « انضباط آهنین پرولتاریا» لازمه اطاعت محض در برابر خدمات حزبی است . اعضای حزب تشکیل هیئتی سیاسی را داده و رهبری جلسات سویتهای محلی، اتحادیه‌های کارگری، شرکت‌های کواپرتیو (ارتلها) و سایر تشکیلات را بعهده دارند . آنها در تمام سازمان‌های اقتصادی و اداری مملکت دارای مشاغل عالیه بوده وطریقه فعالیتهای دولت شوروی را در هر رشته ای‌معین کرده و خود را مسئول انجام و اجرای آن‌میدانند .

انتقاد از اقتصاد شوروی صفحات قبل نشان‌داد انقلاب روسیه‌جای‌خود را در تاریخ پهلوی انقلابات امریکاوفرانسه گرفته است . تا بحال هیچوقت کوششی بچنین عظمت‌برای تخریب و بنای مجدد تشکیلات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی‌جامعه ای بر اصول یك تئوری اجتماعی که از طرف عده‌ای از متفکرین اجتماع طرح ریزی شده باشد دیده نشده است . نکات برجسته و جالب توجه این تجربه منطقه ، وسعت و نمای آن بوده‌است . وسعت آن‌جمعیتی در حدود دویست میلیون نفر که تقریبا یك ششم سطح کره ارض‌را اشغال کرده اند ، منطقه آن پیدایش یك جامعه کمونیستی و نمای آن مجموع‌دستگاه‌حکومت بود . در طول بیست سال ملاك‌وسرمایه دار کاملا (تصفیه گردیدند) و موسسات انفرادی بهمان بنگاههای

کوچك دهقانان و صنعتگران که وجود آن‌ها بکارشان بستگی داشت محدود شدند.

حذف سود خصی خوه بوسیله تجارت امتعه و خواه بوسیله استعمار کارگر اجیر اصل اساسی اقتصاد شوروی را تشکیل داده واز همین جااست که از اقتصاد سرمایه‌داری فاصله میگیرد .طبیعی است یك چنین تشکیلات اجتماعی و عقایدی درباره زندگی اقتصادی که با آن تشکیلات اجتماعی و اقتصادی رقیب خود در کشور های غربی تضاد اساسی دارند باید در زیر میکرسکوب اجتماعی قرارداده شودو بیرحمانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند .

معاصرین در قضاوت خود نسبت بدولت شوروی با هم اختلاف عقیده شدید دارند ولی بایددانست تمام این انتقادات ازطرف هواخواهان رژیم سرمایه داری نبوده و بر عکس نافذترین آنهاازطرف مهمترین رهبران انقلاب بلشویك بعمل آمده است . انتقادات مزبور طرف دیگر مسئله شوروی را مخصوصا وقتی مشکلاتی را که این کشوردرتحول خود ازنظم قدیم بجدید در راه‌داشته تصدیق داشته باشیم روشن میکند و این فکر را برای ما میآورد که یك تحول و تغییر شکل سازمانها اساسا نتوانسته است غرایز و انگیزه های زندگی بشری را تغییر دهد .

اگر در وهله اول تصور کنیم کشورشوروی یك دولت بی‌طبقه است صحیح نیست . درست است محو ملاکین و سرمایه داران تقسیم قدیم اجتماع رابدو طبقه « استثمار کننده و استثمار شونده» که بر

دولت بی‌طبقه نیست اساس‌مالکیت شخصی وسائل تولید متکی بود ازبین برد ولی با تاسیس سازمان‌جدیداجتماعی یعنی سلسله مراتب‌مامورین‌دولت (بوروکراسی) کارشناسان فنی، آریستوکراسی کارگران‌متخصص ودهقانان توانگر مزارع اجتماعی قبول اینکه (یك طبقه اجتماعی) فقط وجود داردرست‌نیست.طبقات مزبور که‌تعدادآنها به۷میلیون‌نفرمیرسدمحافل اجتماعی هیئت‌حاکمه جدیدی را تشکیل‌میدهند که عایداتشان از مردم عادی بیشتر است و درنتیجه یك‌نوع عدم مساوات کامل درتقسیم ثروت وسطح زندگی بوجودآمده است. نضج‌طبقه مالك‌جدید را«عقب‌نشینی‌از سوسیالیسم باصول بورژوازی» میدانند زیرا دریك اجتماع‌بی طبقه که بر «اصول اتحاد وارضای عادلانه تمام احتیاجات» مبتنی‌است‌عدم‌مساوات مادی وفرهنگی موید طبقاتی‌بودن آن‌است گرچه‌تحت الفاظ رسمی پوششی‌براین اختلاف گذاشته شده معهذا تمایل بسوی یك اختلاف طبقاتی جداً وضع توده‌های پرولتر را دریك سطح پائین‌تری‌قرارداده ووضعی بوجود آمده که درست درجهت مخالف‌هدف انقلاب بلشویك که منظورش بالابردن سطح زندگی توده های مزبور ببالاترین وجه ممکنه بود می‌باشد. ممکن‌است ازلحاظ‌تئوری صحیح‌باشد« کارگر درکشورما برده مزدنیست بلکه کارگرآزادی است)).ولی (همانطور که گفته‌اند) ((دولتی شدن کارخانجات وضع کارگررا فقط از لحاظ قضائی تغییر داده ودرواقع اومجبور است همیشه در یك حالت احتیاج بسرببرد وبرای مزدمعین ساعات معین کار کند.))وضع‌داخلی

صنایع دولتی ازلحاظ اصول مثل رژیم سرمایه داری است و حتی ((استعمار شخصی)) ، بشکل خدمت نسبت بطبقات بالاتر باقیمانده است

اقتصاد انفرادی

در وهله دوم درحالی که محرك تحصیل سود بعنوان سرچشمه حرکت دستگاه تولید و مبادلات از قوت خود افتاد ـ درنتیجه حذف صنعت سرمایه‌داری و خرده‌فروشی شخصی ـ محرك عایدات پولی بعنوان سرچشمه حرکت دستگاه تقسیم بجای خود باقی ماند . اقتصاد انفرادی راعمداً باتشویق کارگر به تحصیل مزد بیشتر تاحد توانائی وی از طریق پرداخت طبق اصل کار انجام شده و پاداش مخصوص برای مهارت فنی تقویت کردند (۱)

((درتلاشی که برای رساندن سطح زندگی کارگران شوروی بسطح زندگی کارگران اروپائی و امریکائی بکار رفت طرق قدیمی استعمار مانند پرداخت مزد طبق کار انجام شده مورد استفاده قرار گرفت . مالکیت دولتی وسائل تولید ، سیستم کار عرق‌ریزان کارگاه انفرادی راکه بزرگترین قوای تولیدی یعنی بشر را فرسوده‌میسازد باشعله مقدس احاطه نکرده‌است .)) بعلاوه عدم مساوات کارگران از جهت عایدات و امتیازات ، عصبانیت کارگران کم مزد را تحریك و مجدداً مبارزه طبقاتی راکه تصور میشد ازدست ًاه جدید صنعتی رخت بربسته شروع کرده‌است ـ سطح زندگی توده‌ها بامقایسه باسطح زندگی توده‌های سایر کشور های غربی کاملا پائین است ولی تجربه شوروی

(۱) ـ استالین دریکی ازنطقهای خوددرسال ۱۹۳٤ بین اجتماع سوسیالیستی که درآن کارگران (برابر کارانجام یافته مزدمیگیرند) بایك اجتماع کمونیستی که درآنجا کارگران (مطابق احتیاج خود مزد دریافت) میکنند فرق میگذارد. مولف

هنوز درمراحل اولیه‌است ودرعرض بیست سال (که شامل یك جنك داخلی بوده‌است) ازیك کشورعقب‌افتاده نمیتوان انتظار داشت که سطح زندگی مردمش بسطح زندگی مردم کشورهای مترقی‌صنعتی برسد بعلاوه انحراف منابع اقتصادی بطرف کارهای بزرك بمنظور ساختمان‌بنای یك دولت‌صنعتی لازمه کمبوداجناس‌موردمصرف‌شخصی بوده‌است.عامل‌مهمتر،پائین‌بودن سطح‌تولیدی کاربرحسب‌نفراست که بعلل مختلفه من‌جمله‌نبودن(متخصص صنعتی) دربین‌توده‌ها ویانقص کادراداری بستگی دارد. درست است تکنیك از دنیای سرمایه‌داری مغرب بوام گرفته‌شده ولی (مردم‌ازتکنیك خیلی‌عقب ترهستند) درهر حال وبهرعلت بااینکه استعمال اجناس نامرغوب عمومیت یافته وبا وجود آمارمرتب‌وخیره کننده،مقادیر تولید هنوزبرای رفع‌احتیاجات دویست میلیون نفر کسری دارد. اگر این‌نواقص رفع شود آنوقت است که میتوان‌معین کرد کدامیك از دوسیستم اقتصادی، شوروی و یاسرمایه‌داری درتامین نیازمندیهای مادی ومعنوی توده‌هاوهم چنین تهیه کار دائم برای آنها بریکدیگر ترجیح‌دارند.

حقوق بشر دیگر از انتقاداتی که‌بر((تمدن‌جدید))همانطور که خوش‌بینان‌این‌نام را برآن نهادند میگیرند حقوق اساسی افراداست که بدون حقوق مزبور امنیت اقتصادی فقط نشان بردگی است مادیدیم قانون اساسی‌شامل‌فصلی است‌بنام((اعلامیه حقوق بشر)) درصورتیکه ضمانت اجراهای واقعی آن مبهم است. درست است آزادی‌رای‌هست‌ولی‌این آزادی بیك لیست دولتی محدود

است که کاندیدهای (مخالف) را خارج کرده‌اند. آزادی نطق وبیان وجود دارد ولی اصول اساسی دستگاه شوروی نباید مورد بحث قرار گیرد. حکومت از آنجا که خواهان اصلاح نواقص است انتقادات درباره امور اداری را تشویق میکند. دولت مردم را به بحث درباره اموریکه نسبت بآنها روشن است دعوت میکند ولی ترس از چسپاندن وصله (فعالیت ضد انقلابی) هرنوع انتقادیرا درباره سیاست رسمی دولت که قبلا طرح‌ریزی شده محکوم بسکوت کرده است. «آزادی مطبوعات» تاآنجا است که از اشکال دیگر موسسات اقتصادی ویا اجتماعی طرفداری نشود. مهمترین طرفداران تجربه شوروی از مخالفت خود درباره (تحت فشارقرار دادن تفکر آزاد درباره مسائل اساسی اجتماعی که (مرض تعصب) را بوجود میآورد خودداری نکرده‌اند. خلاصهٔ آزادی شخصی بواسطه وجود سازمان وسیع پلیس سیاسی محوشده است. عملیات مشئوم این دستگاه، آزادی وحتی حیات افراد را تهدید میکند. اگر آزادی را نه بمعنای منفی آن یعنی (فقدان مانع) بلکه بمعنای مثبت یعنی (وجود فرصت) تصور کنیم آنوقت است (ادعاشده است) که دراتحاد جماهیرشوروی میشود گفت بطور کلی ازهرجای دیگر میدان عمل بیشتری برای اجتماع وجوددارد

نظری بانقلاب روسیه

بیست سال است از انقلاب روسیه و تاسیس اولین جمهوری کارگران میگذرد: هنوز خیلی زود است ماهیت حقیقی انقلاب مزبور و یا حتی تعیین شانس بعدی آن‌را فهمید. از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی واقتصادی

تجربه‌منحصربفردی بود . گرچه عکس‌العمل‌شدیدی که علیه‌تشکیلات دول‌غربی بعمل آمدتوهم نوسان وزنه ساعت تشکیلات مزبوررابوجود آورد. قانون‌اساسی جدید قانونی است بروی کاغذ ولی قانون مزبور نشانه شروع برگشت‌بعقاید دموکراتیك یعنـی همـان‌عقایدیست که از طرف بانیان شوروی با سرعت طرد گشت .

بدون تردید تغییرات اقتصادی و اجتماعی شروع‌خواهد شد که فاصله بین اقتصاد شوروی و اقتصاد مخالفین را از بین خواهد برد . همینکه ملت بسوی یك سطح زندگی بالاتری پیشرفت کند ثروت زیاد آن‌در تکامل جدیداجتماع و همچنین در ترقی‌احتیاجات‌مختلفه که تنها بوسیله دسترسی بیشتربموسسات آزاد میتوان آن هارا ارضا نمود منعکس خواهد گردید . با اینکه از اتحاد شوروی‌ممکن‌است انتظار داشت از بعضی عقاید خشك اجتماعی کردن صرفنظر کند ولی تشکیلات سرمایه‌داری در این مدت مراحل تکاملی دیگـری را طی خواهد کرد که وضع عمومی آنرا تغییر خواهد داد . یك چیز لااقل روشن است . ظهور دولت پرولتاریا تا کنون نتـوانسته است اوضاع اقتصادی تودهٔ های شوروی را بمیزان سطح اقتصادی‌توده های کشور های غربی برساند . سطح زندگی مربوط بکامل بودن جریان تولید و تقسیم عادلانه ثروت است و هیچ نوع تحولی‌در سیستم‌اجتماعی نمیتواند بطور مناسب سطح رفاهیت عمومی کارگران را مادام که‌با یك تولید کافی ثروت‌همراه نباشد بالا ببرد. از طرفی تازمانیکه‌اتحاد شوروی مسئله عقب‌افتادگی‌اقتصادی خود راحل‌نکند‌نمیتوان‌امیدوار بود این کشور « رواق‌سوسیالیسم » گردد . در هر حال‌ملاك‌قضاوت

صحیح در باره اقتصاد شوروی نه واحدخیالی‌بهشت زمینی و نه« پرسش بی حد قوه ساحره طرق سوسیالیسم » است بلکه مقسایسه، محسوس اوضاع عمومی توده های مردم در دوره تزاری و بلشویك میباشد با تمام این احوال در این مرحله از تکامل مشکل است بتوان بطور عادلانه و قطعی قضاوت کرد . گرچه بهر جهت واضح است تمام منابع اجتماع از هم اکنون با نیروی روز افزونی درنهضتی که‌برای بالا بردن سطح اقتصادی و فرهنگی توده ها بر پا شده‌است مجهزشده اند . این نهضت هم اکنون در زمینه خدمات‌اجتماعی مهمیکه‌ازعهده یك کشور عقب افتاده و فقیر بر میآید بثمرات مهمی رسیده است . حقوق‌بازنشستگی ،ناخوشی و از دست دادن نیروی جسمانی،سرویس معالجه مجانی ، کار کمتر روزانه ، تعطیلات سالیانه‌با مزد ، اطمینان از پیدا شدن کار و یك سیستم تعلیمات اجباری ابتدائی که تقریبا به بیسوادی خاتمه داده است‌تمام‌معرف پیشرفت‌زیادی‌در زمینه‌سعادت بشری است . آخرین قضاوت را باید بنسلهای آینده واگذار کرد . تنها همانها هستند که میتوانند ارزش واقعی آنچه را که تا بحال انقلاب روسیه در مقابل قیمت قربانیهای بیشمار بشری خود انجام‌داده بسنجند . با اینحال مورخ معاصر جرأت دارد قضاوت نسلهای آینده را در یك مورد پیش بینی کند و آن این است که موفقیت تجربه شوروی نمی‌تواند دلیل موفقیت‌آن درسایر کشورها باشد . عواملی‌در اوضاع اتحاد شوروی وجود داشتند که مخصوص باین کشور بود اول خصوصیات نژاد اسلاوتوام بااستعداد برای جانبازی ، زحمت‌وایدآلیسم

ثانیا تشکیلات قدیمی دهکده روسیه براصول اشتراکی که مالکیت جمعی اراضی ونظارت برعملیات کشاورزی را دربرداشت . ثالثامیزان منابع اقتصادی که کشور مزبور را از جهات زیادی از دیگران بی‌نیاز ومستقل ازضروریات یك اقتصاد جهانی ساخته بود .

قسمت پنجم

آلمان ناسیونال سوسیالیست

انقلاب آلمان

پس ازدرهم شکسته شدن ماشین‌عظیم‌جنگی آلمان در تابستان سال ۱۹۱۸ انقلابی سیاسی درداخله مملکت بروز کرد . مردم آلمان برای مدت چهار سال بامید پیروزی‌نهائی حاضرشدند انواع واقسام سختی‌هائی که‌بواسطه‌محاصره دریائی بر آنها وارد آمد تحمل کنند . برروی این امیدواریها بادخول کشورهای متحده امریکا درجنك یك پرده ابهام گرفته شد که‌بالاخره تدریجا بیاس کامل منجر گردید . سوء تغذیه مردم که جدا به قوای اخلاقی‌ومقاومت جسمانی آنها لطمه زد نا امیدی و روح مایوس ملت آلمان را شدیدتر وحساس‌ترنمود و آنها را برای پذیرائی‌افکارجدیدی که‌ازطرف‌مشرق‌میوزید آماده کرد.اسراء جنگی آلمان‌از اسارت‌خود در روسیه مـرض و اگیر سیاسی را برای هم وطنان خـودم تحفه آوردند.

این‌مرض از آنان مستقیماً بسایرین‌سرایت کرد . ژنرال‌لودندرف

که به لنین اجازه عبور از خاك آلمان‌را بکشور روسیه داد می‌نویسد ((من هیچوقت فکر نمی کردم انقلاب روسیه ممکن است روزی قوای ما را تضعیف کند. دشمنان ما، بما انقلاب دادند.)) تنها دشمنان آلمان نبودند برای آن انقلاب آوردند بلکه بدون شك آتش انقلاب در کشورهای همسایه روسیه بواسطه هیجانات انقلابی این کشور شعله‌ور شد. شکست ماشین جنگی آلمان، محرومیتهای معیشتی مردم غیرنظامی و اثرات مسموم انقلاب روسیه تماماً عوامل موثری بودند که ملت آلمان را علیه فرمانفرمایان خود که آنها را در یك جنك غیرلازم و مخرب وارد کرده بودند وادار بقیام کرد. نشانه انقلاب در اواخر اکتبر سال ۱۹۱۸ با شورش ملوانان بندر کیل شروع گردید. کمی بعد اغتشاشات باواریا و اعتصابات کارخانجات برلن رخ داد. درنهم نوامبر ویلیام دوم امپراطور آلمان از تاج و تخت سلطنت استعفا و متعاقب آن یك دسته از شاهزادگان بوی تاسی کردند ـ هرابرت EBERT رهبر حزب سوسیال دمکرات، جمهوری آلمان‌را اعلام کرد. وی اول نخست وزیر بعداً رئیس جمهور شد. برای چند هفته سرنوشت رژیم جدید معلوم نبود. موجودیت این جمهوری از طرف همان نیروهای سیاسی که پیروزمندانه انقلاب بلشویك را در روسیه دامن زده بودند متزلزل بود. درهرجاشوراهای کارگران وسربازان تاسیس یافت و اسپارتاکیست یا حزب کمونیست درخیابانها مسئول دادن میتینگهای مسلح گردیدند جنبشی که میخواست دولت را واژگون وبجایش (دیکتاتوری پرولتاریا) برقرار کند عمرش

وفا نکرد زیرا در اواسط ماه ژانویه ۱۹۱۹ وقتی که رزالوکزامبورك و کارل لیبك نخت Rosa – Luxemburg – Karl – Lei BknecHt رهبران حزب را بقتل رسانیدند جنبش مـزبور خاتمه پذیرفت . یك مجمع ملی در ویمار تشکیل شد تاقانون اساسی جدیدی برای آلمان وضع نماید . سوسیالیستها موفق به تحصیل اکثریت نشدند . کابینه ائتلافی از سوسیال دمکراتها واحزاب بورژوازی تشکیل گردید.سال بعد (۱۹۲۰) شاهد یك اقدام ضد انقلابی از طرف یکنفرحادثه جـوی سیاسی بنام کاپ Kapp بود که کودتائی در برلین برپا کرد . حکومت ازپایتخت عقب نشست و کارگران رابرای فلج کردن اقدامات کاپ باعتصاب عمومی دعوت کردنداعتصاب مزبور بموفقیت انجامید و کاپ از آلمان فرار کرد

جمهوری ویمار

سالهای اولیه جمهوری ویمار ـ رژیم قانون اساسی که در ویمار نوشته شد ـ ازسالهای مشکل خفت ملی پریشانی واقتصادی بشمار میرفت . تشخیص آلمان بعنوان تنها مقصر خونریزی برای ملت آلمان خیلی گران تمام شد . زیرا بنظر سایر کشورهای عالم تجزیه کشورمزبوروبار غرامات سزای چنین کشوری بود که جنگی را برپا کرد در حالیکه میتوانست بـا استفاده از موقعیت خوداز آن جلوگیری کند . آلمان خود رادربین ملل جهان منفور میدید .یك برص اخلاقی بر اندامش نقش بست . در در کنفرانسهائیکه سرنوشت آن را تعیین کردندجای نمایندگان آلمان در اطاق انتظاربود . در جامعه ملل درژنوبرای آن کرسی قائل نشدند.

راضی کشور مزبور از طرف قوای بیگانه اشغال گردید ، استقلال آن بدست کمیسیونهای بیگانه افتاد . آنها مأمور اجرای تعهدات آلمان طبق پیمان ورسای شدند . وضع عمومی بواسطه‌جریان‌درهم و برهم اقتصادی که بسرعت رو بتخریب میرفت‌شدت‌یافت.بدینجهت پرداخت غرامات نیز تا حدی علت این اوضاع بود ولی البته تا حدی زیرا آلمان قسمت اعظم بار سنگین غرامات را بدوش‌سایر کشورهائی که توانسته بود با زبردستی پول بی ارزش خود را بآنها قالب کند تحمیل کرد . مشکلات مالی این کشور در درجه اول منوط بفرار سرمایه‌و کسر سرسام آور بودجه‌بعلت‌مخارج‌نگاهداری‌نیروی(مقاومت منفی) ناحیه رور Ruhr در زمان اشغال فرانسویها بود . راه علاج سهلی که دولت در چاپ مقدار بی حدو حصراسکناس‌در نظر گرفت با سرعت روز افزونی آن را بسراشیبی سقوط کشانید که‌منجربجهنم ورشکستگی ملی گردید .تنزل سریع‌قیمت مارك آلمان‌ازاین‌موضوع معلوم میشود که پوند انگلیسی که ارزش آن برابر بیست مارك‌بود در دسامبر ۱۹۲۱ هفتصدو هفتاد مارك دراوت۱۹۲۲ سه هزار مارك‌در دسامبر ۱۹۲۲ سی‌و چهار هزار مارك و در اواخر سال ۱۹۲۳ یك رقم غیر قابل تصور ۱۹ میلیون مارك بود . وضعی پیدا شد که نظیرش‌در کشورهای جنوبی در زمان جنگهای داخلی امریکا وجود داشت . « قبل از جنك با پول جیبم ببازار میرفتم و اجناس خریداری شده را با سبد میآوردم اکنون با سبدپول ببازار میروم و اجناس خریداری شده را در جیبم می‌آورم . » تنزل نرخ تسعیر مارك قسمتی بواسطه

تورم پولی و قسمت دیگر مربوط باغراق در بی اعتبـاری قیمت آن بواسطه ترس از تورم بیشتر در آینده بود . یك دورو تسلسل پیدا شد زیرا تورم پولی اعتماد بوضع آینده مارك‌را از بین برد و در نتیجـه مارك بی‌قیمت شد و همین بی قیمتی هم باعث‌ازدیادچاپ آن گردید. بالاخره در سال ۱۹۲۳ با انتشار اسکناس جدید قیمت سابق مـارك بحالت عادی بر گشت و یکی از شگفت انگیزترین حوادث تاریخ‌پول پایان یافت . ولی این اقدام وقتی‌صورت گرفت که بحران پولی اثر تخریبی خود را بر مرده‌یکه دارای عایدات ثابتی بودند کرده و آن‌ها را از هستی ساقط کرده بود .جمهوری جدید در همین اوان‌شروع‌به ترمیم اوضاع مالی کرد ووضع اقتصادی کشور بواسطه کـم کردن مکرر مبلغ غرامات بهبودی یافت . ما از این موضوع درجای دیگر صحبت خواهیم کرد . ابر های تیره و تاریکه افق اقتصادی و سیاسی آلمان‌را فراگرفته بود بدین‌ترتیب برطرف شد وباپیدایش روح‌جدید در محیط اروپا وظیفه « تصفیه جنك » میسر گردید.

عهدنامه لوکارنو قدم اول در ایجاد روابط مسالمت آمیزبین آلمان‌و دشمنان سابقش از طرف‌بریتانیای کبیر برداشته‌شد.این کشوو ازهمان لحظه اول رویه‌مسالمت‌آمیزی نسبت بدشمن شکست‌خورده در پیش گرفت . در سال ۱۹۲۳ ارتش های فرانسه و بلژیك ناحیه‌رورا بعنوان تضمین اجرای تعهدات آلمان اشغال کردند .دولت بریتانیای کبیر ازشرکت در این امرخودداری کرد . در این زمان روابط سیاسی منجر به بن‌بست گردید. با تغییر

کابینه فرانسه این بن بست خاتمه یافت و این کشور ناحیه رور را تخلیه و برای سیاست سازش محیط مساعدی درست شد . دراین‌اثنا دو سیاستمدار معروف آقای بریان از فرانسه وهراشترزمان Stresmann در آلمان نیز در تعقیب سیاست سازش با هم بنای‌همکاری گذاشتند . هراشتر زمان‌میخواست بانزوای آلمان خاتمه داده و مقام آن‌رابپایه ملل دیگر برساند . برای نیل بمقصود نمیخواست به ژستهای‌تهدید آمیز متوسل گردد ، بلکه با ایجاد یك محیط حسن نیت میل‌داشت منظور خود را عملی سازد و برای آن سازش با فرانسه را از عوامل ضروری میدانست . عهد نامه لوکارنو که در سال ۱۹۲۵ بین آلمان، بلژیك ، فرانسه ، بریتانیای کبیر و ایتالیا بسته شد نشانه بزرگترین شاهکار های سیاسی سال های صلح ۱۹۳۹- ۱۹۱۸ میباشد چه طبق عهدنامه مزبور آلمان متعهد گردید مرز های غربی خود رابافرانسه و بلژیك‌برای‌همیشه همانطور که عهدنامه‌ورسای‌معین کرده‌محفوظ نگاهدارد و از ادعای خوددر مورددو ایالت الزاس‌ولرن‌صرفنظر کند. از طرف دیگر متعهد گردید غیر نظامی بودن ناحیه رن را محترم بشمارد . دو کشور آلمان و فرانسه قبول کردند هیچکدام علیه یکدیگر متوسل بجنگ، نشوند . هر یك از آنها اگر بلاجهت‌مورد تجاوز واقع شوند حق داشته باشند از سایر امضاء کنندگان عهدنامه کمك بطلبند . وقتی عهدنامه لوکارنو بفرانسه همان امنیت ایده آلی و بآلمان حق مساوات با سایر ملل‌را داد بنظر میرسیددرحل مسائل اروپا کمال مطلوب حاصل شده است . سال بعد یعنی ۱۹۲۶ آلمان

بعضو یت جامعه ملل انتخاب شد و در شورای جامعه هم یك کرسی دائم بدست آورد . بدنبال تخلیه کامل قوای نظامی ، پادگانهای دیگر بیگانه نیز از عده ای از شهر های آلمان(۱۹۳۰)خارج و تخلیه کلیه اراضی اشغالی بعمل آمد . این موضوع درست پنج سال زود تر از تاریخی که عهدنامه ورسای معین کرده بود عملی شد. بهمین موازات مسئله غرامات هم بطریق مذاکره ومسالمت در شرف حل بودوبالاخره منجر بعقد موافقت‌نامه لوزان در سال۱۹۳۲ گردید. تنها مسئلهٔاساسی خلع سلاح اروپائی بود که بیشتر از این نمیشد آن را از نقطه‌نظر « عهدنامه تضمینی» اخیر و انحلال کمیسیون بازرسی نظامی متفقین بواسطه اینکه آلمان تعهدات‌خود را در موردخلع سلاح طبق عهدنامه ورسای انجام داده بود ، بتعویق انداخت . در فصول قبل دیدیم‌ازطرف جامعه ملل کنفرانس خلع تسلیحات بچه نحو دعوت شد . اگر چه کنفرانس مزبور نتوانست موفقیتی حاصل کند معهذا برای آلمان حق مساوات با سایر ملل را (۱۹۳۲)قائل شدند . شناختن این حق معنایش تجدید تسلیحات این کشور و بالنتیجه بروز تغییرات‌تازه‌ای در صحنه اروپابود .

تراژدی اروپا

از تراژدیهائی که بانفجار اروپائی دیگر ی در سال ۱۹۳۹ کمك کردعدم موفقیت دول بزرك بر سر این موضوع بود که‌نتوانستند با هم کنار بیایند بهر نسبت که رویه دولتهای فرانسه و بریتانیای کبیر بیشترمسالمت آمیز میگردید رویه آلمان محسوسا سخت تر میشد .

اساسا فقدان وحدت نظر در بین سه دولت بزرگ مربوط باوضاع اخلی اینکشور هابود. کابینه‌هائی برسر کار آمدند که باهم اختلاف نظر شدید داشتند. نتیجه سوئی که در برداشت این بود که سرپیچی یك کشور کافی بود مساعی دیگران را برای یك سازش عمومی خنثی نماید. ثمرات سیاست مسالمت آمیزی که از طرف سیاستمداران جمهوری ویمار تعقیب میگردید در آلمان آن شناسائی شایدو بایدرا کسب نکردو ازبهبودی وضع اقتصادی که ملت آلمان پس از جنك بدست آورد قدرشناسی کاملی بعمل نیامد. اوضاع سیاسی روزبروز خرابتر میشد و با سر کار آمدن فرقه جدید سیاست آینده آلمان رایخ کاملا واضح گشت. این فرقه که سرنوشت یك ملت ۷۰ملیونی باو سپرده‌شده بود خودرا حزب کار گران آلمان ناسیونال سوسیالیست نامید.

آدلف هیتلر

درآینده مورخین دچار این اشکال خواهندشد چرا تا این حد مردم آلمان حقوق فردی و آزادی های خود را که قانون اساسی و یمار برای آنها قائل شده بود بدون کوچکترین مقاومتی و در کمال مسالمت تسلیم کردند. برای غیر عادی بودن حزب ناسیونال سوسیالیست همین بس در لحظاتی که درحال زوال بود شاهد موفقیت را درآغوش کشید. رهبر این حزب آدلف هیتلر اصلا اتریشی «حرفه‌اش رشته ساختمانی بود.» تعلیمات فرهنگی او بحدی ناقص برد که نمی‌توانست آلمانی را مطابق دستور زبان بنویسد زندگانی اجتماعی خودرا پس از جنك از آشوبگری سیاسی شروع کرد. بدنبال دوره فعالیتهای سیاسی از عقاید خود در کتاب نبرد من

تجسم دقیقی نموده است . «دوره‌های انقراض با فعالیتهای شدید فاسد ترین عناصر مشخص‌میگردد .» تلاش‌ناقص او برای کودتای‌سال۱۹۲۳ وی را بامقامات دولتی درتماس‌آورد و بازندانی کردن او در یکی از قلاع از اقداماتش جلوگیری‌شد . هیتلر کتاب نبردمن رادرزندان نوشت ودر سال ۱۹۲۵ آن‌را منتشر کرد . کتاب مزبور محصول یك مغز نیرومند ولی‌نامتعادل‌و پرازافکار تعصب آمیزبود . هیتلر رژیم پارلمانی حکومت اکثریت‌را مورد انتقاد شدید قرارداده و بجای آن ازعقیده یك «دموکراسی‌حقیقی آلمانی‌مرکب از انتخاب‌آزادپیشوا» طرفداری میکند . در این دموکراسی « برای اتخاذ تصمیم در مورد مسائل انفرادی‌اکثریت مناط اعتبار نیست بلکه عقیده یك‌نفر کافی است» درجای دیگر مقاصد جاه‌طلبانهٔ آینده‌ارضی آلمان‌راپیش‌بینی میکندو با اتکاء باصل خودمختاری میگوید «آلمان رایخ بعنوان یك دولت باید شامل کلیه‌آلمانی‌هاباشد.»

باوجود این اصل که درموقع طرح مسئله داخل شدن تمام اقلیتهای آلمانی در رایخ بدان استناد میگردید وقتی مسئله انضمام اراضی غیر آلمانی پیش آمد ابدابدان توجهی نشد .

زیرا ، او اضافه میکند، «مانباید اجازه دهیم مرزهای سیاسی مرزهای عدالت واقعی را ازنظر ما مستور نماید .» و مرزهای‌عدالت واقعی » باید مطابق اصل کش‌دار فضای حیاتی تعیین گردد . « هدف ناسیونال سوسیالیم بایستی تحصیل وسعت فضائی‌برای‌مردم آلمان‌باشد که مردم ما بتوانند زندگانی کنند» حل مسئله بسط آلمان‌ازجانب

مشرق‌است . «اگر ما امروزاز اراضی جدید در اروپابحث میکنیم منظور مادر درجه اول روسیه ودولتهای‌هم جوار است .» عقیده‌اینکه روسیه «برای سقوط آماده است» مژده آینده درخشانی را میداد که هیتلر در نطق نورمبرك خود در سال ۱۹۳۶ بیان کرد.او گفت ((اگر اورال باثروتهای زیرزمینی‌بیحدوحصرموادخام ، سیبریه‌با جنگلهای زیاد و اوکراین با مزارع غله خیز بی انتهای خود بدست آلمان بیفتد این کشور برهبری ناسیونال سوسیالیسم دروفور نعمت‌غوطه‌ور خواهد گشت و ما می‌توانیم آنقدرتولید کنیم که هر نفر آلمانی‌بیشتر از مقداریکه برای امرارمعاش لازم دارد داشته باشد .»

نبرد من خصومت دیرینه‌ای را نسبت بفرانسه در برداشت بدین مضمون که«فرانسه دشمن ابدی‌و حقیقی ملت آلمان است .»

تبلیغات ناسیونال‌سوسیالیست

دولت آلمان با این دسته سیاسی مخالف که طرفدار زور واز کشت‌و کشتارهم اباوامتناعی نداشتند (۱)مدارا وحتی عملیات آنهارا عمدانديده گرفت .دسته‌مزبور سراسر آلمان را با عملیات آتش سوزی خود در یك حالت اضطراب نگاه داشتندومنظوراین بود (دشمن را عمدا برای دامن زدن یك‌جنك داخلی مصنوعی تحریك کنند . ناسیونال سوسیالیستها باترورمخالفین خود دست بتبلیغات کاملی که بمردم‌مژده همه چیز میدادوتظاهراتی که آنها را بقبول بدون چون وچرای سخن رانیهای پرت‌و پلای‌خود

---

۱ ـ در سال ۱۹۲۳ این حزب را منحل کردمدهیتلر در ۱۹۲۶ مینویسد ((امروز این حزب از نو آزاد شده است و قوی تر و محکم تر ازهمیشه‌است .)) (مولف)

وادار میکرد ندزدند . ناسیونال‌سوسیالیستها باوجود « موفقیت های » خود در انحلال سایر احزاب سیاسی و گشت شبانه در خیابانها برای ایذای عابرین بی گناهی که قیافه آنها غیر آریائی بنظر میرسد نتوانستندبطور باید و شاید بهدف خودبرسند .

هیتلر در کتاب نبردمن شرح میدهد که ((بمحض ادای اولین جمله انتقادی نسبت بعهدنامه ورسای مسمتعین بافریادهای مکرر (برست لیتوسك) آن راقطع میکردند. آنهاعهدنامه مذکوررا پیروزی دموکراسی وپاداش عمل خود میدانستند .نسبت باین عهدنامه دربین مردم آلمان احساسات مزبور بحدی شدیدبود که برای پیداکردن مخالفین آن بایستی مغز آنهارا داغ کردتا میگفتند این عهدنامه عهد نامه پیروزی نیست . من هردوی این عهدنامه‌های صلح را باهم مقایسه کردم تاچه حد بشری بودن یکی برغیر بشری بودن دیگری رجحان دارد.)) هسته مرکزی حزب ناسیونال سوسیالیست را روسای ارتش که ازسقوط نظامی آلمان دل پرخونی داشتند تشکیل میدادند . باوجود تمام این تبلیغات ترقی آن برای چندین سال بکندی پیش م رفت وقتی هم برنامه آن منتشر شد نتوانست موردتوجه عمومی واقع گردد. این برنامه شامل بیست وپنج ماده بود ماده اول آن تمام آلمانیهارابرای اتحاددریك دولت پان آلمانی دعوت میکرد که بر اساس اصل خودمختاری استوار بود . ماده دوم شامل لغوپیماتهای ورسای وسن ژرمن بود ماده سوم بداشتن مستعمرات اشاره میکرد با این نظر که «بتواند مردم مارا نگاهداری کندوبرای جمعیت زیادی ما مهاجرنشین باشد» .سایرمواد آن مربوط بتعویض

ارتش داوطلب به ارتش ملی ، ایجاد((قدرت‌مرکزی قوی‌در کشور)) الغای تمام عایدات بدون کار و یك عده‌پیشنهادات مختلف‌سوسیالیستی بود که بعداً از اساس بایگانی‌شدند . مخالفت‌بایهوددر این‌برنامه‌بطرز مشخصی بچشم میخورد بطوریکه یهودیهای آلمانی را ازداشتن‌حقوق مدنی ووسائل کسب معیشت محروم‌میکرد .

بسط ناسیونال سوسیالیسم

قدرت ناسیونال سوسیالیسم برای جهانیان اول مرتبه در انتخابات سال ۱۹۳۰ وقتی که آنها نمایندگان‌خودرادر مجلس رایشتاخ که‌مجموع نمایندگانش۵۷۶نفر بود نز۱۲نفربه ۱۰۷ نفررسانیدندمعلوم گشت ۹۵ کرسی‌اضافی‌مزبور بحساب دست‌راستی‌های افراطی ناسیونال سوسیالیستها بدست آمد . کمونیستها۲۳ کرسی‌بدست آوردندومجموع کرسی‌های آنهابه ۷۷نفر نماینده رسید.بدین ترتیب سوسیال دموکرات ها با ۱۴۳ کرسی خود بزرگترین حزب حائز اکثریت باقی‌آمدند .

ناسیونال سوسیالیستها در این زمان درپارلمان آلمان دومین حزب بودند هیتلرپیروزی خودرابا این‌جملات فریاد میزند((در این مبارزه سرهای زیادی‌برباد‌خواهدرفت)).پیش‌بینی‌مزبور باسلاخی‌بعدی از مخالفین فخرومباهاتی‌ایجاد کرد.

برای مرتبه‌دوم قدرت حزب درسال ۱۹۳۲ وقتی که‌مارشال‌فن‌هندنبورك برای مدت هفت‌سال دیگر بریاست جمهوری‌انتخاب شدنمایان گردید مارشال فن‌هندنبورك درسال۱۹۲۵ پس‌ازمرك‌هرابرت،درسن۷۷سالگی برئیس‌جمهوری آلمان انتخاب گردید.درانتخابات رئیس جمهوری او ۵۳ درصد وهیتلر۳۷ درصد آراء رابدست‌آوردند .نماینده کمونیستها

فقط ده درصد آراء را داشت درهمان حال‌انتخابات عمومی در سراسر کشور برگزار گردید . ناسیونال سوسیالیستها در رایشتاخ ۶۰۸ نماینده‌ای ، ۲۳۰ کرسی ، سوسیال‌دموکراتها۱۳۳ کرسی ، و کمونیستها ۸۹ کرسی توانستند داشته‌باشند . دولت مجدداً انتخابات دیگری را اعلام کرد ناسیونال سوسیالیستها در راشتیاخ ۵۸۴ نماینده‌ای ۱۹۶ نفر نماینده‌با ۱۱ ۳/۴ ملیون‌رای ، سوسیال دموکراتها ۱۲۱ نفر نماینده‌با ۷ ۱/۴ ملیون رای و کمونیستها صدنماینده با۶ ملیون رای بدست آوردند . نهضت ناسیونال سوسیالیستها با از دست دادن دوملیون رای در این انتخابات برای اولین مرتبه قوس نزولی خود را طی میکرددرحالیکه منحنی کمونیستها افزایش قابل ملاحظه‌ای را نشان میداد ، ناسیونال سوسیالیستها با وجود شکست مذکور ، حزب اصلی رایشتاك باقی ماندند و رهبر آنها ازطرف رئیس جمهوری برای نخست وزیری دعوت شد . نامبرده‌چون‌در رایشتاخ اکثریت نداشت تقاضای‌اختیارات مطلقه کرد که بتواند بدون قوه مقننه زمام امور را دردست گیرد . رئیس جمهور اکنون درسن ۸۵سالگی بود و کاملا بسوگند خوددر حفظ قانون اساسی آلمان واقف بود . دراین حال جواب داد : «او نمی‌تواند وظیفه خود را نسبت بمردم آلمان انجام دهداگر اختیارات رئیس‌جمهوریش‌رابرهبریك‌حزب که‌مکرردرمکررجدا بودن خود را اعلام کرده است واگذار کنداین‌واگذاری‌ناچاراًمنجربه دیکتاتوری یك حزب خواهدگردید و بدنبالش تشدید اختلافات داخلی در بین مردم آلمان بوجود خواهدآمد .»

آتش زدن رایشتاخ هیتلر برای بدست گرفتن‌زمام‌امور خیلی‌بیشتر از مرام ومسلك‌خود حرارت بخرج میداد . در

ژانویه سال۱۹۳۳ در راس یك کابینه ائتلافی مرکب از ناسیونالیستها (یعنی محافظه کاران) وناسیونال سوسیالیستها قرار گرفت . علی‌الظاهر مشاورین‌رئیس جمهور انتظارداشتند که رهبران ناسیونال‌سوسیالیست با بدست گرفتن زمام امور احساس مسئولیت کرده ورویه آنهاتغییر نماید و یالااقل بی‌تجربگی سیاسی آنها را وادار خواهد کرد از همکاران مجرب و عاقل خود حرف شنوی داشته باشند. برای این حسابها جای همه گونه شك و تردید باقی بود و جریان حوادث مثل بره وشیر را بیادمی‌آورد . انتخابات جدید رایشتاك اعلام گردید . قبل از انتخابات ، مجلس‌مشاوره پارلمان رایشتاخ راآتش زدند .ناسیونال سوسیالیستها گفتند این‌عمل آتش سوزی مقدمه انقلاب کمونیستی است . رئیس جمهور بانتشار اعلامیه اضطراری دست‌زد که در آن ضمانت اجراهای آزادیهای‌فردی آلمانیهارا مندرج درقانون‌اساسی حذف کرد . اعلامیکه مذکور صراحت‌داشت باینکه «آزادی فردی، آزادی نطق وبیان ، آزادی مطبوعات ، اتحادیه واجتماعات محدود، ضبط اموال‌وحق تجسس منازل مجاز است .)) . ازاین تاریخ‌ضمانتهای قانون اساسی دربوته اجمال باقی‌ماندند.لت بابدست گرفتن اختیارات تا مه‌باستناداعلامیه رئیس جمهوری ، حزب کمونیست را غیرقانونی اعلام ودرپروس سوسیال دموکراتها را حتی از انتشار روزنامه ها و یا انجام تبلیغات انتخاباتی ممنوع کردند . کمونیستهای سرشناس را باتهام شرکت درتوطئه حریق رایشتاخ بازداشت کردند ولی وقتی‌پای محاکمه پیش‌آمد برائت حاصل نمودند و کوچکترین برگه علیه

حزب کمونیست بدست نیامد قرائن و امارات موجوده حاکی از این بود ناسیونال سوسیالیستها درحریق رایشتاخ خود مسئولیت اصلی را بعهده داشته‌اند . مخصوصا برای غلبه حریف آنرا (بمب انتخاباتی) نمودند . براثروحشتی که‌برمردم آلمان‌مستولی گشت‌ناسیونال‌سولیستها ۱۷ملیون رای یا٤٤درصد مجموع آرا و ناسیونالیستها ۸ درصد آراء را بدست آوردندبدین‌ترتیب آنها درکابینه ائتلافی‌اکثریت‌پیدا کردند درژوئیه سال ۱۹۳۳ کابینه ائتلافی منحل‌وناسیونال سوسیالیستهاخود زمام‌امورراردست گرفتند آنهاپس‌ازبدست گرفتن‌زمام‌امورفوراًبه‌برچیدن بساط سایر احزاب درآلمان غیراز خود اقدام کردند. انتخابات‌جدید اعلام ودرانتخابات مزبور فقط به‌کاندیدهای ناسیونال سوسیالیستها اجازه انتخاب‌شدن دادند . بادرنظر گرفتن مطالب بالا آلمان‌هم‌بدنبال ایتالیای فاشیست‌براه‌افتادوباداشتن یك‌حزب سیاسی‌منحصر بفرددولتی توتالیترشد.درماه‌اوت‌سال۱۹۳٤رئیس جمهور فن هندنبورك درگذشت ادارات رئیس جمهوری ونخست وزیری یکی شدند و هیتلر پیشواو نخست‌وزیر گردید .

پیدایش ناسیونال سوسیالیسم مربوط است به: ۱-عهدنامه ورسای

پیدایش‌ناسیونال سوسیالیسم بیشتر منوط بمواد شدیدی‌است که‌عهدنامه ورسای به‌آلمان‌تحمیل کرد . گفته‌اند شرایط خفت آور عهدنامه‌صلح عزت نفس مردم‌آلمان را ازبین برد ، بالاترین وسائل تحقیر رابرای‌آنها فراهم کردواحساسات

مردم راعلیه‌حریفان‌فاتح خود برانگیخت . ملت آلمان‌باافکاریاس آور کور کورانه‌بدنبال رهبری که‌پرچم‌انقلاب رابلند کرده‌بودو کارفرمایان غافل خودرا بمبارزه می‌طلبیدافتادند. گرچه این‌نظریه تاحدی‌صحیح بنظرمیرسد ولی‌دلائل‌دیگری‌دردست‌است که‌اشتباه‌بودن آنرامیرساند. اول‌اینکه‌بین‌عهدنامه‌ورسای‌وبرروی کار آمدن‌ناسیونال سوسیالیستها ۱۴سال فاصله‌بود . ثانیادرسالهای اولیه پس‌از جنك۱۸-۱۹۱۴ یعنی زمانیکه‌شخصیت آلمان‌در کمترین‌موقعیت‌خودبود‌ناسیونال‌سوسیلیستها ازخود نمودی‌نداشتند. ثالثا زمامداری‌ناسیونال‌سوسیالیستها ناده سال پس‌ازاینکه آلمان‌حقوق ازدست رفته‌خودرا بموجب پیمان لوکارنوو داخل شدن در جامعه‌ملل بدست آورد به تعویق افتاد . بالاخره اراضی اشغالی در سال ۱۹۳۰ کاملا تخلیه گردید . پرداخت غرامات درسال۱۹۳۱ کاملاپایان‌یافت‌وحق‌مساوات آلمان‌باسایر کشورهاازجهت تسلیحات‌درسال۱۹۳۲ کاملابرسمیت‌شناخته‌شد.تقریبابایدگفت‌ناسیونال سوسیالیستها بااینکه برای‌بدست گرفتن‌زمام امور درطول چندین‌سال بابکار بردن تاکتیك‌های پرپیچ‌و خم خود و ترورهای سیاسی در کشمکش بودند معهذا درلحظه‌ای موفق‌شدند که آلمان مشغول باز کردن آخرین بندهای اسارت آمیز بود . بدین‌ترتیب دیده میشود عهدنامه ورسای درواقع علت‌ثانوی پیروزی ناسیونال سوسیالیستهابود نه‌علت اصلی آن. عهدنامه مزبور به ناسیونال سوسیالیستها موقعیتی داد که‌بتوانند خود را میهن‌پرست دوآتشه قلمداد کنندوهر کابینه‌ای راهم که برای رفع مصائب آلمان میخواست با دول غربی رویه

مسالمت آمیزی در پیش گیرد آنرا محکوم بخیانت کنند . ناسیونال سوسیالیستها مخصوصا باپرداخت غرامات مخالف بودند معهذا در این مورد هم بااینکه یکی از نخست وزیران درسال ۱۹۳۲ اعلام کرد که آلمان هیچوقت غرامات را مجددا تعهد نخواهد کرد و با وجود ایستادگی شدید او بالاخره نتوانست کابینه خود را از سقوط نجات دهد.

ازعلل عمده این اوضاع درهم و برهم بسط کمونیسم در آلمان بود . با اینکه پیشرفت آنها زیاد محسوس نبود معهذا افراطیون چپ توانسته بودند فاصله خود را با افراطیون راست حفظ کنند . نمایندگان آنها درر ایشتاگ از ۷۷ نماینده درانتخابات سال ۱۹۳۰ به ۸۹ نفر در انتخابات ۱۹۳۲ رسید و در انتخابات دیگر همان سال وقتی که ناسیونال - سوسیالیستها شکست خوردند کمونیستها ۱۰۰ کرسی بدست آوردند. موفقیت کمونیستها بحساب سوسیال دموکراتها تمام شد . زیرا وقتی اصولا مسلك افراطی در هر کشوری مورد توجه باشد مساعی احزاب میانه رو بی نتیجه است تصور اینکه از دیاد قدرت کمونیست نشانه پیشرفت آلمان درراه بلشویسم بود دلیلی نداشت. خیلی ها بودند که از حزب کمونیست بواسطه برتری آن بسایر احزاب سیاسی طرفداری میکردند. علت آنهم مقاومت شدیدی بود که کمونیستها درمقابل ناسیونال سوسیالیستها ازخود نشان میدادند. وقتی دیده شد آلمانها بلشویسم را درروزهای بحران یعنی وقتی که ماشین عظیم جنگی آنها درهم شکسته شد و فرمانروایان موروثی آن پا بفرار گذاشتند قبول نکردند دیگر چطور ممکن بود به

۲ - بسط کمونیسم

بلشویسم ، درزمانی که انقلاب روسیه از گسترش سایه خود برسر کارگران سایر کشور ها صرف نظر کرده بود تسلیم شوند.بااینحال ترس ازظهور یك انقلاب کمونیستی ، آتوی بزرگی بدست ناسیونال ـ سوسیالیستها داد بدین مضمون که «اگرحزب ناسیونال سوسیالیست از بین برود ده میلیون کمونیست دیگر در آلمان بوجود خواهد آمد . » ناسیونال سوسیالیستها توانستند با دادن این شعار منابع بزرگی را در اختیار خود بگیرد زیرابدون آن‌ها ادامه مبارزه پرخرج آنها ممکن نبود.صاحبان صنایع سنگین مبالغ زیادی باین نهضت که ظاهراً بنام حزب کارگران نامیده میشد ودارای یك پرگرام سوسیالیستی بود کمك کردند . از طرف دیگروسائل تبلیغاتی زیادی ازقبیل سینما ومطبوعات که متعلق بدست راستی های افراطی بود دراختیار آنها گذاشته شد . ناسیونال سوسیالیستها حتی پس از بدست گرفتن زمام امورسعی کردند ازترس عمومی مردم از کمونیسم حداکثر استفاده راکرده خود را در مقابل انقلاب جهانی سدی معرفی کنند . خصومت علنی آنها ، باروسیه که درمطبوعات وسخن پراکنی های شدیداللحن آنها وجودداشت دشمن دیرینه بین دو نژادتوتونیك واسلاونیك را ظاهرمیساخت منتهی دراین زمان باین خصومت ها بدست آوردن منابع طبیعی اوکراین نیز اضافه شده بودویك ماسك تضادایدالژی نیز بهم زده بود.انعقادپیمان انتی کمینترن (انتی کمونیست) درسال ۱۹۳۶ بین آلمان وژاپن که بعداً ایتالیا وسایر کشورها بآن ملحق شدندبمنظور تقویت موقعیت کشورهای توتالیتر چه درداخل وچه درخارج بود . دراین بار° از طرفداری کسانیکه از

مسلك کمونیستی کینه بدل داشتنداستفاده و وضع طوری شده بود که برای مردم انتخاب یکی ازدوعقیده افراطی اجباری گردید . بدون شك این موضوع عده زیادی ازمردم بی‌طرف چه درداخل وچه درخارج از آلمان رابراین عقیده معتقد کرد که ناسیونال سوسیالیسم آلمان رانجات داده وبرای رهائی اروپا نیز بجنك خود ادامه‌خواهدداد . معتقد کردن مردم باین فکر که‌فقط ناسیونال‌سوسیالیستها هستند که راه رابردشمن سد کـرده اند ازعلل اصلـی طـولانی شدن حکومت دیکتـاتوری آنها بود .

۳ـ ناراحتی‌های اقتصادی عوامل دیگری بودند که‌بموفقیت ناسیونال ـ سوسیالیستها کمك کردندزیرااین نهضت تمام صورت های آلمان پس‌از جنك رادرخودمنعکس‌ساخت .آنها بامهارت خاصی‌از عوامل مختلفه ناراحتی‌هائی که درکانون نارضایتی ها ذوبان داشت‌استفاده کردند.احساسات‌ضدسرمایه‌داری‌طبقات‌متوسط‌پائین‌را که ازدهقانـان وکسبه جزء تشکیل می‌یافت باوعده و وعیدهای بزرك و پوچ بطرف خود جلب کردند . کشاورزی آلمان بواسطه تنزل قوه‌خرید مردم شهری دارای وضع‌بدی‌بود. کشاورزان درطول سالهای ترقی‌قیمتهابیش ازحدمعمول زیر بارقرض‌رفتند. ناسیونال‌سوسیالیستها بطبقه‌مذکور قول دادند رواج پول‌ملی برای‌آنها کمك‌بزرگی‌خواهد بودورضایت کسبه‌جزء راهم که‌ازرقابت‌تجارسرمایه‌داردرزحمت‌بودندبا اختصاص‌دادن‌یکی‌ازموادبیست‌وپنجگانه برنـامه خود مبنی براینکه تجارتخانه های‌بزرك « فورا اشتراکی » خواهند شدتامین کردند.

ناسیونال سوسیالیستها هم‌چنین کسانی راکه بواسطه تورم‌پولی

پولی ورشکست و براثر از قیمت افتادن مارك عایداتشان از بین رفته بود بطرف خود سوق دادند. از همه بالاتر ، آنها ، لشگرهای عظیم بیکاران را که در سال ۱۹۳۰ دو برابر و دراواخر همان سال به پنج میلیون نفر رسیده بود بدور خود گرد آوردند. این کثرت بیکاری که براثر (کولاك اقتصادی) که هم اکنون دنیارا در جریان مخرب خود قرار داده بود از حیث تعیین اوضاع آینده از عوامل قطعی محسوب میشد . بادر نظر گرفتن جریانات مزبور اتفاقی نیست وقتی دیده میشود حزب ناسیونال سوسیالیست در همان سال های ابتدائی برای اولین بار اکثریت قابل ملاحظه‌ای را بدست آورد. اگر بخاطر آوریم زمانی که بحران اقتصادی در کشور های متحده امریکا هیجانات سیاسی عظیمی را برپا کرد و در سیاست مالی و پولی بریتانیای کبیر هم چنین انعکاس عمیقی از خود بجـای گذاشت جای تعجب نیست وقتی دیده شود که بحران مزبور ستونهای رژیم حکومت موجود متزلزل آلمان راهم بطوری بلرزه در آورد که کاخ قدرت حکومت را با خاك یکسان نمود . احزاب قدیم مجبور شدند درمقابل حملات سخت نهضت جوان وجدید که ادعای دوای هرمرض اقتصادی راداشت تسلیم شوند. شانس ناسیونال سوسیالیست ها دراین بود که وقتی زمام امور رادردست گرفتند اوضاع اقتصادی عالم رو ببهودی میرفت واگر چند ماهی برسر کار آمدن آنها بتاخیر می‌افتاد شانس ازدست رفتن طرفداران آنها که درانتخابات سال ۱۹۳۲ بخوبی آشکار شد خیلی بیشتر میگردید.

ناسیونال سوسیالیستها صرف نظر از این برنامه حق بجانب اقتصادی دارای یك سیاست ضدیهود نیز بودند .

۴- عوامل دیگر سیاست مزبور یعنی« همـان میزان الهـوای اخلاقی یك‌ملت » ،آنهائی راکه یهودیان هم شهری خودرامقصر تمام تیره‌روزی های‌آلمان میدانستند ،جلب کرد. ناسیونال سوسیالیستها بعلاه برای تمایلات نظامی جوانان (که‌مدتی بود از خدمت نظام ملی معاف بودند)باتاسیس‌قوای‌مسلح ،ازخودآنها میدان عمل باز کردند.ارتش مزبورمانند نگهبانان خانواده های‌بزرك انگلیسی قرن پانزدهم لباس مخصوص حزب‌را که‌علامت فرمانبرداری آنهابودبرتن‌داشتند.درواقع‌دولتی‌دردولت‌درست کرده بودند کابینه‌ها یکی‌پس‌از دیگری بواسطه تجویز توسعه قوای مسلح خصوصی‌استعفا دادند تاآنجاکه مانند ایتالیا چاره منحصر بفرد تسلیم ویاجنك‌داخلی بود . دراینجا هم بایددر نظرداشت آلمانها درسراسر تاریخ‌خودهمیشه میل داشته‌اند خودرا تابع قدرت‌شخص قرار دهند . این موضوع‌بدون شك مربوط به‌سنن نظامی آنها است .ازطرفی رژیم‌مشروطیت عمرش کوتاهتر ازآن بود که بتواند دربین مردم ریشه بگیرد .تعدد احزاب هم در رایشاك بن‌بستهای پارلمانی بوجودآورد وسیستم حکومت رضا ورغبت را بی‌اعتبارنمود .دلیل مسئله فوق انتخابات‌سال۱۹۳۰ میباشد که‌درآن بیشترازبیست‌وچهار حزب نامزد نمایندگی‌بودند. موفقیت ناسیونال سوسیالیستها ازطرف دیگر معلول تـاکتیك تروریسم آنها بود که برای تسکین‌وخاموش کردن‌مخالفین‌سیاسی‌خود بکارمیبردند. آنها در این مورد حتی‌از کشت‌و کشتارهم‌اباوامتناعی نداشتند .جنایات آنها عموما بدون مجازات می‌ماند وناتوانی مقامات دولتی‌برای‌تسکین

افراط کاریهای آنها به‌مرتکبین حس مصونیتی بخشید که در عین حال عدم‌رعایت‌قوانین وانتظامات‌راتشویش‌و آن‌هاراجسورترمیکرد.درهمان موقع‌ناسیونال سوسیالیستهابرای‌جلب‌افکارعمومی‌به‌تبلیغات پردامنه‌ای مبادرت ورزیدند .نوع تبلیغات آن‌ها طوری بود که‌ابدا بقوای عاقله مردم مراجعه نمی کردند بلکه احساسات ،تلقینات‌وجهل‌مردم رامورد حمله‌قرارداده‌واین‌عامل‌هم‌بنوبه‌خود بایك حس‌ظاهرنمائی که‌مخصوص خود ناسیونال سوسیالیستها بود واثر مدهوش کننده‌ای در شنوندگان داشت‌توام میگردید.تعریف‌هیتلردر کتاب‌نبردمن‌ازتبلیغات‌جنگی‌دشمن انعکاس‌عمیق‌اعمال‌وی‌می‌باشد. «بیانات گستاخانه آنهااول‌دیوانه‌وار‌بنظر میرسید،بعداًنا گوار یعنی‌یك‌درجه‌پائین‌تروبالاخره‌باور کردنی‌میشد.» رویه تبلیغات‌ناسیونال‌سوسیالیست‌هااز‌طرف‌رهبر آنهابطورمبسوطی‌تشریح‌شده بود . (تبلیغات هر نوعی باشد ، باید سطح معنوی خود را با کمترین فهم مطابقت‌دهد،هرچقدراین تبلیغات در مردم موثر باشدموفقیت‌آن حتمی تر است باید قوای تبلیغاتی را در چند نقطه متمرکزو مـدام آنها را بشکل بیان صریح و قاطعی تکرار کرد .)) نمونه برجسته تبلیغات مزبور در دولت همسایه بخوبی دیده‌میشد ومعلوم‌میگردید. بچه نحواین کشور ازسنن دموکراتیك خود قطع رابطه کرده‌است. با سهولتی که انقلاب فاشیستی در ایتالیا بموفقیت انجامید در خیلی از محافل این عقیده پیدا شد ممکن است بدنبال پیروزی ناسیونال سوسیالیسم تضاد خونینی بوجود آید . بالاخره نداشتن هدف مشترك در صف مخالفین ناسیونال سوسیالیستها را در پاك کـردن راه خود

از وجود اینها مانند برگهای پائیزی که در مقابل باد قرار گیرند توانائی بخشید. کمونیستها تصور میکردند میتوانند راه‌پیروزمندانه ناسیونال سوسیالیسم را بنفع خودبحساب بیاورندزیرا خیال میکردند بهم خوردن تشکیلات سیاسی موجوده راه را برای زمامداری آنها هموار خواهد کرد. سوسیال دموکراتها و سایر احزاب تقریباً بدون کوچکترین مقاومتی تسلیم شدند. برروی قطعات بی روح و بی‌رمق جمهوری ویمار فرقه‌جدیدبانیروی‌سبعانه و بی‌پروای‌خودبراهنمائی ارتش صنفی وارد قلمرو آلمان‌رایخ‌سوم گردید.

عکس‌العمل در آلمان

یك جنك طولانی معمولا با بقای اصول لیبرالیسم و انتر ناسیونالیسم مباینت دارد. تمرکز تمام اختیارات در دست دولت برای ادامه جنك با آزادی‌های شخصی درست در نمی آید. اختلاف شدیدی که از این تضاد ناشی میشود محیط حسن نیت بین‌المللی را مسموم میکند. جنگهای ۱۸-۱۹۱٤ از این حیث اثراتی شبیه باثرات جنگهای ناپلئون در یك قرن قبل داشت. در آن موقع هم ارتجاع سایه مخرب خود را برسر قسمت اعظم اروپا گستراند و احساسات ملی در هرجا شدت یافت. برای مدتی اوضاع طوری بنظر میرسید که ممکن‌است‌تاریخ(دیگر تکرار) نشود.

در طول بیش از ده سال یك آلمان آزاد، از افراط کاریهای سیاسی یك ناسیونالیسم منحرف پرهیز کرد ولی سرنوشت آن‌دراین بود که مرض مزبور را با علائم مهلکش مورد آزمایش قرار دهد.

در آلمان جدید (رایخ سوم) قوای لیبرالیسم مدفون گردید و و ناسیونالیسم در افراطی ترین وجوه ممکنه بروز کرد .توتالیتریسم و برتری نژادی بعنوان دو ستون سیاسی رژیم ناسیونال سوسیالیست تلقی گردیدند .

دولت توتالیتر

ما اول بچگونگی محولیبرالیسم میپردازیم . دولت ناسیونال سوسیالیست مانند دولت فاشیستی و دولت شوروی کشوری توتالیتر بود . نوع حکومت مزبور نمونه تازه‌ای در تاریخ است . دولت توتالیتر و دولت دموکراتیك باهم فرق دارند زیرا دولت اولی وجود تمام احزاب سیاسی را جز حزبی که طرفدار دولت است منع میکند.از اعلامیه های اولیه هیتلر یکی این بود« تنها در آلمان یك حزب هست و آن حزب ناسیونال سوسیالیت کارگران آلمانی است .)) نفوذ چنین حزبی در هرشأنی از شئون زندگی خواه سیاسی ، اقتصادی و یافرهنگی وجود داشت . رایخ سوم هرگونه انتقادی را در باره امور خواه از طرف روزنامه جات و خواه از طرف اجتماعات قدغن کرد . آزادی مطبوعات ، رادیو ، دانشگاهها و مدارس ، تآتر و سینما را حذف و با شدت تمام هر نوع اظهار عقیده و هر شکل فعالیت اقتصادی و اجتماعی را تحت نظر قرار داد . حقوق فردی و یا مصونیت شخصی را از بین برد و ممکن بود هر کس را بدون محاکمه بازداشت و یا زندانی نمود. با فعالیت اتحادیه های کارگری مستقل مخالفت کردند . زمام امور کشور بدست یکنفر دیکتاتور که اعلامیه وی حکم قانون را داشت افتاد .

قوه مقننه (رایشتاك) فقط از نمایندگان یك حزب بود و جلسات آن خیلی بندرت تشکیل میشد و در صورت تشکیل هم انتقاد و یا شور در بین نبود بلکه فقط برای استماع بنطق پیشوا بود. پس از پایان نطق نمایندگان متفرق میشدند باین جهت است باوجود مراجعات مکرر بافکارعمومی که اسما مردم آلمان را دعوت کردند تا بارای خود حکومت زمامداران فعلی راتائید کنند چون ناسیونال سوسیالیستها دارای آن رژیمی نبودند که مورد رضایت عمومی باشد درخور تائید ملت آلمان قرار نگرفتند. حکومت آنها حکومت زور بود. برای ارعاب مردم (بازداشتگاههائی) درست شد که در آنها زندانیان را بدون کوچکترین تشریفات قانونی برای مدت غیر معلوم که آنهم باختیار زندانبانان بود بازداشت میکردند. رفتار ظالمانه ایکه در بازداشتگاههای مزبور ناسیونال سوسیالیستها کردند ضرب المثل ظلم و شقاوت گردید.

یکی ازنویسندگان آلمان لئون فوخت وانگر Leonfeuchtwanjer سال ۱۹۳۳ مینویسد((چنان توحشی که فعلا در آلمان حکمفرماست از جنگهای سی ساله تا بحال کسی بخاطر ندارد))در جای دیگر همین نویسنده اظهار عقیده میکند ناسیونال سوسیالیستها «دامن نمونه‌های دنیای متمدن رالکه‌دار کرده اند.» جنایت آنها معمولا مخفیانه انجام میگرفت ولی قتل عام هیتلر از مخالفین داخلی دسته خود طوری بود که نمیشدازافکارعمومی آنرا پنهان کرد.

در سال ۱۹۳٤ رسما اعتراف شد هفتاد و هفت نفرازنمایندگان

جناح چپ حزب‌رااعدام کرده اند . تعداد حقیقی‌رقم مزبور البته‌بیش از اینها بوده است . جزء قربانیان یکی از نخست وزیران اسبق بـا خانمش بود که‌آنها را درمنزل بقتل رسانیدند. ناسیونال‌سوسیالیستها با سلب مصونیت قانونی ، مخالفین خود را با بی رحمانه ترین وضعی محکوم بسکوت میکردند . با در دست گرفتن تمام انـواع وسائـل اطلاعات ،افکارملت آلمان را زیر نظر قرار دادند و با اعمال نظر در سیستم تعلیماتی در روح نسل جوان تعصب نژادی شدیدی راشعله‌ور ساختند .

تعصب نژادی

اقتدار انگلستان بیشتر مربوط به نژادهای مختلفی است که تامین زندگی خود رادر سواحل آن تشخیص داده اند . آنها بکشور مزبور استعدادی‌رابرای داشتن یك امپراطوری وسیع داده اند که ناشی از تفاهم احتیاجات‌و امیال سایر ملل است ، بآن وسعت‌نظری داده اند که ناشی‌ازاختلاط نظریات مختلف در داخل یکدیگر است و یك روح مدارائی داده‌اند که ناشی از هم آهنگی عقاید مختلف است . قانون‌اساسی انگلستان با اجتناب خود از جنبه‌های‌افراطی و محترم داشتن عقایداساسی‌مردم از طرفی و جنبه نرمش آن از طرف دیگر ، برای قبول احتیاجـات متغیر روزمره اجتماع مشخصات اصلی خصائص اخلاقی قوم انگلیسی را تشکیل داده است . خصوصیات مزبور مانند رشته طنابی است که‌از الیاف متعدد و مختلفی بافته شده باشند . فلسفه ناسیونال سوسیالیسم اگر بآن نهضتی اطلاق شود که دارای متفکرین بزرگی نبوده اندو

ار افکار نیم پخته ایکه در توده های مردم نابالغی موثر شود تشکیل شده باشد بر اساسی استوار است که با سنت انگلیس مباینت تام دارد . فلسفه مزبور خلوص نژادی را بعنوان مقیاس اصلی ملیت دانسته و مدعی است که این خلوص فقط بملت آلمان اختصاص دارد زیرا آنها از نژاد آریا هستند. ولی اگر کسانی باشند در خاك آلمان نشوو نمایافته و بزبان آلمانی تکلم کنند ، در مدارس آلمانی تحصیل کرده و نسبت بزندگی دارای همان عقایدی باشند که آلمانها دارند و خلاصه اگر موقعی هم میهن آبا و اجدادی آنها بجانبازی آنها محتاج باشد از جنگیدن و حتی کشته شدن هم مضایقه نداشته باشند به صرف اینکه در شرائینشان خون غیر اریائی جاری باشد آنها را محکوم به غیر آلمانی و در نتیجه از داشتن حقوق مدنی محروم میکنند . سفسطه تعصب نژادی مزبور از اختلاف دو مسئله ملیت و نژادناشی میشود . ملیت شامل حقوق مدنی و راه و رسم معینی در زندگانی است در صورتیکه نژاد پایه جسمانی انواع بشری وازعوامل متشکله صورسیاسی است . در اینصورت جای تعجب نیست اگر تعصب نژادی که بابرادری بشری مغایرت داشته و بین افراد بشر فاصله های عمیق و غیر قابل اتصالی درست کرده مورد اعتراض عمومی واقع شود . این موضوع حتی در خود آلمان هم با یك نوع عصبانیت شدیدی مواجه شد. کشیش های کاتولیك متفقاً اعلامیه ای صادر کردند حاکی از اینکه اگر بخواهیم تابعیت یك ملت را فقط از لحاظ نژادی و خونی تعریف کنیم ((بی عدالتی های زیادی را مرتکب خواهیم شد .))

آزار و شکنجه غیر آریـائی‌ها

عقیده برتری نژادی نه تنها در باره یهودیان رایخ سوم بلکه در باره تمام مسیحیون (غیر آریائی) نیز بکار برده شد. یك سلسله اقداماتی بعمل آمد که آنها را از حقوی مدنی من جمله حـق رای محروم کردند. درب ادارات عمومی‌را بروی آنها بستند و مشاغل آزاد مانند وکالت، طبابت معلمی و خدمات آزاد را برای آنها ممنوع نمودند. فعالیت هـای اقتصادی آنها را فلج کردند. غیر اریائیها را از حیات ادبی اجتماعی بیرون نمودند و باغارت دارائی و چپاول وسائل معیشتی، آنهارا نفی بلد کردند. رئیس کمسیون پناهندگان در سـال ۱۹۳۵ گزارش داد « بیش از نیم میلیون نفر را که علیه آنان هیچ نوع اتهامی جز نبودن آنچه را که ناسیونال سوسیالیستها نوردیك میدانند وجود ندارد کشتند. از طرف دیگر یهودیان در طول تاریخ اسفناك ولی باشهامت خود برای مقاصد سیاسی و پارتیزانی همیشه جلودار بوده‌اند. ناسیونال سوسیالیستها بآنها رسوا ترین و مفتضحترین جرائم را نسبت میدادند. آن‌ها حقایقی از فرمانبرداری مستمر یهودیان آلمان‌را ندیده گرفتند. مثلا درزمان امپراطوری وقتی یهودیان بوحدت آلمان کمك کردند و آن‌راتقویت نمودند، در جنك ۱۸-۱۹۱٤ تعداد جوانان یهود که جان شیرین خود را برای میهن بزرك از کف دادند مانند هرجامعه مذهبی دیگرخیلی زیاد بود، دانشمندان و سیاستمداران یهود آلمان‌را برای ادامه جنك بوجه احسن کمك کردند و در زمان جمهوری که رهبـران یهـود آلمان را از تلخ ترین اثرات شکست نجات دادند.

با وجود حقایق مذکوردرفوق اینطورمفید دانستند که‌مسئولیت بدبختی و تیره روزی مردم آلمان ر در طول سالهای جنك ۱۸ ـ ۱۹۱٤ودهه‌پس از آن را به‌یهودیان نسبت دهند. گرچه عده‌آنها از یك‌صدم‌تمام‌جمعیت کمتر بودمعهذا آنهارامسئول‌دگرگونیهای‌زندگی مردم آلمان که مجبور به تحمل بودندمیدانستند.آنهاراماننددقرون وسطی که قتل عام و ازدولتهای آلمانی بعنوان عامل نشرمرگ‌سیاه بیرون میکردند اکنون هم آنها را بدلیل اینکه سبب اصلی خفت و سرشکستگی آلمان بوده اند از زندگانی اقتصادی و ادبی آلمان اخراج و برای آنها تحقیراتی فراهم نمودند . این نفرت تاجائی‌ادامه یافت که حتی اسامی مقتولین جنگی‌یهود دراحق‌نداشتندبرلوحه‌های یادگاری جنك‌حك کنند.»

عملیات افراطی ضد یهود در تمام دنیا هتك مدنیت تلقی شد . ما اگر می بینیم وجدان بشری از بر داشت یك ملت متمدن بتوحش جریحه دار گردیده بعلت این است که اقدام عمومی آلمانهادرتارومار کردن یك جامعه مطیع قانون که تنها تقصیر آنها نژاد بوده است به اساس نظم اخلاقی و امنیت عمومی لطمه زده است . هرجقدردر برابر تدارك و تهیه وسائل ارتکاب بی‌عدالتی ها خونسرد با یم این خود امنیت‌ما است که آنرا بمخاطره‌انداخته‌ایم.

آزاروشکنجه‌مذهب آزار و شکنجه خود آزار وشکنجه ببارمی آوردزیراوقتی‌شکافی‌درخط‌دفاعی تعادل‌قوای روحی بشری پیدا شد موجی از تمایلات زشت انسانی بوجود میآید

که با شدت زیادی لبریزمیشود. زجروشکنجه‌یهودومسیحیون (غیر آریائی) بعلت تعصب‌نژادی تنها قدمی بود بسوی زجر و شکنجه کاتولیك های رمن و پرتستانها .دوفرقه مذهبی برای قبول عقیده‌دولت‌ناسیونال سوسیالیستی‌مناسب بنظر نمیرسیدند . تئوریهای نژادی وتعلیماتی ناسیونال سوسیالیسم با تعلیمات کاتولیکی کلیسای رمن غیرقابل آشتی‌بودند . همان از ابتدا یعنی‌درسال ۱۹۳۱اسقف‌های آلمانی ناسیونال‌سوسیالیسم‌را محکوم کردند باینکه «یکنفرمسیحی کاتولیك نمی‌تواند عضو حزب ناسیونال سوسیالیست باشد زیرا مرام مزبور از آن نظریات سیاسی وفرهنگی طرفداری میکند که‌بامذهب کاتولیك تضاد دارد . باین‌فتوی حکم دیگری نیز اضافه شد : که آنچه را که‌ناسیونال سوسیالیست مسیحیت می‌نماید «مسیحیت‌مسیح نیست . » حملات ناسیونال سوسیالیستها به کلیسا وبازداشت کشیشان کاتولیك پاپ‌را وادار کرد رسما اعلام نماید باینکه درآلمان نسبت بائین کاتولیك زجر وشکنجه اعمال میشود. کلیسای پرتستانت هم خودرا درمعرض تضاد با آئین کفر ناسیونال سوسیالیسم که مسیحیت را یك «ایدالژی بیگانه» میدانست میدید . کشیشان او انگلیك ها که آئین مسیح باستانی رادرمقابل نژادپرستی جدید حفظ میکردند اعلام داشتند آنها «بخاطر حفظ انجیل درمقابل مذهب کفر جدید» ایستاده‌اند(۱) آنها می گفتند هسته اصلی ناسیونال سوسیالیسم چون از «نظریه نژادی و ملی زندگانی» قوت گرفته «خطر مهلکی» بشمار میرود ، روحانیون‌پرتستانت را ببازداشتگاهها فرستادند ولی

۱ـ یکی‌از بیانیه‌های‌نهضت‌اعترافات‌ناسیونال‌سوسیالیسم رامحکوم بطرفداری از کفروپرستش واقعی هیتلر کرد . (مولف)

روح متعصب کشیشان که برخلاف تسلیم موهن سیاستمداران دربرابر ناسیونال سوسیالیستها از خود ایستادگی قابل تحسینی نشان دادند غیرقابل شکست باقی‌ماند . بدین‌ترتیب ناسیونال سوسیالیسم خود را درمعرض مخالفت باسه مذهب بزرك دنیای غرب می‌دید . سه مذهب مذکور ناسیونال سوسیالیسم را به‌نژاد پرستی‌تکفیر وبه آن نسبت انکار خداپرستی دادند .

سیاست خارجی

طرق‌موفقیت‌آمیزی راکه‌ناسیونال‌سوسیالیستها برای تسلط خود درمسائل داخلی بکار بردند توانستند درسیاست خارجی‌هم با همان موفقیت تعقیب کنند ' اساس طرق مذکور مخالفت با هرگونه سیاست مسالمت آمیز واتکاء بر زور بود . رژیم جدید ترجیح میداد بگیرد تا باو بدهند ' عهدنامه‌ها را یکطرفه لغو کند تا اینکه برای تغییر آنها بمذاکرات دوستانه بپردازد ' اقدامات خودرا بدون هیچگونه اطلاعی غفلتا بردنیا وارد آورد وبالاخره اعصاب اروپارا تا آخربن‌حد مقاومت با ایجاد محیط عصبانیت تحریك نماید . همانطورکه ناسیونال سوسیالیستها در داخله توانستند از تشتت ونفاق جبهه مخالف استفاده کنند در خارجه هم مخالفتهای داخلی این دول را بزای رسیدن بهدف خودمغتنم‌شمردند. درانبوه اختلافات‌و سیاستهای‌متزلزل کشورهای دموکراتیك‌توانستند خیلی سریع بهترین رفیق خود را بیابند ' برای اختفاء نقشه های خود می گفتند قصد تجاوز بخاك دیگران را ندارند ولی منظور آنها از پنهان داشتن مقاصد خود این بود که درتهیه تدارکات‌وسیع برای

جنك دچار اختلال نشوند . اگر بار دیگر آلمان مسلح برقارهاروپا مانند غولی مستولی میگشت ترمیم ویرانههائی که از خود بجـای میگذاشت آنقدرها کهبعدم موفقیت سایر دول اروپائی درموقعی کـه بهآسانی میتوانستند از استیلای مزبور جلوگیری کنند بستگـی داشت به توانائی واقعی این قاره مربوط نبود.نکته مهم این بود کـه امتیازات مکرر درمکرری که بـرای رژیـم زور قائل شدند رایخ سوم را تشویق کرد هریك از امتیازات را یکی پس از دیگریجایای تقاضای جدیدی بنماید .

عقبنشینی ازورسای بایك سلسله اقدامات سریع وپشت سر هم به تمام دنیا اعلام گردید آلمان تعهدات خود را طبق عهدنامه ورسای لغو وجداً تصمیم دارد معاهدات ارضی راکه از طرف حریفان فاتحش براو تحمیل گشته پاره کند . کشورهایامضاء کننده دیگر بعقبنشینی تاریخی خود از عهد نامه ورسـای شروع کردند وجز اعتراضات پوچ وبیثمرعمل دیگری درمقابل آنهابعمل نیامد . اولینقدم در اکتبر سال ۱۹۳۳ از طرف آلمان برداشته شد ، دراین سال برای تحصیل آزادی عملی بیـشتر ورفع محدودیتهای عهدنامه ورسای که بردست وپای آن گذاشته شدهبود ازجامعه ملل استعفا داد . درمارس سال ۱۹۳۵ اعلامیه منتشرشد که نظام وظیفه را مجدداً برقرار کردند. «حکومت آلمان درمقابل ملت آلمان و در مقابل تمام دنیا بازهم اطمینان میدهد باینکه قصد تجدید تسلیحات را بمنظور جنكندارد وبرعکس فقط مقصودش دفاع ونگاهداریصلح

است . » ارزش این قول درطول چند سال دیگر وقتی که منظور «فقط دفاع» برای ازبین بردن استقلال سه دولت همسایه بکار رفت دانسته شد . فرانسه ، بریتانیای کبیر و ایتالیا باین عمل اعتراض کردند که در بین اعتراضات مزبور مفاد اعتراض دولت اخیرالذکر مبنی براین بود که «نمی تواند بسادگی اوضاعی را که بر اثر تصمیم یك طرفه پیش آمده و تعهداتی را که جنبه بین المللی دارند ساقط میکند قبول نماید . » درعرض مدت مختصری دیوارهای نخست وزیری آلمان با یك چنین یادداشتهای اعتراض آمیزی کاغذمالی شد . اعتراضات فوق جز اینکه عدم لیاقت یادداشت دهندگان را بیشتر برساند نتیجه دیگری نداشت .

یکسال بعد (۱۹۳۶) آلمان گرفتاری فرانسه و بریتانیای کبیر را با ایتالیا درمسئله حبشه غنیمت شمرده به بهانه اینکه عهدنامه کمك متقابله فرانسه وشوروی ناقض عهدنامه لوکارنو است تعهدات خودرا بر طبق عهدنامه دومی لغو وارتش خودرا در اراضی آلمانی دست چپ رودخانه رن مستقر ساخت . اشغال نظامی منطقه غیر نظامی رن اعتراضات تازه تری ببار آورد ولی فرصت ایستادگی موثر در مقابل تمایلات علنی سیاست آلمان مخصوصا وقتی که رژیم ناسیونال سوسیالیست هنوز ضعیف بود از دست رفت

تجدید سیاست موازنه قوا

ما دیدیم تاچه حد رفتار مسالمت آمیز کابینه های متوالی جمهوری ویمار که سیاست همکاری با دول غربی را درپیش گرفتند درتحصیل یك سلسله امتیازات که از

طرف سایر امضا کنندگان عهدنامه ورسای اعطا شد مثمرثمرواقع گردید. خیلی ازمسائلی که از جنگ۱۸-۱۹۱٤ باقی مانده بودند بر اساس موافقت دسته‌جمعی درشرف حل وتصفیه بودند. عقیده تاسیس کشورهای متحده‌اروپا که‌ازطرف یکی‌ازدوراندیش‌ترین‌سیاستمداران اروپائی مطرح‌شد وبنظر میرسید صورت حقیقت بخود میگیرد مورد توجه محترمانه تمام حکومتهای اروپائی واقع گردید. این‌امیدواریها وقتی بیاس تبدیل‌شد که فرمانروایان‌جدیدآلمان زمام‌امور رادردست گرفتند ویادداشهای گوش خراش سیاست زور آلمان برای مرتبه دیگر درنخست‌وزیریهای قاره‌اروپابصدادرآمد.همکاری‌بارژیمی که‌با هرنوع‌سیاست‌مسالمت‌آمیز و باهرنوع‌افشای‌مقاصدنهائی‌خودمخالف بود واینکه باسرعت هرچه تمامتر بطرف تسلیحات پیش میرفت‌میسر نبود. وضع تازه وتهدیدآمیزی‌درست‌شد که‌نتیجه تاسف‌آوروغیرقابل اجتناب‌آن برگشت به سیستم ورشکسته موازنه قوی بود. فرانسه برای مواجهه باخطر آلمان درپی یافتن رفیق بود. روسیه هم که از طرف ناسیونال سوسیالیستهابواسطه حملات‌شدید مطبوعاتی‌ونطقهای رهبران حزب تنها ماند برای بیرون آمدن از این تنهائی با فرانسه همدرد شد. دو کشور مزبور درماه مه سال ۱۹۳۵ عهد نامه کمک متقابله‌ای باهم‌امضا کردند«درهرحادثه‌ایکه اتحادشوروی‌سوسیالیستی روسیه یافرانسه درمعرض تهاجم ناگهانی بعضی کشورهای اروپائی قرارگیرند، فرانسه‌واتحاد شوروی‌سوسیالیستی روسیه فوراً یکدیگر را کمک و پشتیبانی نمایند.»این عهد نامه اتحاد سابقی راکه‌بین

دوملت‌وجودداشت ازنو زنده کردوشکایت آلمان را از حلقه‌محاصره دوباره بلند نمود . در این زمان‌قیافه‌سیاسی اروپا بیش از پیش شکل قدیمی خود را میگرفت . یك عهدنامه کمك متقابله دیگر درهمان سال بین‌روسیه و چك‌اسلواکی‌بسته‌شد که‌هردوطرف‌رامتعهدمیکرددر موقع‌تهاجم ناگهانی بکمك طرف دیگربیایندمشروط‌بر اینکه‌دولت موردتهاجم‌ازپشتی‌بانی‌فرانسه‌بهره‌مندباشد.

ژستهای‌خلع‌سلاح آلمان در پی این بود باژستهای خلع سلاح نسبت به بریتانیای کبیر و لهستان بگوشه نشینی مخاطره آمیز خود که مولود سیاست خصمانه وی بود خاتمه دهد . باین‌منظور در سال ۱۹۳۵ با بریتانیای کبیر یك‌عهدنامه کشتی رانی منعقد کرد . آلمان بر طبق عهدنامه مزبور متعهد شد تعداد کشتیهای خود را از ۳۵ درصد کشتی های انگلیسی بیشتر نکند و مقصود این بود ترس‌بریتانیای کبیر را از اینکه آلمان ممکن است یك نسل دیگر خود راصرف تسلیحات نیروی دریائی نماید از بین برد . بدین ترتیب امید میرفت دولت دریائی دست دولت زمینی‌را در اروپا آزاد بگذارد . آلمان با همسایه لهستانی خود عهدنامه ای‌بست (۱۹۳٤) که طرفین متعاهدین برای ده سال متعهد شدند «در هیچ حالتی برای حل‌مسائل‌مورداختلاف‌بزورمتوسل نشوند)) ضمنا آلمان تعهد کرد برای مدت ده سال با توسل بزوردرصدد تغییر مرزهای شرقی خود بر نیاید . مرز های مزبور شامل « دالان لهستان »بود که آلمان از آن دل پری داشت . در سال ۱۹۳٦ با ژاپن عهد نامه

انتی کمینترن منعقد کرد که هدفش روسیه بود ولی مهمتر ازتمام این تحولات در سیاست خارجی نزدیکی با ایتالیا است . گرچه‌هردو کشور توتالتیر و دارای مسلکهای مشابهی بودند و بقول‌موسولینی « با هر نوع عقاید دیگر تمدن معاصر مخالفت داشتند » ولی‌بواسطه اختلاف عقیده در مورد سرنوشت اتریش‌این دو مسلك با هم اختلاف نظریه پیدا کردند . ایتالیا از استقلال اتریش طرفداری میکرد.وقتی کشوو مزبور مخالفت دول دموکراتیك را در موضوع حبشه مشاهده کرد خود را بآغوش آلمان انداخت . آلمان هم از این‌فرصت‌استقبال کرده در پی یافتن متفق و ایجاد اختلاف بین امضا کنندگان عهد نامه ورسای برآمد . موسولینی در سال ۱۹۳۶ « محور رم-برلین» را اعلام کرد.

هدفهای آلمان پیشوای آلمان برای تکمیل موفقیت های سیاسی خود اقبال خوب خود را که اغلب در انتظار یك نفر حادثه جوی سیاسی در مراحل‌اولیه‌زندگانیش‌پیش می آید مورد آزمایش قرار داد . کاخ اقتدار جامعه ملل بواسطه ناتوانیش در حل مسئله حبشه از هم فرو ریخت . این واقعه‌پراهمیت نقطه تحولی‌را در تاریخ اروپا اعلام کرد . دستگاه امنیت دسته‌جمعی با قیافه‌گیرایش قطعه قطعه شد . طرفداران اصلی دستگاه مزبور بالاخره نتوانستند بفهمند «صلح غیر قابل تقسیم» وتجاوز تجاوزبار می آورد . ازاین پس‌آلمان که‌دیگر در مقابل اروپای متحد قرار نگرفته بود توانست برنامه وسیع خود را برای تفوق سیاسی و

اقتصادی در اروپای مرکزی و اروپای جنوب شرقی بمنظورنیل بهدف های قدیمی خود یعنی (پیشرفت بسوی مشرق)عملی سازد . سابقه تاریخی که ازطرف بیسمارك پایه آن گذاشته شد سرمشق قرار گرفت. او در حالیکه حساب دشمنان خود را یکی پس ازدیگری میرسیدبا کمال زبردستی مقاصد تجاوزکارانه خود را در جبهه های دیگر تکذیب میکرد . در پیروی از همین سیاست قول داده شداستقلال اتریش رعایت ، تمامیت چکواسلواکی حفظ و مرزهای فرانسه محترم شمرده شود . سرنوشت اتریش و چکوسلواکی خیلی زود ارزش این وعده و وعیدهای رایخ سوم را معلوم کرد . ازطرف دیگر استیلای لهستان نشان داد مقاصد جاه‌طلبانه آلمان خیلی بیشتر ازاینهااست که بتصور آید . اولین قربانی تهاجم آلمان جمهوری اتریش بود.

اتریش پس از جنك ۱۸- ۱۹۱٤ از امپراطوری بزرك خود محروم وبیك جمهوری ٦ میلیون نفری تبدیل شد .

جمهوری اتریش

از این شش میلیون نفر هم یك سوم آن در وین بود . کارل امپراطور که درسال ۱۹۱٦ پس از فرانسواژزف صاحب تاج و تخت شد در نوامبر ۱۹۱۸ استعفای خود را از «دخالت درتمام امورمملکت »اعلام کرد . یکی ازروزنامه‌های وین در این باره نوشت « این انتهای جنگی است که اتریش وهنگری آنرا گستاخانه دامن زدندوانتهای سلطنت نظامی گرمی است.» هم چنین انتهای سلطنت نظامی گری در آلمان بود . استقرار رژیم های آزاد در هر دو کشور رشته های قرابت بین آندو را تقویت و

موضوع وحدت آنهـا را باهم مطرح ساخت . مجلس ملی اتریش در ژانویه سال ۱۹۱۹ تصمیم گرفت اتریش آلمان جزئی از رایخ باشد . این خبر از طرف رئیس جمهوری آلمان رایخ بعنوان « بیـانیه تاریخی » استقبـال گردیـدو علاوه کرد « آنها بما تعلق دارند و و مابآنها».

دول فاتح شدیداً با وحدت مزبور مخالف بودند زیرا آنهـا نظرشان ضعف حریف شکست خورده بودنه قوت آن . بدین ترتیب برای مدت بیست سال‌اتریش کشوری مستقل باقی ماند . جمهـوری مذکور در سالهای اولیه گرفتار مسئله تطابق سیستم اقتصادی‌باوضع تغییر یافته کشور بود. ولی کمکهای مالی جامعه ملل‌ویرا توانائی بخشید تا اینکه متدرجا بر اشکالات خود غالب آمد . وقتی‌ناسیونال سوسیالیستها در آلمان زمام امور را در مقابل امواج بیکاری و فقر اقتصادی دردست گرفتند اوضاع تازه‌ای پیش آمد . پیروزی آنهادر اتریش عکس‌العمل آنی داشت زیرا در این کشور هم اکنون حزب ناسیونال سوسیالیست مشغول فراهم کردن وسائل ترور برای قتل و انفجارات‌بمبئی بود . دولت برای سرکوبی عناصرمخرب ، حزب را غیر قانونی اعلام کرد خیلی از اعضای آن بآلمان فرار کردند. در اینجا آنها دسته اتریشی ناسیونال سوسیالیست را تشکیل دادند وبه اغتشاشات مرزی‌وایجاد ناراحتی‌ها دربین‌مردم پرداختند.

اختلافات‌داخلی اتریش آلمان رایخ وقتی علنا عناصر ماجراجو را در اتریش بامید واژگون کـردن رژیم

خمهوری تحریك میکرد شوق و ذوقی که ازطرف سایراحزاب‌اتریش نسبت باتحاد با آلمان نشان داده شد بکلی خاموش گردید.دراینحال وظیفه حتمی دولت بود تمام عناصر مخالف الحاق بآلمان ارتجاعی را متشکل سازد . به عکس نخست وزیر ، دکتر دلفوس تحت نفوذ ایتالیائیها قرارگرفته بود . او قانون اساسی را در سال ۱۹۳۳ تعلیق‌و بعنوان یك نفر دیکتاتور بدون پارلمان حکومت کرد و مبنای حکومتش اعلامیه های وی بود . دکتر دلفوس اعلام نمود هدفش استقراریك «دولت صنفی ازطریق رژیم مطلقه است» چنین ژریمی از جهات امور حاکمیت‌ومسائل اقتصادی « براساس اصناف » استوار وبر«اصول حرفه‌ای متشکل بود».سوسیال‌دموکراتهارا که‌بزرگترین احزاب اتریش بودند و وجود آنها با اصول دولت فاشیستی مباینت داشت منحل کردند . شهرداری وینه در دست سوسیال دموکرات ها بود زیرا آنها منتخب دو سوم اهالی شهر بودند . دولت‌برای کوتاه کردن دست آنها از اداره شهر در فوریه سال ۱۹۳٤ شهرداررا‌توقیف و با بی‌رحمانه ترین وضعی خانه‌های مسکونی کارگران‌را که مطابق مدل سوسیالیستی ساخته شده بودند بمباران کرد . عده زیادی از سوسیال دموکراتها را در بازداشتگاهها زندانی و حزب سوسیالیست را منحل نمود . با این جریان سیاست حکومت که مکرر در مکرر برحفظ استقلال کشور اعلام شده بود طرفداری مهم‌خودرادربین‌مردم از دست داد . در ماه ژوئیه ناسیونال سوسیالیستها اتریش ظاهرا بنابه تحریك آلمانها توطئه‌ای ترتیب دادند که در آن نخست‌وزیررامقتول

ولی نتوانستند زمام امور را در دست بگیرند . ایتالیا نیز در این کشمکش که خود را حافظ استقلال اتریش میدانست ارتش خود را در مرز اتریش برای مقابله با خطر احتمالی یك حمله ناگهانی آلمان مجهز کرد . مخالفت کشور اخیر با اتحاد اتریش و آلمان از این جهت بود که نمیخواست اراضی آلمان را تا مرزهای خود در معبر برنر توسعه یافته بیند.

خاتمه استقلال اتریش نخست وزیر جدید دکتر شوشنیك Schuschnik همان سیاست سلف خود را در طرفداری از رژیمی که در بین مردم محبوبیتی نداشت تعقیب وعلاوه بر آن از بر گشت سلسله سلطنتی خاندان هابسبورك هم بعنوان وسیله حفظ موجودیت مستقل اتریش جانبداری میکرد . پس از شکاف بین ایتالیا و متفقین در جنك ۱۸ - ۱۹۱٤، ایتالیا بهای دوستی جدید خود را با آلمان پرداخت و از مخالفت با اتحاد اتریش و آلمان دست برداشت در بین مردم در مورد الحاق و یا عدم آن اختلاف بروز کرد . عده‌ای (ناسیونال سوسیالیستها) برای الحاق تلاش میکردند در صورتی که عده دیگر (سوسیالیستها) نسبت برفتاری که با آنها شده بود سخت عصبانی باقی ماندند . جمهوری اتریش که دستش از دامن حامیش ایتالیا کوتاه شد و از طرف دول غرب که با صدور اعلامیه های رسمی مبنی بر (علاقه) آنها بحفظ استقلال اتریش خود را راضی کرده بودند بحال خود گذاشته شد ، ثابت گردید که بقایش امکان ندارد . همانطور که در مقدمه یك عمل تجاوز کارانه مرسوم است

هیتلر در سال۱۹۳۶ یکی از قولهای اطمینان بخش غیر مسلح خود را اعلام کرد که آلمان «حق حاکمیت کامل» اتریش‌را می شناسد و تائید می‌نماید تبلیغات ؛نسیونال سوسیالیستها را در اتریش تحریك نخواهد کرد. باوجود تمام این قول و قرارها ، فعالیتهای حزبی رو بافزایش گذاشت بطوریکه در بهار سال ۱۹۳۸ اوضاع بمنتهای درجه وخامت رسید:

نخست وزیران آلمان و اتریش در این‌موقع با هم ملاقات کردند . هیتلر در این دیدار سیاسی مجددا تعهد خودرا در باره عدم دخالت آلمان در امور داخلی اتریش متذکر شد ولی شرط کرد کاندیدای منتخبه‌او بایستی‌وزیر کشورشود . کمی‌بعدد کترشوشنیك اعلام کرد در مورد مسئله استقلال اتریش‌باراء عمومی‌مراجعه‌خواهد نمود . نتیجه عمل وی در نطق خدا حافظیش در دوروزبعد منعکس شد ، « امروز دولت آلمان برئیس جمهوری اولتیاتومی‌داد نخست ـ وزیر باید کسی باشد که ازطرف حکومت آلمان تعیین شود و هم چنان اعضای کابینه اتریش نیز بنابه امر جکومت آلمان باید تعیین گردند . در غیر اینصورت ارتش های آلمان بر اتریش‌حمله خواهند کرد ..من‌در برابر تمام جهانیان اعلام میکنم اخبار منتشره‌در آلمان مربوط باغتشاش کارگران ؛ جریان سیلابهای خون و ایجاد وضعی که اداره آن از حیطه قدرت حکومت اتریش خارج است‌تماماازالف تاواودروغ است . رئیس جمهور از من خواست بمردم اتریش بگویم که او فقط در مقابل زور تسلیم شده است .»

ارتش آلمان بدون کوچکترین برخوردی بداخل کشور سرازیر شد و با انتشار اعلامیه‌ای مبنی براینکه « اتریش ازسرزمینهای آلمان رایخ است » بموجودیت جمهوری اتریش خاتمه داده شد . این کشور درشرایط پایان عمر مفتضح خود که بواسطه دوروئی و زور برایش پیش آمد بدروغ لقب فلیکس (۱) Felix که یادگار روزهای باعظمتش بود گرفت

چك اسلواکی

کشور دیگری که درمعرض غلبه تجاوز آلمان قرار گرفت چك اسلواکی بود . مادرجای دیگر از اساس آن و تقسیمات نژادی مردمش بحث کرده‌ایم . این کشور از خیلی جهات به یك مدل جمهوری دموکراتیك تبدیل شد و دارای مجموعه قوانین اجتماعی مترقی گردید و در ردیف کشورهای معظم عالم قرار گرفت . درسیاست خارجی هدفش استقرار روابط نزدیك با همسایگان خود ، رومانی ویوگسلاوی بود وباآنها عهدنامه‌های اتحاد صغیررا داشت .

تمام این سه کشور به یك نسبت از برگشت خاندان هابسبورك درهنگری بیم داشتند زیرا ممکن بود زمزمه برگشت اراضی ازدست رفته هنگری مجدداً بلند شود . مهمترین مسئله داخلی چك اسلواکی رویه آشتی ناپذیر اقلیتهای آلمانی بود که تعدادشان به $۳\frac{۳}{۴}$ میلیون نفر میرسید . وضع آلمانها دراین کشور بامقایسه سایراقلیتهای نژادی در کشورهای دیگر نسبتاً بهتر بود . آنها از خود دارای مدارس و دانشگاهها بودند و در کابینه های ائتلافی نیز شرکت داشتند .

باتمام این‌احوال درجمهوری جدید نژاد اصلی چك‌ها بودندو آلمانیها از وضع درجه دوم خود درجائیکه یك‌وقت بر آن حکومت داشته‌اند عصبانی بودند . ناراحتی دیگر آنان ازاستخدام دولتی وتقسیم کارهای عمومی بود وشاید اگررفتارسخاوتمندانه‌تری نسبت به آنها میشد خصومت آنها ازبین می‌رفت ودراینحال چك‌اسلواکی بدولت‌بی‌طرفی مثل سویس تبدیل میشد که بر اساس همکاری مسالمت آمیز بین نژادهای‌مختلف‌استقرارمی‌یافت. باروی کار آمدن‌ناسیونال‌سوسیالیسم در آلمان تمام این امیدواریها از بین‌رفت . این احساسات‌ملی‌واقدامات تجزیه‌طلبی را دربین‌آلمانیهای آنطرف مرز تحریك کردند .حزب ناسیونال سوسیالیست چك‌اسلواکی درسال ۱۹۳۳ بعلت داشتن‌روابط با آلمان منحل گردید . درسال ۱۹۳٤ بجای حزب منحله ، حزب سودتهای آلمانی درست شد . درانتخابات عمومی سال ۱۹۳۵ حزب مزبور در پارلمان پس‌از دسته اول بزرگترین دسته پارلمانی بود . سایر احزاب آلمانی براثر یك سلسله اقدامات اصلاحی بمنظور رفع نگرانیهای‌آنها ، درسال۱۹۳۷ آرامش یافتند زیراحکومت‌وقت‌سیاست «تناسب» را اعلام داشت . بااین ترتیب بمنطقه آلمانی این کشور به نسبت معینی حق‌شرکت دراستخدام‌دولتی، کارهای عمومی،صندوقهای تعاونی داده‌شد وبهمین نسبت حق استفاده از کمکهای دولت را بتاسیسات فرهنگی وهم‌چنین تاحدی قبول زبان آلمانی را در اسناد رسمی اعلام داشتند . امتیازات مزبور نتوانست حزب سودتهای‌آلمانی را راضی کند . زیرا حزب تحت اوامر و دستورات هیتلرخودمختاری

کامل را براساس «مواد هشتگانه کارلسباد» تقاضا داشت . با اینحال حزب مزبور کوچکترین میلی را برای متـلاشی شدن جمهوری تکذیب میکرد .

موافقت نامه مونیخ الحاق اتریش به رایخ سوم فوراً در وضع چك اسلواکی عکس العمل داشت زیرا سهولتی کـه پیشوای آلمان درانجام اولین تمایلات خود مشاهده کرد در تحریك مقاصد جاه‌طلبانه او موثر واقع گردید . آلمان بوسیله مطبوعات علیه چك اسلواکی مشغول حملات شدیدی شد . روابط دو کشور تیره وتار واروپا مجددا بابحران بین المللی جدیدی روبرو گردید. انگلستان با اینکه هیچ نوع تعهد عهد نامه‌ای نسبت بچك اسلواکی نداشت معهذا درسال ۱۹۳۸ یك هیئت میانجی گری برای حل اختلافات بین چکها و آلمانیهای سودت گسیل داشت . هیئت مزبور در گزارش خود طرفین را مورد ملامت قرارداده می‌نویسد «حکومت چك اسلواکی بـرای مدت بیست سال اخیر درنواحی سودت ـ گرچه در واقع با فشـار و ترور نبوده است ـ ولی با فقدان تدبیر و تفاهم ، ناساز کاری و تبعیض توام بوده است . » . نارضایتی‌های سیاسی بواسطه فقراقتصادی و بیکاری که‌از سال ۱۹۳۰ پیدا شد شدت یافت . در همـان موقع آخرین پیشنهادات دولت شامل ((اجرای تقریبی مواد هشتگانه کارلسباد» و انجام درخواستهای ((معتدل‌ترین رهبران سودتها درباره حل مسائل داخل درمرزهای دولت چکواسلواکی بود.» ، درحالیکه سودتهـای افراطی به تحریك آلمان دراین موقع برای خودمختاری قدعلم کرده

بودند.درسپتامبر سال ۱۹۳۸ حمله آلمان بچك‌اسلواکی قریب‌الوقوع بنظر میرسید . از آنجا که فرانسه وروسیه متعهد شده‌بودند بکمك او بشتابند وبریتانیای کبیرهم احتمالا ممکن بود درجنك بطرفداری از فرانسه اقدام کند ، بروزشعله‌های انفجار شدید در دنیاحتمی بنظر میرسید . نخست وزیرآلمان اعلام کرد حاضر است در برابر پیشنهاد خود حتی تاپای جنك ایستادگی کند . نخست‌وزیر بریتانیای کبیر برای رفع‌خطربملاقات نخست‌وزیرآلمان رفت . تهدید بجنك‌درارسال یادداشت انگلیس وفرانسه بدولت چك‌اسلواکی تسریع بخشید . در یادداشت تذکر داده‌شده بود ((نگاهداری صلح وحفظ منافع حیاتی چك‌اسلواکی‌میسرنیست جزاینکه آن نواحی)) که ساکنینش بیشتر آلمانیهای سودت هستند ((به رایخ واگذارشود.)) بریتانیای کبیرهم دراینحال حاضراست ((درضمانت بین‌المللی مرز های جدید دولت چك‌اسلواکی علیه هرنوع تجاوز ناگهانی شرکت کند.))

اصولا قبول پیشنهاد هیتلر برای تجزیه اراضی سودت بدنبال اولتیماتوم وی بود که ناحیه مزبور بابد ((تا اول اکتبر به آلمان داده‌شود)) دولت چك‌اسلواکی نتایج شومی‌را که در یك‌چنین‌پیشنهاد خیره کننده‌ای‌وجودداشت متذکر گردید . ((این‌واگذاری‌ماراازهر گونه دفاعی برای حفظ موجودیت‌ملی‌ما محروم میکند . مامجبوریم‌قسمت اعظم‌دفاعیات پیش‌بینی شده دقیق‌خود را تسلیم و به ارتش‌های آلمان اجازه دهیم قبل‌از اینکه بتوانیم متوسل بهر گونه تدارکاتی‌برای‌دفاع بشویم تااعماق داخله کشورما واردبشوند. استقلال اقتصادی وملی ما

خود بخود ازبین‌خواهد رفت . کلیه جریان کوچ مردمی که رژیم ناسیونال سوسیالیست را قبول نخواهند کرد به وحشت وفرار تبدیل خواهدشد . این جواب پیش‌بینی دقیق اثرات ناشیه از موافقت نامه مونیخ را(۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸)ـامضا شده از طرف فرانسه ، آلمان ، بریتانیای کبیر وایتالیا ـ که درآن شرط شده‌بود تخلیه اراضی‌سودت ((از اول اکتبر شروع ودردهم اکتبر کاملاخاتمه خواهد یافت)) دربر داشت . کمی‌بعد چك اسلواکی ناحیه‌تجن‌را بلهستان تسلیم کرد و باسلواکهاهم‌خودمختاری کامل داده‌شد. چك‌اسلواکی‌را وادار کردند باقید یك اعلامیه موافقت‌نامه مونیخ را قبول کند . اعلامیه مبنی بر این‌بود که انگلستان وفرانسه‌برای‌قبول((پیشنهاد))یك‌ضمانت‌بین‌المللی ((حاضرند)) وآلمان و ایتالیاهم ((بسهم خود وقتی مسئله اقلیتهای لهستانی ومجار حل‌شودبه چك‌اسلواکی تضمین خواهندداد.(۱)»

اطمینانهای هیتلر یکی دیگر ازنخست‌وزیران انگلیس برای‌بار دوم از آلمان برگشت و حامل پیام صلح بود

۱- بسط اراضی و جمعیت آلمان بقرار زیر بود . عهدنامه ورسای اراضی آلمان را از ۲۰۹هزار میل‌مربع به ۱۸۲هزارمیل مربع بطور تقریب تقلیل داد. جمعیت آنرا از ۶۵ملیون‌نفر (۱۹۱۰) در اراضی سابق به ۶۳۱/۲ ملیون(۱۹۳۰) در اراضی‌موجود رساند. الحاق‌اتریش واراضی سودت وسعت‌خاك آن‌را به ۲۲۵هزار میل‌مربع وجمعیت آنرا به ۸۰ملیون نفربالغ گردانید . (مولف)

ولی صلح بدون افتخار .(۱) موافقت‌نامه مونیخ برای مردم انگلستان بی‌نهایت ناگوار بود . گرچه آنها درمقابل چك اسلواکی هیچنوع تعهدی را بگردن نگرفتند ولی یك حس تحقیر عمومی بعلت اینکه دربرابر تهدید بزور تسلیم شده‌اند وجود داشت. فقط یك چیز بود افکار عمومی را تاحدی نسبت به تسلیم دول دموکراتیك تسکین میداد و آن قولهای هیتلر درموقع ملاقات با نخست وزیر بریتانیای کبیر بود . هیتلر قول داده بود دیگر هیچنوع ادعای ارضی دراروپا نداشته باشد ((وی درحالیکه فاتحانه صحبت میکرد آنچه را که قبلا گفته بود تکرار کرد. او می گفت این قسمت آخرین مقاصد جاه‌طلبانه ارضی او در اروپا است و دیگر برای انضمام سایر نژادهای جز آلمانی میلی ندارد . هرهیتلر موضوع را درنطقی که ایراد کرد تائید نمود و گفت (این آخرین ادعای ارضی است که من دراروپا دارم) ، آلمان مسائل ارضی دیگری در اروپا ندارد . من در کشور چك بیش از این ذینفع نیستم و می‌توانم تمامیت آنرا تضمین کنم.»

ازاین بیانات معلوم میشود رویه دولت انگلستان درتعقیب سیاست ((مسالمت)) موجه بود . گرچه ازطرف آنهائیکه باقولهای مشابه سابق که مکرر درمکرر داده شده بود وبه آنها پشت پا زده بودند آشنائی داشتند احساس سوء ظن میشد.

---

۱ ـ اعلامیه مشترك صادره بین نخست وزیران آلمان و انگلیس صراحت داشت باینکه (آرزوی هر دو ملت ما این است هیچوقت دوباره با یکدیگر داخل جنك نشویم) (مولف)

انتهای چك اسلواکی

موافقت نامه مونیخ فقط یك فرصت آنی باروپا داد ودرعرض ششماه ازطرف یکی از امضاء کنندگان نقض گردید. یکی دیگراز قول وقرارهای باشکوه‌ازطرف آلمان «کاغذ پاره‌ای» تلقی وعمرجمهوری چك‌اسلواکی‌پایان‌یافت. واقعه مزبور بی‌نهایت‌ناگهانی‌بود زیراچکیده تاکتیك‌سیاسی‌ناسیونال سوسیال این بود دنیا را درمقابل «شبیخونهای ناگوار» خود بدون اطلاع قبلی قرار دهد. آخرین متلاشی شدن کشورچك اسلواکی با تجزیه قسمتی از آن بنام اسلواکی بواسطه فشارآلمان اتفاق افتاد. درماه مارس سال ۱۹۳۹ مقامات مرکزی پراك کابینه‌های اسلواك‌هارا براثرتوسعه یادخالت درتوطئه نهضت تجزیه طلبانه‌ای که انحلال‌دولت راتهدیدمیکرد ساقط کردند، نخست‌وزیرمستعفی‌ازپیشوای آلمان کمك خواست‌پیشوای آلمان که‌عملیات‌تجزیه‌طلبان‌رادر اسلواکی‌تحریك‌میکرد اصرارداشت مجلس‌اسلواکی‌تشکیل‌شودو آن‌راوادارنمودرشته‌های‌اتحاد اسلواکهاوچکهارابگسلاند.رئیس‌جمهوربه‌برلن‌شتافت‌ولی‌در آنجابااین پیشنهاد مواجه شدکه ملت چك بایستی‌ازاستقلال خودصرف‌نظر کند. ارتش‌های آلمان هم اکنون بطرف مرزهای کشور مذکور در حال پیشروی بودند و رئیس جمهور را مجبور کردند اعلامیه‌بمضمون‌زیر امضا کند.

«او سرنوشت ملت چك و کشور را صمیمانه دردست پیشوای آلمان راپخ گذاشته است» ارتش آلمان ایالات بوهم ومراوی‌رااشغال

و به « پراك » پایتخت آن وارد شدند . در برابر آنها هیچگونه مقاومتی بعمل نیامد . دولت آلمان در تفسیر رسمی خود دلیل اشغال و انقیاد یك دولت غیر آلمانی را « افراط کاریهای وحشیانه » چکها میدانست که نسبت به سکنه آلمانی مرتکب شده‌اند . برای توجیه این تعبیر غیر قابل قبول و تروریسم و دیگر بهانه‌های غیر منطقی که آلمان برای تبرئه اعمال خویش میآورد هیچ دلیل قانع کننده‌ای بنظر نمیرسید . بدون شك منظور این بود روح زنده مردم چك را بکشند، ارتش آن را منحل نمایند، منابع کشور مذکور را باختیار خود درآورند . مانع سر راه سیاست « پیشرفت بسوی مشرق » آلمان را از میان بردارند و بالاخره به ملل کوچك اروپای شرقی « یك درس » بیاموزند . وضع حقوقی اراضی چکنشین بوهم و مراوی را در اعلامیه صادره بدین ترتیب اعلام کردند که آنها بـرای هزاران سال قسمتی از آلمان رایخ بوده و اکنون هم به « آلمان کبیر » بشکل تحت الحمایه ملحق شده‌اند . گرچه قول خودمختاری بآنها دادند ولی محدودیتهائی که برای آنها فراهم کردند ارزش این قولها را معلوم کرد .

آلمان روابط خارجی ، تشکیلات کمرکی و نظامی را تماماً بر عهده خود گرفت و در مقابل به « تحت الحمایه رایخ » حق و توی تصمیمات مقامات چکی و اختیار صدور فرامین را اعطا کردند . اسلواکی که ناحیه مرکزی جمهوری منحله بود استقلال خود را تایید نمود. نخست وزیر اسلواکی اعلام کرد « اسلواکی بیش از این یك (زائده مطلوب)

نبوده وازاین‌پس مالك خـانه خویش است .»

ازاین‌جریان‌دوروزی‌نگذشته‌بود که(زائده‌مطلوب)دریافت‌هیتلر اعلام کرده‌است که‌حمایت‌دولت‌اسلواك‌رابعهده گرفته‌است. کوچکترین منطقه‌وقسمت شرقی‌این‌جمهوری‌سه‌قسمتی‌یعنی کارپاتو-اوکراین(روتینا) نیز از کشوراصلی‌جداشدوازطرف مجارستان‌اشغال‌وضمیمه گردید این انتهای جمهوری بیست‌ساله‌ای‌بود که‌مانندا‌تریش‌اختلافات‌داخلی‌ناشیه‌از تحریك‌وتشویق‌یك‌دولت‌نیرومندوزورگو آن‌رادرهم‌شکست. یك‌روز نامه سویسی‌سقوط چك‌اسلواکی و اتریش را معناً اینطور ترسیم کرد که اسب‌تروی (۱) بشکـل عناصر ناراضـی درکشور ، انهـدام آنهـا را تسهیل نمود .

اثر واقعه مزبور در افکار جهانیان دموکراسیهای غربی برای جلوگیری ازتجاوز آلمان وانهدام چك‌اسلواکی دخالتی نکردند . ضمانت‌بین‌المللی پیشنهادی‌درباره تمامیت‌ارضی وامنیت چك‌اسلواکی که‌آن‌راوادار به‌تسلیم‌اراضی‌سودت وقربانی کردن خط‌دفاعی مستحکم خود نمود دیگر دارای قوت اجرائی نبود. بااعلام استقلال اسلواکی کشوری راکه انگلستان وفرانسه پیشنهاد ضمانت کرده بودند دیگر

٦ـ کشور تروی واسپارت دریونان قدیم سالیان‌دراز باهم‌نزاع داشتند بهیچ وسیله‌ای اسپارتیها نمی‌توانستند به‌غنائم آنها دست یابند . اسپارتیها حیله‌ای بکار بردند وهزاران‌نفر سرباز وتجهیزات‌را دریك اسب‌چوبی بزرگی قراردادند وآن‌را دردروازه شهرتروی بجای گذاشتند وترویهای‌غافل‌نیز درکمال عیش‌ومستی بخواب خوش رفتند ودرنیمه‌های شب سربازان اسپارتی از اسب چوبی بیرون جستند وبر ترویها تاختند وبارزوی دیرینه خودیعنی‌غلبه‌برتروی نائل‌شدند . مترجم

وجود نداشت . همینکه معلوم‌شد عمل آلمان چه‌نتایجی‌را دربر دارد انعکاس آن درافکار عمومی بهمان اندازه موثر شد که اشغال بلژیك ازطرف نیروهای کشور مزبور ـ ازیك‌نظر اشغال این کشور معنایش انهدام آزادترین ودموکراسی‌ترین رژیمهای اروپای‌مرکزی محسوب میشد. آلمان،چك‌اسلواکی‌را باوسائل کار خود ازقبیل قوانین نژادی گشتاپو (پلیس سیاسی) بازداشت دسته جمعی شخصیتهای برجسته و سانسور مطبوعات بزیرسلطه کامل خود درآورد . روزنامه نیویورك تایمز که ازجرائد مهم آمریکا است نوشت «این، این‌چشم آزادی در اروپای مرکزی بود.» که بدست نیروی آلمان کورشد. ازجهت‌دیگر اشغال کشور ، تمام منابع طبیعی و صنعتی آن راکه آخرین کشور متصرفی آلمان‌بود دردست آلمان نهاد .

بوهم ومراوی جمعاً مساحتی متجاوز از ۱۸هزار میل مربع و جمعیتی درحدود ۷میلیون نفر، کارخانه‌های تسلیحات وذخائر طلای بانك‌ملی آن‌رابرای آلمان‌تهیه کردند . درعین‌حال‌اسلواکی هم۱۵هزار میل‌مربع باجمعیتی‌درحدود ۵ر۲میلیون‌نفر بمساحت وجمعیت آلمان اضافه کرد(۱)مهمترازهمه، ازآنجا که توسعه رایخ سوم با انضمام مردم غیرآلمانی میسر گردید یك‌وضع کاملا تازه‌ای ایجادشد بدین‌معنی که تابحال آلمان در مقام دفاع از اعمال خود درالحاق اراضی مجاور که ساکنینش آلمانی نژادبودند باصل‌خودمختاری متوسل‌میشد وبااینکه رویه‌آن وحشیانه وغیرقابل تحمل‌بود معهذا درخیلی ازمحافل آن‌را

---

(۱) ـ ناحیه‌کارپات ـ اکراین که ازطرف هنگری‌اشغال گردید دارای ۴۲ هزارمیل مربع ونیم میلیون نفر جمعیت بود(مولف)

برای اعمالش دارای یك‌جهت اخلاقی میدانستند ولی اکنون‌باتصرف اراضی‌چك دیگر هیچ‌نوع دلیل وبرهانی از آن پذیرفته‌نبود مخصوصاً درمواردی هم که تحت‌عنوان‌اصل خودمختاری بمنظور خود نائل آمد بعداً درعمل حتی ازاجرای آن خودداری کرد.هیتلر باالحاق ملیونها نفر ازیك‌ملیت بیگانه درامپراطوری آلمان، برخلاف تمایلات‌شخصی آنها و علی رغم تعهدات و قولهای شرافتمندانه ،خود را نشان‌داد. ماسك‌وی علناً دریده ومعلوم‌شد رایخ‌سوم خلف همان رایخی است که عهدنامه برست‌لیتوسك وبوکارست‌رادیکته کرده‌بودند. (۱)

سیاست انگلستان

بیشتر دول بزرك متلاشی‌شدن چك‌اسلواکی را عملی‌قبیح میدانستند وازشناسائی آن خودداری کردند. روسیه معترض بود که هیچ‌رئیس دولتی حق‌ندارد مرجودیت مستقل کشور خویش‌را بعنوان یك‌دولت بدون‌رضایت مردمش پایمال کند وبهمین دلیل عمل رئیس جمهوری چك‌اسلواکی دارای اعتبار قانونی نمی‌باشد. درکلیه کشورهای عالم این‌فکر قوت گرفت. (اروپا مستقیماً بطرف آنارشی پیش‌میرود»: بریتانیای کبیر دیگر نمی‌توانست به‌فوائد سیاست «مسالمت‌آمیز» معتقد باشد زیرا معلوم‌بود هیچ‌نوع اعتمادی نمیشد بقولهای‌تازه حکومت کنندگان ناسیونال سوسیالیسم داشت. بهمین‌جهت‌بود درسیاست خارجی خود تغییر بزرگی‌داد ودوره دیگری درروابط این کشور باقاره‌اروپا پیداشد. درنتیجه تحول مزبور مرز بریتانیای کبیر دیگر رودخانه‌رن باقی نماند بلکه هرنقطه‌ای از

۶- لیتوانی مجبوراددربرابر تهدید آلمان‌جبرا تسلیم کرد. مولف

قاره اروپا که موردتجاوز قرارمیگرفت آنجا مرز انگلستان محسوب میشد . سیاست قدیم که حالا خیلی کهنه شده بود و انگلستان را از اروپای شرقی و مرکزی کنار نگاهداشته بود ترك شد . اعلامیه‌های تاریخی انگلستان که ضمن آنها سیاست جدیدرا تشریح کرد صراحت داشت، بریتانیای کبیر «سراسر معتقد باین‌عقیده‌است بایدوضع خودرا روشن‌وقطعی کند. ماهمکاری هر کشوری‌رابدون درنظر گرفتن‌سیستم حکومت واقعی آن نه درراه تجاوز بلکه در ایستادگی درمقابل آن استقبال می کنیم.» اولین‌ثمره سیاست‌مذکور تضمیناتی بود که به‌یونان ورومانی داده‌شد. پیمانهای اتحادی بالهستان و ترکیه منعقد گردید . دراین اتحادها گنجانده شده بود «در هر حادثه‌ایکه استقلال (آنها) تهدیدشود وحکومتهای (آنها) مقاومت دربرابر دشمن‌را باتمام قوای ملی، حیاتی تشخیص‌دهند دولت پادشاهی خودرا مجبور میداندباکلیه نیروی خود فوراً به پشتیبانی از آنها قیام و اقدام کند» (۱) . ملت انگلستان و فرانسه جداً باهرنوع کوششی که بمنظور برقراری تفوق آلمانها درقاره‌اروپا بعمل‌می‌آمد مخالفت داشتند. آنهاحس میکردند امنیتشان مستقیماً بجلوگیری ازتسلیم ملل کوچك وجذب‌واقعی آنها دریك(آلمان کبیر) بستگی‌دارد. هیچ کشوری دراروپانبود موجودیت خویش‌را ازطرف آلمانهاخواه تحت‌عنوان ادعاهای نژادی یعنی‌اینکه تمام آلمانها بایستی در حیطه حکومت آلمان رایخ در آیند وخواه تحت عنوان اقتصادی (فضای حیاتی) (۲) مبنی براینکه حتی اراضی

۱- نظیر همین تضمینات ازطرف فرانسه اتخاذ گردید .

۲- تشویق ازدواج درسالهای اولیه جوانی برای ازدیاد جمعیت ومهاجرت ورود عده‌ای از ایتالیائیها میرساند که شکایت آلمان از زیادی جمعیت با حقیقت وفق نمیدهد ه مولف

غیر آلمانی بایدمنضمم بآلمان ویابنفع اقتصادملی آلمان درزیر نظارت رایخ قرار گیرند مورد تهدید نداند. گرچه دولت آلمان (اتحاد بزرك) انگلستان و یا جبهه صلح را سیاست (محاصره) میدانست ولی در واقع سیاست مزبور برگشت بسیاست دسته جمعی در مقابل تهاجم یعنی شناسائی اصل معروف « صلح غیر قابل تقسیم است» بود. این سیاست بایدآلی که در جامعه ملل وجود داشت نرسید زیرا اساس آن محدود بودو نمی توانست هر طرف را خودبخود واداربه کمك بسایر اطراف قرارداد بنماید. با این وصف نواقص جامعه را هم نداشت یعنی تاخیرات ناشیه از بطؤ جریان جلسات، لزوم اتفاق آراء قبل‌از اقدام و وضع داوطلبانه اجرای تضمینات نظامی مورداحتیاج نبود. سیستم جدید دول غربی را مجبور کرد (فوراً) تمام کمك خود رابهر کشوری که از طرف دول مرکزی تهدیدشوند «برسانند». رویه محکمی که از طرف دول غرب در پیش گرفته شدنتوانست مانعی در راه جهانگشائی کشور های اروپای مرکزی باشد و آنهادر همین اوان مشغول تنظیم پیشنهادات خود بلهستان بودند که غفلتا مقاومت مسلحانه این کشور بیك سلسله پیروزیهای بدون خونریزی که تا بحال‌از مشخصات عملیات هیتلربود خاتمه‌بخشید.این‌مقاومت‌مسلحانه منحصر بفرد ، یك جنك اروپائی را (۱۹۳۹) بدنبال آورد که در آن بریتانیای کبیر و فرانسه متحدا تصمیم گرفتند (بقول نخست وزیر بریتانیای کبیر) « اروپا را از هیولای زنده و دائمی تجاوز آلمان نجات دهند تا مردم اروپا بتوانند استقلال و آزادی خود را حفظ

کنند .»

سرنوشت ناسیونال سوسیالیسم

در طول جنك ۱۸-۱۹۱٤ رئیس جمهور کشور های متحده امریکا خطاب بکنگره نطقی ایراد کرد که‌در. آن گفت «این‌شیئی‌غیرمتجانس که‌فرمانفرمایان آلمانی صورت زشت آن رابمانشان دادند ، این تهدید که باتحریك و زور توام بود و با چنان وضوحی آن رابعنوان‌نیروی نظامی‌آلمان می بینم و دارای‌وجدان ، احترام‌و لیاقت برای صلح نیست‌بایدمنهدم شود.» پس از بیست سال این شیئی (غیر متجانس) مجددا سر خود را بلند کرد . سرنوشت غائی ناسیونال سوسیالیـم در این‌پیشگوئی‌مورخ آلمانی پیش بینی شده بود . «از آنجا که رفتار ناسیونال سوسیالیسم با ملل بیگانه مثل این است که آن ها آلمانی هستند لذا به نیستی خواهد انجامید . »

قسمت ششم

((ایتالیای فاشیست))

اوضاع ایتالیا در۱۹۱۹

در بـاره اوضـاع ایتالیای پس از جنك ۱۸-۱۹۱٤ عقاید مختلفی هست . نظریه جامعی که فاشیستها برای تبرئه خود داده اند بدین مضمـون‌است: « لازم نیست به نطق و بیان متوسل‌شویم ، هر کس هر چقدر هم که که از اوضاع سال ۱۹۱۹ بی خبر باشد نمی‌تواند انکار کند ایتالیااز

جهت سیاسی تجزیه و بواسطه مشاجرات داخلی و رقابت دسته های مختلف اساس این کشور متزلزل گردیده بود و عهدنامه‌غیر عادلانه صلح وضع پریشانی برایش پیش آورد بطوریکه منابع کشور تهی و با سیستم درهم ریخته اقتصادی در سراشیبی هرج‌و مرج کامل‌روان بود .)) طبق این نظریه ایتالیا از هرج و مرج پس از جنك رهائی یافت و راه یك زندگانی ملی نیرومندی را بوسیله نهضت فاشیستی که موجودیت خودرا مدیون « بیان یکی از خواسته های‌تمام‌طبقات مردم برای استقرار نظم و آرامش » بود در پیش گرفت. هیچیك از احزاب ((اصلاحات اساسی را جدا وجهه عمل خود قرار ندادند .)) تنهافاشیستها بودند که با برنامه صریح و روشن خود میخواستند ایتالیا را از نیستی نجات دهند. هدف آنها استقرار نظم سیاسی و اجتماعی جدیدی بود که وظیفه ترمیم مجدد ایتالیا رامیسر و مردم را بیك صلح آینده پر زحمتی امیدواری میداد . » بانی نهضت در سال ۱۹۳٤ پیغامی برای مردم انگلیس فرستاد که در آن گفت « فاشیسم ایتالیا نه تنها در برابرحکومتهای ضعیف‌و نالایق که‌مسئول انحطاط اقتدار دولت و سنگهای راه پیشرفت کشور هستند انقلابی سیاسی بشمار میرود بلکه در مقابل افکار پوسیده ایکه اصول مقدس مذهب، ایمان و کشور را فاسد کرده اند انقلابی‌معنوی‌میباشد. »

تصویر دیگر

یکی دیگرازمورخین C . Salvemni بنام ایتالیا تصویر دیگر ملتی را که‌درهرج و مرج غوطه ور است مانند سرگذشت‌شرح‌میدهد .

ایتالیا مانند هر کشور دیگر از ضعف اعصاب پس از جنگ صدمه دید . ((اغتشاشات ، اعتصابات ، شورشها وجود داشت ولی هیچ وقت در دستگاه اقتصادی کشورشکستی حاصل نشد .)) بر عکس سال های ۲۲ - ۱۹۱۹ شاهد پیشرفت دائمی شرکتهای سهامی و سرمایه - های آنها ، افزایش مقادیر حسابهای جاری مردم در بانکها و ازدیاد عایدات دولت بود . یکی از اقتصادیون ایتالیا در اواخر سال ۱۹۲۱ نوشت که « ایتالیا بخوبی وضع خود را بهبودی بخشیده است . کشاورزی صنعتی که پایه زندگانی اقتصادی را تشکیل میدهد وضع آن بحالت عادی برگشته ، فقرعظیمی که نتیجه جنگ بود خطرانش مرتفع شده است . » از طرف دیگر به « دوام و کمال بیشتری در کار و پیشرفت تجارت خارجی » اشاره میکنند . وزیر دارائی یك کابینه قبل از فاشیستها (۱۹۲۲) گفت ((مهمترین محافل مالی دنیا نسبت به وضع اقتصادی و مالی ما اظهار خوش‌بینی میکنند . خوبی وضع اقتصادی و مالی ما از اینجا ناشی میشود که بانکداران انگلیسی و امریکائی تا بحال مکرر در مکرر بما پیشنهاد قرضه کرده اند .)) موسولینی در روزنامه خود (دسامبر ۱۹۲۰) نوشت « اگر بگوئیم در عرض سه ماه گذشته وضع روحی طبقه کارگر خیلی تغییر پیدا کرده است کاملا راست گفته ایم . دلیل این موضوع عقد نسبته‌سهل و ساده موافقت‌نامه های اخیر است که پس از مذاکرات مسالمت آمیز در تجارتهای مهم مثل منسوجات و مواد شیمیائی انجام گرفت .» در ژوئیه ۱۹۲۰ مینویسد «اگر بگوئیم هنوز خطر بلشویسم وجود

دارد مثل این است که خواسته باشیم ترس را جانشین حقیقت کرده باشیم .بلشویسم شکست خورده است .» (۱) از این جملات معلـوم میشود هیچ نوع (درهم ریختگی‌اساسی) در دستگاه اقتصادی ایتـالیا پس از جنك بوجود نیامد . حتی بهبودی‌محسوسی‌هم بطرف‌اوضاع عادی دیده‌میشد که اعتمادمحافل مالی خارجی را بخود جلب کرد. خطر کمونیسم کاملا کاهش یافته بود و درعین‌حال اعتصابات‌بی‌نظمی ها و اشغال کارخانجات که موید ناراحتی هائی بود بتدریـج از بین رفت . وضع‌دولت‌بواسطه‌عصبانیتی که مردم از نتایج جنك۱۸ـ۱۹۱٤ داشتند خوب نبود زیرا بازیافتهای ایتالیا با وضع سایر متفقین قابل قیاس نبود(۲)

یکی از مهمترین موارد اختلاف بندر فیوم بود که یوگسلاو ها مدعی تصرف آن بودند . در این باره وقتی دولت ایتالیا بـارتش خود دستورترك شهر راداد دانینز یوDannunzio شاعربا قوه قهـریه آن‌را متصرف (۱۹۱۹) و تا مدت چندین ماه از تخلیه آن خودداری

---

(۱)این بیان که ۱۵ ماه قبل از اینکه فاشیستها زمام امور را بدست بگیرند گفته شده است گفته هیتلر را(۱۹۳۹ژانویه)رد میکند براین که فاشیسم ((ایتـالیا را از خط بلشویسم نجات داد)) . در انتخابات سال ۱۹۲۱ از ۵۳۵ نفر نماینده۱٦ نفر آن کمونیست بودند .

مولف

۲ ــ در سال ۱۹۲۰ ایتالیادالماسی را بیوگسلاوی در مقابل زارا Zara داد و فیوم بندری آزاد شد . درسال ۱۹۲٤ فیوم بایتالیا ملحق و نواحی اطراف آن بیوگسلاوی داده شد .

مولف

کرد . (۱) عکس‌العمل این موضوع در سربازان قدیمی این بود که بدور حزب فاشیست حلقه زدند و حزب هم توانست از این اوضاع حد اکثر استفاده را ببرد . سربازان عقیده داشتند دولت پیروزی را برای ایتالیا « تمام و کمال » بدست نیاورده‌است . بدین ترتیب در ایتالیاهم مانند آلمان یکی‌ازمنابع نهضت انقلابی عصبانیت ارتشیان بود که‌ازنتایج جنگ ناراضی بنظرمیرسیدندمنتهی‌دراولی ازثمرات پیروزی‌مایوس و در دومی از نتایج شکست مغموم بودند . نارضایتی های بشرح فوق‌را مانند نارضایتیهای اجتماعی ممکن بود از بین برد ولی از آنجا که هدف اصلی شخصیتی که خودنمائی میکرد واژگون‌ساختن رژیم موجوده و بدست گرفتن زمام امور بود شعله های این نارضایتیهارا دامن میزدند .

بنیتو موسولینی

بنیتو موسولینی از کسانی است که در اوائل زندگی خود راههای مختلفی را را دنبال کرده است . او ابتدا در یکی از مدارس ابتدائی معلم و بعدا معمار شد . (مطابق نشریات فاشیستها) معماری بود که ((بار های سنگین سیمان را بردوش میکشید)) آهنگری بود کی ((اوله‌های آهن را بر روی سندان‌خم میکرد)) و بالاخره دهقانی بود که((توده های بزرك علوفه را با شن‌کش زیرو رو میکرد)) وقتی او را باتهام

---

۱ — طبق عهدنامه محرمانه‌لندن (۱۹۱۵ به مستملکات ایتالیا در افریقا اضافه نشدولی در اروپااراضی وسیعی را مانند ترنتینوTrentinoو بقیه‌تیرول جنوبی ، معبر برنر ، تریست ، گریتا Gorizia ایستری ، دالماسی شمالی (بجز فیوم) جزایر آدریاتیك و غیره را متصرف گردید .

مولف

تبلیغات سوسیالیستی بسویس تبعید کردند در آنجا از طرفداران ایتالیا در جنك ۱۸-۱۹۱٤ بود و برای منظور فوق روز نامه ای را بنام پوپولودی تالیا **Popolod'Italia** علم کرد. بعقیده او ورود ایتالیا بجنك اولین تظاهر انقلابی مردم ایتالیا است. البته نه تنها وسیله ایکه ایتالیا قسمتی از اتریش را ضمیمه خود کند. او مینویسد ((این جنگی که در اینجا بر پا است جنك مردم است. جنك امروز انقلاب فردا را تشکیل خواهد داد.)) وقتی زمان صلح رسید موسولینی در سال ۱۹۱۹ دسته های فاشیستی جنگجو را ((برای مواجهه با دو خطر یکی محافظه کاری دست راستی ها و دیگری خرابکاریهای دست چپی ها» براه انداخت.

وی اعلام کرد فقط بوسیله تشکیلات مذکور است که ((ما قادر خواهیم بود در موقع خود وارد عمل شویم.)) در جای دیگر میگوید ((فاشیست ها حزب نیستند. میل هم ندارند باشند و نمیتوانند بشوند)) اصرار موسولینی بر اینکه فاشیسم ((نه تنها حزب نیست بلکه ضد حزب و جنبش است)) بی شك فاشیسم را به هدفش در جلب مردمی که از احزاب قدیم دل خوشی نداشتند نزدیك کرد. احزاب قدیم بواسطه غرق در کشمکشهای اداری برای تحصیل مقامات، اعتبار و حیثیت خود را از دست داده بودند. از رفت و آمد سریع کابینه ها نیز این موضوع استنباط میشد. وضع ابهام آمیز برنامه فاشیستها در جلب پیروانش از بین کسانی که خیلی زود تحت تاثیر نفوذ جذاب هوو جنحال سفسطه آمیز آنها قرار میگرفتند موثر واقع افتاد. بدینترتیب

موسولینی در سال ۱۹۲۱ نوشت ((فاشیسم تجهیز بزرگی‌ازقوای‌مادی و معنوی است . هدف فاشیسم از این تجهیز چیست؟ بدون کمترین دروغ میگوئیم هدف حکومت ملت است . برنامه فاشیسم چیست ؟ برنامه آن تامین عظمت مادی و معنوی مردم ایتالیااست)) . چون دکترین‌صریحی برای فاشیسم نبود آن را بعبارت زیرتعریف کرده اند : ((هم بستگی موقتی کسانی است که راه حلهای بخصوصی را در موود مسائل معینی قبول دارند ، ما حلال مشکلات هستیم)) گر چه موسس فاشیسم از تنظیم یك برنامه نظری خودداری کرد ولی از همان لحظه اول دو هدف‌فاشیسم معلوم بود و آنهابعنوای‌مشخصات برجسته این جنبش‌باقی ماندند . یکی تقویت قدرت دولت‌ودیگری سندیکالیسم ملی . موسولینی معتقد بود اینها اصولی‌است که‌مختص فاشیسم است و آنرا از سایر عقاید سیاسی مشخص میکند)) از این دو اصل فعلا کمی بحث خواهیم کرد .

ترقی فاشیسم

اولین‌دستهٔ فاشیستی درماه مارس سال۱۹۱۹ در شهر میلان تأسیس یافت وبزودی بسایر شهرها وپس‌از آن بقراء وقصبات رخنه کرد . از آنجا که دارای روح مبارزه جوئی بود توانست کسانی راکه روحیه آنها بااین موضوع سازگاری داشت بدور خود جمع کند. این‌اشخاص ، نظامیان قدیمی، محصلین و جوانان طبقات وسط بودند. اعضای این‌نهضت خودرا «سربازان احیاء ملی» لقب داده بودند ولباس آنها تماماً متحدالشکل و پیراهنی سیاه برتن‌داشتند. تربیت «دسته‌های عملیاتی» برطبق اصول نظامی بود و

آنها علامت خودرا ازافسران تبردار دررم قدیم که دسته پرشاخه‌ای‌را باخود حمل میکردند و آن را نشانه قدرت ووحدت میدانستند تقلید کرده‌بودند. وجود قوای تعلیم‌یافته و کثیر بود که فاشیسم‌را به‌نهضتی غیرقابل شکست تبدیل ساخت ورهبر آن‌راتوانائی‌داد درروزهای‌اولیه نهضت فریاد بزند باینکه (در ایتالیا دودولت وجود دارد) . یك‌جنك داخلی مصنوعاً در گرفت کـه در آن پیراهن سیاهان سوسیالیستها را موردتعرض قراردادند درحالیکه دولتیان خودرا بی‌طرف میدانستند. فاشیستها دراعتصابات دخالت کرده وشکستن آنهارابحساب قدرت‌خود می گذاشتند . ازطرف دیگر برای ارعاب مخالفین خود دست (بخود- نمائیهای کیفری) میزدند. یکی‌از مورخین فاشیسم باغرورتمام نوشت (درخیلی از موارد عملیات تجاوزکارانه ترأم باتظاهر که‌انراهم موجه میدانستند برای فاشیسم پیروزی را بدست آورد .) حکومت، خودرا برای مواجهه با قانون شکنی‌های فاشیستها ناتوان و یا بی‌میل نشان میداد . درانتخابات‌سال۱۹۱۹وقتیکه ((عملیات تجاوز کارانه موجـه)) نتوانست‌در آن‌موثرشود کاملامغلوب‌سوسیالیستهاوحزب‌ملی گردیدند. این حزب ازشکل‌دموکراسی مسیحی طرفداری میکرد و توانست در دهات نیزبرای خودپیروان زیادی‌پیدا کند . بااین‌وصف روزبروز فاشیستهاتعدادشان‌زیادترمیشد .موسولینی‌برای‌جلب‌پیروان‌سوسیالیسم بطرف‌خود باتاسیس‌سندیکاها (اتحادیه‌های کار) که‌خودوی مرامنامه آنها را درسال۱۹۱۹وضع کرد تلاش می‌نمود . مرامنامه مزبورشامل نظارت برصنایع ازطرف سندیکاهای صلاحیتدار ، هشت ساعت کار در

روز ،مالیات برسرمایه ومالیات برارث وبالاخره تاسیس شوراهای اقتصادی بود که ازطرف سازمانهای صنفی انتخاب ودارای قوه وضع قانون هم بودند. وی حتی ازنهضت معروف «بست نشستگان» سال ۱۹۲۰ که کارگران از ترك کارخانجات خودداری میکردند طرفداری میکرد(۱).دراولین کنگره فاشیستی سال ۱۹۱۹ بیست و دونفر نماینده فاشیستها که در آن شرکت داشتند نماینده هفده هزار نفر بودند کنگره دوم در سال ۱۹۲۰ تشکیل شد وتعدادنمایندگان آنها به ۱۱۸ نفر وسی هزار نفررای دهنده رسید . در کنگره سوم سال ۱۹۲۱ فاشیستها دوهزارو دویست نفر نماینده وسیصدهزار نفر عضو داشتند . آن روز بسرعت فرا میرسید دولتی((که مردم ایتالیا خودرا بدان تسلیم کرده بودند)) حاضر باشد بمبارزه علیه دولت((دررم)) تسلیم شود . دراکتبر سال ۱۹۲۲ بفاشیستها فرمان آماده باش داده شدوارتش سیاه پیراهنان حرکت تاریخی خودرا بطرف رم شروع کردند.بیانیه‌ای ازطرف رهبران فاشیستها دراین روز صادر شد ودرآن اعلام شده بود ((فاشیسم شمشیر خودرا برای بریدن عقده‌های پیچ در پیچی که زندگانی ایتالیائیهارا درهم وبرهم وپریشان کرده است از غلاف بیرون کشیده است.)) پادشاه برای احتراز ازجنك داخلی موسولینی را بپایتخت احضار و بادادن اختیاراتی او را مامور تشکیل کابینه نمود . مجلس نمایندگان تحت فشار تهدید بانحلال بکابینه اختیارات مطلق اعطا کرد .

دولت توتالیتر

هدفهای اولیه فاشیسم انجام شد . عناصر جدیدی که بواسطه جنك پیداشده بودند روی کار آمدند

۱ـ موسولینی میگفت اشغال کارخانجات بابلشویسم فرق دارد(مولف)

وآنهانیز فورا اقدام‌به ((تجدید نظر کامل موسسات سیاسی کشور)) کردند. نتیجه اقدام مزبوردرعمل ازبین‌رفتن سیستم‌حکومت مسئول وپیدایش‌یك‌حکومت‌مطلقه‌بود که درآن‌تمام اختیارات دردست‌شخص رهبر فاشیسم گذاشته‌شد. وضع‌سیاسی دولت فاشیستی محتاج به شرح مختصری است ودراین‌جابدان اشاره‌میکنیم. دررژیم‌توتالیتر مذکور بزرگترین شخصیت‌پیشوا، ودرشخص او اختیار اداره عالیه سیاست ایتالیا گذاشته‌شده است‌وبرتشکیلات سیاسی، نظامی واقتصادی‌قلمرو فرمانفرمائی خودنظارت دارد. فرماندهی کل‌قوای فاشیستی بااوست ورياست عالیه شورای عمومی فاشیسم که هدفش‌تامین‌تفوق حزب‌است بعهده‌اش می‌باشد. شورای مزبورمسئول تشکیلات سازمانهای‌حاکمه وتعیین‌خط‌مشی آنهااست. فرماندهی‌برحزب، حزبی که‌اوبنیان گذاشته وافراد آن بدون‌چون وچرا گوش بفرمان پیشوا هستند منشاء حقیقی قدرت اورا تشکیل‌میدهند.حزب‌فاشیست حزبی‌است سیاسی وباتوسل بقوه‌قهریه‌خویش، آلت‌اجرای‌رژیم‌فاشیست‌است .دخالت آن‌درزندگانی مردم خیلی‌وسیع است بطوریکه‌درهرسازمانی که‌رسما موجودیت آنها شناخته‌شده نمایندگی‌دارد. حزب قوه اصلی‌دستگاه‌دولتی وهرگونه فعالیتهای اجتماع‌را اعم‌ازسیاسی، اقتصادی وفرهنگی درشعاع عمل و تحت دیسیلین خود دارد. در رژیم فاشیسم آزادی سیاسی و مشتقات آن مثل آزادی بیان وآزادی‌عمل وجود ندارد. شبکه‌های‌جاسوسان آزادی را تحت انقیاد موثر خود دارند. مطبوعات کاملا تحت نظر و روزنامه‌های‌مستقل منحل‌ویامجبور به‌تبعیت ازتغییرات جبری‌درمورد

انتشار وامتیاز هستند . تمام اجتماعات زیر نظر حزب قراردارند و آنها مجبورند ((عقاید فاشیسم راعملا ونظرا قبول کنند)). انتخابات دموکراتیك مجلس نمایندگان حذف شد . درشهرستانها بجای شهردار یك نفر مامور دولت بنام Pobesta گذاشتند ودر محاکم حقوقی سیستم هیئت منصفه ازبین رفت .درمدارس تعلیم مرامنامه حزب که ازاصول، هدف وسازمانهای فاشیسم بحث میکرد اجباری شد و منظور این بود اصول فاشیسم را در افکار نسل جوان فرو کنند.

نظریه فاشیسم درباره دموکراسی

بالاخره فاشیسم توانست سلطه خود را بر دولت کامل کرده و ((رژیمی)) شود . حالا موقع آن بود فاشیسم دکترین خود را وضع نماید زیرا یك مذهب باید دارای دکترین باشد . موسولینی می گفت «فاشیسم مذهب است و از جمله قوای معنوی است که تاریخ ملتهای بزرك را احیا میکند.» با وجود این بیان پرصدا وباعظمت فاشیسم اساسا ازیك سری ((منفیات)) ترکیب می یافت . فاشیسم ضدآزادی فردی ، ضددموکراتیك ، ضدسوسیالیست ضداصل (بگذارید بشود) وضد صلح بود . برای بحث درباره اهمیت فاشیسم بهتراست آغاز مطلب خود راازبحث نظریه آن درباره دموکراسی شروع کنیم . فاشیسم بحث خودرا ازشناسائی دولت دموکراتیك که ریشه اش از انقلاب فرانسه آمده شروع کرده ادامه میدهد چنین دولتی دروضع مطلقه دولت استبدادی (موروثه) ودولت پلیسی پیشرفت بزرگی بوده است . دولت دموکراتیك اصل جدید ((دولت قضائی)) را بنا نهاد. بدین عبارت که آزادی ومساوات دراین دولت دو رکن اساسی بودند و

حقوق مردم دارای ضمانت اجراهای باثباتی گردیدند. ازلحاظ (تئوری) هم حقوق مزبور ((غیرقابل زوال)) شناخته شدند. دولت دموکراتیک در مراحل اولیه خود توانست وظائف مفیدی را انجام دهد ولی از نیمه دوم قرن نوزدهم بواسطه افراط کاریهای دستجات حزبی و شدت مبارزه طبقاتی، ناراحتی‌های اجتماعی وسیاسی پیش آمد که نتیجه آن از بین رفتن خواص دولت دموکراتیک بوده است. این دولت که مساوات وبرادری بشررا اعلام کرد معلوم شد درباطن امر دولتی است بورژوازی ودرحالیکه از منافع طبقات متوسط اجتماع حمایت میکند طبقه پرولتاریارا درحالت استثمارصنعتی. بانکی و کشاورزی سرمایه‌داری باقی گذاشته است. بهمین علت تضادی پیداشد و بتدریج سازمانهای دموکراتیک را بانحطاط کشانید. این تضاد تضادی بود بین دولت وطبقه کارگر. طبقه کارگر که ازسهم ناچیز خود در انتخاب نمایندگان راضی بنظر نمیرسید سعی کرد زمام امور را در دست خود گرفته «دیکتاتوری پرولتاریارا» تاسیس کند. درمقابل دولت بمنظورتامین نظم عمومی «که بیشتر بورژوازی است» مجبورشد بزور متوسل شودو بدین ترتیب بهمان آزادی که اصول اساسی دولت دموکراتیک را تشکیل میداده فشار واردآمد. ناچار تلاشهائی برای تسکین جنبش عمومی مردم با اعطای امتیازاتی از قبیل اعلام رای عمومی بعمل آمد ولی آنها عقیم ماندند. امتیازات مزبور «بازار عوام فریبی» را تقویت ومنتج بانحطاط سیستم پارلمانی گردید. مخصوصا بقدرت قوه اجرائیه (که مجبور بود از توسل بهرنوع عمل موثر حق حاکمیت خویش

که خارج از صلاحیت اداری عادی وی باشد خودداری کند . »
لطمه زد.

عصر فاشیسم

از مطالعه صفحات قبل باین نتیجه رسیدیم که دولت دموکراتیك در کشورهائی که ثروت و سنن قدیم و استوارحکومت ، آنها را حفظ کرده بسختی توانسته‌است باقی بماند . اما درسایر کشورها که دارای چنین عوامل ثبات و دوامی نبوده‌اند ، دولت دموکراتیك یا بانقلاب کمونیستی (مثل روسیه) و یا بجنك داخلی (مثل اسپانی) منتهی گشته است .

«راه سلامتی برای باردیگرباید از رم شروع شود » . این راه دردسته پرشاخه تبرافسران که هم نشانه‌ای از قدرت دولت و هم ازوحدت تمام قوای ملت‌بودمجسم شده بود . همانطور که‌قرن‌نوزدهم قرن دموکراسی وقرن اصل (بگذارید بشود) بوده است قرن بیستم هم‌قرن قدرت، « قرن تمایل براست ، قرن فاشیسم‌است » است.جملات مذکور عین گفته‌های موسولینی است زیرا او « دکترینی راکه‌خود من دیکته کرده‌ام»تشریح کرده‌است(۱) موسولینی میگفت « اگرهر قرنی دارای دکترین مخصوص‌بخودش باشد علائم زیادی دردست‌است که فاشیسم هم دکترین‌قرن‌ماست » زیرا « مردم درهیچ‌دوره‌ای‌مثل زمان‌حاضربرای قدرت ، اداره ونظم تشنگی‌نداشته‌اند . » اوپیش‌بینی میکند « یك اروپای فاشیست بوجود خواهدآمد که برای تشکیلات خود از دکترین و عمل فاشیسم الهام خواهد گرفت» .درجای دیگر

۱ ـ نقل قولهائی است که درباره دکترین فاشیست گفته شده است نوشته‌های خود موسولینی است وآنها ازکتاب « آئین سیاسی‌واجتماعی فاشیسم » و« کشور اصنافی »و« بیوگرافی‌خودم » می‌باشد . (مولف)

عقیده خود را تکرار میکند که « فاشیسم بایستی نمونه کامل تمدن قرن ما برای اروپا یعنی طلایه‌دار رستاخیز اروپائی باشد . »

فاشیسم : کلید و راهنمای دکترین فاشیست بنـا بقول **۱ـ ضد آزادی فردی** نویسنده‌اش پندار آن در بـاره دولت است که **است** آن را نمـاینده حس باطنی فاشیسم واراده مردم میداند . دولت فعال مایشاء وهمه کاره است . « خارج از دولت، هیچ چیزی چه مادی و چه معنوی ممکن نیست وجود داشته‌باشد. » یکی از جملات آتشین موسولینی‌است که « هرچیزدردولت، هیچ‌چیز خارج از دولت و هیچ چیز علیه دولت . » فاشیسم برای دولت وضع کاملا همه جانبه قابل گسترشی را قائل است ومحلی برای اقـدامات انفرادی چه ازناحیه شخص وچه ازناحیه اشخاص باقی نگذارده‌است . فرد تا آنجامحترم‌است که منافعش با منافع دولت منطبق ومسیرمنافع او با دولت یکی باشد . با بودن هیچ دسته‌ای‌اعم‌ازسیاسی‌ویااقتصادی منفك ازدولت موافقت‌ندارد .مختصرهمانطور که‌قرن گذشته قرن‌فرد بوده است قرن حاضرهم بدولت تعلق دارد . تاریخ نمونه‌های دیگری ازدولت‌مطلقه که‌شخص‌سلطان‌مطلق‌بوده‌بخوددیده‌است .دولت فاشیست مانندافران خود ، روسیه شوروی وآلمان ناسیونال سوسیالیست‌دولتی است‌توتالیتر براساس سلطه یك حزب سیاسی که ازمشخصات‌برجسته آن می‌باشد . انضباط درحزب فاشیست خمیره سیمانی است که پـایه بنای رژیم مزبور را نگاهداری میکند . از یك دولت توتالیتر کـه کلیه نیروها ومنافع مردم را جذب کرده بایك حزب سیاسی منحصر بخود وهدف‌های معین ، ماده‌اصلی فاشیسم درست میشود .

۲-فاشیسم ضددمکراسی است

فاشیسم هم مانند یك رژیم استبدادی ضددموکراسی است . قرن دموکراسی « قرن افراد ، قرن اکثریت و قرن مقادیر » بود . ولی « امروز طرفداری ما از اصل نو ینی است ، طرفداری از اصل مخالفت محض با دنیای دموکراسی با دنیائیکه هنوز اصول اساسی موضوعه سال ۱۷۸۹ را تبعیت میکنند . »

فلسفه سیاسی فاشیسم با اصول اساسی حکومت دموکراتیك که حکومت اکثریت را حق میداند مغایرت دارد . بجای « ستایش افراد وقوه ساحره الهیت « مردم » صورت پیشوا که اصطلاح عوام فریبانه دیکتاتوراست قرار دارد . » مدعی شده‌اند این شکل حکومت « خالص ترین اشکال دموکراسی است » زیرا با برقراری کیفیت بجای کمیت بهتر می‌تواند نمودار اراده بینای مردمی باشد که تحت یك فکر باهم متحد شده‌اند و از یك شخصیت دربین خود الهام میگیرند . از آنجا که در رژیم دموکراسی قوه مجریه آلت بی‌اراده و محض مجامع مقننه فاشیسم است « آن را از جنبه وزنه بازی دستجات و منافع حزبی و خودپرستی طبقاتی خارج ساخته » و مقام شایسته ازدست رفته آن را بعنوان نماینده شخصیت دولت باز گردانده است .

۳-فاشیسم ضدسوسیالیست است

مخالفتی را که فاشیسم با تشکیلات دموکراتیك از خود نشان میدهد نظیر آنرا فقط می‌توان در مخالفت آن با اصول اشتراکی مارکسیسم یافت . فاشیسم در درجه اول دکترین مادیت تاریخی (یعنی تفسیر

اقتصادی تاریخ) را که مبین تکامل بشری فقط از جهت بسط اقتصادی است رد میکنند . درمرام مزبور مندرج است عوامل سیاسی هستند که تاریخ را تشکیل میدهند نه عوامل اقتصادی وهمانها هستند که « به تمام مظاهر زندگی حیات می بخشند » . البته یك نظریه چنین افراطی لااقل ازنظریه عکس خودناروا تراست . در وهله دوم فاشیسم دکترین مبارزه طبقاتی را « که نتیجه طبیعی نظریه اقتصادی تاریخ است . » قبول ندارد و منکرعقیده ایست که کشمکش طبقاتی عامل اصلی تحولات اجتماعی بشمار میرود . فاشیسم سازش تمام طبقات را باهم « در یك واقعیت اخلاقی واقتصادی واحد » ممکن میداند ومدعی است وحدت طبقات در وحدت دولت اصنافی فاشیست که در آن منافع خیلی مختلف هم کاسه وهم آهنك میشوند تحقق پیدا کرده است . بدین ترتیب « بافرود آوردن ضربت بدونقطه حساس دکترین سوسیالیسم ، باقیمانده از آن بیانات احساساتی است که مانند بشریت قدیمی و کهنه است . بیانات مزبور درباره روابط اجتماعی است که محرومیتها و جراحات افتادگان را بهبودی می بخشد . دراینجا فاشیسم نکته دیگری را که تفسیر اقتصادی سعادت بشری است یعنی چیزیکه ازطریق سوسیالیسم درمرحله معینی ازتکامل اجتماعی وقتی که حد اکثر راحتی مادی برای عموم تامین شود بدست می آید رد میکند .

۴- فاشیسم ضدبگذاریدبشود

فاشیسم در حالی که منکر مذهب اشتراکی مارکس است با ((دکترینهای لیبرالیسم)) نیز ((قطعا ومطلقا مخالف است)). لیبرالیسم

از نقطه نظر فاشیسم همان بگذارید بشود است . بلند گویان فاشیسم عقیده داشتند که عصر بگذارید بشود رو بانتها است . ((لیبرالیسم میرود که در بهای معابد((خودرا به بندد))وازطرف کسانی که از آگنوستیزم(۱) آن در زمینه‌های اقتصادی دوری گرفته‌اند ، ترك میشود . فاشیسم با رد دکترین ((بگذارید بشود)) باین عقیده معمول روز که پیچیدگی زندگی اقتصادی ومسائل اجتماعی گوناگون ناشیه ازبحرانهای اقتصادی لزوم دخالت دولت را در تمام کشورها کم و بیش ایجاب نموده رسیده است . از آنجا که سوسیالیسم نماینده یك فکربخصوصی است تـا یك فرمول خشك لذاتمام کشورها کم وبیش (صرف نظرازشکل حکومت آنها) در طریق سوسیالیسم بطرف نظارت روز افزون بردستگاههای اقتصادی روانند .

فاشیسم ضد صلح است : فـاشیسم نـه تنها مخالف آزادی فـردی ، دموکراسی ، مذهب اشتراکی مارکس و اصل بگذارید بشوداست بلکه ضد صلح نیز می‌باشد واینجا است که قسمت عمده مسئله‌را برای اروپا تشکیل میدهد. بانظریه صلح عمومی دنیای خسته از جنك منعکس درجامعه ملل بنای جدال گذاشت . فاشیسم معترف است هدفش درسیاست (رئالیسم) است وعقیده دارد پیروی از سیاست صلح‌هم، باتجربیات گذشته مخالف است وهم‌با «تمایلات عصر دنیامسیم حاضر» . زیرا جنك تنهاعاملی است که نیروهای بشری‌را تا سرحد امکان خود بکار انداخته و نشان تفوق را برسر مللـی خواهد گذارد که شهامت برابری با آن را دارند . بهمین ترتیب سازمانهای

(۱) پیمان لاادری درفلسفه ایدآلیسم است (مترجم)

بین‌المللی و یاجامعه ملل باروح فاشیسم بیگانگی دارند . گرچه فائده سازمانهای مزبور درحل‌مسائل سیاسی بخصوصی ثابت شده‌است معهذا تا آنجا که وسعت تاریخ نشان میدهد سازمانهای مذکور درهرموردی که قلوب ملتها بواسطه ملاحظات احساساتی، ایدآلیستی و یاعملی تا اعماق جریحه‌دار گردیده بهم‌فروریخته ونابود شده‌اند. ضدصلح جوئی نیز جنبه‌مثبتی پیدا می کند و آن‌وقتی است که از آن (میل به‌قدرت) تعبیر گردد . ازهمین‌جا است که روح امپریالیستی فاشیسم همانطور که‌در سیاست توسعه طلبی آن‌دیده‌میشود قوت‌میگیرد . گفته شده‌است دکترین فوق برای ملتی مثل ایتالیائیها مناسب ترین دکترینها بود زیرا آنها پس‌از قرنها خدمت به بیگانگان که منشاء اثری نبودند حال‌می‌توانستندمجدداًدرصحنه‌دنیا خودرانشان‌دهند .درعقیده‌ماموریت امپریالیستی ملت ایتالیا خصائل معنوی مخصوصی از قبیل انضباط ، حس وظیفه شناسی واز خودگذشتگی‌وجوددارد . ((مامخالف‌زندگی آسان هستیم)) چکیده فلسفه فاشیسم است . زندگی برای فاشیست‌ها «جدال مدام ولاینقطعی‌است.» تبلیغات فاشیست برای این است که مخصوصا محیط «تحریك ایدآلی شدیدی» را ایجاد ودرافکار ملت ایتالیا این عقیده‌را غرس کند که آنهاملتی هستند «بسوی آینده پیش میروند» .باید بایتالیای‌فاشیست«زندگی درخطررا» اخطار کرد که مدام درنظرش باشد تاخودرابرای‌هرنوع قربانی .دادن‌وهرخطری آماده سازد . حتی‌نسل جوان بایدتعلیمات‌مخصوصی‌را که از کودکی شروع میشود به بینند تاآنها را برای نمونه‌فاشیستی‌قالب‌ریزی کنند،

بدین جهت درسنین اولیه عمر ، آنها را در موسساتی که طبق اصول نظامی اداره میشوند گردآوری گردند ومنظور این بود ایتالیارا یك ملت (نظامی)بار آورند . پاپ‌پی‌یازدهم حکومت فاشیست را از جهت اینکه «تمام جوانان کشور را از سنین دوره کودکی تابلوغ و همه مردم‌رابنفع حزب‌ورژیم‌منحصر براصول‌یك‌ایدالژی که‌غالبابه‌پرستش‌قوه قاهره دولت منتهی میشود»تحت انحصار خود قرار داده» محکوم‌نمود.

سفسطه فاشیسم

مرام فاشیست رانمی‌توان‌ندیده گرفت ویااینکه بدون تعمق آن‌رامردوددانست زیرا قسمت اعظم اروپا به تعلیمات‌مکارانه‌آن تسلیم گردید.معهذا برای‌اثبات‌سفسطه‌های این ماجون‌مخلوط از انحرافات وحقایق نارس‌باستدلال مفصلی‌محتاج نیستیم . ماخواهیم دید اصولا فاشیسم آنطور که سخن گویان مرام مذکور تظاهرمیکردند آنقدرهاهم تازه نیست . زیرااگرعقیده‌آنهارا درباره بزرك نشان دادن دولت‌درنظر بگیریم این مسئله‌همان‌موضوعی است که فلاسفه یونان‌هم‌آن رامورد تحلیل وتجزیه‌قرارداده‌ومن‌جمله درکتاب سرفو کلس بنام «آنتی‌گن»(۱) از جنبه کلاسیك آن‌مورد بحث قرارگرفته است . درتبلیغ جنك بصدای بلند دکترین رسوای آلمانهارا مجددا بخاطر می‌آورند . درموضوع پرسش نژاد که شامل مرام‌ضدیهودهم هست از مقلدین وفادارناسیونال سوسیالیسم‌است.بالاتر از همه در موضوع انتقاد از دموکراسی راهی‌راکه دیگران هموار کرده بودند تعقیب‌میکرد . بحث درباره این‌مسئله که حکمران غیر

(۱) Sophocles شاعر معروف‌یونان ازسال۴۰۶ تا ۴۰۸ قبل‌ازمیلادمسیح زندگی میکرده‌است(مترجم)

مسئول ازیك مجلس انتخابی برای تامین منافع ملی شایسته تراست مورد بحث خانواده بزرگی ازعلماء بوده است ولذا فاشیسم تکـرار گفته‌های استرافورد(۱) ولود(۲) در زمان سلطنت فردی چاراز اول درقرن هفدهم می‌باشد . برای اجداد بلافصل آن باید بدکترینهـای اواخر قرن نوزدهم روسیه مراجعه کرد بطوریکه موسولینی را در واقع بایدوارث معنوی پوبدونوستف Pobedonostev(۳)دانست. نواقـص دولت دموکراتیك هرچه باشدواین ضرب المثل کوتاه که «دموکراسی رژیم بی‌پادشاهی است که‌دارای خیلی پادشاهان است» تاهرچقدر حقیقت داشته باشد معهذا این موضوع مسلم است دولت دموکراتیك خادم بشربرای رسیدن بآرزوهایش بوده‌و شخصیت بشری را بافراهم کردن میدان عمل وسیعی جهت ترقیات منظم و آزاد غنی میسازد . دررژیم مزبورشخص بیك آلت خودکار که دارای اراده مستقلی نباشد تبدیل نشده بلکـه

۱ـ استرافورد توماس ازشخصیتها برجسته تاریخ انگلیس، و بدلیل داشتن عقاید میهن‌پرستانه مقام مشخص وممتازی را دارد . او عقیده داشت که انگلستـان پیشرفت خواهد کردو این پیشرفت بایستی‌دوشاش تقویت قوه مجریه‌باشدنه‌پارلمان وحکومت باید ازطرف پادشاه باشد نه‌مردم .

۲ـ ویلیام‌لود اسقف‌انگلیسی ۱۶۴۵ـ ۱۵۷۳ ازقدرت کلیسا ودخالت آن درامورسیاسی طرفداری میکرد ومیگفت‌نفوذ معنوی آن کافی نیست‌بلکه بایدقدرت کلیسا بصورت مادی ومحسوس باشد وبرای این منظور باید مقامات دولتی را در دست داشت وبدین‌ترتیب کلیسارا ازجنبه مذهبی آن خارج کرده وجنبه سیاسی به‌آن میداد وحتی‌دربعضی موارد اعمال زور وتجاوز رانیز مجاز میدانست مترجم

۳ـ پترویچ کنسانتین‌پوبدونستف(۱۹۰۷ـ۱۸۲۷)ازحقوق‌دانان روسیه بوده است . ازسال ۱۸۶۰ تا ۱۸۸۰ دردانشگاه مسکو کرسی استادی حقوق مدنی را داشته است . خیلی محافظه کار وعقیده‌داشت فرهنك وعقاید مغرب‌زمین برای‌روسیه غیرقابل هضم ومضراست . مخصوصا ازقوای‌سلطنت سخت‌طرفداری‌میکرد.(مترجم)

حقوق غیرقابل انتقال وی مورد کمال احترام است. آزادی نطق، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی تشکیلات سیاسی و اجتماعی وبالاخره آزادی از توقیف اختیاری که در رژیم فاشیست تماما تحت‌عنوان «آزادیهای بی‌فایده ویامضر» خلاصه گردیده اندو ودولت‌فاشیستی (بقول‌بانی آن) آنهارا «سلب کرده‌است» محدودنشده‌اند.

درست است‌دولت‌دموکراتیك «وحدت طبقات» را- فاشیسم افتخار انجام آن را بوسائل مشهور ((شدت عمل‌نسبت به‌آنهائی) که باازبین‌رفتن آزادیهایشان ((مخالفت میورزند)) کسب کرده است-نتوانسته است عملی سازد ولی‌در رژیم‌دموکراسی هدف این‌نیست جوانان را (تحت رژیم روزمره سخن رانیهای جنك طلبانه تربیت کنند)، دریك حالت عصبانیت اخلاقی شدید، میهن‌پرستی تعصب آمیز، و بالاخره در یك انتظار اتشین‌تحصیل‌جلال وعظمت‌نگاه‌دارند. آن‌نه ثنا گوی جنك‌است ونه از تبدیل‌ملت‌بیك‌اردوگاه‌نظامی‌باانضباط وطرز تفکرسربازخانه‌ها خوشحال است. دولت دموکراتیك درپی‌این نیست باژستهای تهدید آمیز و((شمشیر درخشان))درخارج برای‌خود احترام‌وشخصیت کسب کند. مسائل عالیه‌صلح وجنك را باراده یك‌شخص نمی گذارد. اینها تماما مسائل اصلی‌هستند نه خواص موجه‌نمای یك دولت «متشکل، متمرکزومتحد» وهمین مسائل هستند که باید درموقع‌انتخاب یکی ازحکومتهای دیکتاتوری ودموکراسی موردبحث‌قرار گیرند. بالاخره ممکن نیست دنیا برای مدتی نامحدود بحالت‌نیمی‌آزادونیمی اسیر، اسیر یك فلسفه‌سیاسی ارتجاعی‌باقی‌بماند.

سازمان اقتصادی دولت فاشیست

اکنون موقع آن است سازمان دولت فاشیست را که اصول اساسی آن از تئوریهای سندیکائی کارگری ایتالیا گرفته شده وممکن است ثابت شود ازایدالژی سیاسی فاشیسم دارای ثبات بیشتری است شرح دهیم(۱)

اصول عقاید

انقلاب دردستگاه حکومت که لیبرالیسم سیاسی را درایتالیامحو کرد بدنبالش انقلابی اجتماعی بوجود آمد که لیبرالیسم اقتصادی را نیز ازبین برد.

لیبرالیسم سیاسی دراساس شامل آزادی سیاسی است در صورتیکه لیبرالیسم اقتصادی (همانطور که معمولا آن را بگذارید بشودمیگویند)آزادی اقتصادی را ضمناً در بردارد. البته این دونوع آزادی هیچ نوع رابطه تاریخی ویااساسی باهم ندارند زیرا آزادی سیاسی نه تنها باموانع منطقی آزادی عمل موسسات اقتصادی بیگانگی ندارد بلکه معمولا مشروط بانهاهم هست. یك کشور دمکراتیك مثل بریتانیای کبیر مدتهااست اصولا وتاحدزیادی عملا از آئین آزادی تجارت دست برداشته است. ازاینجااست که درطرز اقتصاد سرمایه داری آزاد ، فاشیسم باتمایلات عمومی هم آهنگی دارد. فاشیسم درپی این نیست تمام اقتصاد ملی راتحت انحصاردولت درآورد. برعکس رژیم تجارت فردی رادر بعضی از رشته های زندگی اقتصادی برسمیت می شناسند منتهی نظارت یا مدیریت دولت رادررشته های دیگر در دست دارد. منشور کار (۱۹۲۷) صراحت

۱ـ موسولینی عقایدخود راباسندیکالیست هاوصلت داد ودکترین آنها را در فاشیسم گنجاند (مولف)

دارد((تجارت شخصی در زمینه تولید موثر ترین عوامل ومساعدترین وسائل تامین ملی است)) بااینحال کمی بعداضافه میکنند((دخالت دولت در اموراقتصادی وقتی است که ابتکارات شخصی ناقص و یا کافی نباشند ویااینکه بامنافع سیاسی دولت تماس داشته باشند.)) این بند ازمنشور درب رابر روی اقدامات دولت بحدی باز میگذارد که اگر از آن به سوسیالیسم تعبیر نکنیم لااقل آن را مرحله شروع سوسیالیسم بایدبدانیم. باترتیب فوق بانکها وتجارت خارجی تحت نظارت مستقیم دولت بیرون میایند وبعلاوه صنایعی که ((برای دفاع ملی مهم است.)) نیزدرشعاع عمل تعهدات دولت قرارخواهند گرفت و بالاخره قسمت اعظم دامپروری نیز بدولت تعلق خواهدداشت. حتی درامور کشاورزی، صنایع کوچك وتجارت داخلی که فاشیسم اصل تجارت شخصی راپذیرفته است دو شرط مهم گنجانده شد:

اول اینکه کارفرما مسئول اداره بنگاه است و کارگر همکار فعال او می باشد. این ((همکاری بین قوای تولیدی منشا حقوق و وظایف متقابلی است)) ثانیاً اینکه بنگاههای خصوصی تولیدی ((مسئله مورد علاقه عمومی است.)) برای اجرای شرائط فوق درهرقسمتی ازدستگاه اقتصادیات وسائل کاملی درنظر گرفته اند. بمنظور تعیین حدود همکاری بین سرمایه و کار، مردم ایتالیا را درسندیکاهائی که مطابق اصول صنفی است متشکل کرده اند و درمورد تنظیم کیفیت و کمیت تولید بنفع عموم تمام قوای مولده مملکت را درموسساتی بنام اصناف جمع آوری کرده اند. مجموعه سندیکاها و اصناف اساس دولت اصنافی را تشکیل میدهند

که معرف بزرگترین کمك فاشسیم درزمینه سیاسی و اقتصادی‌است.
سازمان سندیکائی در زندگانی اقتصادی ایتالیا بمنظور انضباط‌درامور اقتصادی عیناً همان اقدامات معمولی حزب‌فاشیست بمنظور انضباط‌در زمینه سیاسی‌است.

سندیکاها

اشاره‌ای که رسماشده‌میرساند چطورسندیکالیسم منافع دسته جمعی آنهائی راکه در کار تولید مشغولندداعم ازکارفرمایان ویاکارگران‌علی‌السویه، تاآنجاکه‌با((منافع تمام طبقات اجتماعی که یکسان‌مشمول حمایت هستند)) هماهنك‌باشد بالامی برد. منظورفوق ازطریق اندیووآلیسم‌یعنی از طریق مبارزه عوامل متشکل سرمایه‌داری وکار ویاازطریق سوسیالیسم دولتی یعنی برقراری نظارت بوروکراتیك بدست نمیاید بلکه بوسیله دولت‌اصنافی یعنی خودمختاری تولیدکنندگان که باموافقت یکدیگرکار میکنند تامین میشود بعبارت دیگرهدف‌اصلی سندیکالیسم ایتالیا این‌است که درعوض مبارزه طبقاتی کارفرمایان وکارگران، همکاری‌دوستانه‌آنهارا براساس التیام منافع مختلف‌آنها برقرار کند وطبق این‌نظریه‌عمومی قانون سال ۱۹۲۶ سندیکاهارا معرف کلیه اشکال فعالیتهای اقتصادی که‌از طرف اتحادیه های‌حرفه‌ای انجام‌میشدنمود. سال‌بعد یك‌منشور کارمنتشر گردید. منشور مزبورماهیت دولت اصنافی را تعریف کرد وتمام اصولی‌راکه تابحال حاکم برروابط کاروسرمایه بود لغو نمود. در هررشته ازمشاغل دوسندیکا وجود داشت یکی‌برای کارفرمایان و دیگری برای کارگران مشاغل آزاد وهنرهای‌زیبا ازاین قاعده‌مستثنی

بودند بطوریکه بین کارفرمایان و کار گران در این رشته از مشاغل فرقی وجودنداشت . عضویت دراین سندیکاهابرای استخدام دریك حرفه معینی نه اجباری بودونه لازم . امتیازاتی راکه سندیکا ها برای اعضای خود تحصیل میکردند باشخاص غیرعضوهم خود بخود داده می شد وبهمین لحاظ این عده مجبور بودند حق عضویت سندیکائی را نیز بپردازنددرهر رشته‌ای از صنعت فقط بیکی از دو سندیکای کارگران ویا کارفرمایان صورت رسمی دادند گرچه دربعضی موارد تعـداد اعضای سندیکاهای مزبور به یك دهم کارکنان آن صنعت نمی رسید و چنین سندیکائی تحت نظارت مستقیم حزب فاشسیت طبق دکترین موسولینی مبنی براینکه کلیه ((تشکیلات اقتصادی که ازطـرف دولت اصنافـی برسمیت شناخته شده‌اند درحیطه صلاحیت فاشسیم است)) قرار داده شد. وظیفه سندیکاها به ترتیب مافوق ومادون اعم ازسندیکاهای شهر استان و کشوراقدامات مشترك بود . وقتی دو سندیکای کار فرما و کارگردرهر رشته ازصنعت که نمایندگان سرمایه وکار بودنداختلاف خود را ضمن یك قرارداد کاردسته جمعی حل میکردند موادقرارداد برای کلیه کارکنان آن صنعت اعم از اینکه عضو باشند و یا نباشند لازم‌الاجرا می گردید این قراردادهای دسته جمعی قواعد و مقررات صریحی رادرمورد کلیه جوانب مختلف مسائل کار از قبیل میزان مزد ساعات کار ـ تعطیلات هفتگی وسالیانه ـ جبران خسارات درمواردا خراج وامورانضباطی دربرداشت

دولت اصنافی

نویسندگان فاشیست عقیده دارند دولت اصنافی ((بزرگترین کمکی است که ایتالیا بـرهبری موسولینی درحل بزرگترین مسائل اجتماعی عصرمابعمل آورده است. دولت مزبور بدنیائیکه بواسطهٔ کشمکش طبقاتی ازهم متلاشی شده و بین مکاتب افکاری که نماینده اندیویدآلیسم قرن نوزدهم ازیك طرف واصول اشتراکی مارکس ازطرف دیگر تجزیه شده بود می آموزد که برای یك دولت امکان هم آهنگی منافع متضاد طبقاتی کاملا وجود دارد.»

مبارزه طبقاتی که معنای انقلابی آن ((رسیدن بقدرت با ازبین بردن یك طبقه است)) جای خود را به همکاری طبقاتی بر اساس سندیکاها بوسائل وطرقی که قانون معین کرده داده است . بین کار ـ فرمایان و کارگران ممکن است اختلافی پیداشود ولی این اختلافات بـا آئین بررسی که ((برفرمول مساوات مطلق طرفین)) متبنی است حل وتصفیه میگردد. در هر حال تجمع تولید کنندگان بدور هم بنحـو سندیکائی که برتعیین حدود منافع کارگران و کارفرمایان مبتنی است درزمینه‌های مختلف فعالیت اقتصادی ، اتحادیه‌های دوگانه رانیزدربر دارد. بنابراین سندیکاها درست نمای منافع مختلف وحتی غالباً متضاد سرمایه و کار هستند که منافع مزبور نیاز بالتیام وسازش دارد. درسال ۱۹۳٤ قدم دیگری برای وصل این رشته‌های گسسته متضاد باهم برداشته شد این قدم تشکیل موسسات جدیداداری وتاج سررژیم اجتماعی فاشیست بود. مهره‌های اتصالی مذکوراصناف هستند که کارگران و کارفرمایان

رابرای همکاری باهم بر اساس مساوات طرفین دراتحادیه واحد فرا میخواند.

اصناف

اصناف راعوامل دولت تعریف کرده‌اند که‌در آن ها به تعداد مساوی نمایندگان کارگرو کارفرما دراطراف یك میز گرد باتفاق نمایندگان حزب فاشسیت می نشینند و بمنظور اداره صنایع با هم همکاری میکنند. اداره صنایع به‌ترتیبی است که موسسات انفرادی بایستی‌درکارخود منافع عمومی را در نظر بگیرند نه اینکه فقط بنفع صاحبان خویش اقدام نمایند. آنها عالی‌ترین سازمان اقتصادی هستند.هرصنفی انواع عواملی راکه در جریان معینی ازتولیدیك صنعت شرکت دارند در بر دارد بدین عبارت تولیدکنندگان موادخام ـ کارگران مراحل‌مختلف صنعتی ـ بازرگانان اشیاء تمام‌شده وکارشناسان علمی وفنی عوامل گوناگون جریان تولیدی یك صنعت هستند.(۱) اصناف مزبور هر یك دارای شورائی بوده‌وازمجموع‌شورای عمومی اصناف که مدافع منافع صنفی تولیدی است بدست میاید. (۲) وظایف اصناف در درجه اول مشورتی است.هدف آنها انجام یك اقتصاد بابرنامه‌است که ((مساعی عمومی را در راهی که با منافع عمومی مطابقت داشته باشد متمرکز و هدایت

۱ــ ۲۶ صنف وجودداشت که‌هشت‌صنف برای‌تولید که‌شامل کشاورزی هم‌بود ، ۸ صنف برای صنعت و تجارت و ۶ صنف برای خدمات(مشاغل‌آزاد ، حمل ونقل و غیره ، ۲ــ در اداره عمومی اصناف‌کمیته مرکزی صنفی‌که تمام قوای‌تولیدی‌رادر ملت متمرکزمیکند شرکت‌دارد (مولف)

نماید.)) موسولینی میگفت «این وظیفه اصناف است که جریان تولید رامنظم کنند، مانباید هرچیزوهرچقدر تولید کنیم. این نوع تولید احمقانه و بورشکستگی خواهدانجامید.» ایتالیا بوسیله اصناف مزبور درپی این بود بجای سیاست آزادی تجارت (بگذاریدبشود) قرن گذشته دستگاه صحیح ومنظمی بوجود آورد که در این سیستم به بنگاههای شخصی راهی را که مفیدتر درجهت منافع عمومی سیر میکند نشان دهد. اصناف درحالیکه مشاور دولت برای وضع قوانین اقتصادی در کلیه امور تولید، توزیع ومبادله قرار میگیرند تعیین قیمتها و مزد اجازه و یاممنوعیت تاسیس صنایع جدید، تعیین شرائط کار آموزی دخالت در مسائل تجارتی وازجهات دیگر نظارت بر دستگاه اقتصادی کشور با آنها است • طرفداران رژیم صنفی گرچه لیبرالیسم اقتصادی را قبول ندارند معهذا بااکراه وجودسوسیالیسم دولتی رابمعنای دولتی کردن اقتصادیات منکر هستند. رژیم صنفی متضمن اقتصادیات منظم و تحت کنترل است. اصناف در زمینه اقتصادیات نظم رامعمول میدارند. آنها ارگانهای دولت نیستند. طرح ریزی وتنظیم زندگانی اقتصادی مردم ایتالیا بیشتر به خودتولید کنندگان که ازطریق تشکیلات اصناف فعالیت میکنند سپرده شده است. دراین تشکیلات نمایندگان هر رشته ازامور اقتصادی شرکت دارند. نمونه ارگانهای دولت که دارای جنبه بوروکراتیک نباشند وبشکل صنفهای مستقل وخودمختار درآیند مختص فاشیسم نیست زیرا انگلستان هم هست که می‌توان در آن موارد زیادی را ازاین قبیل جستجو کرد ولی درهیچ کشوری مانند ایتالیا دامنه ارگانهای

فوق بسیط نبود .زیرا دراینجا کلیه اقتصادیات کشور رافرا گرفته‌بود. چندعامل بودند خودمختاری اصناف راتاحدقابل‌ملاحظه‌ای محـدود میکردنداول اینکه‌ریاست اصناف‌بایکی‌ازوزراءبود،ثانیاً نمایندگان‌حزب فاشیست‌جزو اعضای آنهابودند وبالاخره تصمیمات اصناف‌وقتی قابـل اجرامیشد که به‌توشیح دولت میرسید عقیده بر تاسیس یك شورای عمومی اقتصادی که پارلمان را از وظایفی که با روح آن سازگـار نیست بری کند مسئله‌ای است که سایر کشورها می‌توانند بیشتر و بهتر آن راموردمطالعه قرار دهند . معهذا رژیم فاشیست با موسسات دموکراتیك آزاد کاملاغیرمانوس ونامتجانس‌است.

نمایندگی حرفه‌ای

تشکیلات اقتصادی دولت اصنانی برای خود وسیلهٔ تنهانیست بلکه‌وسیله‌ای است برای‌نیل بیك هدف . این تشکیلات،دستگـاه سیاسی دموکراسی جدید را «نه برقاعده‌اکثریت بلکه‌براساس استعدادوظرفیت که نتیجه‌اش‌نمایندگی جغرافیائی» درمجلس‌شوری است‌دربردارد . معنای نمایندگی‌حرفه‌ای این است کلیه انتخاب کنندگان برحسب مشاغل متشکل میشوند و بدن‌منظور دستگاه سندیکائی وسائل لازمه را فراهم میکند . اولین مجلس حرفه‌ای نمایندگان درسال ۱۹۲۹ انتخاب گردید وده‌سال بعد مجلس فاشیستها واصناف جانشین آن شد . موسولینی برنامه‌اصلاحات قانون اساسی را در روزهـای اولیه جنبش فاشیست اینطور پیش‌بینی کرده بود : «زندگانی‌یك کشورجدیددارای سراشیبی‌های مهیبی‌است وارگانهای اصلی دستگاه سیاسی برای رفع احتیاجاتش کافی نیست .

وضع فعلی نمایندگی سیاسی نمی‌تواندمارا راضی نگاهدارد . ماخواهان نمایندگی مستقیم تمام منافع ازهم جداهستیم . دستگاه اداری دولت بایدتغییر کند وشوراهای فنی عمومی که سازمانهای تجاری، حرفه‌ای و فرهنگی آنها را انتخاب میکنند تأسیس شوند» درهرحال موسولینی معتقد بود دریك دولت توتالیتر که فقط وجود یك حزب سیاسی منحصر به‌فرددر آن رسمیت داردمجلس نمایندگان ایتالیامانندرایشتاگ آلمان علت وجودی خودرا ازدست داده وتحول نارسی در تاریخ بوده است . بعداً اضافه میکند مجلس مزبورسازمانی است که «بافکرما ومذهب‌ما فاشیستهابیگانگی دارد .» زیـرا « این مجلس از نظمی طرفداری میکند که ما آنرا واژگون کرده‌ایم» فقط آینده است که نشان خواهد داد آیا ادعای فاشیستها مبنی براینکه دستگاهی که برتعدد احزاب متکی باشد «بمرحله ازتاریخ تعلق دارد که‌اکنون درپشت سرجامانده است » اساس محکمی داشته است یا خیر ؟ معهذا اگر دولت اصنافی باقی بماند ممکن است اصول اساسی آن مبنی بریك اقتصاد ملی که‌از طرف سازمانهای صنفی حرفه‌ای نظارت وهدایت شوند درتکامل سیاسی واقتصادی اجتماعات دموکراتیك تأثیرزیادی داشته باشد .

امپراطوری مستعمراتی ایتالیا

اگردیده شود روح ناراحت ، حادثه‌جوئی و اصرار به‌برقراری یك‌شخصیت‌دررأس حوادث که تماماً ازمشخصات دیکتاتوری هستندنکات برجسته سیاست خارجی فاشیست را تشکیل میدهد جـای تعجب نیست . موسولینی یك وقت می گفت «من سر تا پا برای حرکت هستم» همین حس جاه‌طلبی در

روابط بین‌المللی از عوامل هرج ومرج گردید .

قبلا درباره استیلای حبشه وعکس‌العمل آن دراوضاع اروپا بحث کردیم . هدف اصلی ، سیاسی بود یعنی میل بازدیاد شخصیت ایتالیا. موسولینی باافتخار فریادمیزد «ایتالیا بالاخره صاحب امپراطوری خودشد» ولی این هدف سیاسی درزیر ماسك بهانه اقتصادی مبنی براینکه ملت چهل وسه ملیونی ایتالیا (در مرزهای تنگ و کوچك خود خفه شده است) مخفی شده بود . استدلال میکردند ایتالیا خواهان مستعمراتی است که این مستعمرات بتوانند برای «صدها هزار نفر ازفرزندان آن که در کشوراصلی محروم از کار کردن هستند وبواسطه موانعی که‌از طرف کشورهای بیگانه برای مهاجرت بیگانگان گذاشته شده قادر به هجرت‌نیستند» محلی تهیه کند . درست است قاره‌جدید درب خودرابر روی جمعیت زیادی‌قاره قدیم بسته است واین‌مسئله مشکلات‌اقتصادی اروپای امروز را پچیده‌تر کرده است‌ولی ادعای اینکه ایتالیا اززیادی جمعیت بزحمت افتاده بود منطقی بنظرنمیرسید . زیـرا وقتی دولت برای تشویق خانواده‌های پراولاد با اعطای کمك و اقدام به برگشت ایتالیائیهائی که‌جلای‌وطن کرده‌بودندز بون‌باشدچگونه‌می‌تواندمدعی شود اززیادی جمعیت بستوه‌آمده است . دراینکـه ایتالیا خود دارای آنقدرزمین هست که‌جمعیت زیادیش‌میتواند درآن معاش خودراتامین کنند ازنقشه‌های‌رسمی کشت‌وزرع اراضی که(موسولینی درسال۱۹۲۵ میگفت) «نان و زمین به ملیونها مردم ایتالیا که از خارج می‌آیند میدهد» معلوم‌میشود . اراضی‌باتلاقی را خشك مناطق ساحلی راوسیع

وازریزش دامنه‌های کوهها باجنگلکاری جلوگیری کردند . پس اگر ازمهاجرت توده مردم بامریکا جلوگیری شده است . درعوض مهاجرت داخلی جای آن راگرفته بدین معنی که خانواده‌ها از نواحی پر جمعیت به سایر قسمتهای ایتالیا ویابه مستعمرات ایتالیا درشمال افریقا مهاجرت کرده‌اند . بادر نظر گرفتن تحولات و ترقیات مزبور معلوم میشود دلائل ایتالیا برای داشتن مستعمرات بعلت تکثیر جمعیت چندان پایه واساسی نداشته است . برای رد دلائل فوق اینطور استدلال میکـردند تعهدات تجارت بین المللی وتعقیب سیاست اقتصادی خود کفایت دسترسی مطمئن بمواد خام را برای صنایع ایتالیا که یك ضرورت محض ، « ضرورتی حیاتی ومماتی برای یك ملت» است ایجاب می‌نمود . ازاین نقطه نظر مستعمرات موجوده ایتالیادارای موقعیت بسیار نامساعدی بودند . کشور مذکورازسایرین درصحنه استعمار دیرتروارد شده زیرا دراواخرقرن نوزدهم تمام قوایش درراه تأسیس یك دولت ملی متمرکز شده بود . بااینحال ارتیره را دردریای احمر وسومالی را در اقیانوس هندبدست آورد ودرنتیجه جنگ بادولت عثمانی درسال ۱۹۱۱ لیبی را درشمال افریقا متصرف گردید . متصرفات استعماری ایتالیا درسال ۱۹۱۹ موقعی که دول فاتح مستملکات آلمان را بین خود تقسیم کردند با مقایسه سهم سایردول قابل توجه نبود وعده‌ای ازمردم آن کشور غافل ازبدست آمده‌های آن دردریای آدریاتیك خیال میکردند واقعاً ایتالیا ازثمرات پیروزی محروم مـانده است . درنتیجه آن را ازملل «ناراضی» که لازمه هرمعاهده صلح است قلمداد میکردند .

مسئله‌ای که باقی ماند این‌است باید دیدآیا فتح حبشه ازطرف ایتالیا همانطور که یااطمینان‌پیش‌بینی کرده‌بودند ((محل امیدی برای نیروهای لبریزجمعیت روزافزون‌ایتالیا))تهیه خواهد کرد ؟ وآیامردم ایتالیا برای ((حاصلخیز کردن)) اراضی فوق ((باکارخود)) که درپای آن ((خون خودرا ریخته‌اند))ازخود فعالیتی نشان خواهند دادیاخیر؟

اختلاف ایتالیا وجامعه ملل

اگرتنها نتیجه جنك بین ایتالیا وحبشه محو امپراطوری قدیم افریقائی باشد صفحه‌ای بر صفحات تاریخ بسط استعماری وچپاول‌اضافه شده است‌ولی باید دانست این موضوع موازنه قوا را هم درقاره اروپا ازنقطه‌نظرمادی بهم نزد . اثرات‌آن خارج‌ازصحنه افریقانمایان شد زیرا قدرت وشخصیت‌جامعه ملل رافراگرفت. تمام مللی که در ژنو جمع شده بودند باتفاق‌آراء ایتالیا را به‌تجاوزمحکوم وآن را مجبور کردند با((محاصره اقتصادی که ازطرف پنجاه ودوملت علیه‌آن اعلام شده بود ومحاصره مزبوربه میل و اراده یك دولت (۱) انجام گرفت)) مقابله کند . بملت ایتالیا فهماندند که((محاصره))نه‌بملت‌تجاوزخشونت‌آمیز است‌بلکه‌میخواهند بدینوسیله جلوی‌آرزوهای مستعمراتی ایتالیارابگیرند.این‌محاصره‌را ازناحیه ((دول مستعمراتی قدیمی‌وسیر))میدانستند ویابدشمنی کشور های سرمایه‌داری که ازانقلاب فاشیستی بعلت اینکه نظم اجتماعی‌آن از((عدالت اجتماعی بالاتری)) طرفداری میکرد ترس داشتند نسبت

---

(۱) ـ معاهده ایتالیا وانگلیس درسال ۱۹۳۸ روابط دو کشوررا بهبودی بخشید :(مؤلف)

میدادند. گرچه اقدامات نیمه‌تمام جامعه ملل همانطور که گفتیم طبعاً یك نوع مانوربحساب می‌آمد و جنبه مجبور کننده نداشت ولی تنها اثر آن اثبات بی‌ثمربودن عملیات دسته جمعی واز طرف دیگر بوجود آوردن ((محوررم ـ برلن)) بود . ایتالیا که از اجرای ((تضمینات)) سخت‌عصبانی‌بود بستگی خودرا درسال ۱۹۳۷ به عهدنامه ضد کمینترن آلمان وژاپون اعلام وازجامعه ملل کنار کشید . ایتالیا باوجود تمام این ژستهای تهدیدآمیزپس‌از انضمام‌حبشه خودرا یك ((دولت‌راضی)) اعلام ومیل خودرا اظهارداشت براینکه بعدازاین در دنیا عامل صلح واستقرار خواهد بود . هنوز سه‌سال نگذشته بود که چشمهای پرآز ومنتظر خودرا برمستملکات همسایه فرانسوی خود انداخت.ازطرف دیگر درمطبوعات‌ومجلس‌نمایندگان‌ایتالیاپیشنهادات پرطول‌وتفصیلی مطرح گردید . نقض عهدنامه سال۱۹۳۵ ایتالیا وفرانسه درسال۱۹۳۸! اولین قدمی‌بود که بسوی هدف‌برداشته‌شد . ایتالیا وقتی ایستادگی(۱) شدید دولت فرانسه را دید مأیوس گشته و چند ماهی از سال ۱۹۳۹ گذشت که برآلبانی مستولی وآنجا را بتصرف خود درآورد . منظور ازاین‌عمل‌قسمتی‌جبران‌بدست‌آمده‌های‌آلمان‌دراروپای‌مرکزی‌وقسمتی تحکیم موقعیت خود دردریای‌آدریاتیك درروز یك‌جنك اروپائی‌بود.

---

۱ ـ فرانسه بواسطه این‌عهدنامه قسمتی‌ازنواحی افریقای وراه‌آهن‌جیبوتی بآدیس‌آبابارابایتالیاواگذارکرد وبایتالیائیهای‌مقیم‌تونس‌نیزحق حفظ ملیت‌ایتالیائی مدارس وغیره داده شد . (مولف)

عهدنامه واتیکان

ما به‌هرسرنوشتی که درانتظار اقدامات دیگر فاشیست باشد کاری‌نداریم‌ولی یکی از آنها که دارای دوام نسبتهٔ بیشتری بودعهدنامه منعقده بین‌دولت ایتالیا وقلمرو پاپ‌بود که درسال ۱۹۲۹ بسته‌شد.این موافقت‌نامه‌تاریخی شهرواتیکان را ((تحت شرایط ومقررات مخصوصی))قرارداد وبرای مقرپاپ ((حق مالکیت تام ، اختیارات کامل ومطلقه وبالاخره استقلال قضائی قائل شد)) دراینصورت ((مسئله‌رمن)) که ازسال ۱۸۷۰ یعنی وقتی که دولت پاپ دررم‌ازطرف قلمروپادشاهی‌ایتالیا ضمیمه گشت لاینحل مانده بود «بطورمطلق ومسلم» حل گردید .

قسمت هفتم

((سایر کشورهای اروپائی))

شرح تحولات سیاسی شدیدی که روسیه شوروی . آلمان ناسیونال سوسیالیست و ایتالیای فاشیست رابوجود آوردند قبلا گذشت، اکنون موقع آنست تحولات آرامی را که در سایر کشور های اروپائی اتفاق افتاده مورد مطالعه قراردهیم

فرانسه

پس ازسقوط آلمان در سال ۱۹۱۸ فرانسه جزء دول معظم قاره اروپا گشت. کشور های جدیدی که ظهور صاعقه مانند آنها سپاهیانی را که کادموس(۱) با کاشتن دندان های اژدها باعث شد از زمین بروبند بیاد می آورد، طبعاً فرانسه را بچشم حامی خودنگاه میکردند و با کمك های مالی وسیاسی آنها را بنزدیکی باخویش مجبور کرد. سلسله اتحادهائی که فرانسه با کشورهای کوچك اروپائی مرکزی وشرقی امضاء کرد یکی از سه خط دفاعی بود که فرانسه بمنظور تامین درمقابل تقوق مجدد آلمان ساخت. دومین خط دفاعی جامعه ملل بود که غالب سیاستمداران دور اندیش فرانسه ضمانت اطمینان بخش امنیت عمومی خودرا بوسیله عملیات دسته جمعی

---

۱ Cadmus افسانه مشهور یونانی است باین عبارت که کادموس پسر پادشاه فنیقیه بود وقتی برای پیدا کردن خواهرش رفت واو را نیافت وی رامجبور کردند راهی درپیش گیرد آنقدر برود تابگاوی برسد وهر جاگرسنگی وضعف براو غالب گشت درآنجا دستور دهد شهری بسازند. وی براه افتادو بگاوهم رسید ودستور داد شهر Thebes را ساختند. درموقعی که خواست گاورا ذبح کند همراهانش رابرای آب بچشمه. اری فرستاد و آنهارا اژدهائی مقتول کرد. کادموس ازاین خبر متغیر شدواژدهارا کشت وبنابدستور رب النوع آتنا دندانهای اژدها را درزمین غرس کرد و یك نسل مردم سبع وزور آزمارو ئید (مترجم)

در آن یافتند. خط سوم تفاهم با بریتانیای کبیر بود که بر پایه منابع مشترك آنها متکی بود. همین منافع مشترك، دودمو کراسی غربی را در اتحاد علیه یك آلمان جنگجو بهم متصل ساخت بین موضوعات فوق که هدفهای سیاست خارجی فرانسه را تشکیل میدادند نه تنها هیچ نوع اختلاف و تضادی وجود نداشت بلکه برعکس مجموع آنها سیاست مستقلی را تشکیل می دادند. جامعه ملل از نقطه نظر ملل کوچك دژ تمامیت ارضی و امنیت آنها بود. بریتانیای کبیر هم آن را در حفظ صلح در یك سیستم اتحادیه های نظامی علیه یکدیگر دارای پایه‌های بادوام‌تری میدانست. در یك ساعت بحرانی وقتی که فرانسوی ها نتوانستند با تمام قوا از جامعه ملل پشتی بانی کنند اشتباه تاریخی بزرگی مرتکب شدند و موقعی هم که مسئله حیاتی استیلای حبشه مطرح گردید ((بین دو عقیده سرگردان ماندند)). مساعی جامعه ملل بمنظور جلو گیری از تعرض ایتالیا وقتی با اقدامات مخالفت آمیز کابینه وقت فرانسه که میخواست با یك تیر دو نشان بزند مواجه شد بجائی نرسید. بالنتیجه جامعه ملل به تنهائی در موقعیتی قرار گرفت که نتوانست از تجاوز مجدد آلمان جلو گیری کند.

دول کوچك هم با آشکار شدن این حقیقت سیاسی از آنها رفع شبهه شد و امیدواریهای خود را برای امنیت بیك سیاست بی‌طرفانه متوجه گردانیدند. فرانسه هم از موقعیت برجسته خویش که در دهه اول پس از جنك ۱۸-۱۹۱٤ بهره مند بود محروم گردید.

مسائل داخلی

این حوادث در دل زمان نهفته بود. ترمیم نواحی ویران شده برای ملت فرانسه در این

وقت مسئله حیاتی بود .خسارات وارده دشمن (۱۸ـ۱۹۱٤) در اراضی اشغالی اثرات عمیقی درنواحی‌شمال‌وشمال شرقی از خودبجای گذاشت اگر چه‌قسمتی ازخسارات وقتی که اراضی بمیدان جنك‌تبدیل شدند غیر قابل احتراز بود بااینحال بنظر میرسد در این مورد‌هم خسارات مزبور بمنظور ویرانی و انهدام منابع صنایع فرانسه عمدا وارد آمده است.جمعیت‌اراضی‌اشغالی‌از ٤ ۳/٤ میلیون‌به‌دومیلیون‌نفررسید تقریبا ۱/۳ منازل مسکونی، عمارات عمومی، کارخانجات‌وساختمانهای کشاورزی ویران شدند. تمام چاههای ذغال سنك و معادن آن منهدم گردیدند وبالاخره قسمت اعظم اراضی مزروعی پایمال شدند بطوریکه آنها کاملا لخت وخالی از آبادانی بجای‌ماندند . آنهائیکه ویرانه‌های‌شهر های باجلال وعظمت سابق فرانسه رامورد بررسی قراردادند توانستند علت تصمیم دول‌فاتح رادر مورد اخذ غرامات از دشمنان برای جبران خرابی هائی که آنها وارد کرده بودند بفهمند و برای جلوگیری از برپاشدن مجدد یك چنین فاجعه دیگری هرنوع سعی و کوششی که در قوه داشتند بکار برند. این منظر جنك در معرض فراموشی است در حالیکه فقط ازشرایط خشنی که بر کشور مغلوب‌تحمیل کرده‌اند یاد میکنند . فرانسه نیز از یك مشکل قانون اساسی که‌ازعدم‌ثبات دولتها بوجود آمده بود رنج می‌برد بطوریکه در فاصله ۳۰ ـ ۱۹۲۰ در این کشور یك‌سری کابینه پشت سرهم آمدند ورفتند . علت این موضوع را باید در خود دستگاه پارلمانی فرانسه که‌از نقص متضاد یك‌دولت‌توتالیتر یعنی وجوداحزاب‌متعدد در زحمت بود جستجو کرد. در این دوره بیشتر کشور های اروپائی شانس خودرا درداشتن احزاب

متعدد سیاسی و یا منحصر بفرد مورد امتحان قرار دادند . درحالت اول عدم ثبات دولتها عدم اعتماد بدستگاه پارلمانی را ببار آورد و در حالت دوم درمقابل دولتی که برسر کار بوددسته مخالف و یاجانشینی وجود نداشت . در فرانسه وقتی دولتی بر سر کار می آمد نشانه این بودبین نظریات متضاد ودستجات مختلفه ایکه موافقت خود را با آن کابینه اعلام کرده بودند توافق نظری حاصل شده است. در نتیجه دولتی که برسر کار بود همیشه ضعیف وجز درموارد بحرانی دائمادر تعقیب یك سیاست ثابت و مداوم اعم از داخلی و یا خارجی دچار محظورات بود . همین جریان سریع رفت و آمد کابینه‌ها افکار عمومی رانارا حت و بالنتیجه میدان را برای تبلیغات فاشیست‌هاوسلطنت‌طلبان باز گذارد . درسالهای اخیر جنك ۱۸-۱۹۱٤ زمام امور کشور بدست شخص پرزوری افتاد . آقای کلمانسو نخست‌وزیربودوی برای پیروزی نهائی با اراده تزلزل‌ناپذیری جنك را ادامه داد . در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) ریاست کنفرانس باوی بود . کلمانسودر کنفرانس تمام هم خود را مصروف هدف واحدی کرد و آن قرار دادن فرانسه در یك وضع غیر قابل شکست بود ولی یك موضوع را فراموش کرد و آن امکان رفتار سخاوتمندانه تری نسبت بدشمن شکست خورده بود که در اینصورت باتصال فاصله بین دوملت همسایه کمك هیکرد و امنیت فرانسه بجای تضعیف تقویت میشد . آقای کلمانسو باقدرت تام برفرانسه حکومت کرد ومخالفین او که علیه دولت وی بر خاستند فقط در سال ۱۹۲۰ احساس قدرت کردندزیرادراین سال درانتخابات رئیس جمهوری

نتوانست بجای آقای پوانکاره انتخاب شود و آقای میلرن Millerand انتخاب گردید نامبرده نظر خودرادرباره بسط اختیارات رئیس جمهوری و شرکت در اداره سیاست خارجی که در آن وقت یك وضع بحرانی بخود گرفت شخصا اعلام کرد.

سیاست خارجی

اختلاف نظر روزافزونی که بین فرانسه وانگلیس درباره رفتار نسبت به آلمان پیدا شد شکاف شدیدی دراتحاد آنها بوجود آورد. بریتانیای کبیر نسبت بدول مرکزی رویه مسالمت آمیزی درپیش گرفت این کشور درتصفیه مسائل جنك ۱۸-۱۹۱٤ خیلی درهول وهراس بود ومیخواست هرچه زودتر مردم آلمان را برای تجدید نیروی اقتصادی آنها کمك کند. اگر آلمانها قبل ازجنك از رقبای سرسخت بریتانیا بشمار میرفتند در عین حال ازمشتریان ثابت قدم واصلی آنهم محسوب میشدند. فرانسه برعکس بریتانیای کبیر که اوضاع آلمان را ازنقطه نظر اقتصادی نگاه میکرد آن را ازنقطه نظر سیاسی می‌دید. تنها هدف فرانسه امنیت بودووقتی بفکر تجدید قوای همسایه نیرومند خود می افتاد متوحش میشد. گرچه درفرانسه افکار عمومی از یك سیاست زور طرفداری میکرد ولی این افکار عمومی یك استثناء داشت وآن مسیو بریان بود که با بریتانیای کبیر در آوردن آلمان درجرگه دول اروپائی همکاری میکرد. طرفداری بریان ازنظریه بریتانیای کبیربا مخالفت مجلس نمایندگان فرانسه مواجه شد ودر سال ۱۹۲۲ ازمقام نخست وزیری استعفا داد. آقای پوانکاره رئیس جمهوراسبق که بجای آقای بریان نخست وزیر

شد از طرفداران سیاست زورو «دیپلماسی قدیم» بود و آن را به‌سیاست مسالمت آمیز و «دیپلماسی جدید» که عبارت از تماسهای شخصی و کنفرانسهای سیاستمداران بود ترجیح میداد. تصمیم آقای پوانکاره براخذ غرامات تا آخرین دینار از آلمان با وجود مخالفت بریتانیای کبیر منجر باشغال ناحیه دور ازطرف فرانسویها درسال ۱۹۲۳ گردید. نامبرده بعلاوه از نهضت تجزیه‌طلبان درمنطقه رن بامید تشکیل یك دولت پوشالی که از همسایه‌غربی خودالهام بگیرد. طرفداری میکرد همانطور که‌درفصول قبل دیدیم نظریه‌ایجادیك «قلمرو پادشاهی وسطی» بین دونیمه امپراطوری شارلمانی که درقرون متمادی باکاشتن تخم نفاق ونفرت روابط آنها دشمنانه گردیده از افسانه‌های قرون وسطی بود. فقط دریك‌موقع، ایدآل مزبور برای لحظه‌ای صورت حقیقت بخود گرفت و آن در زمان‌شارل‌شجاع‌درقرن پانزدهم‌بود که‌توانست دولت بی‌دوام خود را بنام‌برگاندی(۱) تاسیس‌نماید پس‌از مرك شارل آن دولت بقطعات مختلفه تجزیه گردید و از آن زمان تابحال است که فرانسه و آلمان‌یا درحال‌جنك ویادرحال‌صلح مسلح باقیمانده‌اند.

دوران سازش

سیاست خشونت‌آمیز آقای‌پوانکاره‌بالاخره باعدم موفقیت مواجه‌شد. جنبش تجزیه‌طلبانه‌ایکه درمنطقه آن بوجود آمده بود بواسطه عدم موفقیت در درجمع آوری طرفداران موثر از هم پاشید درحالیکه آلمان هم

۱ـ اسمی است به اجتماعات مختلف سیاسی واقتصادی درمراحل مختلفی از تاریخ از طرف نویسندگان داده شده است. غالبا مردمی که ازریشه آلمانی و بین رودخانه او در وویستول زندگی میکردند اهالی برگاندی نامیده میشدند. «مترجم»

پرداختهای خودرانسبت‌به‌مسئله غرامات معلق کرد . ملت فرانسه‌علیه طریقه هائی که «نظامی گری» را تشویق میکرد مخالفت خود را ابراز داشت . آنها می گفتند جنك۱۸ـ ۱۹۱٤ برپا نشد مگر بـرای ریشه کن کردن اصول‌نظامی گری . درسال ۱۹۱٤ جبهه ملیون که از احزاب‌دست راستی‌ها تشکیل‌میشد درمقابل جبهه چپ‌یعنی‌رادیکالها وسوسیالیستها شکست خوردند . آقای پوانکاره استعفا داد و(آقای میلران)رئیس‌جمهور مجبور گردید از مقام‌خود بدلیل نقض اصل‌عدم دخالت که لازمه مقام عالیه رئیس‌جمهور است استعفا کـند . کابینه جدید تشکیل ودرسیاست خارجی بر عکس سلف خود اقدام کرد . کابینه مزبور از داشتن روابط صمیمانه با بریتانیای کبیر که لازمـه مدارای باآلمان بود وتعقیب رویه عملیات دسته جمعی بجای عملیات یك طرفه طرفداری میکرد . وقتی دولت کارگری زمام اموررابدست گرفت‌بیش‌ازپیش‌درسیاست‌همکاری‌بابریتانیای کبیرتسهیل بعمل آمد مخصوصاً اینکه‌دربین دست‌چپی‌ها نیز هواه‌خواه داشت . همانطور که روابط‌تیره بین دو کشور آنهاراازهم‌جدا کرد نزدیکی آنها به‌یکدیگر یك دوره «سازش» پیش‌آورد که ازمشخصات آن حل مسئله غرامات تخلیه ناحیه‌رور وبعداً تخلیه کامل خـاك آلمان از ارتشهای متفقین ، انعقاد عهدنامه لوکارنو ، قبول آلمان بعضویت جـامعه ملل و بالاخره پیمان بریان ـ کلوك بود . از ثمرات سیاست مسالمت‌آمیز مذکور که‌بنام آقای بریان مشهوراست درجای‌دیگرصحبت کرده‌ایم .نامبرده در چندین کابینه پشت سرهم یعنی برای مدت ۷ سال از۳۲ ـ ۱۹۲۵

پست وزارت امورخارجه را برعهده داشت . دوام او درپست مزبور در کابینه‌های مختلف خطر این را که سیاست مسالمت‌آمیز ممکن است ازطرف یك یاچند کابینه موقتی ترك شودازبین برد.یك تصویرروشن ازروح تازه‌ایکه در کالبد اروپا دمیده شدتصویب قانون سال ۱۹۲۷بود که خدمت نظام‌وظیفه را به‌یکسال تقلیل داد .

جنك فرانك

درهمان موقع که وضع‌سیاست‌خارجی‌فرانسه روز بروز بهتر میشد افق سیاست داخلی را ابرهای تیره وتار ازبحران‌اقتصادی فرا گرفت که دراوضاع سیاسی‌نیز موثرواقع گردید . فرانسه برای‌توازن بودجه خود بامشکلات‌فراوانی روبروبود . مشکلات مزبور قسمتی بواسطه مخارج جنك ۱۸-۱۹۱٤ وترمیم مناطق ویران شده پیش‌آمد که وضع مالی‌آن را سخت کرد. وقسمت دیگربواسطه‌عدم‌تمایل‌فرانسویها درپرداخت مالیاتهای‌سنگین بود . اعتمادبه‌قوت پول رایج کشورازبین رفت‌ودرنتیجه سرمایه‌فرانسه شروع بمهاجرت کرد . جریان فرار ازفرانك بحدی وحشتناك شد که قوه ارزی‌آن را نصف کرد . کابینه‌ها یکی پس‌از دیگری می‌آمدندو میرفتند وبرای چاره‌اندیشی این اوضاع معطل مانده بودند . بالاخره درسال ۱۹۲٦ آقای پوانکاره زمام اموررا درراس یك «دولت» ائتلافی «اتحاد ملی» دردست گرفت . در کابینه شش نفرازنخست‌وزیران سابق شرکت داشتند . مشارالیه بامساعی خود توانست«جنك فرانك» را با موفقیت شایانی بپایان رساند وقیمت‌فرانك‌رابه نرخ قبلی خود عودت دهد. سه سال‌بعد بحران‌اقتصادی‌بز رك رخ داد که بعلت اثرات آن

در کشورهای دیگر درفرانسه هم سخت موثرافتاد . درآلمان به‌بروی کارآمدن ناسیونال‌سوسیالیستهامادا کمك کرد وفرانسه رامجبورنمود باروسیه شوروی اتحاد به‌بندد ومدت‌خدمت نظام‌وظیفه را بدوسال‌بالا ببرد . درانگلستان از اثـراتش ترك واحد پول طلا بود که بالنتیجه واحدهای‌پولی سایر کشورهای‌جهان را نیز مختل‌وثبات فرانك‌فرانسه را نیزبخطرانداخت . جنك‌فرانك شروع شدومی‌بایستی مجدداً برای مقابله باآن آماد گـی داشت . این‌بارجنـك ، جنـك شکست بـود . دولت فرانسه سعی کرد ارزش واحد پول طلای خودرا نگاهداردزیرا درغیر اینصورت یعنی کاهش قیمت‌مجدد آن که هم اکنون بمقادیر زیادی ازارزش‌افتاده بودبرای کسانی کـه دارای عایدات ثابتی بودند خیلی گران تمام میشد دولت بدین‌جهت دست بجمع‌آوری اسکناس وسیاست جلوگیری از تورم پولی زد که معنایش کسر مبالغ مزدها ، مقرریهاوقیمتها شد . ولی عدم محبوبیت‌این‌سیاست نتیجه‌آن راخنثی کرد . ناتوانی دولتها یکی پس‌ازدیگری درحل بحرانهای اقتصادی‌و شکست‌آنها درموازنه جمع دخل وخرج کل مملکتی اعتماد مردم‌را نسبت بدستگاه‌سیـاسی دولت‌سلب کرد . سروصداهاوناراحتی‌هابطوری خشم وغضب عمومی را برانگیخت کـه نزدیك بود رژیم جمهوری را ساقط کند . این هیجانات که مدتی بودریشه میگرفت بالاخره‌باافشای قضیه رسوائی‌استاویسکی Stavisky بمنتهای‌درجه خود رسید ومعلوم‌شد درآن عده‌ای ازشخصیتهای‌برجسته نیزدست داشته‌اند . استاویسکی‌از سرمایه‌داران ناراحتی‌بود که‌پولداران فرانسوی را باوراق ظاهراً بهادار

وباطناً بی‌ارزش مغرور کرد وشایع بود برای موفقیت خویش دراین کلاهبرداری‌دهان‌مقامات‌مؤثر کشوررانیزشیرین کرده بود . عصبانیت مردم ازاین قضیه بالاخره‌منجرباغتشاشاتی درپاریس وبعضی‌شهرستانها گردید.درفوریه سال۱۹۳٤ازطرف مردم‌اعتراضات عملی عجیبی‌ظاهر شد و بیم‌آن بود مبادا افراطیون دست راستی از منجلاب بدنامی که جمهوری‌درآن فرو رفته‌بوداستفاده کرده‌یك‌نوع دیکتاتوری‌فاشیستی مستقرنمایند .

برای‌مواجهه باخطرفدراسیون‌عمومی کاریك روزاعتصاب‌عمومی درسراسر کشوراعلام ومنظورش مانوری برضد هرنوع اقداماتی برای واژگون کردن رژیم جمهوری بود . آقای دومرگDoumergueرئیس جمهوراسبق را بعنوان نخست‌وزیر ، مأموررفع بحران وجلب اعتماد عمومی کردند.نامبرده‌برای‌تغییرقانون‌اساسی‌یك سلسه‌پیشنهاداتی کرد ومنظورش این‌بود قوه مجریه‌را باثباتت‌ترکند . ولی ازآنجاکه‌افکار عمومی فرانسویان بااعطای هرگونه اختیارتازه‌ای کـه قوه مجریه را مجهز کند جز درموارد ضرورت‌آنهم برای‌حفظ منافع عمومی‌مخالف بود باپیشنهادات مذکورنظر موافقی نشان نداد .

جبهه ملی

درست است بـالاخره فرانسه توانست از این طوفـان عظیم فاتح بیرون‌آید ولی فعالیتهای فاشیستها وسلطنت‌طلبان برای احزاب چپ زنك خطری محسوب شد براینکه موجودیت جمهوری تهدید شده‌است .رادیکال‌سوسیالیستها، سوسیالیستها وکمونیستها همه در این مـورد دارای منافع مشترکی

بودند لذا خود را بهم نزدیك کرده جبهه‌ای تشکیل دادند که «بجبهه ملی» معروف گشت. منظور از تشکیل جبهه «قراردادن آزادیهای فرانسوی درخارج ازدسترسی‌فاشیسم» بود. درانتخابات ۱۹۳٦ احزاب «جبهه‌ملی» به کمك یکدیگر توانست $\frac{۳}{۵}$ کرسیها را بدست آورده وبدین‌ترتیب درمجلس صاحب‌اکثریت قطعی شوند. آقای بلوم‌رهبر حزب سوسیالیست دررأس کابینه‌ای قرار گرفت که برنامه‌اش اصلاحات اجتماعی متعددی‌را دربرداشت. موج احساساتی که کارگران پیروزی خودرا بدانوسیله تبریك می گفتند بالاخره به نهضتهای توده‌ای غیر قابل تصوری منجر گردید که‌دراین‌مواردقاعدةً اگرباتاکت وواقع‌بینی باآنها عمل نشود خطرناك هستند. باسرعت کم‌نظیری عرض مسری اعتصابات «بست‌نشستگان» کارگران درتمام فرانسه بروز کرد. وآنها کارخانجات ومخازن رابدون کمترین اعمال‌زورووارد آوردن‌خسارات اشغال واظهارداشتندتابه‌تقاضاهای آنهامبنی براضافه دستمزد وبهبودی شرایط کارترتیب اثرداده نشود از کارخانجات بیرون نخواهند رفت. تخمین زده شده بود که تعداد کارگران اعتصاب کننده دریك موقع تا یك میلیون نفرهم‌رسید. نخست وزیر که میانجی گری میکردمسائل مورد اختلاف را درموافقت‌نامه‌ای گنجاند که‌ضمن آن‌شرط شداعتصاب کنندگان بسر کارهای خودبر گردند ودرمقابل کارفرمایان هم‌بااضافه دستمزد ٤۰ ساعت کاردرهفته، دوهفته تعطیل سالیانه‌بامزد و(دربعضی صنایع) باتجویز موافقت نامه‌های دسته‌جمعی کار گری موافقت کنند. برای ٤۰ ساعت کارهفتگی، تعطیلات بامزدوحق معاملات دسته‌جمعی

قانونی گذشت و بدین ترتیب جوش و خروش اعتصابات فرو نشست. تغییرات مالی که ازطرف کابینه «جبهه ملی» بعمل آمد دارای اهمیت کمتری نبود، کسر بودجه، تقلیل آمد و رفت سیاحان، نزول قوس تجارت صادراتی، کثرت بیکاری و بالاخره فرار ازفرانك تماماً عواملی بودند که بر دستگاه دولتی فشار شکننده‌ای وارد ساختند و مجال هیچ نوع اقدام مثبتی را بدولت نمیدادند. درسال ۱۹۳٦ دولت مجبور شد واحد پول طلا را ترك و ازارزش فرانك کم کند. دیگر از اقدامات دولت ملی کردن بانك فرانسه بمنظور کوتاه کردن دست سرمایه‌داران بود. تااین زمان هیئت مدیره بانك از طرف دویست نفر ازمهمترین سهامداران انتخاب میشدند ازاین پس ترتیب فوق موقوف و قرارشد دوازده نفر را خود دولت نه نفر دیگر را سازمانهای صنعتی، تجارتی، کشاورزی و مصرف کننده بدولت پیشنهاد و دو نفر بقیه را نیز خود سهامداران انتخاب نمایند. آقای بلوم مجبور شد درسال ۱۹۳۷ بواسطه اضطرار مالی پس از ۳ ماه زمامداری استعفا دهد. علت این بود مجلس باتفویض اختیارات بوی که بتواند برای بهبودی وضع مالی مردم فرامینی که جنبه قانون داشته باشد صادر نماید مخالفت کرد. پس ازاو دسته دیگری از کابینه‌های بی ثبات روی کار آمدند تااینکه ابرهای تیره و تار جنك که درافق سال ۱۹۳۹ جمع شده بود کابینه آقای دالادیه را که دارای اختیارات وسیعی بود برسر کار آورد. فرانسویها بازلیاقت خودرا نشان دادند و ثابت کردند چگونه هروقت مرزهای کشورشان مورد تهدید واقع شود اختلافات حزبی خویش را فدای منافع عالیه امنیت عمومی می‌نمایند.

روابط فرانسه و ایتالی باردیگر صحنه درام بین‌المللی مسائل داخلی را کاملا تحت‌الشعاع قرارداد. تفوقی را که فرانسه برای مدت ۱۵ سال ۱۹۳۳–۱۹۱۸ در اروپا احراز کرد از دهه ۱۹۳۰ بتدریج روبه‌زوال رفت این‌امر معلول سه عامل بود اول اینکه آلمان مجدداً بعنوان یك دولت‌نظامی درصحنه اروپاظاهر شد دوم‌اختلافات داخلی فرانسه‌خیلی‌شدت‌یافت‌سوم‌رفتار ناهنجار دولت‌درمورد مسئله‌حبشه. حساسیت‌اوضاع درخارج‌درروابط‌تیره‌بین‌فرانسه‌وایتالیا نمودار گردید. ایتالیائیها خواهان‌تملك‌جیبوتی‌بندرفرانسوی دریای سرخ‌در سرزمین سومالی‌بودند ازطرف دیگربرای ایتالیائیها که‌به‌تونس‌مهاجرت کرده بودندمی‌خواستندحقوق‌مخصوص‌قائل‌شوندو بدین‌منظورارتباط‌سیاسی آنهارا باکشور اصلی‌خود حفظ نمایند. موضوع تضاد مسلکی نیز بر مسائل فوق‌اضافه شده‌بود بطوریکه‌دعاوی مستعمراتی راتقریباً لاینحل کرد. زیرا رژیم فاشسیت بااصول عالیقدرموضوعه انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه متضادبود. اختلافات بین‌دوملت لاتن‌موجب گردید ایتالیا خود را بالمان نزدیك وباپیدایش ناسیونال سوسیالیسم در آلمان یك نوع اتحادی هم‌بین ایتالیا و آلمان که براشتراك‌مرام مبتنی بود پیداشود. فرانسه برای جلب مجدد دوستی باایتالیا درسال ۱۹۳۵ باآن قراردادی بست که «مربوط بحل‌منافع متقابله طرفین در افریقا بود.» ایتالیا بواسطه‌قرارداد مزبور درمرزهای افریقائی خود بنفع خویش‌تغییراتی بعمل‌آورد ازجمله اینکه مقادیری زمین بر خاکش اضافه کرد و موقعیتهای خوب اقتصادی برای خودبدست‌آورد. ازطرف دیگر هم

فرانسه برای ایتالیهائی مقیم‌تونس حقون بیشتری قائل‌شد. موسولینی ازاین بی‌طرفی توام باحسن نیت فرانسه استفاده کرده مقاصد خود را برای ایجاد یك امپراطوری ایتالیائی فاش کرد. ایتالیا تا این زمان با جامعه ملل میانه‌خوبی نداشت‌وقتی‌هم برحبشهٔ استیلاپیدا کردروابطش بیشترتاریك شد. در این مهاجری کابینه فرانسه بواسطه انشعاب در پیروانش ازهم‌پاشیده شدولی‌سعی کرد باهردوطرف روابط‌حسنه‌خود را حفظ نماید بطوریکه نه‌تفاهم خودرا باایتالیا بخطراندازد ونه دوستی بابریتانیای کبیررا. این نوع رفتار نه‌تنها یك‌حالت شدتی در روابط فرانسه وانگلیس ایجاد کرد بلکه یکی‌از مهمترین دژهای دفاعی فرانسه یعنی‌دستگاه امنیت جمعی‌رابلرزه درآورد. موضوع فوق‌بنوبه خود یکی‌دیگر ازخطوط دفاعی آن را که اتحادیه های بادول کوچك باشد درهم شکست. بعلاوه اشغال نظامی منطقه رن درسال ۱۹۳٦ از طرف آلمان که خود نتیجه‌مستقیم‌عجز جامعه‌ملل‌بود ، اقدام‌بساختمان استحکامات،خطزیگفرید را بدنبال داشت که هم قرینه آن خط ماژینو درسراسر مرز فرانسه بود. اکنون بخوبی دیده میشد ازنقطه نظرامکان توانائی کامل آلمان دربرابر حملات ازطرف جبهه غرب درحالیکه توانسته بود همسایگان خود را در طرف شرق تحت اطاعت وانقیاد کامل خود بیرون‌آورد فرانسه نه می‌توانست وضعیت‌موجوده ناشیه از عهدنامه ورسای را حفظ کند ونه قادر به نگاهداری‌موقعیت خویش بود. وقتی‌خود را بایك‌آلمان جنگجو که لجام گسیختگیش تمام همسایگان آن را دریك خطر قریب‌الوقوع قرارداده بودمواجه

دید دانست امنیتش مانند ۲۵ سال قبل بر همکاری نزدیک با متفق انگلیسی استوار است . برای یك باردیگر درسال ۱۹۳۹ مانند جنك ۱۸-۱۹۱٤ دودمو کراسی غربی دوشادوش یکدیگر قرار گرفتند.

اسپانیا

درست است اسپانیا درجنك ۱۸-۱۹۱٤ داخل نشد ولی سرنوشت آن در تحمل موحش ترین جنك داخلی بود. سیرحوادثی که باین فاجعه بزرك منتهی گشت از دشمنی قدیم بین ارتشیان و غیر ارتشیان سر چشمه میگرفت.افسران ارتش در ((کمیته های دفاعی)) ترتیب بندی شده بودندوهر افسر فرمانده بایستی بایك کمیته ارتشی بستگی داشته باشد. کمیته های نظامی مذکور فرمانفرمایان حقیقی اسپانیا بودند زیرا درتمام کارهای دولت دخالت میکردند ودولتی در دولت بوجود آورده بودند . اعلامیه های آنها کشور رادریك حالت اضطراب نگاهداشت ویك محیط انقلابی درست کرد که باتحولات منظم پارلمانی مغایربود، اتفاقاً ژنرال پریمودوریورا Primo de rivera از موسولینی تقلید کرده درسال ۱۹۲۳ اعلامیه ای صادر کردودر آن غرل کابینه راخواست. آلفونسو پادشاه اسپانی این شخص را بریاست یك هیئت مدیره نظامی منصوب کرد . هیئت مزبور دستگاه اداری غیرارتشی رامنحل وبدون پارلمان زمام امور رابدست گرفت. این دیکتاتوری نظامی مدت هفت سال ادامه یافت واداره امور کشور در دست ارتشیان باقی ماند. درسال ۱۹۳۰ پادشاه ، دیکتاتور را معزول کرد ولی بین مردم وپادشاه بواسطه بی اعتنائی بقانون اساسی ازطرف اوبیگانگی حاصل شد بطوریکه وقتی انتخابات شهرداری درسال بعد

برگزارشد درمراکز نواحی،جمهوریخواهان اکثریت‌بدست آوردند. پادشاه بحکم اکثریت تسلیم و از اسپانیا خارج گشت و بدین ترتیب رژیم پادشاهی در اسپانیالغووقانون اساسی‌جدیدی تدوین گشت . در قانوق اساسی فوق اعلام گردید ((اسپانیا یـك جمهوری‌دموکراتیك است ، دولت اسپانیا دارای مذهب رسمی نیست‌وبالاخره جنك‌رابعنوان یك‌سیاست ملی‌تقبیح میکنند))

اختلافات داخلی جمهوری جوان راه پر زحمتی را از بین دو عامل‌معارض انقلاب وارتجاع که دائماتضادبین آنها شدیدتر وسخت تر میشد طی میکرد . دسته تجزیه طلبان شهر بارسلن در سال ۱۹۳٤ استقلال کاتالونی **Catalonia**را اعلام ولی با عدم موفقیت‌مواجه‌شدندونهضت آنهاشکست‌خورد .دسته های افراطی کارگران یك اعتصاب عمومی اعلام وازطرف دیگر عناصرضد کشیشی حملات سخت خود را بر دستگاه کلیسا شروع کردند . با تمام این احوال وضع عمومی ملت اسپانیاجنبه‌اعتدالی‌داشت وحتی احتمال می‌رفت‌هیجاناتی که غالباًباانقلابات سیاسی همراه بود آرام بگیرند .قابل توجه بود بااینکه انتخابات عمومی‌سال۱۹۳٦ بموفقیت‌احزاب «جبهه ملی» انجامیدمعهذادستگاه‌اداری بدست‌غیرسوسیالیستهاافتاد.جمهوری خواهان چپ تعدادشان خیلی از سوسیالیستها زیادتر بود. اینها وعده معدودی از کمونیستها باهم جمع شدندو کابینه جدیدی که اینها در آن‌اکثریت داشتند تشکیل شد.دراین زمان عده‌ای‌از رهبران‌احزاب دست‌راست ازنتیجه انتخابات مایوس شده‌بودندوباتماس‌باروسای ارتشی

که‌در هراس‌بودند ممکن‌است منعی‌را که برای فعالیت‌های‌سیاسی آنها قائل شده‌اند نفوذسیاسی آنهارا ازبین ببرد دست‌بیك‌توطئه‌نظامی زدند که منتج بانفجار خشم‌وغضب عمومی گردید.در بعضی‌ازنواحی کشور اغتشاشاتی‌مانند آتش‌زدن کلیساهابروز کردواین هرج‌ومرج بالاخره با قتل یکی‌ازطرفداران‌دولت‌بمنتهادرجه‌خودرسید که‌بدنبالش‌با قتل‌یکی ازرهبران دست‌راستی‌ها باین‌عمل‌پاسخ‌داده شد.ژنرال‌فرانکو که‌ریاست ستادارتش رابعهده داشت ازشغل خودباتهام‌شرکت‌دراین‌توطئه‌مستعفی وبه‌مراکش اسپانیافرار کرد ودراین‌جا عهده‌دار انقلاب‌نظامی که در ماه‌ژوئیه سال۱۹۳۶ اتفاق‌افتاد گردید.یکی از مورخین اسپانیائی در شرح این‌ماجری و تعیین تقصیر طرفین می‌نویسد «راستی‌هاو چپی‌ها مثل هم دارای سیاست منفوری بودند، جنایات پشت سرهم ارتکاب مییافت بدون اینکه کوچکترین مجازاتی داشته باشد. آدم کشان مارکسیستی ،آدم کشان فاشیستی و آنارشیستها که بآتش‌سوزی دست میزدند اغتشاش میکاشتند ونفرت درومیکردند.))مورخ نامبرده بعدا اضافه میکند مسئولیت بزرك بر گردن آنهائی است که زنك انقلاب رابصدا درآوردند. «کلیه خساراتی که بمردم واموال آنها واردآمد درمقابل وحشت‌های انقلاب داخلی چیزی نبود.»

جنگهای داخلی

جنگهای داخلی اسپانیا با چنان قساوتی شروع شد که‌بنظرمیرسید فقط بیك جنك برادر کشی اختصاص داشته باشد. وقتی دولت قانونی درمادرید وبارسلن شورش را ساکت کردمخالفین دربورگوس Burgos دستگاه اداری خودرا مستقر

کردند .دربین دولتیان عناصرمترقی ازبین دهقانان وطبقات متوسطو کارگران‌صنایع وجود داشتند . درصف شورشیان ، ارتشیان (بیشتر) فاشیست‌ها،سلطنت‌طلبان، اشرافیون ملاك، طبقات «روحانی کاتولیك» وسایرعناصر محافظه‌کار قرارگرفته بودند . ملیون باسك Basque با وصف اینکه هم محافظه‌کار وهم‌کاتولیك بودند ولی بعلت داشتن‌سنن دموکراتیك وآرزوهای آنها برای خود مختاری ناحیه‌ای تماماً از دولتیان طرفداری میکردند . هواخواهی کشتی دارای باسك‌وصاحبان صنایع آهن‌وفولاد ازدولتیان‌توهم‌این‌راکه جدال ، اختلاف بین‌فاشیسم وکمونیسم است ازبین برد . زیرا تعداد کمونیستهای اسپانیا را بپنجاه هزارنفرتخمین میزدند . یکی ازمناظر متاثر کننده این جدال، قساوت بیرحمانه‌ای‌بود که هریك ازطرفین‌نسبت‌بطرف‌مقابل داشتند. گفته‌شده است اسارت کمتروجودداشت‌زیرا هرکدام ازطرفین مخالفین‌سیاسی خودرا قتل عام میکردند .

این قتل عامها دسته‌جمعی ازمخالفین ، حکومت وحشت را در زمان انقلاب فرانسه حتی بمراتب سخت‌تربیاد میآورد. درزیراین‌غشاء نازك مصنوعی تمدن معلوم گردید آدمکشی وقساوت دوره جنگلی بشر هنوزحکومت خودرا درقرن بیستم نگاهداشته است . تقصیر این خونریزی بیشتربگردن دولت قانونی بودزیرا جای تعجب اینست که دولت میتوانست در یك چنین جدال بی بند و باری از خود مقاومت دلیرانه‌ای نشان دهدوسهل‌انگاری میکرد . ایتالیا وآلمان‌باکمکهای

نظامی ، توپخانه ، تجهیزات ، هواپیما وتکنسین از شورشیان حمایت کردند ، دولتیان ازروسیه کمك گرفتند . وسائل دولتیان چه از لحاظ تجهیزات جنگی وچه هواپیما از شورشیان بمراتب کمتر بود و باین مشکلات محاصره‌های بنادر آنها را نیز بایداضافه کرد . بدین ترتیب اسپانیا هم مانند آلمان درجنگهای سی ساله ، میدان جنك‌مسلکهای متضاد گردید وقاره اروپا را ازهم مجزا کرد ولی‌آلمان قرن هفدهم با اسپانیای قرن‌بیستم یك تفاوت اساسی داشت وآن‌مسئله اختلاف‌بین دوشکل مذهب نبود بلکه اختلاف بین دوسیستم حکومت دمکراسی وتوتالیتاریانیسم بود. این جنبه جنك داخلی دراروپا ،مردم رابوحشت انداخت که نکند دامنه این جدال توسعه یابدوسایر کشورها نیزدراین خون وخونریزی کشانده شوند. برای رفع خطر ، یك موافقتنامه‌عدم دخالت تقریبا بین سی‌دولت بامضا رسید وبدانوسیله متعهد گردیدندبه هیچیك ازطرفین جدال‌دراسپانیا کمك نکنند .

تا بحال‌سابقه نداشت دولت‌های توتالیترخودرا پای‌بندبمعاهدات بین‌المللی بدانند زیراآنها در((راه هموار نقض معاهدات)) مسافتهای زیادی طی کرده بودند ومشکل بودآنها را پای‌بند بـاین مقررات و قوانین کرد مخصوصا اینکه ازهمان اول با واردآمدن ضربتهای خرد کننده برموافقت‌نامه عدم دخالت آنرا ((یك‌آلت تمسخر و شکست)) گردانید . البته بستن موافقت نامه مذکوربنفع رهبرشورشیان تمام‌شد زیرا دست دولت قانونی را درخریداسلحه ومهمـات ازکشورهائی که مقید بعهدنامه بودند کوتاه کرد درحالیکه شورشیان ازآلمان و ایتالیا

مقادیر هنگفتی وسائل ولوازم دریافت میکردند . تصرف بارسلن در ژانویه ۱۹۳۹ ازطرف شورشیان تسلیم مادریدرا که ازنوامبر۱۹۳٦ در محاصره بود دردوماه بعد بدنبال داشت . با تسلیم این شهر جنگهای داخلی اسپانیا که مدت سه‌سال تقریباً ادامه داشت ودرآن رقم کسانی که جان عزیزخود را ازدست دادند به صد ها هزار نفر رسید پایان یافت .

ترکیه

ازنتایج غیرمنتظره جنك۱۸-۱۹۱٤ تأسیس مجدد ترکیه بود . برای مدت صدسال این کشوردر یك حالت ضعف وانحطاط بسرمیبرد . جمله ((مردمریض اروپا))درباره این کشور زبانزد خاص وعام شد . فقط رقابتها وکینه توزیهای دول بزرك اروپا بود که امپراطوری عثمانی را از انحلال قطعی نجات داد . یکی از عوامل تاسیس مجدد آن عکس العمل اشغال ناحیه سمیرنا Smyrna (۱۹۱۹)ازطرف یونان وطرزاداره آنها بود که عهدنامه سورهم (۱۹۲۰) به‌آن اضافه شد . ترکها خودرا در وضعی میدیدند که برای آنها قابل تحمل نبود اول اینکه ازتمام ناحیه تراس Thrace خود را رانده دیدند ، ثانیاً اداره‌امورشهرتاریخی قسطنطنیه بطورموقت‌ازدست آنها خارج وتحت سرپرستی بین‌المللی قرارگرفت .

مواد عهد نامه را دولت ترکیه قبول کرد ولی حزب ملیون به رهبری‌مصطفی کمال که‌دولت‌دیگری‌درشهرآنقره از شهرهای آسیای صغیرتشکیل داده بودبدان‌تن‌درنداد .ترکها با پیروزی‌متزلزل خویش بر یونانیها توانستند اوضاع نظامی را بنفع خودتغییرداده و ازمتفقین

بخواهندبا آنها با شرایط مساعدتری درعهدنامه لوزان سال۱۹۲۳رفتار کنند. بترکیه اجازه دادند قسطنطنیه وتراس شرقی را در اروپـا و آناتولی را (شامل سمیرنا) در آسیای صغیر برای خود نگاهدارد. نواحی مذکور مجموعا دارای جمعیتی درحدود۱۶ میلیون نفربودند ولی‌مناطقی‌راکه ترکهادرقرون متمادی‌برآنها حکومت‌داشتنداز آنها جدا کردند. مناطق مزبورعبارت‌بودنداز فلسطین ، سوریه،بین‌النهرین وعربستان‌سعودی. از آنجا که هدف مصطفی کمال تـاسیس یك دولت ملی بود با متلاشی شدن امپراطوری‌قدیم عثمانی مخالفتی‌بعمل‌نیاورد.

انقلاب ترکیه

اکنون راه برای انقلاب ترکیه هموار گردید. این انقلاب اوضاع سیاسی .اجتماعی و اقتصادی ترکیه را براصولی که ملت ترکیه یك نوع طرز تفکر اروپائی پیدا کند تغییرشکل داد. بانی آن ، ناجی ترکیه ، مصطفی کمال که بعدا کمال آتاتورك (رئیس ترکها)لقب یافت پس ازشکست یونانیها برای بدست گرفتن زمام اموروبنای یك کشور اقتصادی برروی ویرانه‌های حکومت روحانیت قرون وسطائی‌همت گماشت. مصطفی کمال‌مقاصد خودرا دراصول ششگانه‌ای که بنام خود او((کمالیسم)) ، مشهور است گنجاند. نشان حزبی‌حزب خلق دارای زمینه سرخی است که‌برروی آن شش تیرسفید نماینده شش اصل کمالیسم ، ترسیم شده است. اصل اول جمهوریت.درترکیه رژیم سلطنتی واژگون و بجای‌آن رژیـم جمهوری اعلام و مصطفی کمال آتاتورك برای اولین باررئیس جمهور آن شد. اصل دوم اصل ملیت بدین عبارت هر کس مادام که درداخل

مرزهای ترکیه زندگی کند ، بزبان ترکی تکلم نماید ، تعلیمات ترکی یادبگیرد و ((ایده آل ملی را ایده آل خود بداند)) دارای ملیت ترك خواهد بود . اصل سوم مردمی بودن اینطور تعریف شده است ((حکومت ناشی ازمردم است.)) اصل چهارم ((دولتی بودن)) برای پیشرفت اقتصادیات کشور موسسات شخصی (که موسسات دولتی بدانها منضم شده است) ازقبیل موسسات حمل ونقل ، معادن ، فوائدعامه و صنایع تحت سرپرستی دولت قرار گرفتند نقشه صنعتی شدن کشور، تاسیسات دولتی را برای صنایع مختلفه مانند کارخانجات ، پارچه بافی وصنایع پشم وحریر وفولادکاری وغیره فراگرفت . اصل پنجم آزادی مذهب بود . دولت ترکیه از وضع نیمه روحانی خود با انحلال اداره خلافت خارج شد . درزمان رژیم سلطنتی سلطان هم پادشاهی دنیوی و هم پادشاه مذهبی (خلیفه) بود ولی رژیم جمهوری مذهب رسمی نداشت و کاملا یك شکل پیچیده عرفی بخود گرفت . اصل ششم اصل «انقلابی» درمرامنامه حزب خلق بطوروضوح ذکرشده بود . « حزب در اداره امور خود را باصول پیشرفت تدریجی و تکامل مقید نمیبیند».مطابق همین اصل آخری است که تحولات عمیقی در غربی کردن این مردم شرقی بعمل آمد.فعالیتهای مدام یك شخصیت بزرك که قلم سلاطین مستبد را دردست گرفته بود شخص را بیاد «سلاطین خیرخواه» قرن هیجدهم میبانداخت که برای اصلاحات حرارت واشتیاق فراوانی داشتند. شیلر درباره این قلم مینویسد: « اوه ، فقط با نوشتن یك جمله دنیائی ازنو ایجاد میگردد » کلاههای فینه وعمامه که دارای اهمیت مذهبی

خاصی بودند ممنوع گردیدند . ترکها کلاههای اروپائی را اقتباس کردند وبدین نحو میخواستندبفهمانندآنها به غرب تعلق دارند نه بشرق ، دیگراز مظاهر « غربی شدن » تعطیل روز های یکشنبه در هفته بجای روزجمعه که همان روز تعطیل مسلمانان باشد بود . تعدد زوجات ممنوع گردید.زنان راآزاد کردند وآنها چادررا ترك نمودند به‌آنها مانند مردان تمتع ازحقوق سیاسی واجتماعی اعطا شد . درسال ۱۹۳٤ بآنها حق رای درانتخابات دادند بطوری که در انتخابات سال بعد ۱۷ نفرازنمایندگان بانوان بنمایندگی‌مجلس شوری انتخاب‌شدند ازهمه اصلاحات مهمتر استعمال اجباری الفبای جدید ترکی بود که بجای کلمات عربی حروف لاتن معمول گردید .

سیاست خارجی

رنسانس ترکیه را باید بیشتر مدیون شخصیت حاکمش دانست . وقتی او بسفیر کبیر انگلیس گفت « اگرمن بمیرم هزارنفر هستندجای مرا بگیرند » سفیر کبیر جواب داد « عالیجناب شما هزاربار اغراق میگوئید» . ترکیه به رهبری کمال آتاتورك کشوری مطلقه گردید که حکومت آن بر دستگاه‌یك حزبی‌بود. این حزب ، یعنی حزب خلق تنها حزب‌سیاسی ترکیه بود که حق فعالیت داشت . با اینحال بعضی‌ها ترکیه را مانند ایطالیا ، آلمان وروسیه شوروی کشوری توتالیتر نمیدانند وبسط دامنه ابتکارات فعالیت‌های‌اجتماعی ، فرهنگی و تعلیماتی را دلیل ادعای‌خود می‌آورند .

درهرحال ترکیه از داشتن یك مشی تعرضی‌در روابط خود با

سایر کشورهادوری جست. مثال برجسته مشی‌ملایم مزبورتغییرقسمتی از عهدنامه لوزان بود که برخلاف رویه معمول نقض یکطرفه عهود از طرف آلمانها،باطرق‌مسالمت‌آمیز وقانونی یك کنفرانس ، ازدول بزرك تقاضای تجدیدنظر درآن‌بعمل آمد . قرارداد تنگه‌ها منعقده‌در لوزان سال۱۹۱۳ منطقه تنگه‌هارا (بسفر وداردانل) غیرنظامی اعلام ویك کمیسیون بین‌المللی را مامور اجرای این‌موضوع کرد بواسطه یکرشته مذاکرات مسالمت‌آمیز درسال۱۹۳۶قراردادمونترو قرارداد لوزان رالغو وبه ترکیه حق ساختن استحکامات را درتنگه‌هامجددا داد وکمیسیون بین‌المللی را منحل‌نمود . ازطرف دیگر به ترکیه اجازه دادند هروقت خودرا درجنك ویادرحال تهدید بجنك به بیند حق داشته باشد تنگه‌ها را برروی کشتی‌های جنگی سایر کشورها به‌بندد . در زمان جنك کشتی های جنگی دول متخاصم بایستی از تنگه‌ها خارج شوند ولی این موضوع یك استثناء داشت واین‌درمورد کشتی‌های‌تحت‌نظارت جامعه‌ملل ویا متعلق بدولتی که‌ترکیه‌بواسطه معاهده ناحیه‌ای بدان‌عهدنامه‌ملحق‌شده‌باشد بود به کشتی‌های‌تجارتی اجازه دادند چه در زمان صلح‌وچه درزمان جنك آزادانه رفت‌وآمد کنند. درخاتمه بایددانست روابط ترکیه ویونان نیز دوستانه شدودر عین حال با ترك عاقلانه سیاست قدیمی ترکیه مبنی برتشویق جنبش طرفداران‌اسلامیت و گرفتن‌ماهی‌ازآب گل‌آلود سیاستهای هندوعرب حسن‌نیت بریتانیای کبیر را هم برای‌خود بدست‌آورد . درسال۱۹۳۹ با انعقاد عهدنامه رسمی اتحاد، مجددادوستی ترکیه انگلیس

شروع شد .

یونان

گرچه مادرست از خویشاوندی نژادی سکنه فعلی وقدیمی یونان خبر نداریم ولی مسلم است آنها دراغماض نسبت بهرج ومرج دارای یك سنت مشترك هستند .اختلافات داخلی دریونان جدیدمثل یونان قدیم که بالاخره باضمحلال آن منجر گردید هنوزهم وجود دارد . دودستگی های حزبی فقط مربوط به تغییرات سیاسی درهیئت دولت نبود بلکه بشکل حکومت هم سرایت کرد . همانطور که دیده خواهد شد یونان بین دوقطب سلطنتی و جمهوری درنوسان بود وراه ناهموار تاریخ آن باشورشهای سیاسی که کشور را دریك حالت جوش وخروش دائمی قرارداد توام بود . برای یك لحظه از زمان بر روی مردم یونان صبح امید ، صبحی که یونان بزرك رادرپس داشت طلوع کرد . درافق این صبح تصرف قسطنطنیه قرارداشت که با تصرف آن جلال وعظمت امپراطوری بنزانتین تجدید میگردید. ونی زلوس کسی بود که تمایل بدول غرب داشت . در جنك ۱۸-۱۹۱۴ او ازمتفقین بمنظور انجام مقاصد ارضی خویش سخت طرفداری میکرد . طرفداری وی بحدی رسید که رسما عقیده داشت یونان باید درصف متفقین وارد جنك شود ولی تعقیب سیاست مزبور اورا با کنستانتین پادشاه یونان که میخواست کشورش بی طرف بماند وارد میدان مبارزه کرد . درسال ۱۹۱۷ بالاخره متفقین کنستانتین را مجبور باستعفای از تاج وتخت سلطنت کردند . جانشین او پسرش الکساندر ، ونی زلوس را مامورتشکیل کابینه کرد . یونان در مراحل

اختتامی جنك به‌متفقین پیوست و درحملات بر بلغارستان با آنها همکاری کرد بطوریکه این کشوررا مجبور بدرخواست‌متارکه جنك نمود . ونی زلوس ازمعاهده سور توانست فوائد بسزائی ببردولی با کمال تاسف عمر این‌پیروزی خیلی کوتاه بود . درهمان‌سال‌الکساندر (۱۹۲۰)در گذشت وبرای برگشت پدرش به‌تاج وتخت سلطنت‌به‌آراء عمومی مراجعه گردید . بدشانسی‌پابپای پادشاه به تخت برگشته که سرنوشتش این بود روزهای آخرعمر را درتبعید بپایان برساند قدم برداشت . رویای شیرین امپراطوری یونانی پس‌از چندماه جنك با ترکها وقتی اینها ناحیه سیمرنا را تصرف ویونانیها را بطرف دریا راندند صورت حقیقت بخودنگرفت . یونانیها مجبور به تخلیه‌آسیای صغیر وتراس شرقی‌شدند و از همه بالاتر شانس این راکه‌ممکن بود روزی قسطنطنیه را تصرف کنند برای همیشه ازدست رفت . یونانیها مقیم اراضی عثمانی باترکهای مقیم یونان جابجا شدند وبرای حل مسئله اراضی دریونان باکمك‌مالی جامعه ملل طرح وسیعی رابموقع اجرا گذاشتند .

تحولات سیاسی

مردم وارتش تقصیرشکست وخفت‌را بر گردن پادشاه گذاشتند . درسال۱۹۲۲ مجددا پادشاه بنفع پسر بزرك خود ژرژ دوم ازتاج و تخت سلطنت استعفا داد. ژرژ سال بعد از کشور خارج‌شد .درسال۱۹۲٤برای‌تعیین نوع قانون‌اساسی به‌آراء عمومی‌مراجعه گردید واکثریت مردم رای خودرا بنفع رژیم جمهوری دادند . بعدا درسال۱۹۲٦ ژنرال پانگالوس Pangalos برای

تاسیس یك دیکتاتوری نظامی درسال ۱۹۲۸ نخست وزیر شد ومدت چهارسال زمام امور را دردست گرفت . این بار احزاب سلطنت طلب که حاضر به تسلیم نتیجه آراء عمومی نبودند باوی بنای مخـالفت گذاشتند تا بالاخره یکی از احزاب مزبور به زمامداری رسیدوترس از اینکه برگشت رژیم سلطنت قریب الوقوع است به یك شورش نظامی ودریائی درسال ۱۹۳۵ منجر گردید .ونی زلوس را وادار کردند رهبری شورش را بر عهده بگیرد . قیام مزبور با وجود شخصیت ونی زلوس کاری از پیش نبرد واز بین رفت . دوباره برای تعیین سرنوشت رژیم جمهوری به آراء عمومی مراجعه شد ودراین دفعه سلطنت طلبان اکثریت را بدست آوردند . ژرژ دوم را ازخارج برای سلطنت به یونان دعوت کردند هنوز مدتی ازسلطنت او نگذشته بود که مرك، دونفر ازمهمترین بازیکنان صحنه این نمایش را بر کنار کرد . اول ونی زلوس یعنی رهبر جمهوریخواهان بود که ازموقع برگشت پادشاه سکوت اختیار کرد و دیگری ژنرال کندیلیس Kondylis از طرفداران جدی پادشاه و از کسانی بود که اصولا برگشت پادشاه رامرهون فعالیتهای او میدانستند. کندیلیس امیدواری داشت می تواند سیاست خودرا بر پادشاه تحمیل وبر اسب مرادسوار شود غافل از اینکه حسابهای اوهم زیاد درست نبوده است . درسال ۱۹۳۶ یونان هم به صف روزافزون کشور هـای دیکتاتوری پیوست . دراین سال ژنرال متاکساس Metaxas رژیم مطلقه ای برقرار ، احزاب سیاسی را منحل وبدون پارلمان بـر ملت حکومت کرد . اودر مدت زمامداری خویش درشئون اجتماعی اقداماتی

بعمل آورد که مهمترین آنها هشت ساعت کار روزانه درصنایع ، ازدیاد مزد کارگران، حکمیت اجباری دراختلافات مسائل کارگری وغیرقانونی اعلام کردن اعتصاب و اخراج کارگران بود. واما دراینکه آیا یونانیها برای همیشه به ازدست دادن آزادیهای خود در مقابل یك حکومت «مقتدر» تسلیم خواهند شد یا نه فقط آینده است که معلوم خواهد کرد.

لهستان

رستاخیز لهستان درسال ۱۹۱۸ کارغلطی را که همسایگانش در قرن هیجدهم مرتکب و آن را بین خود تقسیم کرده بودند جبران کرد. کشور جدید درسال های اولیه بنظر می رسیدسنن ناگواری راکه موجب اضمحلالش درقرن هیجدهم شدند بازهم بارث برده است. درهرطرف آن جنك بود جنك با آلمان برسرسیلزی علیا ، جنك باچك اسلواکی برای دوشه تچن Tchen ، جنك بالیتوانی برای تصرف ویلنا و جنك باروسیه برای ناحیه اوکراین. سرنوشت سیلزی علیا یامراجعه بافکارعمومی معلوم گردید شهر تچن هم به لهستان داده شد. درمقابل معادن ذغال وخطوط راه آهن دوشه به چك اسلواکی واگذار گردید ولی از طرف لهستان تصرف و روسها هم پس ازغلبه بر لهستانها و راندن آنها تا دروازه های ورشو عقب نشستند. عهدنامه ریگا درسال ۱۹۲۰ در مرزهای روسیه و لهستان تغییراتی داد که بمراتب موقعیت مرزی لهستان را از موقعیت آن طبق تصمیمات کنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹ مساعدتر نمود. به وحدت دولت لهستان در داخله بواسطه تجاوز بحقوق اقلیتها شدیداً لطمه وارد شد. زیرا

این کشور متعهد شد هروقت بوضع عادیش ازنوبر گردد حقوق آنها را محترم بشمارد. هم چنین درزمینه مسائل داخلی کشور نتوانستند آرامشی بوجود آورند. وقتی مارشال پیلسودسکی Pilsnusky درسال ۱۹۲۶ رژیم حکومت دموکراتیك را منحل کرد برهمه ثابت شد اصولا لهستانیها استعداد داشتن یك رژیم دموکراتیك راندارند. اوپس ازمستقعی کردن رئیس جمهور وهیئت دولت دیکتاتور واقعی گردید. مارشال پیلسودسکی ازسرداران ملی ورئیس جمهور اسبق لهستان بود وتا روزمرگش (۱۹۳۵) هیچوقت رهبری حکومت را رسماً بعهده نگرفت ویك «دیکتاتور غیر رسمی» که فرمانروای واقعی لهستان بود باقی ماند. پیشنهادات پیلسودسکی برای تقویت قوه مجریه بقیمت ازبین بردن قوه مقننه نتوانست اکثریت لازم یعنی دوسوم آراء پارلمان را تا سال ۱۹۳۵ بدست آورد. دراین سال قانون اساسی جدید آنچه را که در عرض نه سال گذشته بصورت قوه وجود داشت بالفعل گردانید. بعلاوه دستگاه انتخاباتی پارلمانی تغییر کرد بدینمعنی که کاندیدهای انتخابات ازاین پس ازبین سازمانهای انتخاباتی برگزیده میشدند. سازمانهای فوق ازنمایندگان شوراهای شهرداری، اطاق‌های بازرگانی، تشکیلات صنفی واتحادیه های کارگری تشکیل میبافت. تاسیس رژیم مطلقه طبق نمونه فاشیست در مرامنامه حزب جدید یعنی «اردوگاه وحدت ملی» که منظور این بود تنها حزب سیاسی کشور شود پیش بینی شده بود حزب ازسیاست «لهستانی کردن» اجباری طرفداری میکرد بطوریکه ترس وواهمه اقلیت‌ها را برانگیخت. بدین ترتیب لهستان هم مانند سایر «کشورهای وارث»

که‌ساختمان آنهابرروی ویرانه‌های‌امپراطوری قبل ازجنگ۱۸-۱۹۱٤ بنا شده‌بودند ، رطول دوده سال عمر طوفانی و پرحوادث خود گرفتار جاه طلبی‌های امپریالیستی ، تحولات ضددموکراتیك و کینه توزی - های نژادی گشت . اوضاع داخلی کشورروزبروز تاریکتر وپیچیده‌تر شد تا زمانی که تمامیت ارضی‌واستقلال آن تحت‌الشعاع تهدید آلمان قرار گرفت .

سیاست خارجی

برای قرون متمادی وظیفه لهستان این بود که نقش یك دولت پوشالی را دراروپای شرقی بین دونژاد اسلاو و توتن‌بازی کند . دولت مذکور تاآنجا که قدرت داشت وظیفه‌اش انجام این ماموریت بود و اگر ضعیف می‌شد همسایگانش برای انحلال آن متحد میشدند . پس از اینکه لهستان توانست برپای خود بایستد همان نقش تاریخی دوباره نمایان شد . ولی دراجرای آن،شخصیت آن‌دریك کفه وخطرپنهانی نیستی در کفه دیگر ترازو قرارداشت . بواسطه علل مختلفه‌ای کشورلهستان هم ازآلمان و هم ازروسیه اجتناب داشت . از روسیه بواسطه ترس از سرایت مرام بلشویك وازآلمان بواسطه دانزیك و «دالان لهستان)) که آنها پروس شرقی را ازآلمان جدا کرده .بودند : طبعا دراینحال فرانسه متحد آن بود که اوهم ازسرایت بلشویسم هراس داشت وهم از اقتدار آلمان می ترسید وهمیشه این کشور ازعلت وجودی استقلال لهستان‌طرفداری میکرد در سال ۱۹۲۱ هردو کشورعهدنامه اتحادی بستند که بموجب آن طرفین متعادین قول دادند یکدیگررادرصورت تجاوز بلاجهت

پشتیبانی کنند .

ازطرف دیگر فرانسه برای مقاصد نظامی قرضه‌هائی دادهرچه وضع آلمان‌بهترمیشد بردقت وحساسیت‌وضع لهستان افزوده‌میگشت. لهستان همیشه سعی داشت خودرا ازدسته بندیهای نظامی و طرفداری مسلکهای‌مختلفه کنار گرفته یا سیاست مقتضای زمان درپیش گیردو ازهرنوع تفاهم‌با هریك ازدوهمسایگان مقتدرخود جدا اجتناب‌نماید. درسال ۱۹۳۲ با روسیه یك معاهده عدم تعرض بست که بموجب آن هریك از طرفین متعهد شدند نه بخاك همدیگر حمله کنند و نه به طرفداری دولت ثالثی که هریك ازطرفین را مورد حمله قراردهدقیام نمایند . دوسال بعد یك معاهده عدم تعرض ده ساله دیگری با آلمان منعقد نمود که‌هردودولت تعهد کردندبجنك‌متوسل نشوند . ازمعاهده مزبور میشدفهمید مسئله «دالان لهستان» که‌آلمانها راسخت عصبانی کرده بود برای ده سال بایگانی شد . عهدنامه فوق و عهد نامه عدم تعرضی که با روسیه بسته شد بنظرمیرسید لهستان را در برابر کابوسی که‌آنرا مدام تحت فشارقرار میداد حفظ کنند . این کابوس همان خطری بود که امکان داشت برای یك‌باردیگر لهستان را میدان کارزار اروپا نماید . حوادث بعدی نشان‌دادهدف «معاهدات» ناسیونال سوسیالیستها فقط رفع خطر دریك ناحیه بمنظور رسیدگی بحسابهای ناحیه‌دیگربوده است. زیراآلمان پس ازاینکه اتریش ـ چك‌اسلواکی ومملرا بتصرف‌خوددرآورد شروع بطرح تقاضاهای خوداز همسایه لهستانی خود نمود . لهستان با رد تقاضاهای‌آلمان اولین کشوری بود

که درمقابل تجاوز رایخ‌سوم ایستادگی کـرد . این کشور در آوریل ۱۹۳۹ پیشنهادبریتانیای کبیروفرانسه‌را برای یك اتحاددفاعی‌پذیرفت. دراول سپتامبر ۱۹۳۹ آلمـان بسرزمین لهستان حمله کرد و دو روز بعد دول غربی دروفاداری بقول وقرارهای خویش جنك را به آلمان زورگو اعلام کردند .

بلژیك

مقاومت دلیرانه‌بلژیك‌برای حفظ بی‌طرفی‌خود، جنك ۱۸ـ۱۹۱٤ را از سطح تصادم جاه طلبی‌های ملی ورقابت‌های اقتصادی بالا برد وآنرا بیك جهاد مقدس درراه احترام قول وقرارهای بین المللی وحقوق ملل ضعیف تبدیل ساخت . رفتاری که‌درزمان اشغال باآن کردند درس آموزنده‌ای بود که معنای پیروزی آلمانی چیست .«مجموع قساوتهائی که مهاجمین آلمانی در تلاش خودبرای درهم شکستن روحیه مردم بلژیك مرتکب شدنـد سالهای سال نمونه معنی‌وهدف جنگهای امروزه باقی خواهد ماند . غارت وچپاول ،آتش زدن منازل ، تبعید وکشت وکشتار بـی‌حساب و کتاب مردم غیرنظامی ازطرف یکعده مردم زورگو وسرباز که برای آنها جنك جز قساوت وشقاوت معنائی نـداشت باکمال خـونسردی ارتکاب مییافت.» پس ازترك مخاصمه فعالیت‌های مردم صرف تـرمیم خرابیهای جنك گردید . جریان ترمیم اقتصادیات مملکت بـا سرعت انجام شد .دراین زمان بلژیك‌با دومسئله اساسی مواجه‌بود یکی‌زبان ودیگری وضع بین‌المللی خود. کشوربلژیك ازنقطه نظر زبان کشور متجـانسی نیست . درنواحی والون Wallon در جنوب کـه نصف تمام

جمعیت بلژیك در آنجا است زبان مردم فرانسه و در نواحی فلاندری شمال زبان‌فلاندری تکلم میشود. آلمانها درطول زمان اشغال خویش دربلژیك همیشه یك‌نهضت تجزیه‌طلبانه‌ای‌رادامن میزدند ومنظورشان گسیختگی اتحاد بین دودسته کشورپادشاهی که با هم قرابت نـژادی داشتند بود. بدین ترتیب میخواستند فلاندریها را ازالحاق ممـانعت کنند. گرچه کوششهای آنها دراین راه بجائی نرسید ولی بین والن‌ها وفلمینگها Flemings نفاق انداختند. جنبشهائی که‌برای مساوات‌وضع زبان فرانسه وفلاندری بعمل آمد دارای چنان اثرات سیاسی بزرگی بود که مقدرات کابینه‌ها رادردست گرفت. برای‌رفع‌این‌اختلافات یـك سلسله امتیازاتی‌داده شد که بموجب‌آنها زبان‌فلاندری درنواحی‌فلاندر زبان رسمی اداری، محاکم ومدارس گردید. وضع بین المللی بلژیك دیگر ازمسائل داخلی بلژیك بود. پس از سال ۱۹۱۸ وضع مـزبور تغییر کرد زیرا بلژیك وقتی دیددیگران ضمانت بین‌المللی بی‌طرفی آنرا ورق‌پاره‌ای بیش نمیدانند درصدد برآمد برای حفظ موجودیت خوددر اتحادیه‌هائی داخل شود. بهمین لحاظ کلیه عهد نامه‌هائی که برای بی‌طرفی بلژیك بسته شده بود رسمالغو گردیدوبافـرانسه داخل یك اتحاد گردید. هنگامی که اوضاع آلمان مجددا بهبودی یافت و ازطرف دیگرستاره اقبال جامعه ملل افول کرد بلژیك مثل سایرملل کوچك سعی کردبااجتناب ازداخل شدن دردسته بندیهائی که ممکن است خشم وغضب همسایه مقتدرآنرا برانگیزد امنیت خود را حفظ نماید.لذادرصدد برآمد مجددا وضع بیطرفی‌قبلی خودرابدست‌آورد.

در سال ۱۹۳۷ بریتانیای کبیر و فرانسه آن را از تعهداتی که بموجب عهدنامه لوکارنو برعهده گرفته بود معاف ولی درعین حال ضمانتهای بریتانیای کبیر وفرانسه درمورد حمایت ازتمامیت ارضی آن بجای خود باقی ماند. آلمان هم تعهدسپرد غیرقابل تعرض بودن بلژیك را محترم شمارد وبدین ترتیب وضع بین‌المللی آن بوضع قبل از ۱۹۱٤ عودت کرد.

هنگری

هنگری پس ازجنك ۱۸-۱۹۱٤ فقط شبهی از وضع سابق خودداشت. عهدنامه‌تریانون(۱۹۲۰) آلمان را ازداشتن $\frac{۲}{۳}$ اراضی‌خویش محروم‌وملیتهائی که‌درروزهای جلال وعظمتش مورد طعن‌ولعن بودند اکنون مدعی وراثت آن شده بودند. کشورمزبورمجبورشدنواحی‌ترانسیلوانی‌رابرومانی، کرواسی‌رابه یوگسلاوی و اسلواکی را بچك‌اسلواکی واگذار کند. جمعیت این کشور تقریبا از۲۱میلیون نفر به $\frac{۱}{۲}$ ۷ میلیون نفر رسید که $\frac{۱}{۳}$ ٦ میلیون نفرآن مجار بودند. ازطرف دیگر۳ میلیون نفر از مجارها تحت سلطه بیگانگان باقی‌ماندند. اتحاداین کشور با اتریش منحل و پادشاه آن که تاج‌مقدس‌سن‌استفن (۱) رابرسرداشت بواسطه‌مخالفتهای «دول مدعی وراثت» ازتاج وتخت خلع گردید. بااینکه هنگری بازهم در رژیم پادشاهی‌باقی‌ماند ولی‌مقام سلطنت خالی بودودریاسالار هورتی بجای کارل پادشاه اسبق نشست وبه‌لقب «نایب‌السلطنه» ملقب گردید. درسال۱۹۲۱ کارل برای بدست‌آوردن مجددقلمروسلطنتی

۱-سن‌استفان از پادشاهان‌معروف‌هنگری‌بوده‌است که‌ازسال۹۷۷-۱۰۲۸

خود دو اقدام کرد که بواسطه مخالفت اتحادیه دول صغیرعقیم ماند .
دول مزبور باهرنوع برگشت رژیم سلطنتی که ممکن بود راه‌رابرای نهضت مجدد ایرندتا (۱) هموار کند موافقت نداشتند . برای مدت کوتاهی هنگری بتاسی از روسیه خودرا یك جمهوری شوروی‌اعلام کرد . این‌موضوع درسال ۱۹۱۹ اتفاق افتاد یعنی وقتی که بلاکون Bela-Kun زمام اموررادردست گرفت‌و رژیم کمونیستی را مستقر ساخت . بلاکون سعی کرد از تجزیه کشور جلوگیری کند ولی‌این اقدام بامخالفت «کشورهای‌وارث» مواجه گشت کمی بعد ارتش‌رومانی بر این کشور حمله کرد و پایتخت‌آنجارا بتصرف‌خود بیرون آورد .
نمونه رژیم بلشویکی که تاسیس کرده بودند پس‌از یك دوران چند ماهه‌ازبین رفت وعناصر محافظه‌کار ابتکار عملیات رادردست گرفتند دونوع نهضت فاشیستی که رقیب یکدیگر بودند بوجود آمد اول نهضت فاشیستی بین‌آلمانیهای ساکن هنگری بود ودیگری در بین مجارها بهمین جهت است‌ازطرف آنها که‌رژیم‌مشروطه‌رابر دیکتاتوری فاشیستی ترجیح میدادند ازآشوب کنندگان سلطنت‌طلب برای اعاده نواده‌های دودمان هابسبورك لاینقطع طرفداری میشد . هنگری‌باتمام تلاشها واصرارخودبرای تجدیدنظر درعهد نامه تریانون نتوانست مقام

---

(۱)-Irrendtta حزب سیاسی بزرگی‌درایتالیابود که‌درسال ۱۸۷۸ اهمیت زیادبخود گرفت . افراد آن‌عقیده‌داشتند ایتالیابایدبر کشورهای‌همسایه خود که‌دارای‌سکنه‌ایتالیائی هستندو تحت‌سلطه‌بیگانگان‌بسرمی برندنظارت‌داشته باشد اکنون این کلمه را برای هرنوع‌دسته ملی که هدفش نجات قسمتی از هم وطنان خود که درتحت حکومت بیگانگان‌هستندنیز استعمال میکنند مترجم

از دست رفته خودرا مجددا بدست آورد وتمام امیدواریهای آن برای تحصیل مرزهای قبل از جنك خودبیاس مبدل شد . فقط هنگامی که چك‌اسلواکی منحل گردید برای آنکشور فرصتی پیش آمد (۱۹۳۸) که قسمتی از منطقه اسلواکی‌وناحیه کارپات ـ اکراین‌را بتصرف‌خود بیرون آورد .

قیاس بین سرنوشت صربستان و اتریش مثال برجسته‌ای از تحولاتی‌است که‌درزندگی‌ملل‌همانطور که درزندگی‌افراداتفاق‌می‌افتد پیش‌می‌آید . اتریش وقتی به صربستان اولتیماتوم تاریخی خود راکه از علل آنی‌جنك ۱۸-۱۹۱٤ بوددادامپراطوری وسیعی‌داشت که در آن ملیتهای‌مختلفه‌ای که ازنژادحاکمه‌اطاعت کامل داشتند زندگی میکردند . برخلاف اتریش ، صربستان کشور عقب افتاده کوچکی بود که بواسطه اختلافات موجوده در بین خانواده‌های حاکمه آن روز بروز تحلیل میرفت . پس از انفجار جنك اروپا که با پیدایش جرقه ای از وین شعله ور گردید و عالمگیر شد اتریش‌خود را در موقعیتی دید که تمام امپراطوری آن از دستش رفت در حالیکه صربستان اراضی وسیع و جمعیت زیادی راصاحب گردید . اتحادصربستان ، کروات ، منتنگرو ، اسلونی ، دالماسی ، بوسنی وهرزه گوین قلمرو پادشاهی یوگوسلاوی را با جمعیتی در حدود ۱۳٫۵ملیون نفر بوجود آورد. هم بستگی مناطق مذکور بر اساس نژادی بود که منظوراز آن الحاق اسلاوهای جنوبی (یوکسلاوها) بهم بود ، وقتی‌دولت جدید بواسطه

یوگسلاوی

جنك برشماره دول‌عالم افزوده گشت حفظ تمامیت ارضی وحتی بقای آن‌بیشتر بسیاست فرمانروایان آن بستگی داشت که تاچه‌حد بتوانند اختلافات بین خود را رفع کنند ، زیرا همیشه یك چنین اختلافاتی بین دستجات مختلفه‌ای که دراینحال با هم درنماس نزدیك سیاسی قرار میگیرند ظاهرمیشود. یوگوسلاوی همان دولت جدیدی بود که از توسعه صربستان بوجودآمده بود . در مورداین مسئله که‌آیا رژیم کشور یك سلطنت مرکزی ومتحدباشد یا با تشکیلات وسیعتری با براصول رژیم فدرال که لازمه خود مختاری ناحیه کرواتها بود اداره شود اختلاف شدیدی‌بین‌دودسته‌ازطرفداران‌آنهابروز کرد کروات‌ها های کاتولیك واسلونها نمیخواستند تفوق صربهای ارتدکس را قبول کنند و ازاین جهت اینها ازیك فدراسیون غیرمتمرکز که اساس آن خودمختاریهای‌محلی‌باشد طرفداری میکردند . این امر لازمه پارلمان برای کراواتها ودستگاه‌اداری جداگانه‌ای بود . نماینده کرواتهادراین باره میگفت «ما خواهان آزادی کامل قوه مقننه و مجریه هستیم و تقاضا داریم فقط تاآنجا که برای سیاست خارجی لازم است‌باصربستان دارای روابط مشترك باشیم » این سروصداها بالاخره درسال ۱۹۲۸با کشته شدن رهبران کروات درپارلمان بمنتهی درجه خودرسید.حزب کروات بعنوان‌اعتراض‌قوه‌مقننه را بایکوت کردند. سال بعدالکساندر پادشاه که با اصول فدرالیسم مخالفت داشت یك رژیم دیکتاتوری را برای ازبین بردن نهضت تجزیه طلبان اعلام و ملتی واجد با یکدست قوی بوجود آورد . عنوان رسمی «قلمرو پادشاهی صرب ، کروات ـ

واسلون» لغو و بجای آن بعنوان علامت وحدت «قلمرو پادشاهی یوگسلاوی» انتخاب شد . قانون اساسی معلق ، سازمانهای دموکراتیك و احزاب سیاسی منحل و یکنوع سانسور شدید مطبوعاتی برقرار گردید. پادشاه زمام امور را تا کشته شدنش در سال ۱۹۳٤ حین بازدید از فرانسه در دست داشت. سرنوشت چکسلواکی که بواسطه اختلافات داخلی از هم پاشید برای یوگسلاوها زنك خطر بموقعی بود ، لذا در سال ۱۹۳۹ با تقاضاهای کروات‌ها برای خودمختاری موافقت گردید . مهمترین اتفاق در روابط خارجی یوگسلاوی معاهده با ایتالیا در سال ۱۹۳۷ است که برای لحظه‌ای از زمان اختلافات بین دو همسایه ادریاتیکی را مرتفع کرد و طرفین را مطمئن ساخت مرزهای یکدیگر را متقابلا محترم شمارند .

رومانی

شرکت رومانی در جنك ۲۸-۱۹۱٤ بنفع متفقین برایش بسیار مفید واقع گشت بطوریکه عهدنامه صلح اراضی آن را دوبرابر و جمعیت آن را به ۱٦ میلیون نفر رسانید تمام ترانسیلوانی ، قسمت اعظم بوکوین ، تمسوار Temesvar و ایالت دوبروجه بآن داده شد و از طرف دیگر ناحیه بسارابی را که از روسیه گرفت برای خود نگاهداشت .

کشور توسعه یافته رومانی در اوائل مثل لهستان نشان داد نسبت به حل مسائل سیاسی بتنهائی دارای آن بزرگواری منحصر بفردی که لازمه چنین دولتی بود نیست . در زمان سلطنت فردیناند پادشاه « که در سال ۱۹۲۷ درگذشت» جون براتیانو Jan-Brtianu رهبر حزب لیبرال و دیکتاتور واقعی بزرگترین شخصیت سیاسی بود . حزب مزبور با

وجود نام آزاد منشانه خود محافظه کاربود وازمنافع تجار و سرمایه - داران طرفداری میکرد . براتیانو با اعمال نفوذ در انتخابات وسائل ادامه‌زمامداری خودرا فراهم وتا زمان مرگش درسال۱۹۲۷انتخابات آزادعملی نشد . پس ازاواولین انتخابات آزاد انجام گشت ونتیجه آن را«انقلاب بی خونریزی» مینامیدند زیرادرسال ۱۹۲۸ حزب‌دهقانان ملی‌را برروی کار آورد. برنامه‌حزب مزبور عبارت بودازتعقیب‌سیاست آزادیخواهانه‌براصول رژیم دموکراتیك ، انتخابات آزاد، لغوسانسور، شناسائی حقوق اقلیت‌ها ورفتاردوستانه تربا سرمایه داران خارجی . کارول دوم که‌ازتاج وتخت سلطنت رانده‌شده بوددر سال۱۹۳۰بجای پسرش نشست وشخصا بنای دخالت درامور سیاسی راگذاشت .رومانی مثل سایر کشورهای اروپائی از نفوذفاشیسم درامان نبود.دسته‌مشهور گاردآهنین که‌سخت ترین سازمانهای فاشیستی بودند با توسل بطرق آدمکشی میخواست مخالفین خودرا خفه کند . این هیجانات با اعلام سیاست‌ضدیهودصورت شدیدتری بخود گرفت واقلیت‌های‌ترانسیلوانی اززوروفشار بنای شکایت گذاشتند . اتفاقا قانون اساسی جدیدی تدوین گردید که درآن رژیم مطلقه اعلام گشت و پادشاه فعال مایشاء شد . احزاب سیاسی منحل ودر دستگاه پارلمانی بر اساس انتخابات صنفی تجدیدنظر بعمل آمد .

درپارلمان سال ۱۹۳۹ اعضای هر دو مجلس از بین نمایندگان امور کشاورزی، صنعتی ، تجارتی ، حرفه‌ای و کارگران کارهای دستی انتخاب شدند . بدین ترتیب‌رومانی هم مانند رژیم فاشیست ایطالیااز

نو اساس وبنیان رژیم حکومت خود را پی ریزی کرد . در سیاست خارجی ازطرفداران اتحادیه صغیر (۲۱-۱۹۲۰) که یوگسلاوی و چکسلواکی هم عضویت آنرا داشتند باقی ماند . منظور از این اتحاد نگاهداری وضع موجوده ارضی وجلوگیری ازبروی کار آمدن خاندان هابسبورك دراتریش ویا هنگری بود. ازطرف دیگر در پاکت بالکان که درسال ۱۹۳٤ امضا شد رومانی هم ازچهاردولتی بود که آنرا امضا کرد. سه دولت دیگر عبارت بودند ازیوگسلاوی ، یونان و ترکیه . بموجب مواد پاکت چهاردولت تمامیت ارضی یکدیگررا دربرابر هر نوع حمله‌ای که ازطرف یکی از کشورهای بالکان بعمل آید تضمین کردند . منظور ازپاکت بالکان جلوگیری ازتحریکات کشورهای بزرك دراین ممالك علیه یکدیگربود .

بلغارستان

بلغارستان مثل سایر کشورهای بالکان سخت گرفتار اختلافات داخلی بود . پس از جنك ۱۸-۱۹۱٤ فردیناند مجازات شکست را دید ومجبورشد بنفع بوریس سوم (۱۹۱۸) از سلطنت استعفا دهد .

یك کابینه کشاورزی بسرپرستی استامبولینسکی تشکیل شدولی پس از اینکه دولت براثر کودتا ساقط شد اوهم درسال ۱۹۲۳ بقتل رسید . تقریباً دوازده سال بعد (۱۹۳٤) افسران ارتش بـه لغو قانون اساسی دموکراتیك ، استقراررژیم مطلقه بوسیله انحلال پارلمان و ممنوعیت احزاب سیاسی مبادرت ورزیدند . سال بعد پادشاه توانست از زیر نفوذ نظامیان خارج وخود دیکتاتورشود . گرچه درسال ۱۹۳۸ پارلمان را

افتتاح کرد ولی عملا دیکتاتورواقعی خود او بود . بلغارستان درروابط خارجی خودباهمسایگانش برای چندین سال برسر مسئله بعرنج مقدونیه اختلاف داشت . این ناحیه بین یوگسلاوی ، یونان وبلغارستان تقسیم شده بود . اهالی ایالت مذکور درصدد بودند از قسمتهای تجزیه شده دولت مستقلی را تاسیس کنند وبرای این منظوراجتماعات مخفیانه‌ای تشکیل دادند که ازبلغارستان الهام میگرفتند و دارای سیاست ترور بودند . آنها باتجاوزات دائمی خود درمرزهامانع استقراررروابط دوستانه بین بلغارستان ویوگسلاوی شدند تااینکه در سال ۱۹۳۷ عهدنامه‌ای بین طرفین امضاشدوهردوملت رابه «صلح ودوستی ابدی» مجبور کرد.

پرتقال

درسال ۱۹۱۰ پرتقال پادشاه خودرا بنام مانوئل Manuel معزول و کشوری جمهوری شد. تاریخ بعدی این کشور را تزلزلات شدید سیاسی وجنبشهای انقلابی مشخص میکنند . روسای جمهورودولتها یکی پس ازدیگری بسرعت در رفت و آمد بودند . تقریباً در حدود ۲۰ انقلاب متوالی اتفاق افتاد . از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۶ نقریباً چهل کابینه برسر کار آمدند. ژنرال کارمن Carmona درسال ۱۹۲۷ زمام اموربدستش افتاد . او رژیم پارلمانی را معلق و یك دیکتاتوری نظامی مستقرساخت . درسال ۱۹۳۳ قانون اساسی جدیدی برای کشورمذکورتدوین گردید که بموجب آن رئیس جمهوردرانتخاب وعزل هیئت دولت ، دولت غیرمسئول درمقابل پارلمان ، آزاد بود . قوه مقننه فقط ازیك مجلس تشکیل می‌یافت که نصف اعضای آن را « بزرگسالان تحصیل کرده خانواده‌ها» و نصف دیگر را سازمانهای

اقتصادی انتخاب میکردند . دوسال بعد برای اولین بار پس از سال ۱۹۲٦ پارلمان تشکیل شد . این دفعه احـزاب مخالف انتخابات را بایکوت کردند . یك رژیم اصنافی از نوع فاشیست مستقر گـردید که زندگانی اقتصادی کشوررا تحت سرپرستی سازمانهای اصناف قرارداد .

کشورهای بالتیك درشمال شرقی اروپا از قسمتهائی که پس از جنك ۱۸ـ۱۹۱٤ از امپراطـوری قدیم روسیه جدا کردند یك دسته از کشورهای بالتیکی ساختند . تمام جمعیت آنها به ۹ ملیون نفر میرسید . « کشورهای وارث » مذکور دربین همسایگان خود یعنی روسیه . آلمان و لهستان واقع شده بودند و وضع متزلزل و غیر آرامی داشتند . فقط فنلاند بود که توانست قانون اساسی دمو کراتیك واصول حکومت مسئول را حفظ نماید و گرنه بقیه این کشورها مثل دنیای کوچکی منعکس کننده مسلکها و مـرامهای گوناگون دنیای اطراف خود بودند. درسال ۱۹۲۹ درلیتوانی دسته فاشیستها بنام اتحادیه ناسیونالیستها زمام امور را بدست گرفتند . تا ده سال (۱۹۳٦) پارلمانی وجود نداشت فقط دراین سال بـا انتخاب کاندیدهای حزب سیاسی منحصر بفرد ، پارلمان تشکیل شد . سازمانهای اصنافی دراین کشور طبق نمونه فاشیستها نشانه این بود که شناسائی واطلاع ازدولت اصنافی درمنطقه واقع ازسواحل مدیترانه تادریای بالتیك گسترش پیدا کرده است .

لتونی وقتی درسال ۱۹۳٤ رژیم دمو کراتیك را ترك کرد رژیم دیکتاتوری را جانشین دستگاه پارلمانی ساخت . این کشور هم مانند لیتوانی برای خود سازمانهای اصنافی تأسیس کرد و آنهارا آلت اجرای

سیاست اقتصاد ملی نمود . استونی کـه تحت تأثیر تبلیغات لیبراتورها (سازمان فاشیستی) واقع شد درسال ۱۹۳٤ خودرا یك حکومت‌مطلقه اعلام کرد ولی رئیس جمهور باانحلال حزب فاشیست و بدست گرفتن زمام‌امور ازتوسعه رژیم فاشیست جلو گیری بعمل‌آورد وسه سال بعد حکومت مسئول را مستقرساخت .

لیتوانی درزمینه سیاست‌اروپامهمترین کشورهای بالتیك بشمار میرفت . بالهستان برسر شهر ویلنا وباآلمان برسرممل نزاع داشت . لیتوانی ویلینا را پایتخت‌خود میدانست‌ولی درسال ۱۹۲۱ لهستان این شهررا از تصرف‌آن خارج و بتصرف خود درآورد . ممل هم که‌معبر دریائی‌آن بشمارمیرفت درسال ۱۹۲۹ بتصرف‌آلمان درآمد . درسال ۱۹۳٤ به‌تقلیدازاتحادیه صغیربالکان ، پیمان اتحادیه بالتیك‌بین کشور های لیتوانی ـ لتونی واستونی منعقدشد که‌هدفش حفظ منافع‌متقابله این کشورها بود .

سویس-هلند اسکاندیناوی

البته بایددرنظرداشت کشورهای کوچك اروپا تماماً در دهه بیست وسی قرن بیستم مغلوب فاشیست بین‌المللی نشدند . دراین قسمت می‌توان بکشورهای بلژیك و فنلاند ، سویس ؛ هلند و کشورهای اسکانـدیناوی یعنی دانمارك ، سوئد رنروژاشاره کرد . این کشورهای‌دموکراتیك ازطرفداران‌جدی جامعه ملل بودند طوریکه بازوال جامعه ملل‌آنها هم مجبور شدندبر قدمهای‌ارزان خود تکیه کنند . آنها ازشرکت‌درهرنوع ازشبکه‌های دسته بندیهای نظامی کـه هم اکنون اروپا رابدو دسته مسلح تقسیم

کرده بود جداً احترازداشتند . گفته‌وزیرامورخارجه هلند وضع‌این کشور را درست مجسم میکند او در سال ۱۹۲۷ گفت کشورش «غیر قابل متجاوزبودن» خویش‌را«اصل‌صحیحی دانسته ونمی‌تواندموضوع هیچگونه عهدنامه‌ای واقع شود .» در سویس این ترس بوجود آمد ممکن است درصورت بروزجنك دیگر،بسرنوشت بلژیك گرفتارشود وهمین‌اضطراب آن راوادار کردمرزهای‌خودرادرقسمت آلمان‌مستحکم کرده بردفاعیات‌خودبیفزاید.دانمارك‌از کشورهائی بود که خطرتهدید تجاوزرا بیش‌ازهرجای دیگراحساس میکرد . دراین کشور اقلیتهای آلمانی‌درشلزویك‌شمالی که‌درسال۱۹۱۹درنتیجه‌مراجعه‌بافکارعمومی‌به دانمارك ملحق شدند برای اتحاد خودباآلمان درتلاش بودند . سوئدو نروژازیك طرف ودانمارك‌ازطرف دیگربرای‌حفظ‌بی‌طرفی خوددارای منافع‌مشترك بودندوبرای این‌منظور هرچندوقت یك‌بار کنفرانسهائی ترتیب میدادند که درآنهاازطرف سه کشوراسکاندنیاوی شالوده‌عملیات مشترك آنها پی‌ریزی میشد .

فصل هشتم

«جنبش اقتصاد ملی»

عمل وعکس العمل متقابل عوامل سیاسی واقتصادی

عـوامل سیاسی متشکله تاریـخ ربع اخیر گذشته اروپا را یعنی از سال ۳۹-۱۹۱٤ نمی توان از عوامل اقتصادی منفك نمود. تاثیر

متقابل عوامل سیاسی واقتصادی برروبهم بحدی درهم وبرهم وتودرتو است که مشکل است رشته‌های بهم پیچیده علت و معلول را که‌هر یك برروی دیگری دارای‌عمل وعکس العمل‌متقابل تاحد بینهایت‌میباشند ازهم‌جدا کنیم وبگوئیم کدام علت و کدام‌معلول هستند . ممکن‌نیست تعیین کنیم آیا نداشتن امنیت سیاسی کهٔ مانع خلع سلاح وهمکاری نزدیك ملل بود علت بحـران اقتصادی عمومی شد ویا بحران‌اقتصادی علت بهم‌زدن روابط ملل‌وجدائی‌آنها ازهمدیگر گردید . بهمین‌جهت است سیاستمداران اروپائی نتوانسته‌اند بـر سر این مسئله اساسی باهم موافقت کنندآیا سیاست‌را بایدبراقتصادمقدم داشت ویاباالعکس اقتصاد رابر سیاست . آقای بریان در یادداشت تاریخی خود درباره کشور ـ های متحده اروپا (۱۹۳۰) اعلام کرد «تمام امکانات پیشرفت بسوی اتحاد اقتصادی کاملا به مسئله امنیت بستگی‌دارد وبرروی‌نقشه‌سیاسی است که باید اقدامات مثمر ثمر بعمل آورد.» انتقادات‌این‌رجل‌سیاسی صراحت داشت باینکه «تقلیل تسلیحات نظامی نتیجه طبیعی روابط بهتر و صمیمانه تری در زمینه سیاست تجارتی‌است.» درقسمت‌اقتصادی عامل مشخصه سالهای آشفته مذکور ، تمایل بسوی‌جنبش‌اقتصاد ملی بود که نتیجه منطقی و قرینه جنبش سیاسی‌ملی بشمارمیرفت‌وجنك ۱۸ ـ ۱۹۱٤ آن را شعله‌ورتر و گیراتر نمود . جنبش اقتصادملی‌هم‌به نوبه خود عکس‌العمل سیاسی داشت زیرا ازعوامل مشدده عدم‌آرامش عمومی بود که با جنك اروپائی دیگری در سال ۱۹۳۹ بمنتها درجه خود رسید . بدون تردید تجدید زندگانی اقتصادی اروپا یك شرط

اصلی و اساسی آرامش سیاسی این قاره بود . با اینحال هیچ نوع اقدام اساسی نسبت به بهبود وضع اقتصادی آن انجام پذیرنبودمادام که بواسطه تضادهای سیاسی در یك حالت آشفتگی‌قرارداشت‌واوضاع آن براثر اضطرابات‌درونی‌مختل شده بود . این‌مسئله« گره پیچیده» اروپارا تشکیل‌میداد.

جنبش‌اقتصادملی

درعین حالیکه جنبش اقتصادملی ثمره‌جنبش سیاسی ملی ازهم گسیخته‌ای بود معهذا نضج آن رایك سلسله موانعی که درراه همکاری اقتصادی بین‌المللی ایجاد شده بود تشویق میکرد . عوارض زیاد گمرکی((سهمیه))مانع جریان مبادله اجناس بودند،محدودیتهای مهاجرت مانع جریان رفت و آمد اشخاص شدند، ادغام قرضه‌های‌خارجی‌مانع جریان سرمایه گردیدند، محدودیتهای پولی‌مانع پرداختهای تجارتی‌برای کالاهای‌وارداتی‌بودند، ترك واحد پول طلا با حرکت‌های نامنظم‌مخنی‌پول فراریا«عصبانی» ناشیه‌از وحشت‌وعدم اطمینان مانع استقرار وثبات‌تسعیرات پولی‌شدند، وبالاخره اخذ قروض سیاسی اعم از ترمیم خسارت ویاپرداخت دیون متفقین نسبت بیکدیگر باوضع متزلزل ونا معلوم اوضاع بین‌المللی توام گردیده مانع اعاده وضع مطمئن مالی را فراهم کردند . نتیجه غائی‌بحران‌عظیم‌اقتصادی که برای مدت چهارسال بطول انجامیدبجای آنکه ملل را به سلامتی اقتصادی دوباره عودت دهدآنها را درست در جهت مخالف یعنی تحریك جنبش اقتصاد ملی سوق داد . زیرا این بحران تنها کشوربزرگی راکه هنوز ازآزادی تجارت درآن‌زمان دم

میزد محو کردوواحدهای‌پولهای دنیا رادر کوره ذوب گداخت.بحران بزرك اقتصادی را ممکن است در پرتوحد فاصلی که تاریخ اقتصادی اروپا را ۱۹۳۹ـ۱۹۱٤ بدومرحله تقسیم میکند مورد مطالعه قرارداد. درمرحله اول مهمترین‌مسائل قروض سیاسی،تعرفه‌های زیادگمرکی ومهاجرت‌بودند.درمرحله‌دوم‌مسئله‌قروض سیاسی‌ازاساس‌بایگانی‌شدوای موانع تعرفه‌ای باقی ماند، بعلاوه موانع دیگری در تجارت بین‌المللی بر آنها اضافه شدند که عبارت بودنداز سیستم«سهمیه» توسل‌بمعاملات پایاپای وموانع پولی واعتبارات . ازطرف دیگر بواسطه سقوط ارزش واحد پول طلا واثرات لاینحل‌آن بر مبادلات ارزی و تمایل بسوی جنبش اقتصادی‌خود کفایت مشکلات تازه‌ای‌بوجودآمد . ازین‌عوامل موثر مختلفه تخریبی در زندگی اقتصادی و سیاسی اروپا بنوبه خود بحث خواهیم کرد .

غرامات

یکی ازمسائل لاینحلی که از جنك ۱۸ـ۱۹۱٤ بارث برده شد مسئله اخذ غرامات‌ازکشورهای مغلوب و تصفیه قروض جنگی‌بین کشورهای غالب بود. هرج ومرجی که بواسطه تعهدات وسیع ومبهم بوجود آمد از علل اساسی تاخیر ترمیمات اروپا گردید .صرفنظر ازفشاریکه بر پولهای ملی ودستگاه اعتبار جهانی ، بواسطه پرداخت قروض بین دول بیکدیگر وارد شد قسمت اخیر اثرات روحی بزرگی درزهرآلود کردن روابط بین‌طلب کاران وبدهکاران‌داشت ، بطوریکه یك محیط عدم اطمینان‌بین‌المللی

بوجود آمد. بریتانیای کبیر که‌ازاین اثرات مسموم کننده اطلاع‌داشت یه متفقین تقریبا دوبرابر آنچه را که‌از کشورهای‌متحده امریکا گرفته قرض داده بود - برای تقلیل و یا بطلان قروض دول بیکدیگر تلاش میکرد . ردپیشنهاد مزبور فرض این را که متفقین ممکن است دشمن را از تعهدات خودبری کنند غیر قابل تصور نمود زیرا وقتی متفقین انتظارداشتند تعهدات فیمابین خودرا محترم بشمارند بطریق اولی نسبت باجرای تعهدات دشمن انتظاراتشان بیشتربود . گرچه تخمینات اولیه ازقروض آلمان خیالی ووهم‌آمیز مینمود ولی بعدا که‌این‌مسئله را اززمینه سیاسی باقتصادی کشاندند آن را تقلیل و بیك‌رقم نسبته معقولی تبدیل کردند . کمیسیون‌غرامات مجموع این رقم رادرسال ۱۹۲۱تا۶۱۶۰۰میلیون‌پوند(۱)معین کرد که بوسیله اوراق قرضه می‌بایستی پرداخت شود وشرط شدمادام که آلمان دین خود را نپرداخته سالی صدمیلیون پوند یعنی‌بیش از۲۶درصد قیمت صادراتش‌رابمتفقین بدهد . بالاخره‌درسال۱۹۲۴ کمیته‌های بین‌المللی ازکارشناسان «نقشه داوس» Dawes را طرح ریزی کردند که بموجب آن پرداخت های سالیانه با وضع اقتصادی آلمان درتغییربود در حالیکه برای احتراز از دگرگون شدن قیمت پول کشورقرار شد مبلغ پولی که بخارج‌منتقل میشود ازمقداراضافی که آلمان ازتجارت خارجی خود دریافت میکند تجاوز ننماید . پنجسال بعد « نقشه ینك» Young مبلغ غرامات را دو

۱- تقریبا یك سوم همین مبلغ برای خسارات مادی وبقیه برای مستمریها ومقرری‌های جداگانه بود . دراین رقم مخارج جنك بحساب نیامده بود (مولف)

هزارمیلیون پوند تعیین کرد که تقریبا برابر با میزان مساعده‌های کشورهای متحده امریکابمتفقین‌بود. مبلغ‌مزبوربایستی بشکل‌مقرری سالیانه پرداخت میگردید بطوریکه حدمتوسط برای پنجاه و نه سال دیگر بصد میلیون پوندبالغ میگردید. بدین ترتیب درعرض‌چندسال مجموع قروض‌آلمان بکمتر از ثلث تقلیل داده شد وحتی متفقین در این زمان فقط تا میزان بدهی خودبکشورهای متحده‌امریکا از آلمان مطالبه میکردند. درهرحال تاخیریکه برای رسیدن بیك راه حل‌در مسئله غرامات براصولی که عادلانه بنظر میرسید پیدا شد ثابت کرد برای هرنوع شانس موفقیت احتمالی این مسئله زیان‌آوربوده است: همان‌سال که «نقشه یونك» طرح شد طوفان اقتصادی شدیدبیسابقه‌ای سراسردنیا را فراگرفت که مدت چهارسال دوام کرد و وقتیکه این طوفان‌ازسرعالم گذشت‌چنان‌موسسات‌مالی رادرمسیرمخرب‌خود مانند درختان‌بیشماردریشه کن کرد که‌منظره دورنمای کاملا مختلفی هویدا شد.ارزش‌واحدهای پولی طلا که معیارو میزان پولهای‌جهان‌بشمـــار میرفتند ورشکست، تجارت‌بین‌المللی کمتراز نصف قیمت‌سابقش‌تنزل کرد، دژآزادی تجارت واژگون شد وبالاخره دستگاه وسیع‌غرامات وقروض جنك درزیرویرانه‌های این‌طوفان مدفون گردیدند

مسئله انتقال

حتی در زمان عادی‌تصفیه قروض دولتهانسبت بیکدیگرمسئله غیرقابل علاج‌انتقال رامطرح ساخت ـ هر کشوری وقتی دارای قروض خارجی باشد می‌تواندقروض خودرا با صادرات طلا یا اجناس ویا خدمات و بالاخره فروش اوراق

وثیقه‌های خارجی بپردازد . درمورد آلمان پرداخت غرامات معنایش دردرجه اول ازیاد صادرات بود . در این مورد طلبکاران آن درعین‌حال رقیبان آنهم بودند ومعلوم است‌بنفع آنها نبود که‌چه دربازارهای‌داخل وچه در بازارهای بی طرف اجناس خود را بقیمت کمتری بفروش رسانند . دیوارهای‌تعرفه گمرکی که کشورهای طلبکاربرای حمایت از مصنوعات خویش بدورخود کشیدند مشکلاتی را که کشورهای‌بدهکار درمورد انجام‌تعهدات خودامتحان کرده‌بودند دو چندان کرد . خلاصه وضع طوری شده بود که‌هر کشوری‌درمورد‌ادعای خود اصرارمیورزید ولی ازقبول پرداخت بعملی‌ترین طرق امتناع‌داشت . این وضع‌مضحك بواسطه بحران بزرك اقتصادی به نمایان ترین جنبه های خود نشان داده‌شد. گرچه این بحران را در این مورد بخصوص نمیشد علت اصلی دانست ولی ازعوامل‌موثربود . معلوم‌شدهر کوششی برای جمع‌آوری پرداختهای سالیانه آلمان خطر بروز بلای بزرك مالی را دربر دارد که ممکن است نتایج‌آن دنیا را فراگیرد . کشورهای متحده امریکا پیشنهاد کرد موقةازوصول قروض‌خویش ازطلبکاران صرف‌نظرخواهد کردبشرط آنکه‌این‌طلبکاران‌وصول‌قروض‌خودراازآلمان‌معوق‌بگذارند. قائل شدن استمهال بمدت یکسال نسبت به پرداخت غرامات و قروض جنگی ۳۱-۱۹۳۱ برای لحظه‌ای اوضاع‌را ساکت کرد ولی ریشه‌های این بیماری واگیرباقی ماند تااینکه کلیه دستگاه اقتصادی راپوسانید. تمام معالجاتی که برای ازبین‌بردن‌علائم مرض بعمل‌آیدآن‌را شدیدتر کرد. دیوارهای تعرفه گمرکی بلندتر «سهمیه‌های وارداتی» بیشتر

بریتانیای کبیر سیاست باستانی آزادی تجارت را رها و نتیجه غیرقابل اجتناب اختناق تجارت بین‌المللی مزبور تحلیل بازارهای تجارتی آلمان درخارج شد. بهمین جهت بود درسال ۱۹۳۲ نخست‌وزیر آلمان اعلام کرد آلمان هیچوقت دروضعی قرار نخواهد گرفت که بتواند پرداختهای خودرا بعهده بگیرد. دول غربی مجبور شدند مسئله غرامات را که برای مدت بیش از دهسال از عوامل ناراحتی واختلال بودند از اساس خود بخود حل شده بدانند. ترس ازیك هرج ومرج مالی درصورت اصرار آنها برای انجام پرداختها مجبورشان کـرد باآلمان ترتیبی دهند که برطبق آن دولت اخیر متعهد گردید ۱۵۰ میلیون پوند درتصفیه نهائی دیون، غرامات بپردازد. «موافقت‌نامه لوزان» درسال ۱۹۲۳ همانطور که پیش‌بینی شده بود قوت اجرائی پیدانمی کرد مگر پس از «تصفیه رضایت بخشی» که بین طلبکاران آلمان وطلبکاران آنها یعنی کشورهای متحده امریکا بعمل می‌آید. درواقع موافقت‌نامه مزبور پایان اخذ غرامات در تمام کشورهای مغلوب محسوب میشد.

طلب امریکا

اکنون اروپا بامسئله طلب امریکا مواجه بود کشورهـای متحده امـریکا از زمـان جنك ۱۸ - ۱۹۱٤ وپس از آن به متفقین درحدود ۲۰۵۵ میلیون پوندقرض داد درحالیکه بریتانیای کبیر ۱۶۰۰ میلیون وفرانسه تقریباً ۵۰۰ میلیون پوند مساعده داده بودنـد. کشور هـای متحده امریکا باین دلیل که «درست است خیلی از قرضه‌ها قبل‌از متارکه (۱۹۱۸) انجام شده ولی اساساً تمام قرضه‌هائی که پس‌ازمتارکه بعمل آمده برای تخریب نبوده

است بلکه مبالغ کثیری برای غذا ، تنباکو ، پنبه وغیره خرج شده است».
پرداخت دوباره قروض خود را مطالبه میکرد. بمشکلاتی که برای پرداخت
قروض اشاره میکردند پاسخ داده شد مخارج سیاحان امریکائی درسر
زمین های بیگانه (۳۰-۱۹۲٤) بیشتر از دو برابر مبلغی بوده است که کشورهای
متحده امریکا بحساب تصفیه قروض دریافت کرده و وجوه ارسالی مهاجرین
به تنهائی مساوی وجوه دریافتی در همان مدت بوده است . «بعلاوه در
مورد تخمین مسئله پرداخت فقط نباید تجارت با کشور های متحده
امریکا را بحساب آورد بلکه بایستی کلیه حجم معاملات بین المللی
در نظر گرفت . در کلیه مجموع رسیده ها و فرستاده های ناشیه از معاملات
بین المللی بدهکاران ما و هم چنین خودما ، پرداخت قروض رقم نسبتة
کوچکی را تشکیل میدهند .)) هم چنین دلیل اینکه پرداخت مجدد
دیون مزبور از طرف کشورهای وام گیرنده دخایر طلای آنها را تمام خواهد
کرد صحیح نیست زیرا موجودیهای طلای کشور های متحده امریکا
(صرف نظر از امانات موقتی بانکهای خارجی) فقط در حدود ۸ درصد
زیاد شده است و در عین حال بوضوح دیده میشد دولت بریتانیا برای انجام
تعهدات خود تلاش زیادی میکرد. این کشور در حدود ۸۵۰ میلیون پوند
از کشورهای متحده امریکا قرض گرفته بود . مبلغ مزبور ثلث مخارج
جنگی این کشور را در کشورهای متحده امریکا تشکیل میداد و کلیه
پرداختهای آن به ۵۰ درصد رسید در حالیکه مساعده های کشور اخیر الذکر
بدولتهای اروپائی متجاوز از ۱۱۵۰ میلیون پوند گردید و از این مبلغ
فقط ۱۲ درصد آن پرداخت شد بعلاوه بریتانیای کبیر از ادعای خود
نسبت بآلمان صرف نظر کرد و وجوهی را هم که به متفقین خود داد به ۱۶۰۰
میلیون پوند میرسید بخشید .

در اینحال مسخره است وقتی دیده شود که دول فاتح نسبت به‌تعهدات خود وفاداروحاضر بودند قروض جنگی خود رانیز بپردازند. گرچه آنها سایر پرداختهای خود را بنحو غیر عقلائی معلق کردند ـ کشور های مغلوب بدهی خود را حتی درمورد مبلغی که برای تصفیه نهائی معین شده بودوخود راوثیقه اجرای آن قرار داده بودند باوجودمبلغ نسبتاً جزئی، انکار کنند. طرفداری زیاده‌ازحدی که از آلمان‌بعنوان مظلوم دست فرمانروایان بی خرد خود بعمل آید بدین نحو تعدیل گشت ـ صرف نظـر از حمل لوازم برای تـرمیم خرابیهای عمدی و منظم نواحی صنعتی شمال فرانسه ـ که متفقین وهمدستانش آن را از پرداخت غرامات معاف کردند. کمیته کارشناسان **Makenna** مـاکنا درسال ۱۹۲٤ گزارش داد بر اینکه مقدار پول خارجی که دربانکهای آلمان‌مستهلك گردیده است برابر مجموع پرداختهائی است که دولت آلمان نقدا انجام داده است. بین سالهای ۱۹۲٤ و ۱۹۲۷ بواسطه بالا بودن نرخ سود سرمایه‌های خارجی بحدی بداخل آلمان‌سرازیر شدند که ازرقم پرداختها مطابق « نقشه داوس » که بخارج از کشور انتقال داده شدبیشتر گردید ممکن‌است درمورد مسئله غرامات اینطورنتیجـه گرفت که ضرب‌المثل « وای بر مغلوب » از وحشتش کاسته‌شدوبیشتر از این بعنوان یك مانع دارای اثری نبود.

تعرفه‌ها

اولین علت اوضاع بهـم ریخته اقتصادی اروپا را، پس از اینکه در سال ۱۹۱۸ مجددا صلح بر قرار شد، به بالا بودن نرخ عوارض حمایت کننده نسبت میدهند

مرزهای تازه‌ایکه‌براثر عهدنامه ورسای، سن ژرمن وتریانون بوجود آمدند وبمنظور اشباع وارضای تمایلات ملی بودند ، بیش از دوازده هزار میل بر موانع گمرکی موجود اضافه کردند . کشورهای جدید در تعقیب یك سیاست اقتصادی حسد انگیز باهم بنای‌رقابت گذاشتند بطوریکه سیاست مزبور بنحو موثری همکاری بین دول قدیم را در هم شکست . در این سالهای پراز حوادث (۳۹ ـ ۱۹۱۸) مهمترین احتیاج دنیا ، بسط بازارهای اقتصادی بود ، برای اینکه ملل مختلف بتوانند ازمحصولات یکدیگر سهم‌بیشتری داشته ، وضع صنعتی‌خود را بهتر وعلیه مازاد تولید وبیکاری تأمین داشته باشند . رجال دور اندیش‌زمان بخوبی‌دانستند تقسیم عادلانه کار که باوضع موجود کشور های مختلف مطابقت داشته باشد ازنشتت‌وپراکندگی نیروها درامور کشاورزی وصنعتی که راه زندگانی اقتصادی قاره اروپا را سد کرده است جلوگیری خواهد کرد . یاد داشت تاریخی آقای بریان ایده‌آل همکاری اقتصادی کشورهای اروپا را درست مجسم کرده بود .بدین ترتیب سازمان اقتصادی اروپا رابر پایه‌هائی بایداستوار کرد که «یك بازار مشترك ، بالابردن سطح رفاهیت بشری را تاحد اکثر ممکنه‌در تمام سرزمینهای‌جامعه اروپائی»تامین نماید . این موضوع لازمه یك نقشه پسندیده ومعقول‌تولیدومبادلات است که‌بر «آزادی روزافزون» جریان مبادلات اجناس ، سرمایه واشخاص متکی باشد . در تفسیراتی که براین یادداشت ازطرف دول دریافت کننده‌آن بعمل‌آمداین‌نکته بچشم‌میخورد « کوشش برای تجدیدتسلیحات سیاست گمرکی بهمان

اندازه مهم است که تلاش برای تقلیل ارتشهای زمینی و دریائی . »
باوجود قدرت‌استدلال‌فوق اوضاع و احوال برای اتخاذسیاست گمرکی
معتدل تری مناسب نبود و تمایل دول اروپا بیشتر ببالاتربردن دیوار
های گمرکی خود معطوف گشت . آنها برای شنیدن صداهای‌اعتراض
آمیز بریتانیای کبیر که سیستم آزادی تجارتش‌بواسطه بالارفتن‌امواج
تعرفه‌های گمرکی بخطر افتاد گوش شنوائی نداشتند . برعکس آنها
از رویه کشورهای متحده امریکا که بردور صنایع خودیك « دیوار
چین » کشیده بود پیروی میکردند . اثرات شوم‌تعرفه‌های‌روزافزون
گمرکی فقط محدود بامور اقتصادی‌نگشت، بلکه در امور سیاسی هم
زمینه‌مساعدی‌برای اختلافات‌و کشمکشها فراهم کرد.

جمعیت‌زیاده‌ازحد

نظیر تعرفه‌های گمرکی که مانع مبادله کالا
بودند محدودیتهائی بودند که‌برای مهاجرت
قائل شدند و از مهاجرت اشخاص جلوگیری کردند . همانطور که هر
کشوری برای فروش مازاد تولید خود احتیاج‌ببازار دارد همانطور هم
برای جمعیت زیادی خود جاومحل میخواهد.هر اجتماعی گاه‌وبیگاه
بااین‌فنومن‌زیادی‌جمعیت‌دست‌بگریبان‌است.فنومن‌مزبور کاملااقتصادی
است و از ضعف دستگاه اقتصادی ناشی‌میشود که‌نمی‌تواندد‌ریك‌لحظه
معین تمام جمعیت کارگری را در خود جذب کند . معمولا فنومن
مزبورموقتی‌است‌وهمینکه‌سیستم اقتصادی‌خاصیت‌ارتجاعی‌خودرا از سر
گرفت و توانست آنقدر توسعه یابد که جواب خواسته های جدید را
بدهد از بین میرود . بدین ترتیب زیادی جمعیت به مسئله وسعت

اراضی مربوط نیست بلکه مسئله عدم تعادل و توازن اقتصادی است .
میگویند انگلستان در اوائل قرن هفدهم گرفتار مسئله زیادی جمعیت بوده‌است، در صورتیکه امروز دیده میشود این کشور شاید در حدود هفت برابر سکنه خود را می تواند نگاهداری کند. پس هروقت سازمان اقتصادی کشوری برای مدتی محدود خاصیت ارتجاعی و کشش خودرا از دست بدهد و دچار یك نوع خشکی وسفتی شود مشکلات داخلی بشکل یك نوع مازاد که نمی‌تواند دستگاه آن رابخودجذب کند ظاهر میگردد . بر استعداد و گنجایش تولیدی بمنظور حمایت از آنهائیکه قوه تولیدی نداشتند مالیات بسته شد . ناراحتی های کارگری بواسطه وجود لشگریان بیکار با قوه تهدید کننده خود نسبت بسطح زندگانی جامعه کارگری زیادتر شد و یك نوع عدم ثبات و استقرار اوضاع سیاسی بواسطه اثرات روحی عدم تعادل اموراقتصادی بوجود آمد. آلمان بارزترین نمونه خطرات یك بیکاری عمومی رانشان داد . امواج خروشان ناراحتی های اجتماعی بودند که ناسیونال سوسیالیستها رابقدرت رسانید.ازهمین‌جا است که دیده میشود مسئله مهاجرت اشخاص پس ازمسئله حمل‌ونقل کالا مهمترین مسائل بود.

موانع مهاجرت

تاجنك ۱۸ ـ ۱۹۱٤ مهاجرت اروپائیان بقاره های دیگر زیاد بود . هرسال درحدود ۱٦۰ هزار نفر بطور متوسط خاك بریتانیای کبیررا ترك میکردند. این رقم در دهه ۲۰و دهه ۳۰ به نصف رسید . کاهش مهاجرت را معمولا باستخدام دولتی نسبت میدهند که تصور میشود ابتکار مردم را برای

جستجوی زندگانی جدیددرخارج‌از کشورتقلیل میدهد.درواقع اینحالت رکودوتوقفیکه‌درامرمهاجرت‌پیش آمد در تمام کشورهای‌اروپاعمومیت داشت. حدمتوسط‌سالیانه‌تعدادایتالیائی‌هائیکه‌قبل‌ازسال۱۹۱٤مهاجرت میکردند به‌نیم میلیون‌نفر میرسید . کمکهای آنها به بستگان خویش در کشور اصلی رقم‌مهمی را درموازنه پرداختهای ایتالیاتشکیل‌میداد . گواینکه‌درمقابل، خسارات ناشیه‌ازتخلیه عناصرفعال رانیزبایدبحساب گذاشت . مهاجرت آنها بعدا بواسطه همان‌عللی که‌سایرملل‌اروپائی را تحت تاثیر قرارداد - موانعی برای ورو بکشور های متحده امریکا ، امپراطوری بریتانیا وامریکای‌جنوبی قائل‌شدند - نقصان‌فاحش‌یافت. از همه این کشورها مهمتر همان اولی بود. ایسرائیل زانك ویل Israel - Zangwill می‌نویسد((امریکا کوره‌خداست ، دیك‌جوشان بزرگی‌است که تمام نژادهای اروپادرآن آب میشوند و شکل جدید بخودمیگیرند» . دردهه۱۰-۱۹۰۱تقریبا ۹ میلیون‌نفر مهاجربکشور های‌متحده امریکا واردشدند ، دردهه‌دوم که تقریبا چهار سال از آن جنك‌بودتعدادایین‌مهاجرین‌تقریبابه٦میلیون‌نفررسید . برای‌جلوگیری از این‌هجوم «قوانین سهمیه» وضع گردید .(از سال ۱۹۲۱، ببعد) تعداد سالیانه مهاجرین را ازخارج ازنیمکره غربی به۱۵۰ هزار نفر محدود کردند .شایدتصادفی‌نباشد ،ده‌سالی که‌شاهداین‌اقدامات‌تحدیدی بود همچنین‌بزرگترین بحران تاریخ کشورهای متحده امریکا رانیز میگذرانید . دستگاه‌صنعتی کشور مزبور برتولیدعمومی‌وکالاهای یك جوربرای جمعیت‌روزافزونی که ازاشباع‌بازار جلوگیری کند استوار

بود . دراین اثناء مسئله مشکل شد بدین معنا که دنیای جدید از تشویق مهاجرت آزاد دنیای قدیم خودداری کرد . فشار جمعیت درقاره اروپا دواثر خیلی مهم از خود بجای گذاشت اول اینکه زیادی جمعیت، بواسطه تنزل سطح بازرگانی جهان ، تمایل بسیاست اقتصادی جدید خود کفایت را بیشتر کرد زیرا کشوری که نمی‌توانست مصنوعات داخلی خود را با اجناس خارجی مبادله کند و یا اینکه قادر نبود خودرا ازفشار زیادی جمعیت خلاص نماید می‌بایستی دستگاه اقتصادی خودرا تغییر دهد. دوم میل به داشتن مستعمرات را، هم از جهت داشتن منابع مواد خام و غذائی که می‌توانستند مستقیما هردوی آنهارا با کالاها و صنایع کشوراصلی بطریق پایاپای مبادله کنند وهم از جهت داشتن محلی برای مهاجرت تحریك کرد .

بحران بزرك

بزرگترین وقایع تاسف آور تاریخ اقتصادی اخیر اروپا (۳۹-۱۹۱۸) بحران بزرك بود که در پائیز سال ۱۹۲۹ شروع وتا سال ۱۹۳۳ ادامه یافت . این بحران چه در زمینه اقتصادی وچه در زمینه سیاسی دارای اثرات و نتایج بزرگی بود . بریتانیای کبیر رامجبور کرد پول جاری ملی خودرا ازواحد طلا جدا وسیاست قدیمی مالی را باترك آزادی تجارت دگرگون نماید. کشورهای متحده امریکا یعنی جائیکه سیستم منحط بگذارید بشود آخرین پناهگاه خودرا یافته بود وادار شد اصول اقتصادی شیرین خودرا ترك کند و فعالیتهای اقتصادی را تا حد غیرمعمولی تحت اداره دولت بگذارد. متفقین را بر آن داشت از ادعاهای خود نسبت به آلمان برای پرداخت غرامات

صرفنظر نمایند و ملت آلمان را هم وادار کرد بجای رژیم سیاسی قانون اساسی ویمار ، یك حکومت مطلقه برقرار نماید . بالاخره جنبش سیاست اقتصادی خود کفایت را برانگیخت .

علل این بحران

درباره علل این « کولاك اقتصادی » عقاید مختلفی ابراز شده است . بطور کلی بحران مذکور در جریان دور وتسلسل رواج و کساد بازار اقتصادی سیستم تولیدی عصر ما که بانظم معینی این دور وتسلسل ادامه دارد در دنبال یکی از ادوار رواجها واقع گردید. فنومن رواج و کساد لااقل سیصد سال عمر دارد . درسال ۲٤ ـ ۱٦۲۰ انگلستان از یك بحران تجارتی که بازارهای تجارتی آن را در خارج منقبض کرد خسارات زیادی دید .بیکاری مانند یك مرض مسری در تمام مملکت شیوع یافت بطوریکه سر انجام برای تحقیق دراین باره یك کمیسیون سلطنتی تعیین کردند. کمیسیون مزبور در تشریح علل موجوده بحران مذکور بنحو جالبی غالب عللی را که برای بحران سال ۳۳ ـ ۱۹۲۹ نام می برند متذکر گردیده بود.(جزو علل مذکوره بالابودن قیمت پول جاری هم بود) . اگر این معمای دور وتسلسل تجارتی را کناربگذاریم مشاهده خواهیم کرد بعضی عوامل درجه دوم هستند که علل اصلی تشدید کولاك مزبوررا روشن خواهند کرد . جنك ۱۸ ـ ۱۹۱٤ برای کولاك اقتصادی یك میراث اقتصادی بجای گذاشت که منابع وذخایر تمام دول متخاصم را در رهن ووثیقه سنگین خود قرار داد .برای نشان دادن انهدام بی سابقه ثروت ملل چیزی جز همان قروض ملی کشورها که باطرز بی سابقه ای برروی هم انباشته

شدند در دست نیست . بعلاوه موازنه اقتصادی عادی بواسطه استقرار اقتصاد جنك بجای اقتصاد صلح بهم‌خورد . وضع صنایعی مانندمعادن زغال سنگ ، ساختمانی و کشتی سازی برای رفع احتیاجات تمام نشدنی جنك متورم گردید و با قطع احتیاجات مزبور مسئلهٔ حاد «نواحی پریشان» مطرح شد . بعلاوه مخارج بی‌قیدوبند دول وافراد درزمان‌جنك،عکس لعمل‌روحی که‌افکارنسل‌بعدازجنك‌راناراحت کرد ، پولهای متغیر که توازن بانکی‌را آناًازبین برد ، بالابودن نرخ مالیات که هر نوع پس اندازی را غیر ممکن نمود ، تغییرات سریع تجارت بین‌المللی راکه‌غفلة ممکن بود منافع متراکم صنایع را محو کند ، اسراف در سفته بازیهای عمومی بازار های بورس ، تمام فنومنهای فوق‌الذکر باهم توام‌شدند بطوریکه یك‌وضع روحی بوجود آمد که درآن‌جریان افراط کاریهای‌بیهوده بحد شایع‌رسید .در حالیکه‌علائم مرض عدم تعادل اقتصادی در کشورهای مختلف فرق‌داشت ولی تمام آنها بیك‌نسبت از ضعف شدیدی که عارض دستگاه اقتصادیشان شده بود وبحران بزرك آن رابنحو غیرمنتظره‌ای بروآورد رنج‌میبردند .

مسیر بحران

طوفان قریب‌الوقوع بایك‌تقلیل اساسی قیمتهای مواد غذائی وموادخام نشانه‌اش نمایان شد . در اینحال راهی جزعقب‌نشینی ازبالابودن‌سطح‌تولید که‌بانبودن‌مطابقت‌متقابل پولهای‌دنیا-درزمان‌جنك۱۸-۱۹۱٤وبعدازآن‌معمول‌بود وجود نداشت .گواینکه شدت‌تنزل‌قیمتهامنوط‌به‌تولیدبیش‌ازحداحتیاج‌بود . ماشینی شدن کشاورزی‌دیرتر از ماشینی شدن صنعت انجام گرفت.این‌موضوع

تاحد زیادی نتیجه خود جنك بود که استعمال طرق مکانیکی را چه درتولید وچه‌درامور حمل‌ونقل‌زیاد کرد . اثرماشین درامر کشاورزی مانند اثر آن درصنعت بود که ماشین را جانشین قوه دست کرد . در اینجا هم تولید بمقادیرزیاد وپائین آمدن سطح قیمتهامنجر گردید. این موضوع قوه خرج مللی راکه بنحو نا مطلوبی تحت تأثیر تحول مزبور قرار گرفتند تنزل‌داد . تنزل‌قیمت در محصولات صنعتی‌بمراتب زیادتر از تنزل قیمتها در محصولات کشاورزی بود و علت آن وجود انبار های پر از محصول و ارزان مواد خام بود که در قیمت تولید ناچیزترین عـامل‌را تشکیل میدادند . درنتیجه کشورهای کشاورزی که به تولید مواد اولیه مشغول بودند برای خرید محصولات ساخته شده کشورهای صنعتی روز بروز فقیر تر شدند بطوریکه کشورهای اخیر نیز از تولید بی‌مصرف وبالنتیجه بیکاری متضرر شدند . بدین ترتیب چرخهای تجارت بین‌المللی کند و ظهور یك بحران‌حتمی و قریب الوقوع بنظر میرسید . علامت بحران‌از کشورهای متحدامریکا شروع‌شد . کشورمزبور سرنوشتش در این‌بود که نمونه وضع‌فلاکت بار بی‌سابقه‌ای‌راکه بدنبال یك خوشبختی بی‌سابقه آمد نشان دهد . چند سالی پس‌از جنك ۱۸ ـ ۱۹۱٤ خیال میکردند کشورهای‌متحده آمریکا برفقر و استیصال غلبه کرده و قوانین اقتصادی را بنفع‌خود متوقف نگاهداشته است . اروپا برای کشف اسرار موفقیت آن کشور جاسوسانی بدانجا کسیل‌داشت ولی بعداً در پائیز سال ۱۹۲۹ ایـن حباب بزرك خوشبختی و سعادت منفجر شد. جریان حوادث توانست

بهم بستگی اقتصادی ملل را خوب نشان دهد. ورشکستگی تجارتی بسرعت از امریکا باروپا راه یافت و در اوائل سال بعد اثرات سوء آن عالمگیر شد. هرج ومرج اقتصادی ومالی بعدی راممکن است از روی حقایق زیر استنباط کرد بدین معنی که قبل از پایان بحران مذکور در سال ۱۹۳۳ قیمتهای مواد خام بیش از پنجاه درصد وقیمتهای عمده فروشی کالاها بیش از ۳۰ درصد تنزل کرده بودند در حالیکه حجم تجارت بین المللی ۶۰ در صد بهم فشرده شد. نتیجه وحشت آور تنزلات سرسام آور فوق در ارقام بیکاری منعکس گردید. دفتر آمار بیکاران اداره کار بین المللی مربوط به ۱۶ ملت صنعتی بزرك نشان میدهد رقم بیکاری در سال ۱۹۳۲ سه برابر بیش ازسال ۱۹۲۹ بوده است،

کنفرانس اقتصادجهانی برای یافتن درمان مناسب یك کنفرانس اقتصادی و پولی جهانی در لندن در ژوئن سال ۱۹۳۳ تشکیل شد که ۶۴ دولت در آن شرکت داشتند. تاخیراتی که همواره اقدامات بین المللی را فلج میکند تشکیل کنفرانس رابتعویق انداخت تا اینکه سرعت نامرئی حوادث از جریان دستگاه بطی وتنبل یك کنفرانس جهانی جلوتر افتاد. اگر کنفرانس در زمانی که طوفان هنوزدرمنتهای شدت خود بود تشکیل میشد امکان داشت دولت ها راضی شوند فداکاریهای لازم رابرای بهبودی اساسی اوضاع بنمایندموانع؛ گمرکی را کم کنندو سایراشکالاتی را که درراه همکاری تجارت بین المللی وجود داشت مرتفع سازند. ولی از اواسط سال ۱۹۳۳ ازشدت این طوفان سهمگین کاسته شد وعوامل طبیعی بهبود وضع اقتصادی خودرا ظاهر کردند، مازاد تولید جذب گردید، تجارت از سر گرفته شد، بیکاری

روبه کاهش رفت و بالاخره جنبش اقتصاد ملی که درزیرپاهایش ورطه هـولناکـی بـاز شده بود مجددا راه خود را در پیش گرفت. شکاف عمیق و شدیدی که بین عقـاید اعضـای کنفرانس پیدا شد زودتر از جریـان تشکیل کنفرانس خود را نمایان ساخت.

ازیکطرف کشورهای‌اروپا اصرار داشتند استقرار وضع پولی باید مقدم برسایر مسائل قرار گیرد. دلیل آنها این بود تقلیل عوارض گمرکی، مادام که وضع‌متغیر غیرعادی پول‌ها خاتمه نیافته غیرممکن است. ازطرف دیگر کشورهای متحده امریکا یك برنـامه اصلاحاتی «تجارت جدید» راتعقیب میکرد که‌منظور بالابردن‌سطح قیمت اجناس بوسیله بی‌قیمت کردن ارزش‌دلار بود. کنفرانس مزبور بواسطه نبودن موافقت نامه‌ای برای مسئله اساسی استقراروضع عادی پـول نتوانست جلوی تمایل بسوی جنبش اقتصاد ملی‌راسد کند وملل را براه سلامتی اقتصادی مجدداً سوق‌دهد. خلاصه کنفرانس مذکور برای نیل‌بمقاصد خود کاملا باشکست مواجه گردید وتنهـا چیزی که انجـام داد تعویق جلسات‌خود به‌بعدبود. درزمینه امور اقتصادی مانند امور سیاسی‌معلوم شد که برای‌انجام‌هر نوع‌اقدام اساسی درمورد همکاری‌بین‌المللی نسبت بمسائل حیاتی روز امکانی وجود ندارد.

اثرات بحران

صرف‌نظراز کثرت بدبختی‌های بشری که‌بحران بزرك ازمظلومین‌خودبابیکاری وورشکستگی‌ها برروی‌هم انباشت مهمترازهمه این‌بود که پولهای دنیارا ازساحل امن‌و امان‌خود که‌در آنجا لنگرانداخته بودندبیرون آوردودائره کشورهائی‌را

که‌دارای سیاست‌حمایت کننده بودندفراختر نمود.عارضه‌های‌وحشتناك مزبور بدنبال رویه‌جدیدی که‌برای‌اداره‌اموراقتصادی‌بـریتانیای کبیر معین‌شد قرار گرفت. دگرگون‌شدن‌ارزش‌پول وسیاست مالی‌این کشور در اروپا دارای اثرات عمیقی بود بطوریکه اولی به‌لغو جهانی واحد پول‌طلا منجر گردید ودومی پایه‌های دژاصلی نهضت‌آزادی تجارت را بلرزه درآورد .

واحدپول‌طلا

بریتانیای کبیردرطول‌جنك۱۸-۱۹۱٤ واحدپول خودرا ازطلاجدا کردولی بعداً درسال۱۹۲۵مثل زمان‌سابقش مجدداً پول ملی‌این کشور قابل‌پرداخت بطلاشد .شش‌سال بعد بواسطه وضعی که کنترل آن ازدستش خارج بود مجدداً واحدپول خودراازطلاجداساخت.یکی‌ازفنون‌های‌وضع‌مالی‌بین‌المللی‌پس‌از جنك (۳۹-۱۹۱۸) تراکم سرمایه‌های هنگفت‌منقول بنام پول(عصبانی)یاپول (گرم) بود . این موازنه‌های متورم از کشوری بکشوردیگر بشکل اعتبارات قلیل‌المدت‌بعوض‌بکارانداختن سرمایه‌های کثیرالمده‌حرکت میکرد.انتقالات مزبور به‌نسبت بالابودن نرخ بهره ویاترس ازعدم ثبات وضع‌سیاسی ومالی کشورها جذب ودفع میگشت . بجای‌جلوگیری از سرازیرشدن امانات فراروبامخاطره آمیز پول‌بیگانه بازار مالی لندن ازآنها برای دادن قرضه ببانکهای آلمان استفاده کـرد . هنوز ازسال ۱۹۳۱ چیزی‌نگذشته بود که بازار مالی لندن دریافت منابع مـالیش باحبس‌مقادیرزیادی‌ازسرمایه‌آن‌درخارج‌تحت‌یك موافقت‌نامه «توقف» بشدت تحت‌فشارقرارگرفته است درحالیکه کلیه ادعاهایش‌ازآلمـان

درحال وقفه و سکوت باقی مانده بود.در همان زمان پیش بینی میشد بودجه بریتانیای کبیر کسری قابل ملاحظه‌ای خواهد داشت . با دگرگون شدن موازنه پرداختهای بین المللی بریتانیای کبیر،شبهه وسوء ظن‌ها بیشترشد . موازنه بستانکاری این کشور که تابحال از آن برخوردار بود درسال ۱۹۳۱ به‌موازنه بدهکاری تبدیل یافت وعلت آن تنزلی بود که در دریافتی های خود از سرمایه‌های بکارافتاده‌درماوراء بحار بوجود آمد . عوامل مختلفه فوق باهم توام‌شدند و اعتماد عالم‌را نسبت به‌صحت وضع مالی این کشور سلب کردند وترس تورم پولی‌را بیشتر نمودند . جبن سرمایه‌داران از بکار انداختن سرمایه‌های خود ضرب المثل شد و آنها با ترس و اضطراب خارج از حد ، وحشتی را ایجاد کردند که یك نوع خوف وهراس دائمی همه را گرفت . سرمایه داران خارجی برای‌یافتن‌محل امن‌تری باهم‌بمسابقه پرداختند وشتاب داشتند هرچه زودتر سرمایه‌های خودرا ازلندن‌بمراکز پولی دیگری انتقال دهند . پس‌از کوششهای بی‌ثمری که برای جلوگیری فرار از پوند بعمل آمد ، حکومت بریتانیا صدور طلا را (سپتامبر ۱۹۳۱) بمنظور وقفه جریان تخلیه منابع محدود طلا معوق گذاشت . لغو اضطراری واحد پول‌طلا عملی با اهمیت‌تر از جنبه ملی آن بود زیرا سیستم پولی سراسر جهان را تکان شدیدی داد . درعرض یکسال بیش ازچهل دولت‌رویه بریتانیای کبیررا تقلید کردند (۱) . صرف‌نظر از این‌حقیقت که وضع دولت بریتانیا دراقتصادیات عالم‌تقریباً وبالضروره

(۱) کشورهای متحده امریکا در سال ۱۹۳۳ فرانسه ، هلند و سویس در ۱۹۳۶ (مولف)

کناره گیری سایر دول رادر صف جداگانه برای اتخاذ سیاست پولی خود و بالنتیجه وسعت بیشتر « منطقه استرلینك » در برداشت ولی سوء جریان توزیع طلا ، واحد پول طلا را بطور کلی از کار انداخت . مجموع طلای موجودی را درسال ۱۹۳۱ به ۲۳۰۰ میلیون پوند تخمین میزدند که ازاین مقدار کشورهای متحده امریکا ۹۰۰ میلیون ، فرانسه ۵۴۰ ملیون و بریتانیای کبیر درحدود ۱۱۸ ملیون داشتند . بالنتیجه دو کشور اولی مالك بیش از نصف ذخیره کل طلا بودند .

آزادی تجارت

تعلیق واحد پول طلا ترك آزادی تجارت رافوراً دربریتانیای کبیر درپی داشت . قانون حمایت صنایع که در سال ۱۹۲۱ تصویب شد هدفش حمایت صنایع انگلستان بود درمقابل کالاهای وارده از کشورهائیکه تجارت خارجی خود را مصنوعاً با کم کردن قیمت پولهای خود زیاد جلوه میدادند . این اقدام اصول آزادی تجارت را که شکل وجود رقابت را تحت شرایط عادی بخود گرفت نقض نمیکرد . عوامل استثنائی مانند پول بی قیمت و یا چکهای اعطائی بصادر کنندگان موجب پیدایش یك اوضاع غیرعادی دربریتانیای کبیر گردید که در آن شرائط از صنعتگران بومی نمیشد منطقاً انتظار مقاومت داشت . بهرحال هردلیلی که برای توجیه این وضع ابرازشود درپایه های قلعه آزادی تجارت شکافی ایجاد شده بود بطوریکه تسلیم نهائی آن را بقوای محاصره کننده تسهیل کرد . ملت انگلستان به تحولات قابل ملاحظه ای که درروبه مالی تاریخی آن رخ داده عادت کرده بود خود را برای قبول بدون چون وچرای تغییرات اساسی بیشتری

که زمینه آنها از مدتها قبل‌فراهم گردیده بود آماده می نمود. با وجوداینکه حکومت محافظه‌کار درسال ۱۹۳۳ ازانتخاب کنندگان درخواست‌نمود بنفع سیاست حمایت‌رای دهند معهذاشدیداً شکست خورد وبدین ترتیب معلوم‌شد انگلستان نسبت بآزادی تجارت وفادار مانده‌است. درست است که دراین زمان سیاست حمایت را عملا قبول کردند ولی این‌سیاست از درب فرعی واردشد و قبول‌آن برای علاج فوری‌مرض وحشت‌بود. بنابراین همانطوریکه سیاست آزادی‌تجارت پیروزی نهائی خود را بر آخرین مواضع مرکانتلیسم مرهون «همان بارانی بود که‌قانون غلات‌رابر آب‌داد» ملت‌انگلستان هم‌بواسطه سقوط بزرگترین سنگرهای اعتبارات بریتانیا ، پوند استرلینك ، وحشت‌زده شدوبسیاست حمایت‌پناه‌برد. مردم‌بریتانیا که خودرا بابلای‌هولناکی مواجه می‌دیدند افکارشان پر از پیش بینی‌های تاریکی شد که ممکن بود پوند انگلیسی بهمان سرنوشت مارك آلمانی دچار شود لذا به «حکومت ملی» چك سفیدی دادند ودست آن‌را در اقداماتش ـ که مورد در خواستش‌بود ـ آزاد گذاردند. پس‌از انتخابات عمومی سال ۱۹۳۱ «دولت ملی» برای پر کردن چك سفید به کلمه «حمایت» توسل جست. استدلال میکردند عوارض حمایتی بالضروره از حجم واردات خواهد کاست و «عدم موازنه شدید تجارتی راکه ازعوامل اساسی فرار از پوند در سال ۱۹۳۱ بود» بهبودی خواهد بخشید ولی این استدلال بابی‌قیمت کردن واحد پول که بنوبه خود حمایت واقعی را فراهم میکرد از اعتبار می‌افتاد. قانون عوارض وارداتی (۱۹۳۳)

معلوم کرد هر یك از صنایع باید به‌هیئتی بنام کمیته مشورتی عوارض وارداتی ، برای عوارض حمایتی انفرادی خود مراجعه نماید. باسپردن مسئولیت‌بدست‌یك کمیسیون‌فنی‌امیدمیرفت رویه‌های‌غیرقابل‌اعتمادی که‌درسایر کشورها معمول‌بود ودردستگاه دولتی‌بمنظور بالاوپائین بردن تعرفه‌های گمرکی فشار سیاسی اعمال میکردند متروك‌شود .

نتایج نهائی این تحول موجد تاریخ درسیاست مالی انگلستان ممکن‌است برای یك‌نسل‌دیگر بمنصه‌ظهور نرسد وشاید برای‌چندین ده‌سال که بگذرد این نتایج همانطور که‌تابحال هم بوده است بواسطه عوامل متقابل موثر زیر سرپوش بمانند . ولی‌همینکه‌اوضاع اقتصادی‌در سراسرجهان‌بمرورزمان‌بحالت‌عادی‌برگردد ترك سیاست آزادی‌تجارت دربریتانیای کبیراثرات‌دامنگیروعمومی خودراخواهد کرد. بریتانیای کبیر ازطلایه داران سیاست‌آزادی تجارت‌بود . درپیروی ازتعلیمات اقتصادیون وراه رسم سیاستمداران خوداصول تقسیم بین‌المللی کاررا یادگرفت وبه‌بشریت نمونه‌درخشانی ازبرکات تجارت بین‌المللی‌تقدیم کرد . این کشور در رأس ملل تجارتی عالم بالاترازهراجتماع اروپائی دیگری بود . ثروت اضافی این کشور ،اراضی‌دست نخورده کره‌ارض رامسکونی کرد وپیشرفت اقتصادی‌را درکشورهای عقب‌افتاده تسریع بخشیده‌بموقع‌نیاز ، باتمام‌امکانات،محصول‌سیاست اقتصادی دوراندیشی خود را درو کرد . درزمان جنك۱۸-۱۹۱٤این کشورنه‌تنها بارسنگین امورمالی خودرا بردوش کشید بلکه بسایر کشورهای متفق تا دوبرابر

دین انگلستان به آزادی انگلستان

دیون‌خود بخارج مساعده داد . پس‌از جنك كشور مذكور بارسنگین مالیاتی بی‌سابقه‌ای راتوام باتعهدات خدمات اجتماعی بعهده گـرفت و استفاده كنندگان از آنهارا از بدترین اثرات دگرگـون شدن اوضاع اقتصادی مصون نگهداشت . تمام این موفقیتها را این كشور مدیون نیروی خلاقه مردم ، نـرمش تشكیلات سیاسی خـود وسیستم آزادی مبادلات كالا بود. تنها این نكته‌است كه‌باید دید آیاسیاست‌مالی جدید حجم تجارت، وضع‌مالی، اهمیت امور بیمه وبانكی وثبات سطح‌زندگی‌فعلی آن‌راتغییر خواهددادیانه؟

عكس‌العمل درسایر كشورها اكنون می توان عكس العمل تـرك سیاست‌تجارت آزادرادرسایر كشورها مورد بحث قرار دهیم. مطلب را باید از اینجا شروع كرد كـه ترك سیاست آزادی تجارت در تجارت بین‌المللی دارای اثرات محـدود كننده‌ای بود و بدین ترتیب به بسط جنبش اقتصاد ملی در اروپا كمك كرد . بعلاوه بهمان اندازه كه عوامل معلومی‌را در كشور های دیگر از پیشرفت بازداشت دارای اثرات روحی‌قابل ملاحظه‌ای‌هم‌بود. عوامل مزبور همانها بودند كه از روی مدل بریتانیا بـرای در هـم شكستن موانع روابط بین‌المللی‌در تلاش بودند . تا آنجا كه بریتانیای كبیر بسیاست قدیمی و تاریخی خود بستگی داشت این كشور بر ـ جسته ترین دلیل بنفع تقلیل عمومی‌ویاحذف تعرفه‌هابشمار میرفت. ولی همینكه در یك موقع باریك‌و حساس نتوانست سیاست مزبوررا ادامه دهد عقربه ساعت تاریخ بصدسال عقب‌بر گشت . مجدداواژگون

شدن رویه تجارتی بریتانیا توجه عمومی را به مسئله ناراحت کننده مواد خام جلب کرد. تا زمانی که بریتانیای کبیر بروی واردات، درب بازی را نشان میداد سایر ملل می توانستند خریدهای خودرا درهر قسمتی از امپراطوری انگلستان با فروش محصولات خود باین کشور انجام دهند بهمین علت هم برای انحصار بریتانیا بر قسمت بزرگی از کره ارض با ثروتهای بیکران مواد خام و مواد غذائی آنها مادام که راه تجارت سایر کشورها را مشکل ومانعی سد نمی کرد معارضی وجود نداشت. سرمایه‌های بکار افتاده در سر زمینهای ماورا بحار به متجاوز از چندین هزار میلیون پوند میرسید ومنافع وهمچنان پرداخت اصل آن بصورت کالا انجام میگرفت. بنابراین بانظروسیعی که باوضاع بنگریم دیده میشود سیاست مالی بریتانیای کبیر راملاحظات بیشتری در مورد رعایت منافع اساسی آن تشکیل میدادند. این ملاحظات عبارت بودند: وضع سیادت آن در تجارت دنیا، ماهیت خیلی عام المنفعه بودن کارهای بین المللی مانند بانکداری، بکارانداختن سرمایه در کشورهای دیگر، کشتی رانی بازرگانی و دیگر تعهدات اخلاقی برای تسهیل آزادترین وسیله دسترسی بمواد خام که در قلمرو امپراطوری تولید میشدند.

سیاست اقتصاد خود کفایت

پس از بحران بزرگ سالهای ۳۳ - ۱۹۲۹ جنبش بسوی اقتصاد ملی قوت گرفت. این موضوع بصورت سیاست خود کفایت یعنی اقتصاد ملی خود کفایت درآمد. اجازه میخواهد اوضاع و احوال سیاسی واقتصادی را که باهم

توام شدندتا این افتراق بزرگ را از اصول قدیمی که در قرن نوزدهم حکومت میکرد بوجود آورند بررسی کنیم.

موانع تجارت بین المللی ریشه اصلی موانع متعدد سر راه تجارت بین المللی را عامل اقتصادی تشکیل میداد. موانع مزبور را نمی توان تحت عناوین کمتر از ۹ قسم خلاصه کرد. مهمترین آنها دیوارهای تعرفه گمرکی بودند که تعداد شان بواسطه تاسیس جمهوری های جدید خیلی زیاد شد.

دومین آن ها «سهمیه‌ها» بودند بر کالاهای وارداتیکه یك قلمرو میل بقبول آن از قلمرو دیگر داشت. این فکری بود که میخواستند بوسیله آن از سیل ورود کالاهای ارزان کشوریکه دارای پول کم ارزش بود ببازار داخلی جلوگیری کنند. سومین معامله متقابله بود که طبق آن کشور صادر کننده متعهدشد خریدهای خود را تاقیمت معین از کشور وارد کننده بخرد ودراین ترتیب که موازنه صادرات وواردات را باهر قلمرو مخصوص درنظر میگرفتند تجارت بین المللی را از ماهیت سه‌طرفیش خارج کردند. ماهیت سه‌طرفی عبارت از این بود که ملتی از ملت دیگر میخرد وبملت ثالثی میفروشد. دراینصورت تمام اطراف معامله می‌توانند آن بازارهائی را انتخاب کنند که برای احتیاجاتشان مناسب‌ترین بازارها باشد. سیستم موازنه صادرات وواردات درعین حال که تجارت را از جریان طبیعی خود منحرف کرد از بسط تجارت بین المللی که خاصیت کش‌دار بودنش آن را تنظیم میکند جلوگیری بعمل آورد. کش‌دار بودن باین معنی که تجارت بین المللی

تا درجه‌ای از انبساط از هر نوع مانعی که جلو خاصیت ارتجاعی آن را میگرفت مصونیت داشت . مانع چهارم که نتیجه غیرقابل اجتناب مانع سوم محسوب میگردد مبادلات مستقیم کالا به کالا بود. برگشت به سیستم اولیه معاملات پایاپای از ابداعات و تدابیری است که بعضی از کشورهای مترقی دنیا درقرن بیستم بدانها متوسل شدند . عامل پنجم محدودیتهائی بودند که ازطرف خیلی از دولتها برصادرات پول بخارج گذاشته شدو باالنتیجه بازرگانان را مجبور کرد قبل از تحصیل پول خارجی برای پرداخت قیمت مال‌التجاره وارده خود درخواست جواز بنمایند. موضوع بالا عملا معنایش این بود بایستی تمام معاملات خارجی که مربوط به پرداختهای تجارتی میشد، بنظر مقامات دولتی برسد و جریان عادی دادوستد را که از تاثیر متقابل عوامل عرضه و تقاضا بدست می آمد دچار اختلال نماید . مانع ششم تغییرات شدیدی بود درقیمت تسعیر پولهای کشورهائیکه صادرات پول را محدود نکردند . وقتی که اسکناسهای منتشره دیگر قابل پرداخت بطلانبود و روابط متقابله آنها بایکدیگر « درمواردی که نظارت رسمی دربین نبود » در درجه اول بستگی بارزشی داشت که آنها درخارج از کشور می‌توانستند داشته باشند. لیست‌های نرخهای کاملا متغیر اسعار علتش جنبشهای فرار و یا «عصبانی» بود که اینهم بعلت علل مذکور درفوق بوجود آمد . اختلالات پولی بوضع اعتباری یك کشور لطمه‌زد و برداد وستد خارجی آن اثر جبران‌ناپذیری بجا گذاشت زیرا آنها درحجم ومنافع معاملات تجارتی موثر بودند . مانع هفتم تنزل وضع مالی بین‌المللی بود که جریان

سرمایه را از سرزمین پولدار تربسرزمین فقیرتر کشاند. بریتانیای کبیر همیشه دربکارانداختن سرمایه‌های خود درخارج عادت داشته است ونتیجه این امر تقویت بسط تجارت‌صادراتی کشور مزبوربابدست آوردن بازارهای تازه بوده است . حبس‌مبالغ کثیری‌پول‌در آلمان‌بهم خوردن موازنه پرداختهای بین‌المللی وترك واحد پول طلابازار لندن را وادار باتخاذ سیاست دیگری نمود . کشورهای متحده امریکا تا زمان سقوط بورس اسعار و بالنتیجه وضع بین‌المللی مختل که امور مالی خارجی آن را بهم‌زد مبالغ هنگفتی‌مساعده‌داده‌بودازمبلغ مزبور یك سوم آن باروپا رفت. تاآنجا که قرضه‌های خارجی‌تسهیلات‌اعتباری بودند وازطرف قرض گیرندگان برای خرید احتیاجات‌بکارمیرفتند ادغام وضع مالی‌بین‌المللی ازموانع دادوستد بین‌المللی بشمارمی‌آمد. مانع هشتم روح عدم‌امنیت‌بود که با تخریب قلعه اعتماد عمومی راه بهبودی مجدد وضع تجارت و امور مالی راسد کرد . مانع نهم‌انحراف منابع‌ملی کشورها از مجاری طبیعی خود بطرف رفع احتیاجات‌سیر نشدنی تسلیحات‌بود که دراین زمان بمقدار وسیعی رسید . درحالیکه ملل به تسلیح علیه‌یکدیگر ادامه میدادند برای مخارج خریداری کالا های مورد مصرف داخلی خود از خارج کمتر استطاعت داشتند.

عنصر سیاسی

نتیجه مشترك تمام‌موانع‌مذکور که دربالاشرح داده شد تنك کردن میدان همکاری اقتصادی بین‌المللی وروانه کردن کشورها بطرف منابع‌خودآنها بود . یك‌عامل

سیاسی ـ تاسیس دولتهای توتالتیر ـ بشدت ، این فکررا تقویت کرد . برای یك دولت توتالتیر که درپی جمع آوری تمام عوامل سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی درزندگانی اجتماع وقراردادن آنهاتحت کنترل شدید فرقه‌خاصی بود قابل‌قبول‌نبود که موجودیت‌اقتصادی‌ملت‌خویش را بمنابع تهیه کننده کشورهای بیگانه وابسته بداند . دیکتاتوریهای اروپا آن خطراتی رامی دیدند که درآغاز جنك وضع اقتصادی آنها درمعرض آنها قرار گرفت.محاصره دریائی که‌بالاخره‌مردم آلمان‌رابه نیمه گرسنگی کشاند سقوط آن را درجنك ۱۸-۱۹۱٤تسریع‌بخشید اجرای تضمینات اقتصادی نسبت بایتالیا درزمان جنك حبشه بواسطه فقدان عامل‌زمان موثر واقع‌نگشت ولی‌اینکشوررا نسبت بصنعت بنیه اقتصادیش‌خوب هوشیارساخت. کمکهای بیگانگان بدشمنان انقلاب بلشویك ، زمامداران‌روسیه‌شوروی‌رامتقاعدساخت که‌بقای‌اتحادشوروی دریك دنیای سرمایه‌داری لازمه‌اتخاذ یك‌سیاست صنعتی کردن‌سریع کشورمی‌باشد . بدین ترتیب اثرات متقابل عوامل سیاسی و اقتصادی اوضاعی‌رابوجود آورد که‌درقسمت‌اعظم‌اروپا جنبش‌اقتصادملی‌دوشادوش جنبش سیاسی‌ملی پیش رفت . مادرباره صنعتی شدن روسیه بمنظور آزادیش ازقید وابستگی دولتهای سرمایه داری درجای دیگر بحث کرده‌ایم . اکنون بمساعی آلمان و ایتالیا برای انجام سیاست اقتصادی خود کفایت با هدفهای دوگانه آن یکی برای استحکام امنیت ملی و دیگری چاره مسئله تجارت خارجی که متدرجا رو به تحلیل‌میرفت میپردازیم

سیاست اقتصادی آلمان سیاست اقتصادی آلمان رایخ سوم وقتی «نقشه چهارساله» درسال ۱۹۳۶ بموقع اجرا گذاشته شد صورت رسمی و واقعی بخود گرفت. هدف این سیاست در شعار «تفنك بجای کره» که دریك‌جمله برنامه اقتصادی‌ناسیونال‌سوسیالیسم را مختصر میکر بیان‌شد. منظور ازاین‌سیاست گذاردن فرمانروایان آلمان دروضعی بود که بتوانند سیاست خودرا چه در داخل و چه در خارج بدون توجه کامل به‌عکس‌العمل آن در احساسات عمومی مردم سایر کشورها تعقیب کنند. در زمان‌صلح آنهابتوانندتهدیدبه‌تضمینات اقتصادی را احساس‌نکنند و درزمان‌جنك دربرابر یك محاصره‌دریائی حتی درصورت طولانی‌شدن آن «بمدت‌سی‌سال» (اینطور گزافه گوئی شده‌بود) ایستادگی‌نمایند. نکته حساس مسئله اقتصاد خود کفایت، تولید مواد خامی‌است که موردنیاز بازار داخلی‌باشد. مواد مصنوعی بجای مواد خام طبیعی کشور های خارجی اختراع گردید. پشم، لاستیك مصنوعی وشمشهای آهن درجه پست‌بکار برده شد. از زغال سنك مواد سوخت مایع بدست‌آوردند.برای محدودیت واردات گندم کشت‌وزرع‌اراضی مزروعی را بنحو شدیدی تشویق کردند و بالاخره زراعت سیب‌زمینی وچغندرقندی را بسط دادند. نتیجه کلی تحولات مزبور تنزل سطح زندگی‌مردم گردید زیرا مصرف کننده نه تنها آن کالاهارا گران یافت بلکه ازلحاظ جنس‌هم مرغوبیت آن‌راپست‌تردید. حتی دراین جریان جانشین‌شدن مواد مصنوعی بجای طبیعی، آرد و سایر مواد غذائی مستثنی‌نشدند. درعین‌حال درست دریك‌لحظه‌معین

این موضوع باسایرعوامل توام گردیده وبمسئله بیکاری خاتمه داد. عوامل مذکور عبارت بودند از. مخارج زیاده ازحدبرای تسلیحات و کارهای عمومی «مثل آبادانی اراضی» ،تجدید خدمت نظام وظیفه، ایجاد اردوگاههای کار، اجبار کارفرمایان بتوسعه کادراداری خود خارج از حداحتیاج واقعی آنها، جلوگیری ازاستخدام زنان، کوتاه کردن ساعات کار توام با تقلیل میزان مزدها و بالاخره طبقه بندی سیستم اقتصادی این کشور برپایه جنگی واقعی(۱). درایتالیا هم مانند آلمان کمی منابع طبیعی و شدت احساسات ملی اوضاع متشابهی را بوجود آورد. دراوائل سال ۱۹۳۶ یعنی آن زمان که جنگ حبشه درحال پیشرفت بود موسولینی اعلام داشت: «استقلال سیاسی یعنی امکان تعقیب یك سیاست خارجی مستقل که بدون وجود امکان مشابه درمورد استقلال اقتصادی غیرقابل تصور است. جنگ اقتصادی یعنی همان جنگ نامرئی که ژنو برای اولین بار

سیاست اقتصادی ایتالیا

---

۱ ــ طبقه بندی زندگانی اقتصادی آلمان نتیجه یك تلاش اصلاح طلبانه برای تغییر شکل سیستم اقتصادی برپایه دولت اصنافی (مانند ایتالیا) نبود بلکه ترتیبی موقتی بود که میخواستند بدانوسیله صنعت و کشاورزی را برپایه جنگی بعنوان یك قسمت از برنامه آمادگی نظامی کشور، قراردهند. برای تنظیم امور کشاورزی طبق سیاست دولت یعنی بازرسی قیمتها و تثبیت مقادیر تولید برای عرضه در بازار، شرکتی کشاورزی تاسیس شد و کسانی که درجریان تولید، صنایع و فروش موادغذائی کار میکردند در آن عضویت داشتند. دولت بوسیله یك شرکت اقتصادی توانست امور صنعت، تجارت و بانکداری را کاملا در دست بگیرد. مثلا دولت حق داشت از توسعه کارخانجات صنعتی و یا افتتاح فروشگاههای جزئی فروشی جلوگیری کند و منافع حاصله را با بکار انداختن منابع اضافی آن در قرضه های عمومی محدود نماید کارفرمایان متمرد را از راس موسسات خود برداشتند و اتحادیه های کارگری را از استقلال محروم کردند. تجارت خارجی و مبادلات ارزی کاملا ملی گردید. (مولف)

علیه ایتالیا دست‌بدان زد ودرصورت طولانی‌شدن حتی‌یك ملت مملو ازقهرمانان را شکست‌میداد» ایتالیا ازداشتن بعضی موادخام مانندنفت لاستیك وزغال‌سنك‌محروم‌بودوعرضه‌داخلی‌پشم‌داخلی‌برای‌احتیاجاتش کافی‌نبود.برای رفع نواقص‌مزبور سعی کرد،پشم عطریات و نیترژن مصنوعی بسازد برای املاح‌پتاس وسایر کودهای شیمیائی‌مورداحتیاج کشاورزی‌جانشین‌هائی درست کند ومواد سوخت‌مایع را ازبعضی‌زغال وغیره بدست‌آورد. بجای پنبه‌طبیعی ازهمان‌الیاف بومی استفاده نمود وخلاصه کشفیات دیگرعلمی را برای غلبه برفقر مواد خام مورد استفاده قرارداد · درمورد موادغذائی مقدار محصول‌غله رابامید((آزاد کردن ایتالیائیها ازقید اسارت‌نان بیگانگان))توسعه‌داد.

مسئله‌موادخام پیشرفت علوم در قرن بیستم کم کم ایده‌آل اقتصاد خود کفایت را ازعالم‌رویای‌سابقش به تحقق نزدیك کرد. مللی که از خود منابع و ذخایر قابل ملاحظه‌ای ندارند هنوز در آستانه عدم استخراج امکانات خود هستند چه‌آنها می توانند درصورت کشف مواد مصنوعی بجای طبیعی که‌موازنه‌بین آنها را باصاحبان انحصارات مواد طبیعی بر قرار میکنند در سازمان اقتصادملی خود تجدید نظر کنند. این مرحله قدم دیگری در راه غلبه بشر برطبیعت خواهد بود. در عین حال میل به سیاست اقتصادی خود کفایت نتایجی را ببار آورده است که قسمتی از آن‌اقتصادی و قسمتی سیاسی است. بجهتی سیاست اقتصادی‌خود کفایت این فکررا بوجود آورده است که دارای ماهیت ثابت‌تری است نسبت بآنچه که

ممکن است درصورت دیگر ثابت شود یك فنومن موقتی- یعنی عکس‌العمل وسیعی که علیه سیستم اقتصاد جهانی مبنی‌براساس تقسیم بین‌المللی کار بوجود آمده است . از جهت دیگرسیاست‌مذکورادغام مهاجرت را جبران می‌نمایدولی این جبران تا آنجااست که کارگران اضافی در کشور های اصلی‌ویامستعمراتشان برای اجرای طرح های اصلاحی مندرجه‌در نقشه‌های‌اقتصادی لازم باشند . این تحول‌با ائین مرکانتیلستها که کار مولد راسرمایه‌ای ملی دانسته وعقیده داشتنداز آن بایستی نگاهداری کرد هم آهنگی داشت. مهمترازتمام‌این ها ، سیاست اقتصاد خودکفایت ، مسئله بوجود آورد که ازاساس اثرات سیاستهای اروپائی را - تقسیم موادخام بطور مختلف - تحت‌تاثیر قرار داد . این بحث معمولی که هیچکس را نباید از خرید موادخام منع کرد در آن‌زمان که ملتی دریافت توانائی خرید آنها راندارد دیگر مفهومی نداشت . زیرا وقتی آن ملت نتواند کالا های خود را بخارج بفروشد بالنیتجه نخواهد توانست بهای اجناس خریداری شده را به پردازد.بعلاوه‌اگرزمانی پیش‌آید که دسترسی بمواد خام‌تحت کنترل بیگانگان قرار گیرد و آنها بتوانند از آن‌بمنظور «تضمینات»اقتصادی استفاده کنند در نقشه سیاست اقتصادی خودکفایت کمترین اثری نخواهد داشت . از طرفی نباید اثرات داشتن مواد خام را در باره آمار انسانی ندیده گرفت زیرا وقتی راههای مهاجرت یکی‌پس ازدیگری بسته شدند سرزمینهائی که نتوانند جمعیت زیادی خودراجذب کنند بفکر بدست آوردن مستعمراتی برای خود می افتند که برای آن‌ها

کمکی باشد . بدون تردید مسئله مستعمرات درتعیین روابط آینده کشورهای اروپا عامل اساسی و اصلی را تشکیل خواهد داد ولی باتمام این احوال مسئله فوق رانمی‌توان منفك ازمسائل مهمتر دیگری که سیستم دولتهای اروپائی با آن‌هامواجه هستند حل کرد . گرچه در زمان صلح دنیاتادندان مسلح باقی خواهد ماند و خطر جنك مثل شمشیر داموکلس بر سر جهانیان معلق خواهد بود ولی تجدید نظر در توزیع مواد خام فقط آتش اشتهای دول متجاوز را تیز کرده و ضعیف ترین رشته‌های زره جنگی آنها رامستحکم‌خواهدنمود.بعلاوه تمایل بطرف اقتصاد ملی را با اثرات مرگبار آن در روابط سیاسی کشورها بشدت تحریك خواهد کرد . معهذا وقتی اروپا با یك حالت اشتیان در جستجوی وسائل مسالمت آمیز برای تحصیل تفاهم بهتری باشد آن وقت ثابت خواهد شد حل عادلانه مسئلهمواد خام بعنوان قسمتی از یك تصفیه عمومی مسائل خارج از قدرت سیاستمداری نیست .

نئومرکانتیلیسم بین سیاست اقتصادی عصر ما که ممکن است آنرانئومرکانتلیسیم گفت وسیستم مرکانتیلیستی قرن هفدهم شباهت زیادی وجود دارد . هردوی اینها از یك هدف اساسی الهام می گیرند وآن رسیدن به اقتصاد خودکفایت بعنوان نتیجه حاصله از استقلال سیاسی است .هردوی آنها برای نیل بمقاصد خود دارای یك نوع وسیله هستند . وسیله مزبور جلوگیری از واردات ، سیاست موازنه تجارتی باهر کشور مخصوص منع صدور طلا

بالاو پائین بردن ارزش پولها ، تقویت صنایع اصلی و تجدید تجهیز حیات اقتصادی بمنظور کشاندن نیروهای تولیدی اجتماع براههای مناسب است . اگر اقتصادیون قرن هفدهم دو باره باروپا امروزمابر گردند خودرا در یك محیط آشنا خواهند یافت . اگر آدام اسمیت بیاید احساس خواهد کرد که کتاب ثروت ملل را بیهوده نوشته است . بدین ترتیب دنیا تحت شرایط دیگری بیك سیستم اقتصادی دیگری گروید که خیال میکردند برای همیشه مطرود شده است . مورخ ممکن است با اکسلیساستها Ecclesiaste هم آواز شده فریاد بزند «در زیر خورشید چیز تازه‌ای نیست.»

پایان

( ) کسانی بودند که عقیده داشتند هیچ چیز در دنیا تازه نیست و هر چه هست ازقدیم وجود داشته است (مترجم)